... هم از مرحمت و مهربانی کوتاهی ندارند من از این قدر زحمات راضی‌ام [illegible] خواهش دارم [illegible] حضرت سلطان [illegible]
[illegible] السلام علیکم [illegible]

[illegible] ۱۳۰۱

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۹۹۷۸

رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۱ ج ۹۱۳ ش ۲۲ ۲۴ ۲۹۷/ مرجع ☐

سرشناسه: شیخ بهائی، محمد بن حسین، ۹۵۳–۱۰۳۱ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: جامع عباسی

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت: ۱۳۲۱ ق.

محل نشر: — ناشر: — تاریخ نشر: —

صفحه شمار: ۴۱۹ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۳۳٫۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: نامعلوم تاریخ ثبت: دی ۱۳۶۱

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه. ۲. زیارتنامه‌ها.

شناسه(های) افزوده: الف. عنوان.

فهرستنگار: محمد لطیفی مقدم تاریخ فهرستنگاری: آذر ۸۶

هذا کتاب جامع عباسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین محمد سید المرسلین وعلی علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین وافضل الوصیین واولادهما الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین **اما بعد** چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی ابن ابی طالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان که اسم اشرف از بینات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است بانتشار مسائل دینی واشنها و معارف مصروف ومعطوف است واراده خاطر اقدس آنست که جمیع خلایق وشیعیان وغلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف بمسائل دین مبین وواقف براحکام حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس عز صدور یافت که این بنده دعاگوی بهاء الدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری دین مثلاً وضوء و غسل وتیمم ونماز وزکوة وحج وجهاد وزیارت حضرت رسالت پناه وحضرت امیر المؤمنین وباقی حضرات ائمه معصومین وایام مولود ووفات ایشان ومسائلی که اغلب اوقات مان واقع میشود واحتیاج میشود مثل مسائل وقف وتصدق وبیع ونکاح وطلاق ونذر

وکفاره دادن وبنده آزاد کردن ومقدار خونبهای آدمی ومقدار خونبهای قطع اعضای او وزخمهائی که شخصی بر شخصی زند وآدابی که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه

وسلامه علیهم اجمعین نقل شده در باب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن وشکار کردن وامثال آن امتثالا للامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت ومسائل آن بعبارت واضح نزدیک بفهم مؤدی ساخت تا جمیع از خواص وعوام از مطالعه آن نفع یابند وبهره مند گردند وثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه عاید گردد واین کتاب را بجامع عباسی موسوم ساخت والله ولی التوفیق وعلیه التکلان وابواب آن بدین تفصیل است **باب اول** در بیان طهارت یعنی وضو وغسل وتیمم وتوابع آن **باب دوم** در بیان نمازهای واجبی وسنتی **باب سیم** در زکوة وخمس واجبی وسنتی **باب چهارم** در روزه واجبی وسنتی **باب پنجم** در حج گذاردن **باب ششم** در وقف کردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد کردن وبا کافران جهاد کردن **باب هفتم** در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وحضرت امیر المؤمنین وباقی حضرات ائمه معصومین وایام مولود ووفات ایشان **باب هشتم** در نذر کردن وعهد نمودن وسوگند خوردن وکفاره دادن **باب نهم** در بیع کردن ورهن نمودن وشفعه کردن وتوابع آن **باب دهم** در اجاره دادن وعاریت نمودن واحکام غصب کردن وتوابع آن **باب یازدهم** در نکاح کردن بدوام ومتعه وتحلیل ملک **باب دوازدهم** در طلاق دادن وخلع ومبارات داشتن زنان **باب سیزدهم** در شکار کردن وشروط آن **باب چهاردهم** در ذبح حیوانات وحلال وحرام آن **باب پانزدهم** در آداب طعام خوردن وآب نوشیدن ورخت پوشیدن **باب شانزدهم** در قضا رسیدن وشروط آن **باب هفدهم** در اقرار کردن ووصیت نمودن **باب هجدهم** در قسمت کردن ترکه میت **باب نوزدهم** در حدودی که در شرع مقرر است بجهة دزدی وزنا ولواطه وسحق وغیر آن **باب بیستم** در بیان خونبهای قتل آدمی وخونبهای قطع اعضای آدمی وخونبهای زخمی که بر آدمی زنند وخونبهای سگ شکاری وسگ گله وسگی که محافظت باغ یا زراعت کند

باب اول از کتاب جامع عباسی

در مسائلی که تعلق بطهارت دارد ودر آن دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج بنیت دارد واین طهارت یا با آبست یا بخاک وطهارت با آب وضو وغسل است طهارت

بحسب تیمم است و در نماز گذاردن گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست و گاهی غسل
تنها کافیست و احتیاج بوضو نیست و گاهی وضو تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه وضو
و غسل هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی هم تیمم و هم وضو باید کرد و گاهی هم غسل
و هم تیمم باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گذاردن هیچ یک از وضو و غسل و تیمم
احتیاج نیست آن نماز میت است اما جائی که در نماز گذاردن وضو کافیست و احتیاج
بغسل نیست آن وقتیست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را دست داده
باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضهٔ قلیله
داشته باشد چنانکه مذکور خواهد شد اما جائی که غسل کافیست و احتیاج بوضو
نیست آن وقتیست که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت کند نماز میتواند گذارد و
احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام اما
جائی که در نماز گذاردن هم وضو باید و هم غسل آن وقتیست که زن از حیض پاک شده
باشد یا از نفاس یا استحاضهٔ متوسطه داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی
بعضوی از اعضای میتی رسد به پنج شرط اول آنکه میت سرد شده باشد دوم
آنکه او را غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز
نیست و اگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل واجب نمیشود چهارم آنکه در
عضوی که بهم رسد حیوة داشته باشد مثل ناخن و مو و استخوان نباشد پنجم آنکه میت
در حال حیوة واجب القتل نشده باشد و خود را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل
شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل میت بدهد و چون او را بکشند غسل
دادن بر او لازم نیست و اگر بدن کسی ببدن او برسد بر آنکس نیز غسل نمیشود اما جائی
که هم وضو باید ساخت و هم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتیست که زن از حیض یا از نفاس پاک
شده باشد یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد
و آنقدر آب یافت شود که وضو را کافی باشد پس در اینصورت تیمم بدل غسل باید کرد
و وضو را نیز بجا آورد تا نماز صحیح باشد اما جائی که هم غسل باید کرد هم تیمم آن وقتیست که
یکی از اینجماعت آنقدر آب یابد که غسل را کافی باشد پس در اینصورت غسل باید کرد و تیمم
بدل از وضو تا نماز صحیح باشد اما جائیکه هیچ یک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آن
نماز میت است که احتیاج باینها ندارد بلکه جنب و زن حایض نماز میت میتواند گذارد
فصل باب غصبی وضو و غسل درست نیست و بخاک غصبی نیز تیمم درست نیست

و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و کفش غصبی نیز حکم مکان غصبی
دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمم باطلست هر چند زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی
در پا داشته باشد و بر آن کفش قرار نگرفته باشد یعنی سنگینی بدن بر آن نباشد وضو
و تیمم در آن کفش صحیح است اگر چه نماز درست نیست اما اگر شخصی را در مکان غصبی
حبس کرده باشند وضو و غسل و تیمم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است **فصل** بدانکه
در آداب طهارتخانه رفتن بیست و یک چیز است سه چیز واجب و پنج چیز سنت است و
هشت چیز مکروه و پنج چیز حرام اما آن سه چیز که واجبست اول پوشیدن عورتین
از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز ندارد لازم نیست پوشیدن دوم آنکه از قبله منحرف
نشیند یعنی رو و پشت بقبله نکند سیم مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن نه بکلوخ
و امثال آن و نه بکلوخ که آن مذهب سنیان است اما مخرج غایط اگر حوالی آن آلوده
نشده باشد بکلوخ و لته و امثال آن طاهر میتوان کرد هر چند که آب میسر باشد اما
لازم است از سه نوبت کمتر نباشد اگر چه بدو نوبت و کمتر پاک میشود و اگر حوالی آن
آلوده شده باشد پاک کردن آن باب میباید و بس اما آن پنج چیز که حرام است اول مخرج
غایط را بسرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی باشد که گوشت آن حلالست دوم
بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن سیم باستخوان پاک کردن که آن نیز
حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذیکه علم دین نوشته باشد
و اگر یکی از این سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما آن فعل حرام است اما اگر باخری پاک
کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدستی استنجا کردن که در آن دست انگشتری
باشد که نام محترم بر آن نقش شده باشد که نام یکی از ائمهٔ معصومین علیهم السلم هرگاه
گمان آن باشد که نجس میشود و اما آن پنج چیز که سنت است اول آنست در جائی نشیند که
هیچ کس او را نه بیند مثل گودال یا پس دیوار دوم آنکه در وقت داخل شدن بطهارتخانه
اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را سیم آنکه در وقت
طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ
ذکر مسح نماید و هم چنین از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشارد پنجم
آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز که در وقت طهارت
کردن بفعل آوردن آن مکروهست اول آنکه روی یا پشت خود را بجانب آفتاب یا ماه
کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورتین او بتابد یا بجانب باد کردن دوم بدست راست

استنجا کردن سیم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد چهارم بول
کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن پنجم طهارت گرفتن در شارع
و در جائی که مردم آنجا جمع میشوند ششم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته یا میوه
خواهد داد هفتم طهارت کردن در آب خواه روان باشد خواه ایستاده هشتم حرف زدن در وقت
طهارت گرفتن مگر بیکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی دوم آیة الکرسی خواندن سیم
حکایت یعنی هر چه مؤذن بگوید اینکس نیز بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف
نزند آن امر فوت شود بدانکه طهارت یا موقوفست به نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج
به نیت قربت ندارد و بی آن صحیح است و آن بر دو نوع است اول طهارت حقیقی است و آن
وضو و غسل و تیمم است نوع دوم ازاله نجاست است و احکام نوع اول در سه مقصد
مبین میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه بیست چیز است که تعلق بوضو ساختن
دارد از آنجمله بیست و یک امر واجبست اول آنکه مکان وضو غصبی نباشد یعنی آنچه در وقت
وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد آن وضو باطلست
و همچنین بر فرش غصبی نماز باطلست اگرچه زمین غصبی نباشد اما در حمامه غصبی وضو
درست است اگرچه نماز درست نیست و بر کفش غصبی وضو جایز نیست تا اگر بر آن کفش قرار
گرفته و وضو از آفتابه طلا و نقره درستست اگر بریزد اما آن فعل حرام است یعنی ریختن آب
از آن آفتابه در دست که رو و یا دستها را بآن بشوید حرام است دوم میباید که آب وضو طاهر
باشد و مشتبه بآب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها نجس باشد و ما
ندانیم که نجس کدامست از هیچ یک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازمست و اگر بآب یک کاسه
از این دو کاسه وضو سازد و بآب کاسه دیگر اولا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن
به تتمه آن آب وضو سازد بعضی گمان برده اند که یکی از این دو وضو درست خواهد بود
اگرچه تا آن شخص دست و روی و پای خود را طهارت ندهد نماز نمیتواند کرد اما این
گمان باطل است و حق آنست که هیچ یک از این دو وضو درست نیست بجهة آنکه آب مشتبه به
نجس حکم نجس دارد و وضو بآن صحیح نیست و حدیث باین معنی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
منقولست سیم میباید که آب وضو مضاف نباشد پس مثل گلاب یا عرق بید مشک وضو
ساختن درست نیست و این مذهب کل علمای ماست مگر ابن بابویه که او وضو را بگلاب
جایز میداند و این مذهب ضعیفست اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی بو و
بیکدیگر مشتبه باشد و آب دیگر نباشد در اینصورت واجبست که از هر یک یک وضو

بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو
بآب غصبی جایز نیست اگر داند که آب غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن
آب وضو سازد وضوی او درستست احتیاج بوضوی دیگر نیست اما برا و لازمست که اگر
آن آب قیمت داشته باشد قیمت آن را بصاحبش برساند و اگر داند که آب غصبی است و اما
نداند که وضو بآب غصبی جایز نیست و بآن آب وضو سازد آن وضو باطلست پنجم میباید
که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یکشستن از
برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازاله نجاست باید و بعد از آن بجهة وضو
باید شست ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب میسازم از برای
مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن رفع حدث گوید درستست و این نیت
را بهر زبانی که بگوید درستست و اگر بر زبان نیاورد و این معنی را در دل بگذراند وضو
صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است بابتدای شستن رو هشتم شستن رو است و آن
از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ در طول و آنچه انگشت مهین و میانین از آن فرا گیرد در
عرض و آنچه از رو در زیر محاسن باشد و هیچ جه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود
و شستن مو کافیست اما آنچه در بعضی اوقات مینماید شستن آن واجبست و اگر محاسن از زنخ
گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست از مرفق تا سر انگشتان
و اگر شخصی دست زاید داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را
بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر در زیر مرفق است باید شستن و اگر بر بالای
مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست چپ است بطریق دست راست
یازدهم مسح موی سر است که بالای پیشانیست یا جای آن اگر موی در آنجا نباشد دوازدهم
مسح پای راستست از سر انگشتان تا بند سیزدهم مسح پای چپست بهمان طریق چهاردهم
آنکه هر سه مسح بتری وضو باشد نه بآب تازه پس اگر در دست تری وضو باقی نباشد از
موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن افعال
وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لحظه دست راست را بشوید فعل حرام کرده اما
وضوی او درستست اما اگر آنقدر صبر کند که رو خشک شود و بعد از آن دست راست را
بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضوست بطریقی که
در وضو مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست
راست را نوبت دیگر بشوید و بعد از آن دست چپ را و در مسح با بعضی از مجتهدین جایز

داشته اند که پای چپ را اول مسح کند و بعد از ان پای راست را هفدهم انکه بانیت قربت چیز دیکر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا جرک از دست و رو برطرف کردن هجدهم انکه در شستن رو و دستها از بالا کرفته بزیر اید پس اکر بعکس کند وضو باطل است اما سید مرتضی عکس را جایز میداند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم انکه خود افعال وضو را بجا اورد پس اکر شخصی دیکر اب بروی او بریزد ان وضو باطل است مکر انکه شل باشد یا بیمار و قوت ان نداشته باشد که خود افعال وضو را بجا اورد در اینصورت واجبست که شخصی را بفرماید که او را وضو دهد و اکر انشخص مزد خواهد واجبست باو مزد دادن اکر قادر باشد بیستم انکه اب وضو بر رو و دستها روان باشد پس اکر دست تر سازد و بر رو و دستها مالد انوضو باطلست بیست و یکم تخلیل کردن انچه مانع رسیدن اب باشد مثل انکشتر و زهکیر که تنک باشد پس باید که انرا حرکت دهد تا اب بزیران برسد و اما ان بیست امر که در وضو سنتاست اول انکه چون خواهد که شروع در وضو کند این دعا بخواند بِسمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ اجعَلنی مِنَ التَّوّابینَ وَاجعَلنی مِنَ المُتَطَهِّرینَ دوم انکه از ظرف سرکشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال ان وضو سازد باید قبل از انکه دست در انظرف کند هر دو دست را از بند دست یکنوبت بشوید اکر بول یا خواب کرده باشد دو نوبت بشوید اکر غایط کرده باشد سیم انکه انظرف سرکشاده را بر جانب راست کذارد چهارم انکه اب را از انظرف بدست راست بردارد پنجم انکه سه نوبت مضمضه کند بسه کف اب ششم انکه سه نوبت استنشاق کند ان نیز بسه کف اب هفتم مسواک کردن اکرچه بانکشت باشد هشتم انکه در وقت وضو ساختن رو بجانب قبله باشد نهم رو را بدست راست بشوید دهم انکه مسح سر بمقدار عرض سه انکشت باشد یازدهم انکه بکل کف دست مسح پا نماید دوازدهم انکه اب وضو بمقدار یکمد باشد و ان چهار یک صاع است و صاع بوزن پنجاه شش هزار و یکصد شصت جو میانه است و چهار یک من تبریز است سیزدهم انکه در وقت مضمضه کردن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَقِّنی حُجَّتی یَومَ اَلقاکَ وَاَطلِق لِسانی بِذِکرِکَ وَشُکرِکَ چهاردهم در وقت استنشاق این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لا تُحَرِّمنی طَیِّباتِ الجَنَّةِ وَاجعَلنی مِمَّن یَشَمُّ ریحَها وَرَوحَها وَرَیحانَها وَطیبَها پانزدهم انکه نزد شستن رو این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ بَیِّض وَجهی یَومَ تَبیَضُّ فیهِ الوُجوهُ شانزدهم انکه در وقت شستن دست راست بخواند اَللّٰهُمَّ اَعطِنی کِتابی بِیَمینی وَالخُلدَ فِی الجِنانِ بِیَساری وَحاسِبنی حِساباً یَسیراً هفدهم در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لا تُعطِنی کِتابی بِشِمالی وَلا مِن وَراءِ ظَهری وَلا تَجعَلها مَغلولَةً اِلیٰ عُنُقی وَاَعوذُ بِکَ مِنَ

مُقَطَّعاتِ النّیرانِ هجدهم انکه در وقت مسح سر بخواند اَللّٰهُمَّ غَشِّنی بِرَحمَتِکَ وَبَرَکاتِکَ نوزدهم در وقت مسح پایها این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ثَبِّتنی قَدَمَیَّ عَلَی الصِّراطِ یَومَ تَزِلُّ فیهِ الاَقدامُ وَاجعَل سَعیی فیما یُرضیکَ یا ذَا الجَلالِ وَالاِکرامِ بیستم انکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ تَمامَ الوُضوءِ وَتَمامَ الصَّلوٰةِ وَتَمامَ رِضوانِکَ وَالجَنَّةَ اینست ان بیست چیز که در وضو سنتاست و بدانکه جمعی از مجتهدین را مذهب انست که رو و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابو جعفر محمد ابن یعقوب کلینی و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب انست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار قوة دارد و در کتاب مشرق الشمس و حبل المتین بیان ان شده بنابراین باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشوید اکر نوبت دوم بشوید اب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا باب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد شد و اما ان نه چیز که بفعل اوردن ان مکروهست اول استعانت نمودن یعنی دیکری اب در کف دست اینکس بریزد که این کس روی خود و دستهای خود را بشوید اما اکر اب وضو را بر رو و یا دست اینکس بضرورت بریزد انوضو صحیح نیست دوم وضو ساختن بابی که در افتاب کرم شده باشد سیم وضو ساختن از ظرفی که بر ان صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفی که طلا کوب یا نقره کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد اما از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بابی که رنک یا بوی ان تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم اب وضو را خشک کردن برو یا لنک یا به افتاب یا بغیر ان هشتم وضو ساختن بابی که سؤر حیوانی باشد که خوردن کوشت ان حرامست هرکاه انحیوان طاهر باشد مثل باز و کربه و میمون نهم وضو ساختن بابی که سؤر حیوانی باشد که خوردن کوشت ان مکروهست خواه کراهیت شدید باشد مثل استر و خواه کراهیت قلیل مثل اسب **فصل** وضو جهة سه چیز واجبست و جهة بیست و دو چیز سنت اما ان سه چیز که وضو جهة انها واجبست اول نماز که بی وضو درست نیست مکر نماز میت که انرا بی وضو میتوان کذاردن چنانکه کذشت بلکه جنب و زن حایض نیز میتواند کذارد هرچند قدرت بر غسل داشته باشد دوم طواف خانهٔ کعبه هرکاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو تواند کرد سیم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای ان و انچه قایم مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط انکه ان عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط مصحف میتوان

رسانیدن وامّا آن بیست ودو چیز که وضو جهة آنها سنّتاست اوّل قرآن خواندن و نوشتن
دوّم مصحف برداشتن سیّم در آمدن بمسجد چهارم نماز میّت گذاردن پنجم سعی در حاجت
مؤمنی یا در حاجت خود کردن ششم زیارت قبر مؤمنی کردن هفتم اگر شخصی بخواب رود
سنّتاست که اوّل وضو سازد بتخصیص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده
باشد وخواهد که مجامعت کند سنّتاست که اوّل وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن
فرزندی که از این جماع بهم رسد نهم اگر خواهد با زن آبستن مجامعت کند اوّل وضو بکند
تا ایمن شود از آنکه فرزندی که در شکم مادراست بیفهم وبخیل نباشد دهم اگر میّت را
غسل داده باشد وخواهد که مجامعت کند سنّتاست که وضو سازد یازدهم اگر زن
حیض داشته باشد سنّتاست که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدا تعالی
باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنیرا ببوسد سنّتاست که بار دیگر وضو
سازد سیزدهم اگر شخصی مذی بیرون آید وآن آبیست چسبیده که از ملاعبت زنان
بهم رسد چهاردهم اگر از شخصی وذی بیرون آید وآن آبیست غلیظ که بعد از بول
بیرون میاید پانزدهم اگر مرد دست بفرج زن رساند شانزدهم اگر شخصی قی کند واو
را از آن قی کراهیت بهم رسد هفدهم اگر شخصی وضوی ناقص کرده باشد بجهة
ضرورتی مثل وضوی جبیره یا تقیّه یا بجهة بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد
یا بجهة تعجیل قافله بر موزه یا بر چاقشور مسح یا کرده باشد وبعد از وضو ساختن عذر
بر طرف شود سنّتاست که نوبت دیگر وضو سازد هجدهم اگر شخصی دندان خود را
خلال کند واز آن خلال کردن خون بهم رسد نوزدهم اگر شخصی را رعاف یعنی خون
دماغ بهم رسیده باشد بیستم اگر کسی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنّتاست
که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفت چند که در آن
شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بامر حرام وامثال آن بیست یکم
تجدید وضو بیست دوّم سنّتاست که دائم با وضو باشد **فصل** اگر شخصی داند
که وضو ساخته امّا شك دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه بر او لازم نیست که وضو
بسازد و بهمان وضو نماز میتواند کرد واگر داند که حدث کرده امّا شك دارد که بعد از آن
وضو ساخته یا نه در اینصورت لازم است که وضو سازد واگر شخصی داند که از وی حدث
واقع شده وهم وضو امّا نداند که کدام یکی پیشتراست بر این شخص نیز واجبست که وضو
سازد **مقصد دوّم** در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل وشش

در بیان احکام غسل

غسل است شش غسل واجب چهل غسل سنّتامّا شش غسل واجب اوّل غسل جنابت دوّم
غسل حیض سیّم غسل استحاضه وسوسطه وکثیره که بعد از این مذکور خواهد شد
چهارم غسل نفاس پنجم غسل مسّ میّت ششم غسل دادن میّت وامّا چهل غسل سنّت
اوّل غسل جمعه وآنرا از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین روز جمعه اداست وبعد از
پیشین تا وقت شام روز شنبه قضاست واگر شخصی برسد که روز جمعه مانعی بهم رسد
در روز پنجشنبه وشب جمعه بر نیّت تقدیم بجا آورد وهر یك از ادا وقضا وتقدیم هر چند
به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثوابآن بیشتراست دوّم غسل شبهای افراد ماه مبارك
رمضان یعنی شبهای که در شماره طاقست مثل شب اوّل وسیّم وپنجم وبیست ویکم ودو شب
بیست وسیّم دو غسل سنّتاست یکی در اوّل شب ویکی در آخر شب سیّم غسل شب عید
ماه رمضان چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم شب
نیمه ماه رجب هفتم غسل شب نیمه ماه شعبان هشتم غسل روز مبعث وآن بیست وهفتم
ماه رجباست نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه واله وآن
هفدهم ماه ربیع الاوّلست دهم غسل روز مباهله وآن بیست وچهارم ماه ذیحجّهاست
یازدهم غسل روز دحو الارض است وآن بیست وپنجم ذیقعده است دوازدهم غسل
روز عید غدیراست که هجدهم ماه ذیحجه است سیزدهم غسل روز عرفه است که نهم
ماه ذیحجهاست چهاردهم غسل روز ترویهاست که هشتم ماه ذیحجهاست پانزدهم غسل روز
نوروزاست شانزدهم غسل احرام حجّ است هفدهم غسل احرام عمره است هجدهم غسل
طواف خانهٔ کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یك از چهارده معصوم علیهم السّلام
بیستم غسل توبه است چه هر گاه شخصی از گناه توبه کند سنّتاست که بعد از توبه کردن
غسل کند بیست ویکم غسل جهة داخل شدن حرم مکّه است بیست ودوّم غسل جهة
داخل شدن مکّه است بیست وسیّم غسل جهة داخل شدن مدینه است بیست وچهارم
غسل جهة داخل شدن مسجد مدینه است بیست وپنجم غسل جهة داخل شدن
مسجد الحرام است بیست وششم غسل جهة داخل شدن خانهٔ کعبه است بیست وهفتم
غسل جهة طلب حاجتست بیست وهشتم غسل جهة استخاره کردنست بیست ونهم
غسل دادن فرزندی که در آن وقت زائیده شود سیام غسل کردن هر گاه خواهند که
بنماز طلب باران روند سی ویکم غسل نمودن شخصی که عمدًا ترك نماز کسوف یا خسوف کرده
باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد سی ودوّم اگر شخصی را از حلق

کشیده باشند وشخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود واو را به بیند سنت است که
غسل کند سی وسیم اکر شخصی مس میت کند بعد از انکه او را غسل داده باشند سنت است
که غسل کند سی وچهارم اکر شخصی وزغ یعنی چلپاسه را بکشد بعد از ان سنت است
که غسل کند سی وپنجم اکر شخصی غسل ناقص کرده باشد بجهة بیماری یا بجهة ضرورت
مثل جبیره یا تقیه یا دیکری او را غسل داده باشد سنت است که بعد از انکه عذر برطرف شود نوبت
دیکر غسل کند سی وششم اکر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد وشك کند که بعد
از ان امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه سنت است که نوبت دیکر غسل
کند سی وهفتم غسل جهة رمی جمرات حج است که بعد از این مذکور خواهد شد سی وهشتم
اکر شخصی دیوانه بوده باشد وباز بهوش اید سنت است که غسل کند سی ونهم غسل جهة
کفن کردن میت چهلم اکر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد
از ان غسل جنابت دهند **فصل** سی ودو چیز در غسل معتبر است هفده امر واجب
وپانزده امر سنت اما هفده چیز که واجبست اول انکه مکان غسل غصبی نباشد دوم
انکه اب غسل طاهر باشد سیم انکه اب غسل مضاف نباشد مثل کلاب وغیره چهارم
انکه اب غسل غصبی نباشد اما اکر نداند که اب غصبی است وبان اب غسل کند ان غسل
صحیح است واحتیاج بغسل دیکر نیست پنجم انکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد پیش
از انکه اب غسل بران برسد ششم نیت است ونیت چنین کند که غسل واجبی میکنم از
برای مباح بودن نماز از برای انکه واجبست تقرب بخدا واکر بجای مباح بودن نماز رفع
حدث کوید صحیح است اما بشرط انکه زن استحاضهٔ کثیره یا متوسطه نداشته باشد که
اکر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید ورفع حدث نکوید هفتم غسل ترتیبی کند
نیت مقارن شستن جزئی از سر یا جزئی از کردن سازد واکر غسل ارتماسی نیت مقارن
شستن هر جزئی از اجزای بدن که خواهد بکند وباقی بدن را بی فاصله تابع ان کند
هشتم شستن سر وکردن است وهر یکی را بر دیکری مقدم داشتن جایز است نهم شستن
جانب راستست دهم چپ است وناف وعورتین را با هر یك از جانبین که شوید رواست
یازدهم در غسل ترتیبی اول سر وکردن را بشوید وبعد از ان جانب راست را وبعد از ان
جانب چپ را پس اکر شستن یکی ازین دو جانبین را بر شستن سر مقدم دارد باجماع
ان غسل باطلست اما اکر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن ان غسل
خلافست بعضی بر انند که غسل صحیح است اما اکثر بر انند که غسل باطل است دوازدهم

انکه

انکه خود افعال غسل را بجا اورد مکر انکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد
سیزدهم انکه اب بر هر یك از اعضا روان باشد نه انکه در غسل ترتیبی دست تر سازد بر اعضا
مالد غسل باطل خواهد بود وهمچنین اکر در غسل ارتماسی چون در زیر اب نیت کند ومقارن نیت
اصلا حرکت نکند در اینصورت نیز غسل باطل است چهاردهم تخلیل نمودن انچه مانع رسیدن
اب باشد مثل انکشتر وزهکیر وغیره پانزدهم انکه در غسل ارتماسی وقتی که در اب فرو رود
پاها را از زمین قلیلی اندکی مرتفع سازد وحرکت دهد تا اب بر کف پایها برسد واکر هر دو
پا یا یك پا بر زمین قلیلی چسبیده واب بران نرسد در غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم
نیت بودن از اول غسل تا اخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل است نکند مثل قصد
ریا یا خنك ساختن بدن یا چرك برطرف کردن زدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای ان
اما اکر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عنقریب
بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم انکه غسل ارتماسی نکند هرکاه احرام یا روزهٔ واجبی
داشته باشد وافطار برو حرام باشد که ان غسل باطل است چه سر در اب فرو بردن در
احرام وروزه واجب حرام است اما اکر روزه سنتی داشته باشد غسل ارتماسی کند
صحیح است وهمچنین اکر در روزهٔ واجب بسهو غسل ارتماسی کند ان غسل صحیح است وهرکاه
شخصی باب غوطه خورد ودر زیر اب بیاد اورد که روزهٔ واجبی دارد وخواهد که در ان
وقت غسل ارتماسی کند باید در وقتی که خواهد از زیر اب بیرون اید نیت غسل کند
ودر اثنای بیرون امدن غسل را تمام کند ان غسل صحیح است واما ان پانزده چیز که در
غسل سنت است اول انکه اکر مرد یا زن انزال شده باشد غسل بول کند تا بقیهٔ منی با بول
بیرون اید واکر بول نیاید استبرا کند بطریقی که در اداب طهارتخانه رفتن مذکور شد
دوم انکه چون دست در اب کند ودر اید دعا را بخواند بسم الله وبالله اللهم اجعلنی من
التوابین واجعلنی من المتطهرین سیم انکه هر دو دست را تا بمرفق سه نوبت قبل از غسل
بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم موالات
کردن هفتم انکه هر یك از سر وجانب راست وجانب چپ را سه نوبت بشوید هشتم
دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را پی در پی شستن یعنی انکه مکثی در میان شستن
اعضا واقع نشود دهم شستن سر وکردن را بدست راست یازدهم این دعا را در اثنای
غسل خواندن اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتك والثناء
علیك اللهم اجعله لی طهورا وشفاء ونورا انك علی کل شیء قدیر دوازدهم انکه غسل

ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم آنکه در وقت غسل کردن فوطه داشته
باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو بر
غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند اللهم طهر قلبی
وزک عملی واجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین

فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلهای واجبی حدثی واقع شود مثل
بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را تمام کند و وضو بسازد و بر او چیزی
دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی بر آنند که
غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو لازم
نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد از این سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی
را انزال منی شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که
از رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده با آن غسل
نماز میتواند کرد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است
که وضو بسازد و اگر نه بول کرده و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر
از منی استبرا کرده اما از بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده با آن غسل نماز میتواند
کرد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد

فصل
بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت است
مگر نماز میت چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیم عضوی از اعضای خود را
بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدا تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطی
چند که در وضو مذکور شد چهارم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان
این شده پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ نمودن
هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگر چه یک کلمه باشد و سوره های
عزیمه چهار است اول اقرأ باسم دوم والنجم اذا هوی سیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم چهارم
الم تنزیل الکتاب هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد بیرون آوردن
آن جایز است اما هفت امر که بر جنب مکروه است اول عضوی از اعضای خود را بجلد
مصحف رسانیدن یا بحاشیه آن دوم زیاده بر هفت آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن
و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام میدانند سیم مصحف برداشتن
خواه در دست و خواه در بغل و خواه در گردن چهارم چیزی خوردن یا چیزی نوشیدن

در احکام حیض

اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت بر طرف میشود ششم خضاب
کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن

فصل در احکام حیض بدانکه خون حیض اغلب
اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بد بو است و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ میآید و
تا زن نه ساله نشود خونی که میبیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد
و آن از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود اما اگر
یکی از آن دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و اگر دختر
بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه
بخود بردارد بعد از آن بیرون آورده ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده
باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون
بکارت است و میانه مجتهدین خلاف است در آنکه زن آبستن خون حیض میبیند یا نه بعضی
بر آنند که نمیبیند بجهة آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم میشود قسمی بپستانها
میرود و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس چیزی
زیاده نمیماند که بیرون آید و بعضی بر آنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهای گرم
مولد خون بسیار تناول نماید میتواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده
باشد بحیض بیرون آید

فصل مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او
صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت
او نیز در قبل حرام است باجماع اما وقتیکه از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده
باشد در جواز مجامعت خلاف است بعضی از مجتهدین حرام میدانند و بعضی مکروه و
احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند
جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجبست که یک مثقال شرعی
طلا کفاره دهد و اگر در وسط واقع شود نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شود چهار یک
مثقال و بعضی بر آنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست

فصل خون حیض
از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و مدت پاکی میانه دو حیض کمتر
از ده شبانه روز نمیباشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض
نیست و همچنین هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی خون حیض نیست
و بدانکه زن عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که خون
حیض میبیند یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین

ایام عادات حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه کند بطریقی
که بعد از این مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل میاید ملاحظه
نماید اگر خون او در بعضی اوقات شبیه بحیض است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست
پس بر او لازمست در اوقاتی که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در
اوقاتی که خون او شبیه بحیض نیست عمل استحاضه کند بشرط آنکه در اوقاتی که خون
او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون
او همیشه بیک طریق باشد در اینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام
خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری
و مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت
ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد یا اقوام
نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه همشهری او باشند و اگر
ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی
ده روز یا در هر ماه هفت روز و در باقی ایام عمل استحاضه کند **فصل** اگر
زن عادت ... باشد اما فراموش کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت
عادت را داند که اول هر ماه اول عادت او بود بیقین خواهد دانست که روز اول و دویم
و سیم ماه از ایام حیض اوست پس بر او واجبست که در این سه روز نماز و روزه را ترک
کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس یک روز
قبل از اول ماه و یک روز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه در آن
سه روز واجبست و اگر آخر وقت عادت را داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز
آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر
داند که روز اول هر ماه در حیض میبود اما نداند که آن روز اول حیض او بود یا وسط یا
آخر در اینصورت همان یک روز حیض است بیقین پس در همین صورت ترک نماز و روزه
کند و در این چهار صورت در ایامی که احتمال حیض دارد بر او لازمست که عمل مستحاضه
کند و روزه و نماز را ترک نکند **فصل** خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ
نیست و برودتی مایلست و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش خون حیض است
و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست
که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد در این صورت واجبست که آن

پنبه را ببیند از دو پنبه پاک بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو سازد و متوسطه
آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته در که ببند میکنند نگذرد در
این صورت آنچه در قلیله واجبست بر او نیز واجبست با تغییر دادن لته و یکنوبت غسل
کردن از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد در اینصورت آنچه در قلیله
و متوسطه واجبست بر او نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و یکی از
برای نماز شام و خفتن و مادامیکه وضو و غسل را بطریقیکه مذکور شد بفعل
نیاورد نماز او صحیح نیست و مجامعت با او نیز در قبل حرامست و بعضی برانند که مجامعت
با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروه است و حرام نیست
فصل نفاس خونیست که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن
آید نفاس نیست و هرچه بر حایض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد
وغیره بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت با او و کفاره مجامعت بطریقیست که
در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام حیض است اگر صاحب عادت
باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و مطلقا خون نبیند غسل بر
او واجب نمیشود و بدانکه میانه مجتهدین خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است
اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یکلحظه خون بیند و دیگر مطلقا خون
نبیند تا روز دهم نیز یکلحظه خون ببیند و نیز منقطع شود در اینصورت کل آن ده روز
ایام نفاس است و اگر آن ده روز از رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا
روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر او قضای
آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه ها واجبست **فصل** در احکام غسل
دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت
دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر بسپارند از آن جمله بیست و
هفت امر واجبست و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این
صد و بیست و شش امر بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنچه متعلق است از وقت
احتضار تا وقتی که شروع در شستن او کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر
واجب و یازده امر سنت و سه امر مکروه اما یک امر واجب آنست که روی او را بقبله
بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند بطریقی که کف پایهای او بجانب قبله باشد و اما
یازده امر سنت اول آنکه او را تلقین کلمهٔ اسلام و اقرار بامامت ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام

در احکام غسل دادن میت

نمایند باین طریق که یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا من دار الدنیا الی دار الآخرة شهادة
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و ان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین
علی ابن ابی طالب ثم ولده الحسن ثم الحسین ثم علی ابن الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق
ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم حسن العسکری ثم الخلف المنتظر
محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین علی هذا حییت و علی هذا مت و علی هذا
تبعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکر
العهد بگوید دوم آنکه سوره و الصافات و یس نزد او بخوانند سیم آنکه اگر جان بدشواری
دهد او را نقل نمایند بجای که همیشه در آنجا نماز میکرده تا جان باسانی سپارد چهارم
آنکه چون اجابت امر حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک
بندند تا دهانش باز نشود ششم آنکه او را بچادر شبی یا پرده بپوشانند هفتم آنکه هر دو
دست او را به پهلوی او بکشند هشتم آنکه بعد از و الصافات و یس انچه میسر شود
از قرآن نزد او بخوانند نهم اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم آنکه مؤمنان
را خبر کنند تا به تشییع جنازهٔ او حاضر شوند یازدهم آنکه چون جان سپارد در بر
داشتن او تعجیل نمایند و اما آن سه امر که مکروه هست اول آنکه جنب یا حایض نزد
او حاضر شوند دوم آنکه بر شکم او آهن گذارند سیم آنکه او را تنها گذارند

فصل

سی و پنج امر تعلق بمیت دارد از وقتی که اراده نمایند او را غسل دهند تا وقتی که
خواهند او را کفن نمایند دوازده امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه
و دو امر حرام اما دوازده امر واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورتین او را
بپوشانند دوم آنکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر زن شوهر خود را و شوهر زن
خود را که هر یک میتوانند دیگری را غسل دادن و آقا کنیز خود را میتواند غسل دادن
اما در غسل دادن کنیز آقا را بعضی توقف کرده اند بجهة آنکه بملک وارث انتقال
یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را میتواند غسل دادن و حاجت
بپوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن یافت نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام
آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سیم
آنکه بعد از ازالهٔ نجاسات او را بآب سدر غسل دهند و نیت چنین کند که غسل میدهم
این میت را بآب سدر برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مقارن نیت سر و گردن میت را

بشوید

بشوید بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ او را بطریق غسل جنابت چهارم
آنکه او را بعد از آب سدر بهمان طریق بشویند بآب کافور پنجم آنکه او را بعد از آب
کافور بآب خالی بهمان طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن روی میت بجانب
قبله باشد بطریق احتضار هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آنها دو نوبت
بآب خالی بشویند هشتم آنکه اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند عوض هر
غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم این میت را عوض آب
سدر واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم دوم بجای عوض آب سدر آب کافور بگوید و
در تیمم سیم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی
میت را بآن مسح کند و نوبت دیگر هر دو کف را بر خاک زند و پشت کف دست راست او را
مسح کند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم آنکه آب غسل طاهر باشد دهم آنکه
آب غسل مضاف نباشد یازدهم آنکه آب غصبی نباشد دوازدهم آنکه زمین و تخته که
در آن غسل میدهند غصبی نباشد و اما آن پانزده امر که سنت است اول آنکه خواهند
که میت را غسل دهند یقهٔ پیراهن او را تا زهار بدرند اما برخصت وارث اگر بالغ و عاقل
باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن جایز نیست دوم آنکه در وقت پیراهن
کندن او را بر پهلو نگردانند بعد از آن بر پشت خوابانیده پیراهن او را از زیر بکشند
سیم آنکه انگشتان او را بنرمی بمالند چهارم آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت
احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهت آبی که از غسل جدا میشود گود بکنند ششم
آنکه در وقت غسل دادن میانهٔ میت و آسمان حایلی بوده باشد مثل سقف یا سایبان
و غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند در این وضو
مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال در وقت غسل دادن در
جانب راست میت باشد نهم آنکه قبل از سه غسل دو دست خود را تا مرفق
بشوید دهم آنکه آب سدر را بر هم زند تا کف کند و بکف آن سر میت را بشویند
یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت باشنان بشوید دوازدهم در
هر غسلی از آن سه غسل هر یک از جانب راست و چپ سه نوبت بشویند سیزدهم
آنکه در غسل اول و دوم آهسته دست بر شکم میت کشد چهاردهم آنکه اگر میت
جنب باشد او را بعد از سه غسل یا قبل از غسل غسل جنابت دهند چنانکه قبل
از این گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت تقرب بخدا

پانزدهم

١٦٦٨٧

یازدهم انکه چون از غسل فارغ شوند بدن میت را خشک کنند و امّا ان شش امر که
مکروه هست اوّل انکه اب کرم میت را غسل دادن دوّیم ناخن میت چیدن سیّم محاسن
او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن پنجم موی زهار او را تراشیدن
ششم چیزی از اب غسل میت در طهارت خانه سر دادن و امّا ان دو امر که حرامست انست
که اکر میت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرامست که او را بکافور غسل دهند
و همچنین حرامست که او را حنوط کنند **فصل** بیست و نه امر تعلق بمیت دارد از
وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی که بر ان نماز کذارند نه چیز واجبست و دوازده
چیز سنت و هشت چیز مکروه امّا ان نه چیز که واجبست اوّل حنوط کردن میتاست
یعنی کافور رسانیدن بهفت عضوی که بران سجدهٔ نماز واقع میشود وان پیشانیست
و دو کف دست و دو زانو و دو انکشت بزرک پایها دوّم انکه کفن سه پارچه باشد لنک
و پیراهن و چادری که میت را سراپا فرا کیرد وانرا لفافه کویند سیّم انکه هیچیک از این سه
پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد و خواه زن چهارم انکه طلا باف و طلادوز
نباشد پنجم انکه طاهر باشد ششم انکه غصبی نباشد هفتم انکه بسیار تنک نباشد
بحیثیتی که بدن میت از زیر ان نمایان شود هشتم انکه قماشی باشد لایق بحال میت پس
نسبت ببعضی کرباس واجبست و نسبت ببعضی قماش باریک بلند قیمت امّا اکر قرض
میت مساوی ترکهٔ او باشد یا کمتر قرض خواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن
او در قماشی بلند قیمت نهم انکه هر چند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجبست
بسه شرط اوّل انکه زن دایمی باشد نه متعه دوّیم انکه ناشزه نباشد سیّم انکه مرد را
قدرت بر کفن بوده باشد پس اکر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد
امّا اکر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست و امّا ان دوازده چیز که سنّت است اوّل انکه
کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانک درهم و اکر ایمقدار نباشد چهار
درهم و اکر میسّر نباشد یک درهم دوّم انکه کافور را در کف دست نرم سازد نه در هاون
و غیر ان سیّم انکه انچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه میت نهند چهارم انکه
جریدتین را با میت کذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اکر نباشد از درخت کنار و اکر
نباشد از درخت انار و اکر نباشد از درخت بید و اکر نباشد از درختهای دیکر و میباید
که هر یکی از ان دو چوب بدرازی ساق دست باشد یکی را بر پهلوی چپ او وانکه بر
پهلوی راستست میباید که میانهٔ ان و بدن میت کفن حایل نباشد و انکه بر پهلوی

چسبت میباید که میانهٔ ان و بدن میت پیراهن حایل باشد و میباید که سر جریدتین بحر
کردن میت برسد پنجم انکه کفن میت از پنبه باشد نه از جنس دیکر ششم انکه سفید
باشد نه رنکین هفتم انکه مرد را عمامه بر سر بپیچند که تحت الحنک داشته باشد و هر
دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینهٔ او اندازند هشتم انکه پارچه
که طول ان سه ذرع و نیم باشد بعرض دست بر رانهای میت بطریقی بپیچند که
اوّل سر ان پارچه را شق کنند و انقدر که بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریقی
کمربند وان پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون کنند و از زیر کمربند او بیرون
اورند و بر رانهای او بپیچند دهم انکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم انکه
لنه یعنی بر سینهٔ زن بندند که پستانهای او را بکیرد و دو طرفان لنه را بر پشت
او کره زنند دوازدهم انکه پنبه بسیار بر عورتین میت کذارند و اکر چیزی بیرون اید
که موجب نقض وضوی زنده کان باشد لازم نیست که نوبت دیکر او را غسل دهند
و همچنین اکر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیکر او را وضو دهند و
بعضی از مجتهدین بر انند که هر کاه ناقض وضو بیرون اید نوبت دیکر غسل باید داد و
این قول ضعیفست و امّا ان هشت امر که مکروه هست اوّل کفن را با اهن یا فولاد
بریدن دوّم پیراهنی که بجهه کفن میت قطع کنند استین کذاشتن امّا اکر میت را در
پیراهن خودش کفن کنند استین داشتن ان مکروه نیست امّا مکروه هست که تکمه
داشته باشد سیّم ریسمانی را که کفن بان میدوزند باب دهن تر ساختن چهارم
کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب مثل قطنی و غیر ان کفن
کردن هفتم بسیاهی چیزی در کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و کوش میت کذاشتن
و بدانکه اکر زن ابستن باشد و بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست
که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند او را بیرون اورند و شکم او را بدوزند و اکر
فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون اوردن زنی دست
بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون اورد پس اکر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق
مقرّر سه غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که کذشت کفن کنند و دفن نمایند
و اکر کمتر از چهار ماهه باشد در لنه بپیچند و بی غسل دفن نمایند **فصل** ابنج
متعلق بمیت است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک سپارند
چهل و هفت امر است پنج امر واجبست و سی و سه امر سنّت و نه امر مکروه امّا

پنج امر واجب اوّل نماز کردن بر میّت بطریقی که در کتاب نماز مذکور خواهد شد دوّم
نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذّر باشد در خم یا صندوق
کذارند و سر انرا محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد چیزی سنکینی بر و بندند
و در این دو صورت بطریقی که در لحد میکذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند
سیّم انکه او را در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند بطریقی که در وقت احتضار
مذکور شد امّا اکر زن ذمیه بمیرد و فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و ان فرزند
نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت او را بقبله کنند بجهة انکه روی
طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم انکه قبر او را بنوعی بپوشانند که
بدن میّت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت و بیرون نیاید پنجم انکه زمین
قبر مباح باشد پس اکر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بان
راضی نشود واجبست که میّت را بجای دیکر نقل نمایند و امّا ان سی و سه که سنّت است
اوّل انکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا از دو جانبان و در
پیش جنازه نروند دوّم برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست میّت را بدوش
راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از ان پای راست را بدوش راست برداشتن
و چند قدم رفتن و بعد از ان بهمان طریق پای چپ را بدوش چپ و دوش چپ را
بدوش چپ برداشتن سیّم انکه چون جنازه را بینند این دعا بخوانند الله اکبر هذا ما وعدنا
الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللّهمّ زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الّذی تعزّز
بالقدرة و قهر العباد بالموت الحمد لله الّذی لم یجعلنی من السّواد المخترم چهارم انکه
مقبرهٔ نزدیک را ترجیح دهند بر مقبرهٔ دور مکر انکه در مقبرهٔ دور شخصی از صلحا و اکابر
دین مدفون باشد پنجم انکه عمق قبر بقدر قد ادمی باشد و اکر تا چنبر کردن باشد
سنّت بفعل میاید ششم انکه لحد در قبر کنند مکر انکه زمین بسیار نرم باشد و بترسند
که فرو ریزد هفتم انکه لحد بجانب قبله باشد هشتم انکه فراخ باشد بقدری که در ان
توان نشست نهم انکه میّت را در جانب پای قبر لحظهٔ بکذارند بعد از ان دو قدم بجانب
قبر نقل نمایند و لحظهٔ بکذارند و باز نوبت دیکر نقل کنند و لحظهٔ بکذارند و بعد از ان
بقبر نقل کنند و اکر میّت زن باشد این سه نقل سنّت نیست دهم اکر میّت مرد باشد
اوّل سر او را داخل قبر سازند بعد از ان باقی بدن را و اکر زن باشد بیک نوبت در
قبر نهند یازدهم انکه وقتی که زن را در قبر مینهند روی قبر را بچادر شبی یا پرده

یا امثال

یا امثال ان بپوشند دوازدهم انکه شخصی که داخل قبر میشود و میّت را در قبر میکذارد
سر برهنه و پا برهنه باشد سیزدهم انکه اکر میّت زن باشد انشخص که داخل قبر میشود
و او را انجا میسپارد باید که محرم او باشد و شوهر اولیست از جمیع محارم و اکر میّت مرد
باشد باید که انشخص بیکانه باشد چهاردهم انکه در وقتی که در لحد کذارند این دعا را
بخوانند بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملّة رسول الله صلّی الله علیه و اله عبدک و ابن
عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللّهمّ افسح له فی قبره و الحقه بنبیّه اللّهمّ انّا
لا نعلم منه الّا خیرا و انت اعلم به منّا و اکر میّت زن باشد بجای عبدک و ابن عبدک
امتک و بنت عبدک بکوید و بجای نزل بک نزلت بک و بجای افسح له فی قبره و الحقه
بنبیّه افسح لها فی قبرها و الحقها بنبیّها بکوید و بجای لا نعلم منه لا نعلم منها و بجای
انت اعلم به منّا انت اعلم بها منّا بکوید پانزدهم انکه خاک زیر سر میّت را بطریق بالش بلند
سازند شانزدهم انکه در زیر سر میّت خاک کربلا کذارند هفدهم انکه کرههای کفن
را بکشایند هجدهم انکه روی میّت را باز کنند نوزدهم انکه بر پشت میّت کلوخی
کذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میّت در قبر باین طریق بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمد لله الّذی لا یبقی الّا وجهه و لا یدوم الّا ملکه کلّ شیء هالک الّا وجهه له الحکم
و الیه ترجعون یا عبد الله اذکر العهد الّذی خرجت علیه من دار الدّنیا الی دار الاخرة
شهادة ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیّا قیّوما
دائما ابدا لم یتّخذ صاحبة و لا ولدا و انّ محمّدا صلّی الله علیه و اله خاتم انبیائه و سیّد
رسله ارسله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون و انّ
علیّا صلوات الله علیه ولیّ الله و وصیّ رسوله و خلیفته من بعده القائم بامره و انّ
الاوصیاء من ولده الحسن و الحسین و علیّا و محمّدا و جعفرا و موسی و علیّا و محمّدا
و علیّا و الحسن و الامام المنتظر محمّد المهدی صلوات الله علیهم حجج الله علی الخلق
اجمعین یا عبد الله اذا جاءک الملکان المقرّبان الرّسولان الکریمان من
عند الله تبارک و تعالی یسئلانک عن ربّک و عن دینک و کتابک و نبیّک و امامک
فلا تخف و لا تحزن و قل فی جوابهما الله ربّی و محمّد نبیّی و الاسلام دینی و القران
کتابی و الکعبة قبلتی و علیّ امامی و الاوصیاء المذکورون من بعده ائمّتی و حججی و
اشهد انّ الموت حقّ و [illegible] حقّ و سؤال منکر و نکیر فی القبر حقّ و البعث حقّ و
النّشور حقّ و الحساب حقّ و الکتاب حقّ و المیزان حقّ و الصّراط حقّ و الجنّة حقّ

و النّار

وَالنَّارَ حَقٌّ وَاَنَّ الوُقُوفَ بَينَ يَدَيِ اللهِ تَعالى حَقٌّ هٰذَا اعتِقادِي عَلَيهِ حَيِيتُ وَعَلَيهِ مُتُّ وَعَلَيهِ اُبعَثُ اِنشاءَ الله تعالى واکر میت زن باشد بجای یا عبدَ الله اذکرِ العهدَ یا اَمَةَ الله اذکرِ العهدَ بکوید وبجای یا عبدَ الله اذا جاءَكَ یا اَمَةَ الله وکاف جاءكِ وباقی کافهای خطاب را مکسور بخواند وبجای فَقُل وَلا تَخَف وَلا تَحزَن فَقُولِی وَلا تَخافِی وَلا تَحزَنِی بکوید بیست ویکم لحد را بخشت خام وکل پوشیدن بیست ودوم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند اَللّهُمَّ صِل وَحدَتَهُ وَآنِس وَحشَتَهُ وَآمِن رَوعَتَهُ وَاَسکِن اِلَیهِ مِن رَحمَتِكَ رَحمَةً تُغنِیهِ بِها عَن رَحمَةِ مَن سِواكَ فَاِنَّما رَحمَتُكَ لِلطّالِبِینَ واکر میت زن باشد ضمیر مؤنث بجای مذکر بیاورد بیست وسیم آنکه حاضران غیر اقوام میت خاك را به پشت دست در قبر ریزند بیست وچهارم آنکه در وقت خاك ریختن بکویند اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ بیست وپنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انکشت تا یك وجب بلند سازند بیست وششم آنکه بر روی قبر ریك بریزند واکر ریك سرخ باشد ثواب آن بیشتر است بیست وهفتم آنکه نشانه بر سر قبر میت نصب نمایند بیست هشتم آنکه آب بر روی قبر بریزند باین طریق که از سر کرفته بجانب پا آیند واز جانب پا بجانب سر باز کردند وآنچه از آب بماند در وسط ریزند وباید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود بیست ونهم آنکه شخصی که آب میریزد رو بقبله باشد سی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر کذارند بحیثیتی که نشان انکشتان بر قبر بماند سی ویکم آنکه در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی ودوم آنکه در آن وقت سورهٔ اِنّا اَنزَلناهُ فی لیلة القدر هفت نوبت بخوانند وبعد از آن این دعا را یکنوبت بخوانند اَللّهُمَّ جافِ الاَرضَ عَن جَنبَیهِ وَاَصعِد اِلَیكَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنكَ رِضواناً وَاَسکِن قَبرَهُ مِن رَحمَتِكَ ما تُغنِیهِ مِن رَحمَةِ غَیرِكَ واکر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی وسیم آنکه ولی میت یا شخصی بر خصا وبعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین میت کند بطریق تلقین در قبر واما آن نه امر که مکروه است اول رفتن عورات با جنازه دوم دو میت بر یك جنازه برداشتن سیم دو میت در یك قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاك در قبر میت ششم خاك بیکانه یعنی غیر خاکی که از قبر بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنّم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر نمودن بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن وپا نهادن

ونشستن واین همه وقت مکروه است وبدانکه هرکاه میت در مقبرهٔ عام دفن شده باشد وانقدر وقت کذشته باشد که یقین شود که آن میت خاك شده در اینصورت واجبست که صورت قبر را بر طرف سازند وحرامست که نمایان کذارند بلکه باید که قبر را با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اکر آن میت یکی از بزرکان دین باشد در اینصورت باید که صورت قبر او را نمایان کذارند تا بزرکان از زیارت او فیض وبمردکان از جوار قبر او نفعی برسد وسنت است تعزیت دادن اقوام میت را یعنی پرسش نمودن وتسلی دادن ودر وقت تعزیت ایندعا جهة ایشان کردن جبر الله ومنکم واحسن عزاکم ورحم موتاکم ونیز سنت است که تا سه روز هر روز طعام جهة ایشان فرستادن ومکروه است نزد ایشان طعام خوردن

مقصد سیم

در بیان احکام تیمم

در بیان احکام تیمم بدانکه بیست ویك امر است که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست وهفت امر سنت ودو امر مکروه اما دوازده امر واجب اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو مذکور شد دوم آنکه آنچه بآن تیمم میکنند خاك باشد چه اصح آنست که تیمم بسنك واجر ومانند آن درست نیست سیم آنکه خاك تیمم طاهر باشد چهارم آنکه غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاك پس اکر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاك بر آن اطلاق نشود تیمم براو درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت است باینطریق که تیمم میکنم تیمم واجب بدل وضو جهة مباح بودن نماز تقرب بخدا ودر تیمم عوض غسل بجای بدل وضو بدل غسل کوید هشتم آنکه انکشتر وزهکیر وآنچه حایل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو کف دست بر خاك زدن دهم مسح روی کردن بهر دو کف از رستنکاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست وبدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضوست یکنوبت دستها را بر خاك باید زدن واکر بدل غسل است دو نوبت یکی از برای مسح رو ویکی از برای مسح دستها وبعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاك باید زدن بطریق تیممی که بدل غسل است واین مذهب اصح است واما آن هفت امر در تیمم سنت است اول آنکه خاك تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاك نباشد هرچند اطلاق اسم خاك بر آن توان کرد دوم آنکه خاك تیمم از زمین مرتفع باشد سیم

انکه در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد چهارم انکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکاند پنجم انکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم انکه تیمم را باخر وقت اندازد هر چند که در اخر وقت اب یافت نخواهد شد هفتم انکه جهة هر نماز تیمم علحده کند هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد اما ان دو امر که در تیمم مکروه هست اول بر ریگ تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن **مطلب دوم** در بیان مسائل طهارات که احتیاج بنیت ندارد این طهارت را ازالهٔ نجاسات گویند و ازالهٔ نجاسات بدوازده چیز میشود که در شرع انها را مطهرات گویند اول اب دوم زمین سیم افتاب چهارم اتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مسح بطاهر دوازدهم تبعیت و احکام این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود اما احکام اب که اول پاک کننده هاست بدانکه اب یا مطلق است یا مضاف و اب مطلق انست که در عرف و عادت اب گویند بی انکه قیدی با و باشد و مضاف انست که با قید اب گویند مثل اب گل و اب غوره و اب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و اب غیر جاری چهار قسم است اب مساوی کر و اب کمتر از کر و اب زیاده بر کر و اب چاه پس اب مطلق به پنج قسم منقسم شد اما اب جاری در شرع ابیست که از زمین بجوشد غیر اب چاه و ان بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست تغییر یابد و اب باران مادام که میبارد حکم اب جاری دارد و اب حمام نیز حکم اب جاری دارد اگر متصل بماده باشد که ان ماده کر یا زیاده بر کر باشد **فصل** و اما اب کر ابیست که مساحت ان در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و ان بوزن یکهزار و دویست رطل بوزن عراق عربست و هر رطلی یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراق عرب شش هزار و دویست و چهل جو متوسط است و این اب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر انکه رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست متغیر شود پس بنابراین اگر دست شخصی بخون الوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد بی زیاده و کم اب حوض تمام نجس میشود بجهة انکه معلوم است که اندکی از ان اب بخون تغییر یافته و تتمهٔ ان از کر است پس تمام ان اب نجس است اما اگر دست شخصی نجس شده باشد بول خشک باشد و ان شخص دست خود را در ان

حوضی که مساوی کر است فرو برد حوض نجس نمیشود و دست ان شخص طاهر میشود بی انکه چیزی از ان اب بنجاست تغییر نیافته اما اگر اب حوض زیاده بر کر باشد و قطرهٔ خون در ان افتد و بعضی از ان اب برنگ خون تغییر یابد تخمین باید کرد اگر انچه از اب ان حوض تغییر نیافته بمقدار کر است ان اب طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر در ابی که یک کر است بی زیاده و کم موئی از سگ مثلاً در انجا افتد و شخصی کاسه ان مو را از روی اب بیک دفعه بردارد اندرون کاسه با ابی که در و درامده نجس خواهد بود و بیرون کاسه با ابی که مانده طاهر است و اگر ان مو بکاسه در نیامده بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه که در او درامده طاهر است و بیرون کاسه با ابی که مانده نجس است و اما اب که از کر کمتر است نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچ یک از رنگ و بو و طعم ان تغییر نیابد **فصل** بدانکه در اب چاه میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی بر انند که مادام که رنگ یا بو یا طعم ان بنجاست تغییر نیابد نجس نمیشود و بعضی بر انند که نجس میشود هر چند تغییر نیابد و بعضی بر انند که اگر بمقدار یک کر است یا زیاده نجس نمیشود مگر بتغییر و اگر کمتر از کر است نجس میشود اگر چه تغییر نیابد و مذهب اول اقوی است و واجبست نزد ان مجتهدین که قایلند بنجاست اب چاه بملاقات نجاست انکه کل اب از ان نزح نمایند اگر شتری در او بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالاصاله در ان افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در ان ریخته شود پس اگر نزح کل اب متعذر باشد واجبست که چهار مرد بنوبت اب بکشند باین طریق که دو مرد اب بکشند تا مانده شوند پس ان دو مرد دیگر اب بکشند چون ایشان نیز مانده شوند ان دو مرد اول بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب افتاب و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقداریک کر اب از ان بکشند و اگر ادمی در ان بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه ادمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل اما اگر کافر باشد در ان خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل اب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل انقدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون اید پنجاه دلو باید کشید و اگر خون کم ریخته شود مثل انقدر خون که از ذبح کبوتر بیرون اید ده دلو باید کشید و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم پاشیده یا اماس کرده و زنده بیرون اید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید

کشند و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو باید بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه بریزد و اگر گنجشک در چاه بمیرد یک دلو باید کشند و هر آبی که مضاف مثل گلاب و عرق بید مشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست بان نجس میشود اگرچه ده کر باشد و وضو و غسل بان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دوم از پاک کننده ها زمین است که زیر کفش و ته پاها را طاهر میسازد و اگر پای شخصی را بریده باشند و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیر آن چوب را هم طاهر میسازد سیم از پاک کننده ها آفتاب است که طاهر میسازد زمین نجس را و حصیر بوریا را هرگاه نجس باشد خشک سازد و همچنین طاهر میسازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت باشد و درها و پنجره ها اگر داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیوار بطریق چینه بنا شده باشد و آفتاب بر روی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او هم پاک میشود چهارم از پاک کننده ها آتش است و آن طاهر میسازد چیزی را که انگشت یا خاکستر کند اما اگر از گل نجس بزنند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافست و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه الرحمه بر آنست که این هر دو طاهر میشود و این قول قوة دارد پنجم از پاک کننده ها استحاله است یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس از جائی بجائی نقل شود مثل خون آدمی که در شکم پشه رود هفتم انقلاب مثل خمر سرکه شود هشتم مثل شیره انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی اعضای آن آلوده بخون شود پس بمجرد آنکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر و این در استنجا از غایط است که چون مخرج را به سنگ یا به کلوخ یا به لته یا غیر آن بشرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخصی طفلی را از کافر حربی اسیر کند آن طفل بتبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور که چون بجوشد نجس میشود و چون چهار دانگ آن برطرف شود دیگ و کفچه آن و رخت و بدن پزنده آن بتبعیت آن طاهر میشود **فصل** نجاسات یازده است اول بول دوم غایط بشرط آنکه این هر دو

حیوانی باشد که گوشت آن حرام است و خون جهنده داشته باشد سیم خون از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونیکه بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد پس هر خونیکه بعد از بیرون آمدن خون معتاد در اعضای آن حیوان بماند طاهر است و خوردن آن خون حلالست چهارم منی از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام پنجم سگ غیر سگ آبیکه طاهر است اما حرام است ششم خوک غیر خوک آبیکه آن حکم سگ آبی دارد و اگر سگی بگوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ حیوانی شبیه نیست طاهر است اما اگر سگی بخوکی بجهد و بچه حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب آنست که یهود و نصاری طاهرند و این مذهب ضعیف است هشتم هرچه مست کننده باشد بشرط آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه جایز میداند نماز بجامه که آلوده بخمر باشد و حرام میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر باشد نهم شیره انگور هرگاه بجوشد که چهار دانگه کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگرچه مست کننده نیست یازدهم حیوانیکه بمیرد بشرط آنکه در حال حیوة خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزائی که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید مرتضی بر آنست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند که باب قلیل آن ظرف را طهارت دهند باید که آنرا بخاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت باب بشویند و اگر خاک متعذر باشد مثل اشنان و سبوس عوض خاک میشویند و بعضی بر آنند که عوض خاک یکنوبت باب بشویند و اما اگر آن ظرف را باب کثیر مثل کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت باب فرو بردن کافیست بعد از آنکه آنرا بخاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر باب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اول احوط است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی بر آنند که آن ظرف را هفت

نوبت باب باید شستن وبعضی برانند که بطریق لیسیدن سک است **فصل** اگر جامه
مثلا ببول نجس شده باشد وخواهند که انرا باب قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل
شیرخواره نجس شده باشد بمجرد ریختن اب بران طاهر میشود واحتیاج بافشردن نیست
اما بسه شرط اول انکه ان طفل پسر باشد نه دختر دویم انکه اکثر غذای او شیر باشد سیم انکه
سن او کمتر از دو سال بوده باشد واگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید
که بعد از انکه اب بران بریزند یکنوبت بیفشرند وباز اب بران بریزند یک نوبت بیفشرند و
اگر بغیر بول نجس شده باشد یک نوبت اب ریختن ویک نوبت افشردن طاهر میشود بعد
از ازاله عین نجاست واحتیاج بدو نوبت نیست اما اگر در اب کر یا اب روان طهارت دهند
یکنوبت در اب فرو بردن کافیست بعد از انکه عین نجاست از ان ازاله شده باشد و
افشردن لازم نیست واگر پوست یا دوشک وبالش ومانند انرا باب قلیل طهارت دهند
احتیاج بافشردن نیست ومالیدن ان کافیست وبدانکه هرگاه جامه مثلا نجس شود
بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر ان انرا بشویند ورنگ ان نجاست در جامه
بماند ان رنگ پاکست وازاله ان لازم نیست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل کاسه
ودیک وخم خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری اب در ان کنند وحرکت دهند
تا اب بهمه جای ان برسد وان ابرا بریزند وباز نوبت دیگر اب کنند وحرکت دهند و
بریزند انظرف طاهر میشود واگر ان ظرف نجس را در زمین محکم کرده باشند مثل
دیک دکان کندن ان لازم نیست وبهمین طریق طهارت میتوان داد واگر اندک اب
در ته ان بماند ان را بلته یا پنبه بردارند وبدانکه از ظرف طلا ونقره چیزی خوردن
یا چیزی در ان گذاشتن حرام است بر مرد وزن اما ان اب وطعام ومیوه که در ان ظرفست
حرام نمیشود ولیکن از ان ظرف بیرون اوردن ان بقصد انکه بر جائی گذارند وبعد از ان
بخورند حلالست واز افتابه طلا ونقره دست شستن حرام است وهمچنین از طاس
طلا ونقره اب بر خود یا بر دیگری یا بر جائی ریختن وهمچنین از دوات از طلا ونقره چیزی
نوشتن واز سرمه دان طلا ونقره سرمه کشیدن اما بقلم ومثل طلا ونقره حلالست
واگر از طاس وکوزه نقره کوب یا طلا کوب اب خورد واجبست که لب خود را بنقره و
طلای ان نرساند واگر مس مطلا را در اتش گذارند پس اگر از ان طلا حاصل حکم ظرف
طلا خواهد داشت واگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در ان خلافست
واصح انست که حکم ظرف مس دارد وغسل در حوض طلا ونقره صحیح نیست خواه غسل

ترتیبی وخواه غسل ارتماسی اما اگر زمین انحوض غیر طلا ونقره باشد غسل در ان صحیح است
باتمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی وتقدس

باب دویم از کتاب جامع عباسی

در بیان مسائل نماز واجبی وسنتی ودر ان مقدمه وسه مطلبست **مقدمه**
بدانکه نماز واجبی دوازده است اول نماز شبان روزی که انرا نماز یومیه گویند دویم
نماز جمعه سیم نماز عید ماه رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز طواف خانه
کعبه ششم نماز ایات یعنی کسوف وخسوف وزلزله وهر امر اسمانی که موجب خوف باشد
مثل بادهای سیاه وسرخ وامثال ان هفتم نماز میت هشتم نمازی که بنذر واجب
شود نهم نمازیکه بسوگند واجب شود دهم نمازیکه بعهد واجب شود یازدهم نمازیکه
باجاره واجب شود دوازدهم نمازیکه از پدر فوت شده باشد بر پسر بزرگتر واجب
میشود اما نمازهای سنتی بسیار است وانچه در کتاب مذکور میشود بیست وچهار
نماز است اول نماز نوافل یومیه که در هر روز وهر شب سنتست که کذارده شود
دویم نمازیکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله منسوبست سیم نمازیکه
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهرا
علیها السلام منسوبست پنجم نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب
باران که انرا نماز استسقا گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز روز زوال دهم
نماز نافله ماه رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم
نماز رغایب شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان
هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز [illegible] بیستم نماز اراده سفر
بیست ویکم نماز توبه بیست ودویم نماز هدیه میت بیست وسیم نماز روز عاشورا بیست و
چهارم نماز روز [illegible] **مطلب اول** در بیان نمازهای واجبی ودر ان نه
مقصد است **مقصد اول** در نماز یومیه یعنی نمازهای پنجگانه که هر شبان روز واجبست
بر هر بالغ وعاقل مگر زنی که حایض باشد یا نفاس بدانکه مقدمات نماز یعنی چیزهایی
چند که پیش از شروع در نماز بفعل باید اورد شش است اول طهارت از حدث دویم
[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] نمودن

در پوشیدن عورت

مکان نماز که نجس وغصبی نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم تحقیق نمودن
قبله واز این شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور شد وچهار باقی در
چهار مبحث مذکور میشود **مبحث اول** در پوشیدن عورت وان در نماز
واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند وخواه نباشد وخواه نگاه کننده محرم باشد مثل
زن وکنیز اینکس وخواه نامحرم پس اگر شخصی در خانهٔ تاریک خالی نماز کذارد وعورت خود
را نپوشد نماز او باطلست وبر مرد همین پوشیدن قبل ودبر وخصیه واجبست اما بر
زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو وکف دستها وقدمها اما اگر زن بنده باشد
پوشیدن سر وموی واجب نیست وبرخی که بران نماز کذارند بیست وهفت امر متعلق است
پنج امر واجب وهفت امر سنت وپانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول انکه غصبی نباشد
دوم انکه حریر نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست وشیخ ابن بابویه بر انست که
زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست اما این قول ضعیفست وجایز است مردان
را حریر پوشیدن بواسطه ضرورت مثل سرما یا دفع شپش ودر روز جنگ نیز
پوشیدن حریر مردان را جایز است سیم انکه طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطلست
چهارم انکه طاهر باشد مگر در شش جا اول انکه جراحتی یا دملی داشته باشد که خون
از ان روان باشد پس با ان خون نماز صحیح است تا وقتی که ان دمل وجراحت به شود دوم
انکه اگر بول شخصی بتواتر اید وجامه با ان بول نجس شود در ان حال در ان جامهٔ نجس ببول
نماز صحیح است بشرط انکه در هر شبان روز یکنوبت ان جامه را طهارت دهد سیم انکه
اگر زنی طفلی را تربیت نماید خواه ان طفل پسر باشد وخواه دختر وغیر از یک جامه
نداشته باشد نماز او در ان جامه صحیح است بشرط انکه در هر شبان روزی یکنوبت
ان جامه را طهارت دهد وافضل انست که نماز ظهر وعصر را بعد از طهارت دادن
جامه بیفاصله در اخر وقت کذارد وشام وخفتن را در اول وقت کذارد تا چهار نماز
را در جامهٔ طاهر دریافته باشد چهارم انکه خونی باشد کمتر از مقدار درهم بغلی وان
مقدار بند بالای انگشت زهگیر است پس اگر در جامه یا در بدن ان مقدار خون باشد
نماز صحیح است وبرطرف کردن ان لازم نیست مگر انکه از مکان بجامه یا بدن سرایت
کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد
پس در این هفت جا برطرف کردن ان از بدن وجامه واجبست اگر چه از مقدار درهم
بغلی باشد پنجم انکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت بان نتوان کرد مثل کلاه

در مکان نماز

وبند چاقشور وبند زیر جامه هر چند نجاست ان مغلظه باشد یعنی از ان شش چیز باشد
که قبل از این مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز کذارنده قادر بر ازالهٔ ان نباشد مثل انکه
جامهٔ نجس را بجهت شدت سرما نتواند کندن پس در ان جامه نماز صحیح است اما در غیر مسجد
پنجم از واجبات سایر انست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت ان حرامست
مثل سمور وروباه وهمچنین مو وپشم انها اما دو حیوانست که گوشت انها حرام است وبا وجود
این نماز در پوست وپشم انها صحیح است یکی از ان دو حیوان خز است وان جانوریست ابی که
در خشکی زنده نمیماند ودیگری سنجابست وبعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست
وپشم سنجاب واما ان هفت امر که سنت است اول انکه انچه پوشش نماز است سفید باشد
دوم انکه بهترین وپاکیزه ترین پوشیدنیهای انکس باشد سیم انکه ممزوج با پشم باشد
چهارم انکه اگر سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد پنجم انکه مصلی دستار بر سر
داشته باشد ششم انکه دستاری که در ان نماز کذارد تحت الحنک داشته باشد هفتم
در نعل عربی نماز کذاردن واما ان پانزده امر که مکروهست اول در جامهٔ مصور نماز
کردن دوم بر جای نماز ابریشمی نماز کذاردن سیم در لباس سیاه نماز کردن مگر دستار
ومسحی که نماز کردن در این هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در لباسی که کافر
بافته یا دوخته باشد نماز کذاردن پنجم در لنگی که بر بالای پیراهن بسته باشند نماز
کردن ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در
رخت شخصیکه از غصب کردن مال مردم ملاحظه نکند هشتم نماز کذاردن ودر دست
انگشتر اهن باشد نهم بدون ردا نماز کذاردن دهم انکه زن بدون کردن بند یا قلاده نماز
کردن یازدهم انکه در پا خلخال داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته
نماز کردن سیزدهم اهن ظاهر با خود داشتن اما اگر پنهان باشد با خود داشتن مکروه نیست
چهاردهم نماز کردن مرد در جامهٔ زن زن در جامهٔ مرد پانزدهم اشتمال صما یعنی دو طرف ردا را از
زیر بغل بیرون اوردن وبر یک دوش انداختن **مبحث دوم** در مکان نماز
بدانکه سی وسه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب وچهار امر سنت و بیست و
هفت امر مکروه اما دو امر واجب اول انکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان
غصبی باطل است مگر انکه مالک رخصت دهد وهمچنین در ملک شخصی بی رخصت
او نماز صحیح نیست ورخصت چهار نوعست اول رخصت صریح مثل انکه مالک کوید
که در منزل من نماز بکذار دوم رخصت ضمنی مثل انکه بکوید امروز در منزل من باش سیم

رخصت فحوی مثل انکه مهمانی را بمنزل خود اورد چهارم رخصت شاهد حال وان در مثل
صحرا و حمام و کاروانسرا است که حال شاهد است بانکه مالك بنماز کردن دران راضیست دویم
انکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتی که نجاست ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند اکر چه خون
کمتر از درهم بغلی باشد اما اکر مکان خشك باشد و نجاست ان سرایت نکند نماز دران صحیح است
مکر جای سجده که اکر ان نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشك باشد و نجاست ان ببدن
و رخت مصلی نرسد و اما ان چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول انکه کل مکان نماز
طاهر باشد دویم انکه مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا انکه
مکان پیشانی از مکان ایستادن پست باشد سیم انکه در برابر مصلی ستره باشد و مراد از
ستره انست که دیواری یا حایلی در قبله مصلی باشد که میانه مصلی وان بیش از دو ذرع یا
سه ذرع دست نباشد و اکر عصائی در برابر باشد کافیست چهارم انکه نماز واجب در
مسجد کذارده شود خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و اله و در حدیث
امده که ثواب یك نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و در هر یك از مسجد
اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در
مسجد بازار ثواب دوازده نماز است اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد
و نماز او در خانه اندرونی افضل است در خانه بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است
از نماز او در صحن منزل و نماز او در صحن منزل افضل است از نماز او بر بام منزل و بر بامی
که فصیل دارد از بامی که فصیل ندارد و اما بیست و هفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز
دارد اول نماز در اندرون حمام کذاردن اما در جامه کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست
دویم در کشتی نماز کذاردن هر کاه قدرت بر بیرون رفتن باشد سیم در خانه کعبه نماز
واجب کذاردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز کذاردن که در برابر
مصحف کشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط انکه خط او نمایان باشد پنجم
در جائی که در برابر او چراغی باشد یا اتش افروخته ششم در جائی که در برابر او کسی
خوابیده باشد هر چند محرم باشد و پشت او بجانب مصلی باشد هفتم در جائیکه
شخص روبرو باشد هشتم در جائیکه سلاح بی غلاف در برابر باشد نهم در خانه که مجوس
در انجا باشد اما در خانه که یهود و نصاری باشد نماز کردن مکروه نیست دهم در خانه
که در ان سك باشد یازدهم در جائیکه دری کشاده در برابر باشد دوازدهم در کورستان
نماز کردن سیزدهم در جائیکه چهارپایان در انجا بسته میشود مثل طویله و مانند ان

هر چند چهارپایان در انجا نباشد چهاردهم در خانه که مست کننده در ان باشد پانزدهم
بر روی خرمن کندم نماز کردن هر چند ان را بکل اندوده باشند شانزدهم در محلی که اکثر اوقات
اتش در انجا میسوزانند مثل تون حمام و مطبخ هر چند که در وقت نماز از اتش خالی باشد
هفدهم انکه مرد در جائی نماز کذارد که در پهلوی او یا مقدم بر او زنی نماز کذارد خواه
محرم باشد و خواه نامحرم هر کاه میانه ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست
دوری نباشد اما اکر زن در عقب سر مرد باشد کراهت برطرف میشود و احتیاج بحایل
یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهد نماز مرد و زن را باطل میدانند هر کاه مقارن هم
تکبیرة الاحرام کویند و الا نماز ان را که تکبیرة الاحرام بعد از دیکری کوید باطل میدانند بشرط انکه
زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز کذارد و حایل یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز
کذاردن بران خاکی که مورچها از سوراخ خود بیرون میاورند نوزدهم در جائیکه حیوانات
در انجا ذبح میشوند بیستم در شوره زار نماز کذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز کذاردن
بیست و دویم در کنده کاه اب نماز کردن هر چند که اب نباشد بیست و سیم بر روی ریك
روان نماز کذاردن بیست و چهارم در جاده راه نماز کردن بیست و پنجم در زمینی که
شقایق در ان روئیده باشد بیست و ششم در خانه که مصور باشد بیست و هفتم در جائی
که شتران در انجا خوابند هر چند که از شتر خالی باشد **فصل** در احکام مساجد
در احکام مساجد
مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدای تعالی جهة او خانه در بهشت بنا میکند و
احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل و یك امر تعلق بمسجد دارد
دوازده امر سنت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول انکه
بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دویم انکه طهارتخانه مسجد را نزدیك در
مسجد بسازند سیم انکه شخصیکه داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند و وقتی
که از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم انکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود
کند که نجس نباشد پنجم انکه در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند بسم الله و
السلام علی رسول الله و صلوات الله و صلوات ملائکته علی محمد و ال محمد و السلام
علیهم و رحمة الله و برکاته رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك ششم انکه در وقت
بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم با وضو بودن در وقت داخل شدن هشتم
انکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بکذارد نهم اکر اوقات بمسجد نزد دعو

و مسجد را خوشبو گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا بجا آوردن و
صلوات فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که هر کس در مسجدی چراغ روشن کند جمیع
ملائکه و حاملان عرش از جهة او استغفار میکنند مادامکه آن چراغ روشن باشد دوازدهم
مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس روز پنجشنبه
یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و بمقدار سرمه که در چشم میکشند خاک روبه
از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد و اما هفده امر مکروه که بمسجد
تعلق دارد اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد دوم آواز در مسجد بلند کردن
سیم شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید
و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را گذاشتن که
داخل مسجد شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث بول یا حدث غایط هفتم برهنه
کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو یازدهم قضا پرسیدن دوازدهم شخصی را حد زدن
سیزدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و
غیره چهاردهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که
از دهن او بوی سیر یا پیاز آید شانزدهم مسجد را مکتب کردن هفدهم بعمل آوردن اهل
حرفت حرفت خود را در مسجد بتخصیص سرتراشی هجدهم ترکی یا فارسی یا بزبان دیگر غیر
زبان عربی حرف زدن اما آن یازده امر که حرام است اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دوم
سنگ ریزه که فرش مسجد است از مسجد بیرون کردن سیم در مسجد چیز نجس داخل کردن
هر چند سرایت بمسجد نکند چهارم درنگ نمودن جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم
فروشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن
اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد هفتم چیزی از مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه
کردن هشتم میت در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار در دیوار مسجد کشیدن
دهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن یازدهم
در مسجد درخت نشانیدن **مبحث سیم** در ملاحظه نمودن اوقات نماز بدانکه
اول وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادق و وقت آن میکشد تا بر آمدن آفتاب و اول
وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد

در ملاحظه نمودن اوقات نماز

چنانکه

چنانکه در این بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه بر طرف شده باشد
چنانکه در مکه مشرفه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتیست
که از زوال آفتاب مقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر متطهر و مقیم
باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد
مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر و متطهر باشد مقدار دو رکعت
و اگر مسافر و محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر
وقتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم
شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار اداء ظهر از اول زوال مخصوص
ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترکست میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر
غروب آفتابست و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن بر طرف شدن سرخیست که
در جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار
سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد
پس وقت مشترک میشود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب بمقدار که نماز
خفتن را بان ادا توان کردن و آن مخصوص نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت
و جمعی از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب بر طرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود
فصل نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد بتخصیص نماز صبح و مغرب و تاخیر
نماز از اول وقت بغایت مکروهست مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است اما
از انجمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی
مغرب بر طرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند دوم تاخیر نماز ظهر
در بلاد دیگر که هوا بغایت گرم میشود تا وقتیکه گرمی هوا کمتر شود سیم تاخیر نماز عصر تا وقتیکه
سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضه
کثیره دارد هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب را باخر وقت تا چهار نماز را بیک غسل دریابد
پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهة گذاردن نافله آن ششم تاخیر پیشنماز نماز را تا
وقتیکه ماموین جمع شوند هفتم تاخیر ماموین نماز را تا وقتیکه پیشنماز حاضر شود هشتم
تاخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هرگاه آداب نماز را در منزل بهتر بجا تواند آورد نهم تاخیر
نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم
تاخیر نماز مغرب شخصی را اگر جمعی انتظار او کشند که با او افطار نمایند و یا خود روزه بوده و

بغایه

بغایت کرسنه شده باشد یازدهم تاخیر مرتبه طفل ظهر و عصر و مغرب را باخر وقت تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر یا در جامهٔ قلیل النجاسه دریابد چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که بقضای نمازهای کذشته مشغولست نماز حاضره را باخر وقت اندازد و سید مرتضی تاخیر نماز حاضره را در اینصورت واجب میداند و مذهب او اینست که هرکس را نماز قضا در ذمت باشد واجبست که علی الفور بجا آورد و او را جایز نیست که هیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمت خود را از همه آن نمازها فارغ سازد امّا جمعی کثیر از مجتهدین در این مسئله با سید مرتضی موافقت نکرده اند

در احکام اذان کفتن

فصل در احکام اذان کفتن چون وقت هریک از نمازهای پنجکانه داخل شود اذان کفتن سنّت مؤکد است خصوصاً از برای نمازیکه قرائت آنرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن نمیدانند بلکه اذان را از برای هریک از نمازهای پنجکانه واجب میدانند و بعضی از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند ولیکن اذان از برای غیر نمازهای پنجکانه سنّت نیست بلکه حرام است امّا سنّت است که سه نوبت الصّلوة کفته شود و اذان کفتن از برای نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث در این باب از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله و حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هرکس در شهری از شهرهای اسلام اذان بکوید بهشت بر او واجب میشود و بدانکه لازم نیست که مؤذّن بالغ باشد پس اکر طفل ممیز اذان بکوید کافیست و اذان زنان از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جایز است بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود امّا اکر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او حظّی نباشد جایز است که مردان نامحرم بشنوند آنچه باذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنّت و نه امر مکروه و دو امر حرام امّا نوزده امر سنّت اوّل آنکه اذان را در اوّل وقت کوید دوّم آنکه مؤذّن در وقت اذان رو بقبله باشد سیّم آنکه اذان را بلند بکوید چهارم آنکه ایستاده بکوید پنجم آنکه در وقت اذان وضو داشته باشد ششم آنکه بر جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انکشت خود در دو کوش کند هشتم آنکه اذانرا بتأنّی بکوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصل سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار مؤذّنی کند که عدالت داشته باشد یازدهم آنکه مؤذّن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم آنکه حرف نزند در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن مؤذّن مسائل اذان را بطریقی که فقها و علما قرار داده اند پانزدهم صلوات فرستادن مؤذّن

وکسیکه

وکسیکه اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن واجب میداند بر هرکس که نام آنحضرت بر دیا بشنود و اینقول کمال قوت دارد شانزدهم اظهار کردن مؤذّن حرف ها را در لفظ الله و اله و اشهد و الصّلوة هفدهم اظهار کردن حرف ها را در لفظ الفلاح هجدهم آنچه مؤذّن از فصول اذان کوید شنونده نیز آنرا بکوید نوزدهم اعاده نمودن مؤذّن اذان صبح را اکر قبل از طلوع فجر بفعل آورده و امّا آن نه امر که در اذان مکروه هست اوّل حرف زدن مؤذّن در اثنای اذان دوّیم سکوت طویل در اثنای اذان سیّم نکاه کردن مؤذّن جانب راست و چپ چهارم هریک از شهادتین را زیاده بر دو نوبت کفتن چنانکه مخالفان میکنند پنجم اذان کفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان کفتن هفتم اذان کفتن جهت عصر روز جمعه هرکاه نماز جمعه کذارند هشتم اذان کفتن جهت عصر روز عرفه شخصی را که حج میکذارد نهم اذان کفتن جهت عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج میکذارد و بعضی از مجتهدین اذان کفتن در این سه جا حرام میدانند و امّا آن دو امر که حرام است اوّل اذان کفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مکر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر جایز است دوّیم کفتن الصّلوة خیر من النّوم در اذان صبح مکر بواسطه تقیّه که نزد مخالفان کفتن آن سنّت است

فصل اقامت بعد از اذان سنّت مؤکد است و با آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از آنست و سنّت است که آواز در اقامت بلند نکند و تأنّی در آن سنّت نیست بلکه ترک تأنّی سنّت است و سید مرتضی علیه الرّحمه اقامت را در نمازهای پنجکانه واجب میداند و بی وضو اقامت کفتن را حرام میداند و ایستادن را در آن واجب میداند و حرف زدن را بعد از قامت الصّلوة حرام میداند مکر چیزیکه بنماز تعلّق دارد مثل التماس کردن حاضران از شخصی عادل که پیشنمازی ایشان کند یا امر کردن مأمومین را بآنکه صفهای خود را راست بدارند و مانند این و بدانکه هرکاه شخصی اذان و اقامت بجا نیاورده داخل نماز شود سنّت است که نماز را قطع کند و هر دو را بجا آورده نماز از سر کیرد و این مشروط به پنج شرط است اوّل آنکه بسهو ترک اذان و اقامت کرده باشد نه بعمد دوّیم آنکه هنوز در رکعت اوّل باشد سیّم آنکه رکوع نکرده باشد چهارم آنکه وقت نماز آنقدر تنک نشده باشد که اکر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر مباح یا در جامهٔ غیر مباح واقع شود مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه کوید که رخصت است که دو رکعت نماز در خانهٔ من یا در جامهٔ من بکذاری و زیاده

ازان

ازان رخصت نیست دراین صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان واقامت از سر گیرد بجهة آنکه اگر نماز در مکان غیر مباح یا در جامهٔ غیر مباح واقع خواهد شد و واجبست که چون خواهد که بواسطه تلافی اذان واقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وهرگاه در اثنای اذان از مؤذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو بسازد واذان را از انجا که قطع کرده با تمام رساند ولازم نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر در اثنای اقامت از مؤذن حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد وسنت است که ما بین اذان واقامت فاصله واقع شود بیک رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک گام برداشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله واگر فصل بسجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند اللّهمّ اجعل قلبی بارًّا و عیشی قارًّا ورزقی دارًّا واجعلنی عند قبر رسولک صلّی الله علیه واله مستقرًّا وقرارًا ودر وقت نشستن نیز همین دعا بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من لیس له حاجب یرشی ولا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق البحر لموسی سبحان من لا یزداد علی کثرة العطایا الا کرمًا وجودًا سبحان من هو هکذا ولا هکذا غیره وبعد از اقامت این دعا بخواند اللّهمّ ربّ هذه الدعوة التامّة والصلوة القائمة بلّغ محمّدًا صلّی الله علیه واله الدرجة الوسیلة والفضل والفضیلة بالله استفتح وبالله استنجح وبمحمّد صلّی الله علیه واله اتوجّه اللّهمّ صلّ علی محمّد واله واجعلنی بهم عندک وجیهًا فی الدنیا والاخرة ومن المقرّبین

مبحث چهارم در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصیکه نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا درون خانهٔ کعبه است یا بر بام خانهٔ کعبه یا بخانهٔ کعبه انقدر نزدیکست که اگر خواهد خانهٔ کعبه را تواند دید یا از شهر مکه انقدر دور است که دیدن خانهٔ کعبه او را میسر نیست پس اگر درون خانهٔ کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانهٔ کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید واگر بر بام خانهٔ کعبه باشد نیز همین حکم دارد اما واجبست که انچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانهٔ کعبه قدری در قبلهٔ او باشد وهمچنین اگر درون خانهٔ کعبه باشد و رو بجانب در خانه نماز کند واجبست که قدری از استان در کعبه در قبلهٔ او باشد واما شخصیکه نزدیک خانهٔ کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمیکه در

در ملاحظه نمودن قبله

مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز خانهٔ کعبه را ببیند اما بر او واجبست که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا بمیان پیشانی او در وقت سجود خطی بکشند ان خط راست بخانهٔ کعبه بخورد وباید دانست که از خانهٔ کعبه تا اسمان وتا زیر زمین تمام حکم خانهٔ کعبه دارد پس اگر شخصیکه بر کوهیکه در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطیکه از میان دو قدم او بطریقیکه مذکور شد بکشند بر عین خانهٔ کعبه نخورد اما هرگاه با نچه در حکم خانهٔ کعبه است نیز نخورد کافیست ونماز درست نیست

فصل اما شخصیکه از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانهٔ کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبلهٔ او عین کعبه نیست بلکه امتداد از انجانب که مصلّی در هر جزئی از اجزای ان تجویز کند که خانهٔ کعبه بوده باشد وجزم کند که از امتداد بیرون نیست واز ابقبلهٔ مساجد وقبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتیکه در میانهٔ فقها مشهور است نیز معلوم میشود مثلا علامت قبله بعضی از عراق عرب مثلا بغداد انست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند وعلامت بعضی دیگر از ان بلاد مثل شهر موصل انست که مشرق را برجانب چپ ومغرب را برجانب راست بگیرند وعلامت قبله بعضی از بلاد شام انست که جدی را بر دوش چپ گیرند وعلامت بعضی از ان بلاد انست که سهیل را در وقتیکه بغایت بلندی رسد در مابین چشمها گیرند وعلامت بلاد یمن انست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر مابین دوشها گیرند واکثر این علامات از علم هیئات معلوم شده و دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا باشد واز علامات چیزی ظاهر نباشد وشخصی یافت نشود که از قول او ظنّ قبله بهم رسد بر آن شخص واجبست که نماز را بچهار نوبت بچهار جهت بگذارد واگر وقت وسیع باشد واگر وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد اگرچه یکنوبت باشد بهر جهت که خواهد بگذارد

فصل اگر شخصی بعد از انکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید واگر وقت باقی باشد وقضا کند اگر وقت باقی نباشد واگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ نماز را اعاده نماید اگر وقت باشد واگر وقت گذشته نمازیکه گذارده است کافیست وقضای ان لازم نیست واگر معلوم شود که قبله در پس پشت یا در یکی از دو جانب او نبوده که این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در ما بین پیش رو وجانب راست بوده یا در

مابین پیش رو و جانب چپ یا درمابین پشت و جانب راست یا درمابین پس پشت و جانب
چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد
قضا لازم نیست و در دو صورت اخر نماز را از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد
و بدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن ساقط میشود مثل انکه شخصی از دشمنی که
در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر ان شخص واجبست که در اثنای
گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون
رو و در خانه در طرف قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد اما اگر وقت نماز تنگ نباشد
نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتیکه عذر برطرف شود

فصل انچه در نماز معتبرست دوازده نوعست یا فعلست یا ترک فعل و هریک
از این دو یا واجبست یا سنت و هریک از این چهار یا بزبانست یا بدلست یا باعضا و جمیع
انچه بنماز تعلق دارد از این دوازده نوع بیرون نیست اول انچه بزبان بجا اوردن ان واجبست
مثل تکبیر احرام دویم انچه بدل بجا اوردن ان واجبست مثل نیت نماز سیم انچه باعضا
بجا اوردن ان واجبست مثل سجود چهارم انچه بزبان بجا اوردن ان سنتست مثل
خواندن قنوت پنجم انچه بدل بجا اوردن ان سنتست مثل بخاطر گذرانیدن معنی
انچه در نماز خوانده میشود ششم انچه باعضا بجا اوردن ان سنتست مثل دستها بر
داشتن در حال قنوت هفتم انچه بزبان ترک ان واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که
قران و دعا نباشد هشتم انچه بدل ترک ان واجبست مثل قصد کردن ریا ببعضی افعال
نهم انچه باعضا ترک ان واجبست مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنیانست
دهم انچه بزبان ترک ان سنتست مثل قراءت ماموم با وجود شنیدن قراءت امام
یازدهم انچه بدل ترک ان سنتست مثل فکر در کار دنیا دوازدهم انچه باعضا ترک ان
سنتست مثل انکه دست بر کمر زند بطریق متکبران و ما در رساله اثنی عشریه که
حسب الامر اشرف ارفع بفارسی ترجمه شده بیان کردیم که هریک از این دوازده نوع دون
قسم است و همه اقسام را بتفصیل در ان رساله مذکور ساختیم **فصل** بدانکه در
جمیع نمازهای پنجگانه یومیه سیصد و شصت و هشت فعل واجبست باین تفصیل در
رکعت اول بیست و یکفعل واجبست اول ایستادن دویم رو بقبله کردن سیم نیت
کردن چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن بعد تکبیر ششم قراءت کردن
هفتم درنگ نمودن بعد قراءت هشتم خم شدن بجهة رکوع نهم درنگ نمودن در رکوع

بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لحظه درنگ نمودن سیزدهم
خم شدن بجهة سجود چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن
شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده هیجدهم لحظه درنگ
نمودن نوزدهم خم شدن بجهة سجده دویم بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست و یکم
ذکر گفتن و باین بیست و یکفعل رکعت اول تمام است و در رکعت دویم از این بیست و
یکفعل سه فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس هیجده فعل
واجبست در رکعت دویم هیجده است و بعد از ان چهار فعل دیگر واجبست که انها را
داخل رکعت نمیشمارند اول سر از سجده برداشتن دویم نشستن سیم تشهد خواندن
چهارم درنگ نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجبست
اول نشستن بجهة سلام گفتن دویم سلام گفتن سیم درنگ کردن بقدر سلام
گفتن پس در نماز صبح چهل و پنج فعل واجبست و در نماز شام شصت و شش فعل و در
هریک از نماز ظهر و عصر و عشا هشتاد و پنج فعل واجبست اینست جمیع سیصد و
شصت و هشت فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانروزی بفعل اوردن ان
و بدانکه از جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج ببیان دارد و ان نیت است و
تکبیر احرام و قیام و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان این هشت فعل در هشت
فصل تفصیل مییابد **فصل اول** در بیان انچه تعلق بنیت دارد بدانکه
نیت هریک از عبادات قصد بجا اوردن ان عبادتست از برای رضای خدا و در نیت
اولا تعیین نماز باید نمود که کدام نماز است ادا است یا قضا واجبست یا سنت بعد از ان
قصد کند که ان را بجا میاورم از برای رضا خدا و این قصد در نهایت اسانیست و هیچ
اشکالی ندارد و وسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطانست و باین مضمون
حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و انکه بعضی گمان برده اند که نیت
نماز مرکبست از چند چیز مثل تعیین نماز و انکه واجبست یا سنت ادا است یا قضا این گمان
غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت بر اینها واقع میشود **فصل دویم**
در بیان انچه تعلق بتکبیر احرام دارد و ان چهارده امر است هفت امر واجب و هفت امر
سنت اما هفت امر واجب اول انکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا
بزرگتر است گوید مثلا نماز باطل خواهد بود دویم انکه حروف تکبیر احرام را از مخرج
بیرون اورد بطریقیکه مقرر است سیم انکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله

در بیان انچه تعلق بنیت دارد

در بیان انچه تعلق بتکبیر احرام دارد

در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میان اخر نیت و اول
تکبیر احرام در اید مثل انکه بکوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطل است چهارم انکه در
لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت و خواه لفظ دیکر مثل انکه بکوید الله تعالی
اکبر نماز باطل است پنجم انکه همزهٔ الله و همزهٔ اکبر را قطع نماید پس اکر وصل سازد همزهٔ
الله را با اخر نیت یا همزهٔ اکبر را بهاء الله نماز باطل است ششم انکه چنان کوید که خود بشنود
اکر چه بتقدیر باشد مثل انکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بکوید پس اکر بر تقدیر
انکه اکر کر نمیبود یا فریاد مردم نمیشد تکبیر را میشنید نماز او صحیح است والا باطل است
هفتم انکه اکر کنک باشد بدل قصد کند و با انکشت اشاره نماید و زبان را حرکت دهد
و اما هفت امر دیکر در تکبیر احرام بجا اوردن ان سنت است اول دستها برداشتن در حال
تکبیر کفتن تا برابر کوشها دوم انکه ابتدای تکبیر کفتن با ابتدای دست برداشتن باشد
و انتها با انتهای ان سیم کف ها ... دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم انکه
انکه انکشتان بهم چسبیده باشد مکر دو انکشت بزرک که از انکشتان دیکر میباید دور
باشد پنجم اهسته کفتن تکبیر است اکر ماموم باشد و بلند کفتن ان اکر پیشنماز یا منفرد
باشد ششم انکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری کرد اول نماز سنت است بجا اورد
یا در اثنای انها یا مقدم بر انها هفتم انکه شش تکبیر سنت را با دعاهای مقرره بفعل
اورد باین طریق که سه تکبیر بکوید و بعد از ان این دعا بخواند اللهم انت الملک الحق لا
اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد
از ان دو تکبیر بکوید لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من
هدیت لا ملجا ولا منجا منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب
البیت الحرام و بعد از ان دو تکبیر بکوید و این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المسلمین ان صلوتی و
نسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین

فصل سیم در بیان انچه تعلق بقیام دارد و ان هجده امر است پنج امر واجب
ده امر سنت سه امر مکروه اما ان پنج امر که واجبست اول راست ایستادن پس اکر بغیر ضرورت
پشت را خم کرده بایستد نماز باطل است هر چند بحد رکوع نرسد دویم استقلال یعنی
بر چیزی تکیه نکردن بحیثیتی که اکر انچیز برداشته شود مصلی بافتد اما اکر بیمار باشد
تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز کردن سیم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس

در بیان انچه تعلق بقیام دارد

اکر در وقتیکه باد تند باشد نماز بکذارد و باد او را بجنباند و تواند که در جای دیکر نماز
کذاردن نماز باطل است چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اکر بغیر ضرورت بر یکپا ایستاده نماز
کذارد نماز او باطل است پنجم انکه قدمها را از یکدیکر دور کند بحیثیتی که از ایستادن
متعارف بیرون رود و اما ان ده چیز که در وقت قیام سنت است اول بخضوع و خشوع
ایستادن بطوریکه غلامان با خلاص در خدمت اقای خود میایستند دویم نظر بموضع
سجود افکندن نه بجای دیکر سیم قدمها از یکدیکر دور کردن بمقدار سه انکشت تا یک
وجب چهارم انکه قدمها با یکدیکر محاذی باشد نه انکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم
انکشتان پایها بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست بر دو ران کذاشتن هفتم انکه
انکشتان دست را ملاصق هم داشتن هشتم انکه زن قدمها را با یکدیکر جفت سازد
و از هم دور نکند نهم انکه زن کفهای خود را بر پستان خود کذارد دهم قنوت کردن مرد
و زن را در رکعت دویم بعد از قراءت و قبل از رکوع مکر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت
دویم را بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنت موکد است
و معنی ان دعاست خواه دست خود را در اثنای ان بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه
قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند و اکر فراموش شود بعد از سر
برداشتن از رکوع سنت است که بنیت قضا بجا اورد و اکر از انجا نیز فراموش شود بعد
از سلام دادن نشسته قضا کند و اکر انجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطر
رسد همانجا رو بقبله کند و بجا اورد و در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر
کفتن قبل از قنوت دویم دست بالا کردن تا نزدیک کوش در وقت تکبیر سیم انکه در
وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی اسمان چهارم انکه انکشتان را بهم
بچسباند مکر دو انکشت بزرک که از انکشتان دیکر دور سازد پنجم تطویل کردن
قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و ان اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا
اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما
فیهن وما بینهن وما تحتهن وما فوقهن وهو رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
بعد از ان بکوید اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخرة هفتم بلند
خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و اهسته خواندن ماموم انرا و اما ان سه امر که در
قیام مکروهست اول دست در کمر زدن بطریق متکبران دویم تورک نمودن یعنی سنگینی
خود را کاهی بر پای راست و کاهی بر پای چپ انداختن سیم کفها را بعد از قنوت بر رو

مالیدن و در قنوت کردن بفارسی میانه علما اختلافست و اصح انست که جایز نیست و در
کتاب حبل المتین بیان آن شد

فصل چهارم

در بیان انچه تعلق بقرائت

در انچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد

فاتحه و سوره دارد و واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازها
پنجگانه اما در رکعت سیم و چهارم مصلی مخیر است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد
تسبیحات اربع چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و انچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره
دارد سی و دو امر است یازده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما
یازده امر واجب اول انکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر
ترجمه انرا بخواند نماز باطل است دویم حرفها را از مخارج مقرره اخراج نمودن سیم اعراب
الفاظ و تشدید را ملاحظه کردن چهارم موافق یکی از هفت قراء مشهور خواندن و
لازم نیست که از اول تا اخر یک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقرائت عاصم و
بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قراء بخواند جایز است مگر سنت است که
در قران خواندن التزام یک قرائت بکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سهوا
سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم
دارد نماز باطل است ششم انکه در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه سکوت
و خواه بیک کلمه که غیر قران و دعا باشد اما فاصله بهر یک از قران و دعا جایز است
بشرط انکه انتظام قرائت فوت نشود هفتم انکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت
اول شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را اهسته هشتم انکه در اول فاتحه و سوره بسم الله
بخواند و ترک نکند که ان مذهب بعض سنیانست نهم انکه فاتحه و سوره را از بر بخواند
پس اگر از روی نوشته بخواند با انکه از بر تواند خواند نماز باطل است دهم انکه وقت
اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از انکه بسم الله بخواند پس اگر بعد
از بسم الله سوره را تعیین نماید نماز باطل است یازدهم انکه چون سوره الم تر کیف
بخواند سوره لایلاف در عقب ان بخواند و چون سوره والضحی بخواند سوره الم
نشرح در عقب ان بخواند و اما ان ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول
انکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید دویم ملاحظه نمودن
صفات حروف بطریقیکه در علم قرائت مقرر است مثل جهر و همس و غنه و غیر ان
سیم اشباع کسره کاف مالک یوم الدین کردن چهارم اشباع ضمه دال ایاک نعبد کردن
پنجم تام و وقف حسن بجا اوردن و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن

اما

اما چهار وقف تام بر اخر بسم الله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر و لا الضالین اما ده وقف
حسن بر بسم الله است و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک
نعبد و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم انکه پیشنماز قرائت
فاتحه و سوره را بماموین در نماز جهریه بشنواند بشرط انکه بسیار بلند بطریق اذان
بخواند هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم الله را در رکعتی که فاتحه و سوره را اهسته
باید خواند هشتم بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره مقدار یک نفس ساکت شدن نهم
انکه چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن ان صدق الله بگوید و چون سوره
اخلاص بخواند بعد از تمام کردن ان کذلک الله ربی سه نوبت بگوید دهم انکه در نماز
صبح سوره بخواند که دراز باشد مثل سوره عم و سوره قیامه باشد و در نماز ظهر
و عشا مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز عصر و شام خفتن مثل سوره
انا انزلناه و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین
بخواند و اما ان پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه هست اول ادغام کردن میم
الرحیم در میم مالک دویم بعد از فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین انرا حرام
میدانند سیم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر
خواندن ان مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل از انکه
نصف سوره اول خوانده شود و بعد از ان حرام است چنانچه مذکور خواهد شد
اما عدول نمودن از سوره اخلاص و سوره قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر حرام است
خواه قبل از خواندن نصف ان و خواه بعد از ان پنجم بسیار کشیدن مد الف خواه
مد متصل و خواه مد منفصل و اما ان شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل
اوردن ان حرامست اول امین گفتن بعد از خواندن فاتحه دویم سوره طویل خواندن
که موجب ان شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیم سوره از
سوره های عزایم خواندن و سوره های عزایم قبل ازین بتفصیل مذکور شد چهارم
خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش و صوت پنجم عدول نمودن از سوره
بسوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اول نه قبل از ان مگر عدول کردن از سوره
اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که ان مطلقا حرام است خواه عدول قبل از خواندن
نصف باشد و خواه بعد از ان الا عدول نمودن ازین دو سوره بسوره جمعه و سوره
منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که ان جایز است اما بدو شرط اول انکه

احیاناً دو سوره از روی عمد نکرده باشد دوم انکه بنصف نرسیده باشد و هرگاه از سوره بسورهٔ دیکر عدول کند مستحب است که بسمله را اعاده نماید و اکتفا بر بسمله که در سورهٔ اول خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را میل باو نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در رکعت سیم و چهارم اگر بجای فاتحه سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ بخواند واجب است که آهسته بخواند و اولی انست که اَسْتَغْفِرُ اللهَ [illegible] ان بکوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی انست که در رکعت سیم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند

فصل پنجم

در بیان انچه تعلق برکوع دارد و ان بیست و شش امر است شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما شش امر واجب اول انکه انقدر خم شود که کف دستها بزانو برسد اما دست بر زانو گذاشتن واجب نیست دوم سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ گفتن یا سه نوبت سُبْحَانَ اللهِ و اگر ضرورت باشد یک نوبت سُبْحَانَ اللهِ گفتن کافیست سیم درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم انکه چنان کوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد چنانچه در فصل تکبیر احرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از رکوع ششم درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما ان شانزده امر که در رکوع سنتست اول انکه چون خواهد که خم شود الله اکبر بکوید دوم انکه در حال رکوع زانوها را بعقب برد و پیش نیاورد سیم انکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطرهٔ ابی بر ان ریخته شود بجای خود ایستد چهارم انکه گردن را موازی پشت بکشد پنجم انکه نظر بما بین دو قدم خود اندازد ششم انکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد هفتم انکه دو کف خود را بر دو زانو بگذارد هشتم انکه انگشتان را از هم دور کند نهم انکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم انکه زن دو کف دست خود را بالای زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ تا سه نوبت و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از ان هفت نوبت است دوازدهم انکه قبل از گفتن سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ اَسْلَمْتُ وَبِکَ اٰمَنْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّی خَشَعَ لَکَ سَمْعِی وَبَصَرِی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَلَحْمِی وَدَمِی وَمُخِّی وَعَصَبِی وَعِظَامِی وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَایَ غَیْرَ مُسْتَنْکِفٍ وَلَا مُسْتَکْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ سیزدهم انکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند کوید چهاردهم اگر ماموم باشد

در بیان انچه تعلق برکوع دارد

اهسته کوید پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت خواند در جهر و اخفات شانزدهم انکه چون سر از رکوع بردارد بکوید سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ اَهْلِ الْکِبْرِیَاءِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ و اما ان چهار امر که در رکوع مکروهست اول دستها در وقت رکوع بدو پهلو چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن بر وجهی که سر و گردن موازی پشت نباشد سیم انکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت کوید اگر کمان داشته باشد که بعضی از ماموین بواسطهٔ ضرورتی تعجیل دارند چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در ما بین دو زانو گذاشتن و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند

فصل ششم

در بیان انچه تعلق بسجود دارد و ان سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول انکه بر مجموع هفت عضو سجده کند که ان پیشانیست و دو کف دستها و دو زانوها و دو انگشت بزرگ پایها دوم انکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد نماز باطل است اما لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه عضوها برابر باشد سیم انکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل است چهارم انکه پیشانی را بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک روئیده باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پنجم گفتن سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَبِحَمْدِهِ یا سه نوبت سُبْحَانَ اللهِ چنانچه در رکوع گذشت ششم درنگ کردن بقدر ذکر هفتم انکه ذکر را چنان کوید که خود بشنود همچنانکه در رکوع گذشت هشتم سر از سجدهٔ اول برداشتن تمام بعد از سر برداشتن نهم درنگ نمودن دهم نوبت دیکر سجده کردن بطریق سجدهٔ اول و اما ان بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل اوردن ان سنتست اول الله اکبر گفتن بعد از رکوع و قبل از خم شدن بجهة سجود دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم انکه چون خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از ان زانوها را و اگر زن باشد زانوها را اول بزمین برساند بعد از ان دستها را پنجم انکه در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسباند و از یکدیگر دور نکند ششم انکه سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم انکه هیچیک از دستها بپهلو چسبیده نباشد هشتم انکه از پیشانی بمقدار یکدرهم بسجده گاه برساند نهم

در بیان انچه تعلق بسجود دارد

ازان وبعضی از مجتهدین زامذ مبالغت کردانیدن مقدار یکدرهم واجبست نهم
انکه برخاک سجده کند نه برسنک وچوب وامثال آن افضل انست که خاک یکی از چهارده
معصوم علیهم السلام باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها السلام دهم انکه قبل از ذکر
سجود این دعا بخواند اللهم لک سجدت وبک امنت ولک اسلمت وعلیک توکلت وانت
ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله
احسن الخالقین یازدهم انکه ذکر را مکرر بکوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم
انکه میانه هریک از هفت عضو وزمین حایلی نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو
برهنه بزمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هم اعضای سجود کردانیدن
چهاردهم بینی را برخاک کذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد
نه زن شانزدهم انکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بکوید هفدهم انکه در وقت الله
اکبر دستها را بالا برد بطریقیکه قبل ازین کفته شد هجدهم کفتن استغفر الله ربی
واتوب الیه بعد از کفتن الله اکبر نوزدهم درنک نمودن بمقدار الله اکبر کفتن واستغفار کردن
بیستم انکه درمابین دو سجده تورک کند یعنی بران چپ نشیند وپشت قدم راست
را بر شکم قدم چپ کذارد واکر زن باشد برکفل خود نشیند وزانوها را بالا برد ودو کف
پایها بر زمین نهد بیست ویکم انکه در وقت سجود ساق دستها را بالا کیرد وبر زمین
نکذارد واکر زن باشد بر زمین کذارد بیست ودویم انکه چون در رکعت اول وسیم در
نماز چهار رکعتی سر از سجده دویم بردارد دو لحظه بنشیند واین را جلسهٔ استراحت کویند
وسید مرتضی علیه الرحمه ازرا واجب میداند بیست وسیم انکه در جلسهٔ استراحت
تورک کند بیست وچهارم انکه زن در وقت سجده پیشانی را برجائی نکذارد که از
موی سر او چیزی فاصله شود میانهٔ پیشانی او وسجده کاه هرچند از پیشانی او انچه
واجبست که بسجده کاه برسد رسیده باشد بیست وپنجم انکه مواضع هفت عضو
برابر باشد یعنی بعضی بلند وبعضی پست نباشد واما تفاوت در بلندی وپستی بقدر
چهار انکشت جایز است وزیاده ازین جایز نیست واما ان دو چیز که در سجود بفعل
اوردن ان مکروهست اول پف کردن در موضع سجود بشرط انکه ازان دو حرف
حاصل شود حرام است ونماز باطل میشود دویم اقعا کردن درمابین دو سجده یعنی
برعقب پا نشستن وسرهای انکشتان پا را بر زمین کذاشتن اینست جمیع انچه تعلق برکعت
اول دارد **تتمه** در بیان احکام سجود تلاوت قران بدانکه سجده های تلاوت

قران پانزده است اول در سورهٔ اعراف دویم در سورهٔ رعد سیم در سورهٔ نحل چهارم
در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ مریم ششم وهفتم در سورهٔ حج که انجا دو سجده است
هشتم در سورهٔ فرقان نهم در سورهٔ نمل دهم در سورهٔ الم تنزیل یازدهم در سورهٔ ص
دوازدهم در سورهٔ فصلت سیزدهم در سورهٔ والنجم چهاردهم در سورهٔ انشقت پانزدهم
در سورهٔ اقرا وازین پانزده سجده چهار واجبست وان در سورهٔ الم تنزیل است وفصلت
ووالنجم واقرا ویازده باقی سنت است وسجده وقتیست که ایه تمام خوانده شود ودر حال
سجده پاک بودن از حدث وخبث ورو بقبله کردن وستر عورت نمودن هیچیک لازم
نیست اما اولی انست که بر هفت عضو مقرر سجده کند واکتفا بپیشانی بر زمین نهادن
نکند وبرچیزی که سجدهٔ نماز بران جایز نیست سجده نکند ودر چهار سجدهٔ واجب
سنت است که این ذکر بکوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا لا اله
الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا وبدانکه هرکاه که برخواننده سجدهٔ
عزایم سجود واجبست بر شنونده نیز واجبست وتاخیر ان از وقت خواندن یا شنیدن
جایز نیست واکر تاخیر شود بنیت قضا بجا باید اورد وبعضی از مجتهدین ... که قصد
ادا است پس اکر تاخیر شود نیت قضا لازم نیست **فصل هفتم** در بیان انچه
تعلق بتشهد دارد وان هجده امر است نه امر واجب وهشت امر سنت ویک امر مکروه
اما نه امر واجب اول نشستن بمقدار تشهد خواندن دویم درنک نمودن بمقدار سیم
تشهد خواندن ... اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وال محمد وجایز است که باشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وال محمد اکتفا نماید چهارم اخراج حروف
از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی در
میان نیاوردن هفتم بقصد تشهد الحمد لله مکرر کفتن اکر تشهد را نداند ووقت یاد
کرفتن تنک باشد هشتم تشهد را بلند خواندن اکر بسته نماز باشد نهم اهسته خواندن
اکر ماموم باشد واما هشت امری که سنت است اول تورک نمودن بطریقیکه در نشستن
مابین دو سجده مذکور شد دویم دستها را بر رانها کذاشتن سیم انکشتان بهم چسبانیدن
چهارم نظر بر کنار خود کردن پنجم پیش از تشهد بسم الله وبالله وخیر الاسماء لله کفتن
ششم انکه بعد از کفتن واشهد ان محمدا عبده ورسوله بکوید ارسله بالحق بشیرا و
نذیرا بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول هفتم ...

از گفتن اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد بگوید و تقبّل شفاعته فی امّته و ارفع درجته الحمد لله
ربّ العالمین هشتم آنکه در تشهّد دوّم بعد از گفتن و انّ محمّداً نعم الرّسول بگوید التّحیّات لله و
الصّلوات الطّاهرات الطّیّبات الزّاکیات الغادیات الرّائحات السّابغات النّاعمات لله ما طاب
و طهر و زکی و خلص و صفی فلله اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ
محمّداً عبده و رسوله ارسله بالحقّ بشیراً و نذیراً بین یدی السّاعة و اشهد انّ ربّی نعم الرّبّ
و انّ محمّداً نعم الرّسول و اشهد انّ السّاعة آتیة لا ریب فیها و انّ الله یبعث من فی القبور الحمد
لله الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا ان هدانا الله الحمد لله ربّ العالمین اللّهمّ صلّ
علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد و سلّم علی محمّد و آل محمّد و ترحّم علی محمّد و آل محمّد
کافضل ما صلّیت و بارکت و ترحّمت علی ابرهیم انّک حمید مجید و امّا آن یک امر که مکروه
است اقعاست در حال تشهّد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد **فصل هشتم**
در آنچه تعلّق بتسلیم دارد و آن هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنّت امّا پنج
امر واجب اوّل نشستن بمقدار تسلیم دوّم در نگ نمودن بآن مقدار سیّم گفتن السّلام
علیکم و رحمة الله و برکاته چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهّد بجا آوردن
پنجم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگر چه تقدیری باشد و امّا دوازده امر که سنّت است
اوّل تورّک نمودن بطریق تورّک در تشهّد دوّم کفها را بر رانها گذاشتن سیّم انگشتان
را بهم چسبانیدن چهارم قصد بیرون از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و
ائمّه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس و جن کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام
بر مأمومین در ضمن مؤمنین هفتم قصد کردن مأمومین سلام بر پیشنماز در ضمن
مؤمنین هشتم باند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن مأموم آنرا و منفرد مخیّر است
دهم آنکه پیشنماز و مأموم در وقت سلام دادن بجانب رو بروی راست بروی خود
اشارت کنند یازدهم آنکه مأموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب
چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را در اینمقام قایم مقام شخص دانسته اند دوازدهم
آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشهٔ چشم بجانب راست اشاره کند **تتمّه**
چون مصلّی از نماز فارغ شود سنّت است که بتعقیب اشتغال نماید و اوّل تعقیب سه
نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را بنزدیک گوش برساند و بعد از آن
بگوید لا اله الّا الله الهاً واحداً و نحن له مسلمون لا اله الّا الله لا نعبد الّا ایّاه مخلصین
له الدّین و لو کره المشرکون لا اله الّا الله ربّنا و ربّ آبائنا الأوّلین لا اله الّا الله

وحده وحده صدق وعده و نصر عبده و اعزّ جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملک
و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر اللّهمّ اهدنی
من عندک و افض علیّ من فضلک و انشر علیّ من رحمتک و انزل علیّ من برکاتک سبحانک
لا اله الّا انت اغفر لی ذنوبی کلّها جمیعاً فانّه لا یغفر الذّنوب کلّها جمیعاً الّا انت اللّهمّ
انّی اسئلک من کلّ خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کلّ شرّ احاط به علمک اللّهمّ انّی
اسئلک عافیتک فی جمیع اموری کلّها و اعوذ بک من خزی الدّنیا و عذاب الآخرة و اعوذ
بوجهک الکریم و سلطانک القدیم و عزّتک الّتی لا ترام و قدرتک الّتی لا یمتنع منها شیء
من شرّ الدّنیا و عذاب الآخرة و من شرّ الاوجاع کلّها و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ
العظیم توکّلت علی الحیّ الّذی لا یموت و قل الحمد لله الّذی لم یتّخذ ولداً و لم یکن له شریک
فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذّلّ و کبّره تکبیراً و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام
را بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر است و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه
نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقولست که تسبیح فاطمه
زهرا علیها السّلام در هر شبانروز بعد از هر نماز دوستتر است نزد من از هزار رکعت
نماز که گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السّلام سورهٔ توحید دوازده
نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده این دعا بخواند اللّهمّ انّی اسئلک باسمک
المکنون المخزون الطّاهر الطّهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم
یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکّاک الرّقاب من النّار و اسئلک ان تصلّی علی
محمّد و آل محمّد و ان تعتق رقبتی من النّار و ان تخرجنی من الدّنیا آمناً و تدخلنی الجنّة
سالماً و ان تجعل دعائی اوّله فلاحاً و اوسطه نجاحاً و آخره صلاحاً انّک انت علّام
الغیوب بعد از آن سجدهٔ شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السّلام منقولست که شخصیکه سجدهٔ شکر کند و وضو داشته باشد
خدای تعالی ثواب ده نماز باو میدهد و ده گناه عظیم باو میبخشد و باید که پیشانی
را در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و
سینه و شکم بر زمین برساند و این دعا بخواند اللّهمّ انّی اشهدک و اشهد ملائکتک
و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انّک انت الله ربّی و الاسلام دینی و محمّداً نبیّی و علیّ
ابن ابی طالب و الحسن و الحسین و علیّاً و محمّداً و جعفراً و موسی و علیّاً و محمّداً و علیّاً
و الحسن و محمّداً المهدی صلواتک علیهم ائمّتی بهم اتولّی و من عدوّهم اتبرّء

بعد از آن سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَنشُدُکَ دَمَ المَظلُومِ و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَنشُدُکَ بِاِیوَائِکَ عَلیٰ نَفسِکَ لِاَولِیَائِکَ لِتُظفِرَنَّهُم بِعَدُوِّکَ وَعَدُوِّهِم اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَی المُستَحفِظِینَ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بعد از آن سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ
اِنِّی اَسئَلُکَ الیُسرَ بَعدَ العُسرِ بعد از آن جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و
بگوید یا کَهفِی حِینَ تُعیِینِی المَذَاهِبُ وَتَضِیقُ عَلَیَّ الاَرضُ بِمَا رَحُبَت یا بَارِئَ خَلقِی رَحمَةً
بِی وَکَانَ عَن خَلقِی غَنِیّاً صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَی المُستَحفِظِینَ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ
وَآلِهِ بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده گاه گذارد و سه نوبت بگوید یا مُذِلَّ کُلِّ جَبَّارٍ
وَیَا مُعِزَّ کُلِّ ذَلِیلٍ قَد وَعِزَّتِکَ بَلَغَ بِی مَجهُودِی بعد از آن سه نوبت بگوید یا حَنَّانُ یا
مَنَّانُ یا کَاشِفَ الکُرَبِ العِظَامِ بعد از آن نوبت دیگر پیشانی را بر سجده گاه گذارد و صد
نوبت شکراً شکراً بگوید بعد از آن حاجت خود را از خدای عز و جل طلبد و چون
سر از سجده بردارد دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بر جانب
چپ رو و پیشانی و جانب راست رو بمالد و بگوید بِسمِ اللهِ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ
الغَیبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحمٰنُ الرَّحِیمُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ مِنَ الهَمِّ وَالحُزنِ وَالسُّقمِ وَالعَدَمِ وَ
الصَّغَارِ وَالکَبَائِرِ وَالذُّلِّ وَالفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنهَا وَمَا بَطَنَ

مقصد دویم

در نماز جمعه است و بدانکه میانه مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت
امام علیه السلام خلافست و اصح آنستکه مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه
و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز
ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهة احتیاط نماز ظهر را بعد از آن
بگذارد جایز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح و از
هشت کس ساقط است اول از زن دویم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز
ششم بیمار عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم از کسیکه از و تا جائیکه
نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعت غیر از زن
حاضر شود نماز جمعه از و ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد مبنی امر است نه
امر واجب و بیست و یک امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است
و وقت آن از زوال آفتابست تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص
شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دویم
آنکه بجماعت گذارند چه فرادای گذاردن نماز جمعه حرامست سیم آنکه جماعتیکه نماز

ذکر نماز جمعه است

جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز است چهارم آنکه پیشنماز با
غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یك از آن دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و
ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل و وعظ و خواندن یك سوره کوتاه
یا یك آیه تام الآیه پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد ششم آنکه
وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند
هشتم آنکه در ما بین دو خطبه لمحه بنشیند نهم آنکه هرگاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه
گذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان
کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو بیکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الا
نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل و اما آن بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز جمعه
دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دویم سر تراشیدن
و ایشان در وخدای شستن سیم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل
گرفتن ششم بهترین و پاکترین رخوت خود پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر
ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه جماعتی را که در زندان
محبوس شد رخصت دهند که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس ایشان موافق
شرع باشد ایشان را بزندان باز گردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه
فصیح و بلیغ باشد دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا
تکیه کند سیزدهم آنکه چون بر منبر برآید سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد از
سلام انقد و بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید
پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه
خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین
این دو امر را واجب میدانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند
و در رکعت دویم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند
و در رکعت دویم بعد از رکوع چنانچه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید
در قرائت و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن
قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعتست و هر وقت از روز جمعه که میتواند گذارد و افضل
آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندك زمانی بگذارد و شش رکعت بعد از آن
باندك زمانی و شش رکعت قبل از زوال باندك زمانی و دو رکعت بعد از زوال

مقصد سیم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و ان
نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام علیه السلام ظاهر
باشد و در زمان غیبت سنّت است حتی بر جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است
و افضل انست که بجماعت کذارده شود و ان دو رکعت است بطریق نماز صبح و در رکعت
اوّل پنج تکبیر قبل از رکوع بکوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند او و در رکعت دوّم چهار
تکبیر بهمان طریق بجا اورد و انچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده
امر سنّت و پنج امر مکروه امّا شانزده امر سنّت اوّل ملاحظه نمودن وقتست و ان از طلوع
افتاب روز عید است تا زوال دوّم غسل کردن سیّم خود را معطّر ساختن چهارم و پنجم
پیاده و پا برهنه ذکر کویان بمصلّی رفتن ششم زنان را بمصلّی بردن بطریقیکه در
نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را بجماعت کذاردن هشتم خواندن سورهٔ سبّح اسم
ربّک الاعلی در رکعت اوّل و سورهٔ والشمس در رکعت دوّم نهم بلند خواندن فاتحه
و سوره دهم این دعا را در قنوت خواندن اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُودِ
وَالْجَبَرُوتِ وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰی وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذَا الْیَوْمِ الَّذِی
جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِینَ عِیدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَشَرَفًا وَمَزِیدًا اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنَا فِی کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنَا مِنْ کُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ
مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْئَلُکَ خَیْرَ مَا سَئَلَکَ بِهِ عِبَادُکَ
الصَّالِحُونَ وَنَعُوذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُکَ الْمُخْلَصُونَ یازدهم انکه نماز بر روی زمین
بجای واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقیکه در نماز جمعه
کذشت سیزدهم انکه اگر نماز عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه اداب
فطره دادن بمردم بیان کند و اگر عید قربان باشد اداب قربان کردن را بیان نماید
چهاردهم انکه خطیب ایستاده خطبه را بخواند پانزدهم انکه این نماز در صحرا واقع شود
مکر در مکّهٔ معظّمه که در مسجد الحرام اولی است شانزدهم در وقت برکشتن از مصلّی
از راه دیکر برکردند وامّا ان پنج امر مکروه اوّل حرف زدن در اثنای خطبه دوّم سفر
کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید کذاردن سیّم سلاح بسته بمصلّی رفتن چهارم
نافله کذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیّت مسجد مکر تحیّت مسجد پیغمبر صلّی الله
علیه و اله پنجم منبر مسجد را بمصلّی بردن و سنّت است که اگر عید قربان باشد بعد
از برکشتن **مقصد چهارم** در نماز طواف خانهٔ کعبه و انچه باین متعلّق است

در نماز طواف خانهٔ کعبه

چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنّت امّا دو امر واجب اوّل انکه که طواف واجب
باشد این نماز را در پس مقام ابرهیم علیه السلام کذارند یا در یکی از دو جانب ان و اکر
طواف سنّت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بکذارد دوّم انکه نماز را بعد از
فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی بکذارند وامّا دو امر سنّت اوّل خواندن سورهٔ
قل یا ایها الکافرون در رکعت اوّل و سورهٔ توحید در رکعت دوّم دوّم انکه بفاصله
بعد از طواف نماز بکذارند **مقصد پنجم** در نماز ایات یعنی کسوف و
خسوف و هر امر اسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال
ان و این نماز دو رکعت است در رکعت اوّل پنج رکوع واجبست باینطریق که چون بعد
از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیکر
فاتحه و سوره بخواند باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو
سجده بجا اورد و در رکعت دوّم را نیز باینطریق بکذارد و بعد از ان تشهّد بخواند و سلام
دهد و این نماز را باینطریق بجا اوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد
از فاتحه یک ایه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک
ایهٔ دیکر بی فاتحه بخواند و برکوع رود و هم تا قبل از رکوع پنجم سوره و نماز تمام شود
و اوّل وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای کرفتن افتاب و ماهست و اخر ان شروع در
انجلاست و سیّد مرتضی علیه الرحمه اخر وقت را اخر انجلا میداند و اکر شخصی این نماز
را در وقت ترک کند از روی عمد پس اکر تمام قرص افتاب یا ماه کرفته شده باشد
قضای ان واجبست و اکر بعضی کرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را
واجب میدانند خواه تمام قرص کرفته شده باشد و خواه بعض و نماز زلزله در
تمام عمر اداست و در باد سیاه و سرخ و امثال ان بعضی از مجتهدین بر انند که اکر
وقت نماز را نمیکنجد نماز ساقط میشود و بعضی بر انند که ساقط نمیشود و بعضی بر انند
که اکر وقت کنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجبست والّا ساقطست
تتمّه هشت امر سنّت باین نماز متعلّق است اوّل جهر نمودن مصلّی در قرائت
خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب دوّم خواندن سورهای طویل
مانند سورهٔ انبیا و کهف هرکاه وقت باشد سیّم الله اکبر کفتن بعد از سر برداشتن
از هر رکوع مکر در رکوع پنجم و دهم که انجا سمع الله لمن حمده بکوید چهارم قنوت
کردن بعد از رکوع پنجم و دهم پنجم انکه این نماز را در مسجد کذارند یا جائیکه سقف

در نماز ایات

نداشته باشد ششم انکه مقدار زمان هریك از رکوع وسجود وقنوت مساوی زمان
قراءت باشد هفتم انکه بجماعت کذارده شود خواه همه فرض کرفته باشد وخواه بعضی
وشیخ ابن بابویه بر انست که اکر همه فرض کرفته نشده باشد بجماعت کذاردن جایز
نیست هشتم انکه اکر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند وسید
مرتضی علیه الرحمه بر انست که اعادهٔ نماز در اینصورت واجبست وبدانکه اکر وقت
این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود ووقت کنجایش هر دو داشته باشد
در اینصورت مکلف مخیر است در تقدیم هرکدام که خواهد واکر وقت یکی مضیق باشد
ووقت دیکری موسع تقدیم انکه وقت ان مضیق است نماید واکر وقت نسبت بهریك
مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه وهمچنین اکر این نماز جمع شود با نماز میت
یا نماز طواف خانهٔ کعبه اکر واجب باشد واکر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای
یومیه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اکر وقت تنك باشد وبنماز یومیه
مشغول شود وچون سلام دهد این نماز را از انجا که قطع کرده باتمام رساند مقصد
ششم در نماز میت واین نماز واجب کفائیست یعنی هرکاه یك شخص بکذارد
از هرکس ساقط میشود ونماز کردن بر میت واجبست بشرطیکه مسلمان باشد یا
در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط انکه شش سال تمام کرده باشد واکر
کمتر از شش سال داشته باشد نماز بر ایشان سنتست وکیفیت این نماز انست
که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجا اورد وبکوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله تکبیر دوم بجا اورد وبکوید اللهم صل
علی محمد وال محمد وبارك علی محمد وال محمد وترحم علی محمد وال محمد کافضل ما صلیت
وبارکت وترحمت علی ابرهیم وال ابرهیم انك حمید مجید باز تکبیر سیم بجا اورد
وبکوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم
والاموات تابع بیننا وبینهم بالخیرات انك مجیب الدعوات انك علی کل شیء قدیر
باز تکبیر چهارم بجا اورد وبکوید اکر میت مرد مؤمن باشد اللهم ان هذا عبدك
وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا
خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز
عنه واحشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین واکر مخالف ومعاند باشد بجای
این بکوید اللهم املأ جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب واکر میت

مستضعف

مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند وعناد هم نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم
بکوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم واکر اعتقاد میت را مطلقا
نداند بعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم ان هذه النفس انت احییتها وانت امتها اللهم
ولها ما تولت واحشرها مع من احبت واکر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بکوید
اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا وذخرا واکر زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم
بکوید اللهم ان هذه امتك وابنة عبدك وابنة امتك نزلت بك وانت خیر منزول
بها اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا وانت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی
احسانها وان کانت مسیئة فتجاوز عنها واحشرها مع من کانت تتولاه من الائمة الطاهرین
واخر نماز میت تکبیر پنجم است وبان ختم نماز میشود وتتمه انچه باین نماز تعلق دارد
بعد از نیت وپنج تکبیر ودعاها نوزده امر است چهار امر واجب ودوازده امر سنت سه
امر مکروه اما چهار امر واجب اول انکه در وقت نماز کذاردن سر میت بجانب راست
مصلی باشد پس اکر بر خلاف این ظاهر شود اعادهٔ نماز واجبست دوم انکه میت را بر
پشت بخوابانند نه بر پهلو واکر خلاف این ظاهر شود اعادهٔ نماز واجبست سیم انکه
مصلی از تابوت میت بسیار دور نباشد چهارم انکه نماز کذاردن بعد از تغسیل و
تکفین باشد وبدانکه انچه در این نماز مجزیست وکمتر از ان مجزی نیست انست که بعد
از نیت تکبیر احرام بکوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وبعد از
تکبیر دوم بکوید اللهم صل علی محمد وال محمد وبعد از تکبیر سیم بکوید اللهم اغفر
للمؤمنین والمؤمنات وبعد از تکبیر چهارم دعای میت را بجا اورد وبتکبیر پنجم
نماز را ختم کند واما ان دوازده امر که در این نماز سنت است اول مصلی متطهر باشد
دوم پیشنماز محاذی کمر میت بایستد اکر میت مرد باشد ومحاذی سینهٔ میت بایستد
اکر مؤنث باشد سیم کفش از پا بیرون کردن چهارم نزدیك ایستادن بحیثیتی که اکر
بادی وزد دامن مصلی بتابوت برسد پنجم انکه مصلی در هریك از پنج تکبیر دستها را تا نرمه
کوش رساند ششم انکه این نماز را بجماعت کذارند هفتم انکه اکر ماموم همین یك کس
باشد در عقب پیشنماز بایستد اما در غیر این نماز سنتست که در جانب دست راست پیشنماز
بایستد هشتم ایستادن در صف اخر جماعت که ثواب ان بیشتر است نهم نماز کذاردن
بر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط انکه زنده از رحم جدا شده باشد
پس اکر در رحم زنده بوده ومرده جدا شده نماز بر او سنت نیست دهم انکه نماز میت

واز

را دور رو زکذارند اکر عذری نباشد یازدهم انکه مرد را بجانب مصلی کذارند و زن را
بجانب قبله اکر جمع شوند امّا بنوعی که سینهٔ زن محاذی کمر مرد شود و اکر طفلی که کمتر
از شش سال داشته باشد با ایشان جمع شود از زن مؤخر کذارند و بر هر سه یکنماز
جایز است و دعا بجههٔ هر یك بطریقیکه مذکور شد بفعل اورد و اکر هر سه را در یك
دعا شریك سازد هم جایز است مثل انکه بکوید اللّهمّ ارحم هؤلاء الاموات دوازدهم
انکه چون از نماز فارغ شود پیشنماز در مکان خود ایستد تا تابوت را بردارند و امّا
ان سه امر که مکروهست اوّل نماز بر میّت در مسجد کذاردن دوّیم فاتحه یا سوره
در این نماز خواندن هرکاه تقیه نباشد سیّم سلام دادن در اخر این نماز در وقتیکه
تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را در این نماز مکروه نمیدانند و این
نماز را جنب و زن حیض دار میتوانند کذارد چنانکه در باب طهارت مذکور شد

مقصد هفتم

در نمازیکه بنذر واجب شود یا بعهد یا بسوکند و
شرط نمازیکه بیکی از این سه امر واجب میشود انست که کیفیت ان مخالف کیفیت نمازهای
متعارف شرع نباشد پس اکر نذر کند که پنج رکعت نماز بیك سلام بکذارد یا دو رکعت
بچهار رکوع ان نذر باطلست امّا اکر نذر کند که سه رکعت بیك سلام یا یکرکعت
بیك سلام بکذارد در صحت ان نذر خلافست و اصح صحت است و اکر نذر کند که نماز
عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بکذارد اولی عدم صحت است و اکر
شخصی نماز واجب مثل یکی از نمازهای یومیّه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب
ان مؤکد میشود پس اکر بجا نیاورد کفّاره بر او لازمست و مقدار کفّاره در باب نذر
مذکور خواهد شد و چون کفّاره دهد کناه مخالفت نذر تخفیف میبابد امّا کناه
ترك نماز بحال خود باقیست و بکفّاره دادن تخفیف نمییابد و اکر شخصی نذر دو رکعت
از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب انست که واجبست که در هر رکعت
بعد از فاتحه سوره بخواند هرچند در نافله سوره واجب نیست و اکر شخصی نذر کند
که هر روز دو رکعت نماز کذارد مثلاً یك روز عمداً ترك کند نذر او برطرف میشود
و لازم که دیکر بکذارد امّا کفّارهٔ خلاف نذر لازم است و اکر نذر کند که سجده بجا اورد
نذر او صحیح است امّا اکر نذر کند که رکوعی یا تکبیرة الاحرامی بجا اورد ان نذر باطلست

مقصد هشتم

در نمازهای که باجاره واجب میشود هرکاه در ذمّت
شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیّت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازیکه

در نمازی که بنذر واجب میشود

در نمازهای که باجاره واجب میشود

در ذمّه اوست بکذارد و این وقتیست که ان شخص پسر داشته باشد که اکر پسر داشته
نماز پدر بر اوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و پدر در وصیّت که پسر را
بران مطلع سازد و چون شخصی را بجههٔ قضای نماز میّت باجاره کیرند وجه الاجاره
را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اکر وصیّت نکند بر ورثه لازم نیست که اجرا
کنند و بعضی از مجتهدین برانند که وجه اجارهٔ نماز بطریق وجه الاجارهٔ حج از اصل ترکه
بایدداد خواه وصیّت کرده باشد و خواه نکرده باشد و شخصی را که باجاره میکیرند
که نماز جهت میّت بکذارد و میباید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد
و عاجز از بعض افعال نماز مثل قیام و غیر ان نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع
اجاره علی الفور بان اشتغال نماید یا اکثر اوقات بان مشغول باشد بلکه ایقدر
کافیست که بعضی اوقات بجا اورد بحیثیتی که بحسب عرف کویند که او اشتغال دارد
و کاهلی نمیکند و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجههٔ قضای نماز یکشخص باجاره
کیرند امّا وقت نماز هر یك از ان جماعت میباید که معیّن باشد تا دیکری در ان وقت
بقضای نماز میّت اشتغال ننماید و نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجههٔ
قضای نماز زن باجاره دهد مخیّر است میانهٔ جهر و اخفات و همچنین اکر زن خود
را بجههٔ قضای نماز مرد باجاره دهد بشرط انکه نامحرم اواز او را نشنود بتفصیلیکه
قبل از این مذکور شد

مقصد نهم

در نماز یکه از پدر فوت شده باشد
بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر انرا بجا اورد و شرط اوّل انکه میّت پسر بزرکتر
از او نباشد که اکر بزرکتر باشد بر پسر کوچك واجب نیست امّا اکر دو پسر داشته
باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه قضا کنند
و اکر یکنماز باقی بماند مثل انکه چهار پسر از او بماند و پنج نماز از او فوت شده باشد
در اینصورت قضای ان یکنماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که بجا اورد
از دیکران ساقط میشود دوّیم انکه پدر وصیّت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرکتر
جهة نماز استیجار نمایند که اکر وصیّت کرده باشد قضای نماز پدر از پسر بزرکتر
ساقط است و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و ان انست که ان نماز بواسطهٔ
بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اکر عمداً بعد را از او فوت شده باشد
قضای ان بر پسر لازم نمیدانند بعضی دیکر شرط رابع کرده اند و ان انست که پسر بزرکتر
در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد پس اکر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را

در نماز انچه از پدر فوت شده باشد

مطلب دویم در نمازهای سنتی و انواع

بعد از بلوغ و عقل برا و واجب نمیدانند در نمازهای سنتی و انواع
ان بسیار است و در این کتاب از انجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانچه قبل از این
مذکور شد اول نوافل یومیه است که هر شبانروزی گذاردن آن سنت است و آن سی و
چهار رکعت است هشت رکعت نافلهٔ ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافلهٔ
عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافلهٔ مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته
که بیک رکعت حساب است و انرا وتیره گویند نافلهٔ خفتن است بعد از خفتن و هشت
رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت
نماز صبح است مقدم بر صبح و اول وقت نافلهٔ ظهر از زوال افتابست و اخر ان وقتیست
که سایهٔ شاخص بمقدار دو قدم بر سایهٔ وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال
شاخص را سایه باشد و در جائیکه سایه در وقت زوال معدوم میشود اخر ان وقتیست
که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و اول وقت
نافلهٔ عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت گذارده و اخر ان وقتیست که
سایهٔ شاخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت نافلهٔ مغرب فارغ شدنست از نماز
مغرب که در اول وقت گذارده شود و اخر ان بر طرف شدن سرخیست که در جانب مغرب
بهم میرسد و اول وقت نافلهٔ خفتن فارغ شدنست از نماز خفتن که در اول وقت
گذارده شود و اخر ان تا نصف شب است و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع
فجر دویم و هر چند بفجر دویم نزدیکتر باشد ثواب ان بیشتر است و اگر بعد از گذاردن
چهار رکعت فجر دویم طالع شود چهار رکعت باقی را مخفف بگذارد و اگر قبل از گذاردن
کمتر از چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید و جایز است
که نماز شب را در اول شب بگذارد هرگاه ترسد که در نصف شب بیدار نشود و وقت
نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن نماز شب است و افضل انست که شفع و وتر را ما بین
فجر اول و دویم بجا اورد و وقت نافلهٔ صبح بعد از فارغ شدنست از شفع و وتر و وقت
ان میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه و اداب نوافل یومیه بسیار است
و انرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و در این کتاب انچه اهم است
مذکور میسازیم بدانکه چون زوال افتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید
که این دعا بخواند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده
و فرمود ... که چنانچه حافظت میکنی چشمهای خود را ... سبحان الله

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ
وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا بعد از ان وضو سازد و شروع در نافلهٔ ظهر کند و در رکعت اول
تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه را با ادعیهٔ ان بطریقیکه در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا
اورد و بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه سورهٔ قل
یا ایها الکافرون پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها
السلام بجا اورد و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی ضَعِیفٌ فَقَوِّ فِی رِضَاکَ ضَعْفِی وَخُذْ اِلَی الْخَیْرِ
بِنَاصِیَتِی وَاجْعَلِ الْاِیمَانَ مُنْتَهٰی رِضَاکَ وَبَارِکْ لِی فِیمَا قَسَمْتَ لِی وَبَلِّغْنِی بِرَحْمَتِکَ کُلَّ الَّذِی
اَرْجُو مِنْکَ وَاجْعَلْ لِی وُدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِینَ وَعَهْدًا عِنْدَکَ پس دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر
بگذارد بطریقیکه ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیهٔ ان پس دو رکعت دیگر را
بهمان طریق بجا اورد و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت انچه میسر باشد از تعقیب
بجا اورد و بعد از ان اذان ظهر بگوید و بعد از ان دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را بجا اورد
و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات ان شروع کند در نافلهٔ عصر و در هر رکعت
بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْیِی الْمُمِیتُ
الْمُبْدِئُ الْبَدِیعُ لَکَ الْحَمْدُ وَلَکَ الْمَنُّ وَلَکَ الْکَرَمُ وَلَکَ الْجُودُ وَلَکَ الْاَمْرُ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ
یَا وَاحِدُ یَا اَحَدُ یَا صَمَدُ یَا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ وَلَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس حاجت خود بخواهد و بعد از ان دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر بگذارد
و بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ
وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکَائِیلَ وَاِسْرَافِیلَ
وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَسْئَلُکَ
بِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ الَّذِی بِهِ تَقُومُ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَبِهِ تُحْیِی الْمَوْتٰی وَتَرْزُقُ الْاَحْیَاءَ
وَتُفَرِّقُ بَیْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَیْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَیْتَ عَدَدَ الْآجَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ
وَکَیْلَ الْبِحَارِ اَسْئَلُکَ یَا مَنْ هُوَ کَذٰلِکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود بخواهد
پس دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَدْعُوکَ
بِمَا دَعَاکَ بِهِ عَبْدُکَ یُونُسُ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادٰی فِی الظُّلُمَاتِ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِکَ
نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ فَاِنَّهُ دَعَاکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَاَنَا اَدْعُوکَ وَاَنَا عَبْدُکَ وَسَئَلَکَ وَهُوَ عَبْدُکَ

دنا

وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلى على محمد وال محمد وان تستجيب لى كما استجبت له وادعوك بما
دعاك به عبدك ايوب اذ مسه الضر وانت ارحم الراحمين فاستجبت له وكشفت ما به من ضر
واتيته اهله ومثلهم معهم فانه دعاك وهو عبدك وانا ادعوك وانا عبدك وسئلك
وهو عبدك وانا اسئلك وانا عبدك ان تصلى على محمد وال محمد وان تفرج عنى كما فرجت
عنه وان تستجيب لى كما استجبت له وادعوك بما دعاك به يوسف اذ فرقت بينه وبين اهله و
هو فى السجن فانه دعاك وهو عبدك واسئلك وانا عبدك ان تصلى على محمد وال محمد و
ان تفرج عنى كما فرجت عنه وان تستجيب لى كما استجبت له فصل على محمد وال محمد پس حاجت
خود را بخواهد وبعد از ان دو ركعت ديكر نافله عصر را بكذارد پس اين دعا بخواند
يا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا كريم الصفح يا
عظيم المن يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا سامع كل نجوى و
يا منتهى كل شكوى يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها يا ربّاه يا ربّاه يا ربّاه يا سيداه
يا سيداه يا سيداه يا غاية رغبتاه يا ذا الجلال والاكرام اسئلك بحق محمد وعلى وفاطمه
والحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلى ومحمد وعلى والحسن ومحمد صاحب
الزمان سلام الله عليهم اجمعين ان تصلى على محمد وال محمد وان تكشف كربى وتغفر ذنبى
وتنفس همى وتفرج غمى وتصلح شانى فى دينى ودنياى وان تدخلنى الجنة ولا تشوه خلقى
بالنار ولا تفعل بى ما انا اهله برحمتك يا ارحم الراحمين پس اذان واقامت بكويد براى نماز
عصر وبعد از نماز عصر تعقيب بجا اورد وبعد از ان بكويد استغفر الله الذى لا اله الا
هو الحى القيوم الرحمن الرحيم ذو الجلال والاكرام واسئله ان يتوب على توبة عبد ذليل
خاضع فقير بائس مسكين مستجير لا يملك لنفسه ضرا ولا نفعا ولا حيوة ولا نشورا اللهم انى
اعوذ بك من نفس لا تشبع ومن قلب لا يخشع ومن علم لا ينفع ومن صلوة لا ترفع ومن
دعاء لا يسمع اللهم انى اسئلك اليسر بعد العسر والفرج بعد الكرب والرخاء بعد
الشدة اللهم ما بنا من نعمة فمنك وحدك لا شريك لك لا اله الا انت استغفرك واتوب
اليك وسنتست كه بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار كند وسوره انا انزلناه
فى ليلة القدر ده نوبت بخواند وبعد از ان دو سجده شكر بجا اورد بطريقيكه قبل
از اين مذكور شد وبايد اخر دعاهاييكه بعد از نماز عصر ميخواند اين دعا باشد اللهم
وجهت وجهى اليك واقبلت بدعائى عليك راجيا اجابتك طامعا فى مغفرتك طالبا
ما وايت به على نفسك منتجزا وعدك اذ تقول ادعونى استجب لكم فصل على محمد وال

محمد واقبل الى بوجهك وارحمنى واستجب دعائى يا اله العالمين **فصل** چون وقت
نماز مغرب داخل شود بايد كه بى تاخير متوجه نماز مغرب شود بجهة انكه وقتش مضيقست
چنانكه قبل از اين مذكور شد وبعد از انكه نماز مغرب بكذارد وتعقيب را بطريقيكه
مذكور شد بجا اورد سه نوبت بكويد الحمد لله الذى يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء
غيره پس نافله مغرب را بكذارد واز ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين مبالغه
وتاكيد در كذاردن نافله مغرب بسيار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه منقولست كه انحضرت فرمودند بحارث بن مغيره كه ترك مكن چهار
ركعت را بعد از مغرب در سفر ودر حضر اكرچه كريخته باشى از اعدا وايشان در عقب
نوشته اند ومكروه هست حرف زدن ميانه چهار ركعت نافله مغرب وهركاه فوت
شود وقت نافله مغرب قضا كند انرا همچو ساير نوافل وچون شروع در نافله مغرب كند
هفت تكبير افتتاحيه را با ادعيه ثلثه بجا اورد ودر ركعت اول بعد از حمد سوره قل
هو الله احد سه نوبت بخواند ودر ركعت دويم بعد از حمد سوره انا انزلناه يكبار واكر
خواهد در ركعت اول سوره قل يا ايها الكافرون بخواند ودر ركعت دويم سوره قل
هو الله واكر در هر دو ركعت بالحمد تنها اكتفا كند جايز است همچنانكه در ساير نوافل و
بايد كه قراءت را در نافله مغرب وجميع نوافل شب بلند بخواند وبعد از فارغ شدن از دو
ركعت اول اين دعا بخواند اللهم انك ترى ولا ترى وانت بالمنظر الاعلى وان اليك الرجعى
والمنتهى وان لك الممات والمحيى وان لك الاخرة والاولى اللهم انا نعوذ بك ان نذل ونخزى
وان ناتى ما عنه تنهى اللهم انى اسئلك ان تصلى على محمد وال محمد واسئلك الجنة
برحمتك واستعيذ بك من النار بقدرتك واسئلك الحور العين بعزتك وان تجعل اوسع
رزقى عند كبر سنى واحسن عملى عند اقتراب اجلى واطل فى طاعتك وما يقرب منك و
يحظى عندك ويزلف لديك عمرى واحسن فى جميع احوالى واموري ومعرفتى ولا
تكلنى الى احد من خلقك وتطول على بقضاء جميع حوائجى للدنيا والاخرة وابدء بوالدى
وولدى وجميع اخوانى المؤمنين فى جميع ما سئلتك لنفسى برحمتك يا ارحم الراحمين
پس شروع كند در دو ركعت ديكر از نافله مغرب ودر ركعت اول از اين دو ركعت اين
چند ايه را از اول سوره حديد بخواند بسم الله الرحمن الرحيم سبح لله ما
فى السموات والارض وهو العزيز الحكيم له ملك السموات والارض يحيى ويميت وهو
على كل شئ قدير هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم هو الذى

خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالأَرضَ فی سِتَّةِ اَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی العَرشِ یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرضِ وَما یَخْرُجُ مِنْها
وَما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما یَعْرُجُ فیها وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَما کُنْتُمْ وَاللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ لَهُ مُلْکُ السَّمٰواتِ
وَالأَرضِ وَاِلَی اللهِ تُرجَعُ الأُمورُ یُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وَیُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ وَهُوَ عَلیمٌ بِذاتِ
الصُّدُورِ ودر رکعت دویم آخر سوره حشر را بخواند لَوْ اَنْزَلْنا هٰذَا القُرآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَاَیْتَهُ
خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللهِ وَتِلْکَ الأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ هُوَ اللهُ
الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ عالِمُ الغَیْبِ وَالشَّهادَةِ هُوَ الرَّحمٰنُ الرَّحیمُ هُوَ اللهُ الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ
المَلِکُ القُدُّوسُ السَّلامُ المُؤمِنُ المُهَیْمِنُ العَزیزُ الجَبّارُ المُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللهِ عَمّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللهُ
الخالِقُ البارِئُ المُصَوِّرُ لَهُ الأَسْماءُ الحُسْنیٰ یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّمٰواتِ وَالأَرضِ وَهُوَ العَزیزُ
الحَکیمُ ودر سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِوَجْهِکَ
الکَریمِ وَ[illegible] العَظیمِ وَمُلْکِکَ القَدیمِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَغْفِرَ لی ذَنْبِیَ
العَظیمَ اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذَّنْبَ العَظیمَ اِلّا العَظیمُ پس دو سجده شکر بجا آورد و آنچه
قبل از این دو سجده شکر مذکور شد و در هر یک شکراً شکراً گفتن کافیست بعد از آن
دو رکعت نماز غفیله بگذارد و کیفیت آن عنقریب مذکور خواهد شد و چون سرخی
از جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان بگوید و اقامت بگوید و ادعیه
پیش از اقامت و بعد از اقامت را بجا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجا
آورد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلا تُؤْمِنّا مَکْرَکَ وَلا
تُنْسِنا ذِکْرَکَ وَلا تَکْشِفْ عَنّا سِتْرَکَ وَلا تَحْرِمْنا فَضْلَکَ وَلا تُحِلَّ عَلَیْنا غَضَبَکَ وَلا تُباعِدْنا
مِنْ جِوارِکَ وَلا تَنْقُصْنا مِنْ رَحْمَتِکَ وَلا تَنْزِعْ عَنّا بَرَکاتِکَ وَلا تَمْنَعْنا عافِیَتَکَ وَاَصْلِحْ لَنا
ما اَعْطَیْتَنا وَزِدْنا مِنْ فَضْلِکَ المُبارَکِ الطَّیِّبِ الحَسَنِ الجَمیلِ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَتِکَ وَلا
تُؤْیِسْنا مِنْ رَوْحِکَ وَلا تُهِنّا بَعْدَ کَرامَتِکَ وَلا تُضِلَّنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا رَبَّنا وَهَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ
رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ الوَهّابُ پس هر یک از انا انزلناه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سُبْحانَ اللهِ وَالحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَاللهُ اَکْبَرُ و ده نوبت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
افْتَحْ لی اَبْوابَ رَحْمَتِکَ وَاَسْبِغْ عَلَیَّ مِنْ حَلالِ رِزْقِکَ وَمَتِّعْنی بِعافِیَةٍ ما اَبْقَیْتَنی فی سَمْعی
وَبَصَری وَجَمیعِ جَوارِحی اَللّٰهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْکَ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُکَ وَاَتُوبُ اِلَیْکَ
یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ پس دو سجده شکر بجا آورد و بعد از آن دو رکعت وتیره را نشسته بگذارد
و ایستاده نیز جایز است و هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلثه بجا آورد و در رکعت

اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند و در رکعت دویم بعد از فاتحه سوره
توحید و بعد از فارغ شدن حاجت خود بخواهد **فصل** در بیان آداب نماز شب

در بیان آداب نماز شب

چون بنده مؤمن شب از خواب بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند
پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی اَحْیانی بَعْدَ ما اَماتَنی
وَاِلَیْهِ النُّشُورُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی رَدَّ عَلَیَّ رُوحی لِاَحْمَدَهُ وَاَعْبُدَهُ پس چون خواهد که
شروع در نماز شب کند که دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ
آلِهِ وَاُقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ حَوائِجی فَاجْعَلْنی بِهِمْ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَمِنَ المُقَرَّبینَ
اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنی بِهِمْ وَاهْدِنی بِهِمْ وَلا تُضِلَّنی بِهِمْ وَارْزُقْنی بِهِمْ وَلا تَحْرِمْنی بِهِمْ وَاقْضِ لی
حَوائِجَ الدُّنْیا وَالآخِرَةِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ وَبِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ پس افتتاح کند رکعت اول
را از نماز شب بتکبیرات سبعه با ادعیه ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد
از حمد سوره قل هو الله احد را سی نوبت بخواند و در رکعت دویم سوره قل یا ایها
الکافرون را و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره های دراز مانند سوره انعام
و کهف و انبیا و یس بخواند و اگر وقت تنگ شود از سوره های دراز کافیست خواندن
حمد و قل هو الله در هر رکعت و جایز است که اختصار بحمد تنها کند همچو سایر نوافل و
بدانکه اتفاق کرده اند علمای ما قدس الله ارواحهم بر اینکه قنوت همچنانکه سنت است
در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت دویم از نوافل مگر رکعت دویم شفع که در
او قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت سیم است که از او وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور
میشود و کافیست از قنوت اینکه بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَعافِنا وَاعْفُ عَنّا فِی الدُّنْیا
وَالآخِرَةِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ و سنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد
و همچنین سنت است تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای
مختصر که سزاوار است که در نماز واجب و سنت خوانده شود این دعاست اِلٰهی کَیْفَ اَدْعُوکَ
وَقَدْ عَصَیْتُکَ وَکَیْفَ لا اَدْعُوکَ وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّکَ فی قَلْبی وَقَدْ کُنْتُ عاصِیاً مَدَدْتُ اِلَیْکَ
یَداً بِالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً وَعَیْناً بِالرَّجاءِ مَمْدُودَةً مَوْلایَ اَنْتَ عَظیمُ العُظَماءِ وَاَنَا اَسیرُ الاُسَراءِ
وَاَنَا الاَسیرُ بِذَنْبی المُرْتَهَنُ بِجُرْمی اِلٰهی لَئِنْ طالَبْتَنی بِذَنْبی لَاُطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ وَلَئِنْ طالَبْتَنی
لَاُطالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ وَلَئِنْ اَمَرْتَ بی اِلَی النّارِ لَاُخْبِرَنَّ اَهْلَها اِنّی کُنْتُ اَقُولُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّ الطّاعَةَ تَسُرُّکَ وَالمَعْصِیَةَ لا تَضُرُّکَ فَهَبْ لی ما یَسُرُّکَ وَاغْفِرْ لی ما لا یَضُرُّکَ
یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند

اللهم انی اسئلك ولم یسئل مثلك انت موضع مسئلة السائلین ومنتهی رغبة الراغبین
ادعوك ولم یدع مثلك وارغب الیك ولم یرغب الی مثلك وانت مجیب دعوة المضطرین
وارحم الراحمین واسئلك بافضل المسائل وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم وباسمائك
الحسنی وامثالك العلیا ونعمك التی لا تحصی باكرم اسمائك واحبها الیك واقربها منك
وسیلة واشرفها عندك منزلة واجزلها لدیك ثوابا واسرعها فی الامور اجابة وباسمك
المكنون الاكبر الاعز الاجل الاعظم الاكرم الذی تحبه وتهواه وترضی به عمن دعاك
فتستجیب له دعاءه وحق علیك ان لا ترد سائلك وبكل اسم هو لك والتوریة والانجیل و
الزبور والفرقان العظیم وبكل اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وانبیائك ورسلك
واهل طاعتك من خلقك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعجل فرج ولیك وابن ولیك و
تعجل خزی اعدائهم وان تفعل بی كذا وكذا بعد از ان حاجت خود را بخواهد وتسبیح فاطمه زهرا
علیها السلم بجا آورد وبعد از ان دو سجده شكر كند وبخواند در یكی از ان دو سجده این دعا را
كه منسوبست بحضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه الهی وعزتك وجلالك وعظمتك
لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبیتك بكل شعرة فی كل
طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعین لكنت مقصرا فی بلوغ اداء شكر
خفی نعمة من نعمك علی ولو انی كربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت اراضیها
باشفار عینی وبكیت من خشیتك مثل بحور السموات والارضین دما وصدیدا لكان
ذلك قلیلا منی فی كثیر ما یجب من حقك علی ولو انك الهی عذبتنی بعد ذلك بعذاب الخلائق
اجمعین وعظمت للنار خلقی وجسمی وملات طبقات جهنم منی حتی لا یكون فی جهنم حطب
سوای لكان ذلك بعدلك علی قلیلا فی كثیر ما استوجبه من عقوبتك پس ده نوبت
بگوید یا الله یا الله پس این دعا بخواند صل علی محمد وآله وارحمنی وثبتنی علی دینك
ودین نبیك ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنك رحمة انك انت الوهاب

فصل بعد از فارغ شدن از هشت ركعت نماز شب وآداب وادعیه شروع
كند در دو ركعت شفع ومفرده وتر وافضل اوقات ان ما بین فجر اول وفجر دویم است
ودر هر یك از دو ركعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند واگر خواهد در ركعت
اول سوره قل اعوذ برب الفلق ودر ركعت دویم سوره قل اعوذ برب الناس بخواند وبعد از
سلام دادن این دعا بخواند الهی تعرض لك فی هذا اللیل المتعرضون وقصدك فیه
القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك فی هذا اللیل نفحات وجوائز

وعطایا

وعطایا ومواهب تمن بها علی من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العنایة منك وها
انا ذا عبدك الفقیر الیك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت یا مولای فی هذه اللیلة
تفضلت علی احد من خلقك وعدت علیه بعائدة من عطفك فصل علی محمد وآل الطیبین
الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولك ومعروفك یا رب العالمین وصلی الله علی محمد
خاتم النبیین وآله الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ان الله حمید
مجید اللهم انی ادعوك كما امرت فاستجب لی كما وعدت انك لا تخلف المیعاد پس اشتغال نماید
بگذاردن مفرده وتر وافتتاح كند بتكبیرات سبعه وادعیه ثلثه وبخواند در و بعد از
حمد سوره توحید را سه نوبت ومعوذتین پس بردارد دستها را برابر رو وقنوت كند در
حال تكبر بگرید یا بگریاند خود را باین دعا لا اله الا الله الحلیم الكریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب
العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات والارض وانت الله زین السموات والارض
وانت الله جمال السموات والارض وانت الله عماد السموات والارض وانت الله قوام
السموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین وانت الله غیاث المستغیثین وانت الله
المفرج عن المكروبین وانت الله المروح عن المغمومین وانت الله مجیب دعوة المضطرین
وانت الله اله العالمین وانت الله الرحمن الرحیم وانت الله كاشف السوء وانت الله بك تنزل كل
حاجة یا الله لیس یرد غضبك الا حلمك ولا ینجی من عقابك الا رحمتك ولا ینجی منك الا
التضرع الیك فهب لی من لدنك یا الهی رحمة تغنینی بها عن رحمة من سواك بالقدرة التی
بها احییت جمیع ما فی البلاد وبها تنشر میت العباد ولا تهلكنی غما حتی تغفر لی وترحمنی و
تعرفنی الاستجابة فی دعائی وارزقنی العافیة الی منتهی اجلی واقلنی عثرتی ولا تشمت بی
عدوی ولا تمكنه من عنقی اللهم ان رفعتنی فمن ذا الذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الذی
یرفعنی وان اهلكتنی فمن ذا الذی یحول بینك وبینی او یتعرض لك فی شیء من امره
وقد علمت ان لیس فی حكمك ظلم ولا فی نقمتك عجلة فانما یعجل من یخاف الفوت وانما
یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت عن ذلك یا الهی فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتك
نصبا ومهلنی ونفسنی واقلنی عثرتی ولا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری
ضعفی وقلة حیلتی استعیذ بك اللیلة فاعذنی واستجیر بك من النار فاجرنی واسئلك
الجنة فلا تحرمنی پس بخواند در قنوت هر دعا كه خواهد وهفتاد نوبت استغفار كند
فضل است وثواب ان بیشتر است پس هفت نوبت بگوید استغفر الله الذی لا اله الا

هو الحی القیوم بجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی نفسی واتوب الیه پس بگوید رب اسأت وظلمت نفسی
وبئس ما صنعت وهذه یدای یا رب جزاء بما کسبت وهذه رقبتی خاضعة لما اتیت وها انا
ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود پس سیصد نوبت
بگوید العفو العفو پس بگوید رب اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الرحیم وبدانکه
قنوت در نماز وتر در رکعت سیم است پس در رکعت دویم شفع قنوت بخواند واگر وقت تنگ
باشد از تطویل قنوت اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد وبعد از سلام تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد وبعد از آن بسجده کند واین دعا بخواند اللهم صل علی
محمد وآله وارحم ذلی بین یدیک وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم یا
کائنا قبل کل شیء یا کائنا بعد کل شیء یا مکون کل شیء لا تفضحنی فانک بی عالم ولا تعذبنی
فانک علی قادر اللهم انی اعوذ بک من کرب الموت ومن سوء المرجع فی القبور ومن
الندامة یوم القیمة اسئلک عیشة هنیة ومیتة سویة ومنقلبا کریما غیر مخز ولا فاضح
اللهم ان مغفرتک اوسع من ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی فصل علی محمد و
ال محمد واغفر لی یا حیا لا یموت وبعد از فارغ شدن از مفرده وتر وانچه متعلق است
بآن از ادعیه وآداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد ودر رکعت دویم بعد از حمد
سوره قل هو الله پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد استمسکت بعروة الله
الوثقی التی لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتین واعوذ بالله من شر فسقة العرب
والعجم وشر فسقة الجن والانس ربی الله ربی الله امنت بالله وتوکلت علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا حسبی الله ونعم الوکیل اللهم من اصبح وله
حاجة الی مخلوق فان حاجتی ورغبتی الیک وحدک لا شریک لک الحمد لله رب
الصباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل اللیل سکنا والشمس
والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم اللهم صل علی محمد وال محمد واجعل فی قلبی
نورا وفی بصری نورا وعلی لسانی نورا ومن بین یدی نورا ومن خلفی نورا وعن یمینی نورا
وعن شمالی نورا ومن فوقی نورا ومن تحتی نورا واعظم لی النور واجعل لی نورا امشی به
فی الناس ولا تحرمنی نورک یوم القیمة پس بخواند ایة الکرسی وقل اعوذ برب الناس وقل
اعوذ برب الفلق وپنج ایه از اخر سوره ال عمران ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار لایات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم و
یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب

النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا
ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع
الابرار ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد پس تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد وبعد از آن صد نوبت بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده
استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از آن هفت نوبت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس دو سجده شکر بجا آورد بطریقیکه قبل از این مذکور
شد واین دعا را نیز بخواند اللهم رب الفجر واللیالی العشر والشفع والوتر واللیل اذا
یسر ورب کل شیء واله کل شیء وملیک کل شیء صلی الله علی محمد وال محمد
وافعل بی وبفلان وفلان یعنی نام برادران مؤمن ببرد ما انت اهله ولا تفعل بنا ما
نحن اهله فانک اهل التقوی واهل المغفرة دویم از نمازهای سنتی نمازیست که
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله منسوبست وان دو رکعتست در هر رکعتی
فاتحه یکنوبت وانا انزلناه پانزده نوبت ودر رکوع نیز انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و
همچنین در هر سر برداشتن از رکوع ودر هر سجود ودر هر سر برداشتن از سجود سیم
نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منسوبست وان چهار رکعتست بدو
سلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند وقل هو الله پنجاه نوبت چهارم نمازیکه بحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست وان دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکنوبت
وانا انزلناه صد بار ودر رکعت دویم فاتحه یکبار وقل هو الله صد بار پنجم نمازیست
منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه وان چهار رکعتست بدو سلام در رکعت اول
بعد از فاتحه اذا زلزلت بخواند ودر رکعت دویم بعد از فاتحه والعادیات ودر رکعت سیم
بعد از فاتحه اذا جاء ودر رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله وقبل از هر رکوع سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت بخواند ودر هر رکوع ده نوبت و
در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت ودر هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت ودر هر سجود
ده نوبت ودر هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس از تسبیح در این نماز سیصد نوبت
گفته میشود واین نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد واگر میسر نشود هر هفته
یکنوبت گذارند والا هر ماه یکنوبت والا هر سال یکنوبت واگر شخصی نوافل یومیه را
باین طریق گذارد ثواب هر دو را درمیابد وبعضی از مجتهدین بر آنند که نماز واجب یومیه
را نیز باین طریق میتوان گذارد ومصلی ثواب هر دو را خواهد یافت وجایز است که دو رکعت

اوّل این نماز بجای ان سه سوره سوره قل هو الله بخواند و سنّت است که چون از این نماز
فارغ شود این دعا بخواند سُبحانَ مَنْ لَبِسَ العِزَّ وَالوِقارَ سُبحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالمَجدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ
سُبحانَ مَنْ لا يَنبَغِي التَّسبيحُ اِلّا لَهُ سُبحانَ مَنْ اَحصى كُلَّ شَيءٍ عِلمُهُ سُبحانَ ذِي المَنِّ وَالنِّعَمِ سُبحانَ
ذِي القُدرَةِ وَالكَرَمِ سُبحانَ ذِي العِزَّةِ وَالفَضلِ سُبحانَ ذِي القُوَّةِ وَالطَّولِ وَالاَمرِ اَللّهُمَّ
اِنّي اَسئَلُكَ بِمَعاقِدِ العِزِّ مِن عَرشِكَ وَمُنتَهَى الرَّحمَةِ مِن كِتابِكَ وَبِاسمِكَ الاَعظَمِ وَكَلِماتِكَ
التّامّاتِ الَّتي تَمَّت صِدقاً وَعَدلاً اَن تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ بَيتِهِ بعد از ان حاجت خود را بخواهد
ششم نماز اعرابی و ان ده رکعت است دو رکعت بیک سلام بعد از ان هشت رکعت دیگر
هر چهار رکعت بیک سلام و وقت ان چاشت روز جمعه است در رکعت اوّل بعد از
فاتحه قل اعوذ برب النّاس هفت نوبت و چون سلام دهد ایة الکرسی را هفت نوبت
بخواند و بعد از ان هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذا
جاء یکنوبت بخواند و قل هو الله بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت
بگوید سُبحانَ اللهِ رَبِّ العَرشِ الكَريمِ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِيِّ العَظيمِ هفتم نماز طلب
باران و ان را نماز استسقا گویند و گذاردن ان بجماعت افضل است و سنّت است که امام
در خطبه روز جمعه مردم را امر کند بتوبه و بانکه سه روز بعد از روز جمعه روزه
بدارند و در روز سیم که روز دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند که در مکه
این نماز را در مسجد الحرام گذارند و سنّت است که پا برهنه بخضوع و خشوع و استغفار
از کاشانه بصحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را ببرند و اطفال را از
مادران جدا سازند و زنان جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند و مؤذنان پیش پیش
باشند و در وقت نماز بجای اذان سه نوبت الصّلوة بگویند و وقت این نماز وقت
نماز عید است و ان دو رکعت است بطریق نماز عید مکرر دعای قنوت که در قنوت این
نماز اید عا بخواند اَللّهُمَّ اسقِ عِبادَكَ وَبَهائِمَكَ وَانشُر رَحمَتَكَ وَاَحيِ بِلادَكَ المَيِّتَةَ
و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی انچه بر
دوش راست است بر دوش چپ اندازد و بر عکس و دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ
شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از ان رو بجانب راست کند و صد نوبت
لا اِلهَ اِلّا اللهُ بگوید بعد از ان رو بجانب چپ کند و صد نوبت سُبحانَ اللهِ بگوید و بعد
از ان رو بجانب حاضران کند و صد نوبت الحَمدُ لِلّهِ بگوید و همه حاضران با او جمیع این
ذکرها را باواز بلند بگویند هشتم نماز عید غدیر است و ان دو رکعت است در هر رکعت

فاتحه یکنوبت بخواند و هر یک از ایة الکرسی و انّا انزلناه و قل هو الله را ده نوبت بخواند و اوّل
وقت ان قبل از زوال است به نیم ساعت و سنّت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح
مذکور است بخواند و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد و خطبه این نماز قبل از نماز است
بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام از دور و نزدیک در این روز
سنّت است و در حدیث امده که شهرت عید غدیر در اسمان بیش از زمین است و ثواب
تصدّق بیک درهم در این روز برابر ثواب تصدّق بهزار هزار درهم است و غسل کردن
و روزه داشتن و روزه دار را افطار و ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد نهم نماز روز
اوّل هر ماه و ان دو رکعت است در رکعت اوّل فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله سی بار و در
رکعت دوّیم فاتحه یکبار و انّا انزلناه سی بار دهم نماز نافله ماه رمضان و ان هزار رکعت است
و گذاردن ان بدو طریق است طریق اوّل انکه در شب اوّل تا بیست شب هر شب بیست
رکعت گذارد هشت رکعت میانه شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب
نوزدهم صد رکعت افزاید و پانصد رکعت که باقی میماند در ده شب اخر هر شبی سی
رکعت بگذارند هشت رکعت میانه شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و
در شب بیست و یکم صد رکعت افزاید و همچنین در شب بیست و سیم طریق دوّیم
انکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بصد رکعت اکتفا کند و از
هشتاد رکعت که میماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد در هر روز ده رکعت نماز
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و دو رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السّلم و چهار رکعت
نماز جعفر طیّار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیّر است اگر خواهد در یک
جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از ان جمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت
باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در شب جمعه اخر بگذارد
و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام در شب شنبه که بعد از جمعه اخر است
بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضای ان
شرعی نیست و هر چه غیر از ان گذارده نشود قضای ان سنّت است یازدهم نماز روز مبعث
حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و اله و ان بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده
رکعت است هر دو رکعت بیک سلام در هر وقت از ان روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت
فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که
نشسته است چهار نوبت بگوید لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَكبَرُ وَالحَمدُ لِلّهِ سُبحانَ اللهِ وَلا حَولَ

وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ بعد از ان چهار نوبت بکوید اَللّٰهُ اَکْبَرُ رَبِّي لَا اُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا بعد از ان حاجت
خود را بطلبد دوازدهم نماز شب مبعث واین نماز نیز دوازده رکعت است دو رکعت
بیك سلام هر وقت از شب که خواهد بکذارد ودر هر رکعت فاتحه یکبار و هر یك از سوره
ناس وسوره فلق وقل هو الله چهار بار وچون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته چهار
نوبت بکوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللّٰهِ بعد از ان حاجت خود را بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است وان بیست و
چهارم ذیحجه است وان روز تصدق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بخاتم
واین نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه واله وباقی ائمه معصومین علیهم السلام وان دو رکعت است بعد از زیارت کردن
وچون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت
ادم ع ودو رکعت نماز زیارت حضرت نوح علیه السلام کند چون هر دو در ان مکان
مقدس مدفونند وسنت است که نماز زیارت را در بالای سر بکذارند وبعضی از
مجتهدین بر انند که اکر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیکر باشد اول دو رکعت
نماز زیارت را بجا اورد وبعد از ان زیارت پانزدهم نماز رغایب وان را در شب جمعه اول
ماه رجب میان شام وخفتن باید کذارد بعد از انکه پنجشنبه را روزه بداشته و این نماز
دوازده رکعتست هر دو رکعت بیك سلام ودر هر رکعت الحمد یك بار بخواند وانا
انزلناه سه بار وقل هو الله دوازده بار وچون سلام دهد هفتاد نوبت بکوید اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ بعد از ان بسجده رود وهفتاد نوبت بکوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا
وَرَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوحِ وچون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بکوید رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَ
تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيُّ الْاَعْظَمُ باز بسجده رود وانچه در سجده اول کفته بهمان
طریق باز بکوید وبعد از ان حاجت خود را از خدای تعالی بطلبد شانزدهم نماز شب نصف
ماه رجب وان سی رکعتست هر دو رکعت بیك سلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و
قل هو الله پانزده نوبت هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان وان چهار رکعتست بدو
سلام در هر رکعت فاتحه یکبار بخواند وقل هو الله صد بار هجدهم نماز عید ماه رمضان
وان دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند وقل هو الله هزار بار ودر رکعت دوم
فاتحه یکبار وقل هو الله یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت وان ساعت مابین نماز شام و
خفتن است واین نماز را نماز غفلیه کویند وان دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه

این ایه بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادٰی فِي الظُّلُمَاتِ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي
الْمُؤْمِنِينَ ودر رکعت دوم بعد از فاتحه این ایه بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا
هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا
رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وبعد از ان دست بردارد واین قنوت بخواند اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي
بعد از ان حاجت خود را بطلبد بیستم نماز سنتی سفر که در وقت شروع در سفر بجا
اورد وان دو رکعت است در هر یك فاتحه وسوره یکبار بخواند وچون از نماز فارغ شد
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَاٰخِرَتِي وَخَوَاتِيمَ
عَمَلِي بیست ویکم نماز توبه وان دو رکعت است در هر رکعت فاتحه وهر سوره که خواهد
بخواند واین نماز را بعد از توبه وغسل توبه بکذارد وچون از نماز فارغ شود دعای توبه
را که در صحیفه کامله مذکور است بخواند بیست ودوم نماز هدیه میت است وان
دو رکعتست در رکعت اول فاتحه یکنوبت وایة الکرسی یکنوبت ودر رکعت دوم فاتحه
یکنوبت وانا انزلناه ده نوبت وچون سلام دهد بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَ
ثَوَابَ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ اِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ ونام میت را ببرد ووقت این نماز شب اول دفن میت است
بیست وسیم نماز روز عاشورا وان چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول فاتحه یك
نوبت بخواند وقل یا ایها الکافرون یکنوبت ودر رکعت دوم فاتحه یکنوبت وقل هو الله
یکنوبت ودر رکعت سیم فاتحه یکنوبت وسوره احزاب یکنوبت ودر رکعت چهارم فاتحه
یکنوبت وسوره منافقین یکنوبت وبعد از نماز زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
کند بیست وچهارم نماز روز نوروز است وان چهار رکعت است بدو سلام در رکعت
اول فاتحه یکنوبت وانا انزلناه ده نوبت ودر رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها
الکافرون ودر رکعت سیم بعد از فاتحه ده نوبت قل هو الله احد ودر رکعت چهارم
بعد از فاتحه هر یك از قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ده نوبت وبعد از سلام
بسجده رود واین دعا را در سجده بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ
وَعَلٰی جَمِيعِ اَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ اَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَصَلِّ عَلٰی
اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هٰذَا الَّذِي
فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِيمَا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتّٰی لَا

در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود

در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز میشود

اشکر احداً غیرک و وسع علی فی رزقی یا ذا الجلال و الاکرام و وقت این نماز بعد از فارغ شدن
از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اول وقت گذارده شود **مطلب سیم**
در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود و در آن سه مقصد است **مقصد**
اول در بیان احکام خللی که موجب بطلان نماز است و در آن بیست و سه امر است
اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه
از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجدهٔ اخر نماز و
خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ
اخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجب است که وضو بسازد و نماز را با تمام رساند دویم
عمداً پشت بقبله کردن بی ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله
باشد و وقت نماز تنگ شده باشد نماز باطل نیست اما اگر پشت بقبله کردن از روی
سهو واقع شود در اینصورت شرط بطلان نماز انست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد
از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح است چنانکه در بحث
قبله مذکور شد سیم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد که بی ضرورت
اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقاً
مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم یا خللی داشته مثل آنکه
ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مضاف
بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی بوده یا مشتبه
به غصبی دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم
عالم به غصبیت یا اشتباه نباشد و بعد از آن ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه به غصبی
در اینصورت نماز یکه کرده صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت ششم
شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن هفتم رکنی از ارکان خمسهٔ نماز که نیت و تکبیر احرام
و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر
در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف و را مصلی نگویند اگرچه سهواً باشد اما اگر فعل
قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب بیک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز
باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن بطریقی فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند دهم یک رکعت
یا زیاده فراموش کردن و بخاطر نرسد مگر وقتیکه در ما بین امری از او صادر شده باشد که
نماز بان باطل شود عمداً و سهواً مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر در ما بین امری

در بیان احکام خللی که بوقوع ان نماز باطل نمیشود

در بیان خللی که بواسطه ان سجده سهو واجب میشود

صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهواً صادر شود نماز باطل
نمیشود مثل تکلم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید یازدهم
در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهواً زیاده کردن بشرط آنکه در رکعت چهارم بمقدار تشهد
ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است هرچند تشهد نخوانده
باشد دوازدهم کل نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمداً و خواه سهواً اما اگر بگمان
آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او
صحیح است سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا جامهٔ غصبی نماز گذاردن چهاردهم در
جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانست که نجس است و بعد از آن فراموش کرده نماز
گذاردن پانزدهم بی تقیه عمداً بطریق سنیان دست در نماز بستن شانزدهم در اثنای
نماز عمداً چیزی خوردن هرچند اندک باشد هفدهم عمداً بدو حرف تکلم نمودن
هجدهم عمداً بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن بیستم عمداً
ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن نباشد اما اگر بجهة جهل بمسئله عمداً ترک کند
جهر را در جائی که جهر واجب است یا اخفات را در جائیکه اخفات واجب است آن نماز
صحیح است بیست و یکم عمداً زیاد کردن واجبی از واجبات نماز را اگرچه رکن نباشد
بیست و دویم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد بیست و سیم
عمداً کشف عورت خود کردن **مقصد دویم** در بیان احکام خللی که
بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوع است نوع اول در بیان خللی که بواسطهٔ آن
سجدهٔ سهو واجب نمیشود نوع دویم در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب است
و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل مییابد **فصل اول** در بیان خللی که
بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است
که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره
و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را معاوده نماید و اگر رکوع را فراموش
کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید راست ایستد و رکوع را بجا
آورد و جایز نیست که اکتفا بان خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد
و خواه کمتر از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند
و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورد و نماز را باتمام
رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمأنینه را بجا

اورده احتیاج بنشستن وطمانینهٔ دیگر نیست والّا بنشیند وطمانینه را بجا اورد واجب
بسجدهٔ سهو نیست واکر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شکّ کند وماموم اثر ان فعل ان
یا عدم فعل واقف سازد بر پیشنماز واجبست که عمل بقول ماموم نماید اکرچه ماموم
یك شخص باشد وعادل نباشد دراین صورت بر پیشنماز سجدهٔ سهو واجب نیست
وواقف ساختن ماموم پیشنماز را جایز است که باشاره باشد اکر نزدیك به پیشنماز باشد
یا بلفظ قران مثل انکه پیشنماز شکّ کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانهٔ دو وسه یا میانه
سه وچهار وماموم داند که سه رکعت کذارده پس از سورهٔ کهف سیقولون ثلثه بخواند
واکر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیّتی که اورا در عرف کثیر السّهو کویند دراین صورت
تلافی انچه نکرده براو واجب نیست هرچند محلش باقی باشد وسجدهٔ سهو نیز براو واجب
نیست وبعضی از مجتهدین اورا وقتی کثیر السّهو میکویند که در سه نماز متوالی سه سهو کند
یا در یکنماز سه سهو واکر شکّ بسیار کند بحیثیّتی که در عرف اورا کثیر الشکّ کویند ملتفت
نشود هرچند محل باقی باشد ونماز او صحیح است وسجدهٔ سهو براو واجب نیست پس اکر مثلا
شکّ کند در خواندن سوره قبل از رکوع براو واجبست که بان ملتفت نشده برکوع رود
وسوره را نخواند که اکر سوره را دراینصورت بخواند ان نماز باطل است هرچند بعد از
خواندن ظاهر شود که سوره را نخوانده بود **فصل دوّم** در بیان خللی که
در سجدهٔ سهو بسبب ان واجبست وان در هفت موضع است اوّل فراموش کردن یك
سجده دوّیم فراموش کردن شهادتین در تشهّد سیّم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و
ال ان بشرط انکه محل هریك از این سه کذشته باشد پس دراینصورت واجبست که اوّل
بعد از سلام دادن هر دو را بان ترتیب که فوت شده بجا اورد وبعد از ان از برای هریك
دو سجده سهو بکند امّا لازم نیست که قصد کند که دو سجدهٔ اوّل از جهت خلل اوّلست ودو
سجدهٔ ثانی از برای خلل دوّیم پس اکر در نماز ظهر مثلا تشهّد را بجا اورد ونیّت چنین کند
که تشهّد فراموش شده نماز ظهر را بجا میاورم ادا واجب تقرّب بخدا واکر وقت کذشته
باشد بجای ادا قضا بکوید وبعد از ان سجدهٔ فراموش شده را بهمین طریق بکند و
سجدهای سهو را بعد از ان بجا اورد واکر دو سجدهٔ سهو تشهّد را بر دو سجدهٔ سهو تمام
دارد بهتر است امّا واجب نیست ونیّت چنین کند که دو سجدهٔ سهو را از برای سهوی
که در نماز ظهر کرده ام بجا میاورم واجب تقرّب بخدا وذکر ادا وقضا لازم نیست واکر در
نماز یکه باجاره یا بجهه یاد میکند مثل این سهو واقع شود نیّت چنین کند که بنیابت

در بیان خللی که در سجدهٔ سهو بسبب ان واجبست

فلان تشهّد فراموش کرده را بجا میاورم بجهه انکه واجبست بر او باصالة وبر من بنیابت
ادا تقرّب بخدا امّا در نیّت سجدهٔ سهو ذکر نام الشخص واجب نیست وبعضی از مجتهدین واجب
میدانند ونیّت سجدهٔ فراموش شده وسجده اوّل دو سجده سهو را واجبست که مقارن
سازد به پیشانی بر زمین کذاشتن وذکر دو سجدهٔ سهو اینست بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وچون سر از سجدهٔ دوّیم بردارد تشهّد باینطریق بخواند اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از ان سلام دهد
وواجبست در ان استقبال قبله وطهارت از حدث وخبث چهارم از هفت موضع که
دو سجدهٔ سهو در ان واجبست شکّ کردن است میانهٔ چهار رکعت وپنج رکعت چنانکه در
بحث شکیّات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن
یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن بزیاده از دو حرف غیر قران ودعا وبعضی از مجتهدین
دو سجدهٔ سهو را واجب میدانند از برای هر زیاده ونقصی که در نماز واقع شود ونماز را
باطل نسازد واین قول احوط است ووقت ان بعد از سلام دادنست خواه از برای زیاده
باشد وخواه از برای کم وبعضی از مجتهدین انچه از برای نقص است مقدّم بر سلام میدانند
واولی انست که این سجده را قبل از فعل منافی وبعد از سلام دادن بیفاصله بجا اورند
مقصد سیّم در بیان احکام شکّ مصلّی شکّ در نماز یا در غیر عدد رکعاتست
یا در عدد رکعات واحکام هریك در بحثی مذکور میشود **بحث اوّل** در شکّ در غیر
عدد رکعات بدانکه هرکاه مصلّی در فعلی از افعال نماز شکّ کند خواه ان فعل رکن باشد
وخواه غیر رکن پس اکر محلّ ان فعل نکذشته واجب است که انرا بجا اورد مثل انکه قبل از
رکوع شکّ کند که قراءت کرده یا نه یا در اثنای قراءت شکّ کند که تکبیر احرام را بجا اورده
یا نه یا در اثنای سجود شکّ کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهّد شکّ کند که سجود کرده
یا نه یا در وقت شروع در قیام شکّ کند که سجود کرده یا نه امّا در دو صورت اخر بعضی از
مجتهدین بر انند که سجود را بجا باید اورد وبدانکه هرکاه فعلی از افعال مشکوك فیه را در محل
تلافی کند وبعد از ان ظاهر شود که انرا بجا اورده پس اکر ان فعل رکنست نماز باطل میشود
واکر رکن نیست نماز صحیح است واکر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطل است خواه ان فعل
رکن باشد وخواه غیر رکن **بحث دوّیم** در شکّ در عدد رکعات بدانکه شکّ در
عدد رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است وهمچنین شکّ میانهٔ یك رکعت ودو رکعت
وهرکاه در نماز چهار رکعتی شکّ در میانهٔ عدد رکعات واقع شود مشهور از ان دوازده

در بیان احکام شکّ مصلّی

صورتست اول شك کردن میانهٔ دو وسه بعد از اتمام سجدتین واتمام ان بفارغ شدن ذکر
سجده اخراست اکرچه سر از سجده برنداشته باشد پس واجب است که بنا بر سه نهد ونماز
را باتمام رساند وبعد از سلام دادن یکرکعت احتیاط ایستاده بکذارد یا دو رکعت نشسته
دویم شك کردن میانهٔ سه وچهار خواه سجدتین را باتمام رسانیده باشد وخواه نرسانیده
باشد پس بنا بر چهار نهد واحتیاط بطریق سابق بجا اورد سیم شك کردن میانهٔ دو وچهار
بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد ودو رکعت ایستاده بجهة احتیاط بکذارد وشیخ
ابن بابویه شك میانهٔ دو وچهار را باطل میداند چهارم شك کردن میانهٔ دو وسه و
چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد ودو رکعت احتیاط ایستاده بکذارد ودو
رکعت نشسته ومخیر است در تقدیم هرکدام که خواهد وبعضی از مجتهدین بر انند که دو رکعت
نشسته را مقدم باید داشت پنجم شك کردن میانهٔ دو وپنج بعد از اکمال سجدتین ششم
شك کردن میانهٔ سه وپنج بعد از رکوع اما اکر قبل از رکوع این شك واقع شود ان رکعت
را منهدم سازد تا شك او میانهٔ دو وچهار افتد وحکم او مذکور شد اما دو سجدهٔ سهو
واجبست بواسطهٔ زیاد کردن قیام هفتم شك کردن میانهٔ دو وسه وپنج بعد از اکمال سجدتین
[illegible] شك کردن میانهٔ [illegible] و چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین در این چهار صورت مجتهدین
را دو وجه است یکی انکه بنا بر کمتر نهد و نماز را اتمام کند و وجه دیکر نماز باطل است ودر
صورت [illegible] وان بر چهار نهاده است ودو رکعت ایستاده بجا اورد
ودو سجدهٔ سهو کردن نهم شك کردن میانهٔ دو وسه وچهار وپنج بعد از اکمال سجدتین
واین حکم صورت هشتم دارد باز یادتی دو رکعت احتیاط نشسته واکر خواهد یك رکعت
بجای ان ایستاده بکذارد دهم شك کردن میانهٔ چهار وپنج پس اکر بعد از سجود است سلام
دهد ودو سجدهٔ سهو بجا اورد واکر قبل از رکوع است ان رکعت را منهدم سازد تا شك میانه
دو وچهار شود پس مخیر است در کذاردن یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته ودو
سجدهٔ سهو بجا اورد واکر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند و
بعضی مثل شك قبل از رکوع میدانند یازدهم شك کردن میانهٔ سه وچهار وپنج در این
صورت بعضی از مجتهدین بر انند که بنا بر چهار نهد ویك رکعت احتیاط ایستاده بکذارد
ودو سجدهٔ سهو بجا اورد دوازدهم انکه شك تعلق برکعت ششم کیرد در این صورت بعضی
از مجتهدین بر انند که نماز باطل است وبعضی بر انند که بنا بر کمتر نهد وحکم او مثل حکم تعلق
شك برکعت پنجم است وهرکاه در عدد رکعات نماز سنتی شك واقع شود مصلی مخیر است

در بنا بر اقل وبنا بر اکثر وبنا بر اقل افضل است **فصل** در بیان نماز احتیاط بدانکه
در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث وخبث و
استقبال قبله وستر عورت ونیت قربت وتکبیر احرام وتشهد وتسلیم وچهار امر در نیت
ان واجبست که در نماز اصل واجب نیست اول قصد نماز احتیاط دویم تعیین یکرکعت
یا دو رکعت سیم تعیین انکه نشسته میشود یا ایستاده چهارم تعیین نماز [illegible]
بجهة اوست ودر این نماز بعد از فاتحه سوره نمیباید خواند وفاتحه را بلند خواندن جایز
نیست وتسبیحات اربع قایم مقام فاتحه نمیشود ونیت چنین کند که دو رکعت ایستاده
میکذارم جهة احتیاط فلان نماز از برای انکه واجبست اداء تقرب بخدا واکر نشسته
میکذارد قصد نشسته کند واکر بعد از وقتست قصد قضا کند وهرکاه [illegible] نماز
اصل و [illegible] احتیاط منافی نماز واقع شود مثل [illegible] یا حدث یا فعل کثیر [illegible]
[illegible] از مجتهدین بر انند که نماز اصل باطل میشود واو [illegible] وهرکاه در اثنای نماز [illegible]
[illegible] شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر انند که نماز احتیاط را تمام کند وچیز دیکر
لازم نیست وبعضی بر انند که [illegible] اصل باطل میشود واعادهٔ ان نماز باید کرد وقول دویم
احوط است واکر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بان
التفات نکند ونماز او صحیح است واکر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست
بوده در این صورت نماز احتیاط نافله میشود ومصلی مخیر است میانهٔ قطع واتمام ان و
بدانکه هرکاه شخصیکه نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترك ان کرده نماز را از سر کیرد
ان نماز در ذمت او ساقط نمیشود وواجبست بر او که احتیاطی را که شارع فرموده بجا اورد
واکر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ نماز اصل بجا اورد در این صورت نیز نماز در ذمت او [illegible]
بجهة انکه فعل منافی در مابین نماز اصل ونماز احتیاط واقع شده وان نمازیست که بخلاف
شرع کرده **خاتمه** در بیان احکام نماز قضا ونماز سفر ونماز خوف ونماز جماعت
وان چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام نماز قضا هرکاه نمازی از نمازهای
یومیه از شخصی فوت شده باشد وان شخص در وقت فوت بالغ وعاقل وخالی از حیض ونفاس
بوده باشد وکافر اصلی نبوده باشد قضای ان نماز بر او واجبست پس اکر نماز در وقت جنون
یا وقت حیض یا نفاس فوت شود قضا ندارد وهمچنین هرکاه کافر اصلی مسلمان شود نماز
ایام کفر قضا ندارد واما کافر مرتد هرکاه مسلمان شود واجبست بر او قضای نمازهای ایام
ارتداد وهمچنین نماز یکه در وقت خواب یا در وقت مستی از شخصی فوت شود ان نماز نیز

واجبست واگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب شود که تمام وقت نماز در خواب باشد
پس اگر میدانست که خوردن آن موجب چنین خوابیست پس قضای آن نماز واجبست
واگر میدانست که موجب چنان خوابیست پس قضای آن نماز واجبست اما اگر آنرا بواسطهٔ
معالجهٔ مرض خورده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده در این صورت نیز
قضای آن نماز واجب نیست و همچنین قضا ننماید اگر آنرا باکراه بخورد او داده باشند
اما اگر نه بواسطهٔ معالجهٔ مرض خورده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق تناول نموده باشد
یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این سه صورت قضا بر او واجبست و هرگاه شخصی
سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازیکه در ایام تسنن کرده قضا کند اما واجبست که
نمازیکه در ایام تسنن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محبوس باشد
و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود اما
در وجوب قضای آن میانهٔ مجتهدین خلافست و اولی قضاست اما اگر از وقت نماز قدری از آن
گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن بجا توان آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد
از آن آب یا خاک یابد در اینصورت قضای آن نماز بر او واجبست و باید که هرگاه نمازی
از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح و قادر بر قیام و بر همه افعال متعلقهٔ بنماز بوده
باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بعضی افعال آن نماز
را بحسب مقدور قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد
پس بیماریکه قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر
بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر از آن عاجز باشد بر پشت
خوابد بطریق محتضر و رکوع و سجود را باشاره بسر بجا آورد و اگر از اشاره بسر
عاجز باشد بچشم اشاره کند و در این دو صورت سجود را از رکوع منخفض تر سازد و قرائت
و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همه اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر
بیماریکه نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد
و قرائت کند و اگر قرائت را تمام کرده باشد ایستادن بجهة رکوع باشد و درنگ کردن
در این قیام واجبست اگر از قیام عاجز باشد اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود
قرائت نکند و اگر بیماریکه نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر
قیام پیدا کند باید که بایستد و بعد از آن بجهة سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم
نیست و در همه این احکام میانهٔ ادا و قضا فرق نیست **تتمّه** ترتیب در نماز قضا نزد

جمعی از مجتهدین واجبست پس هرگاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند
که اول کدام فوت شد در این صورت سه نماز بگذارد یک عصر ما بین دو ظهر یا یک ظهر ما بین
دو عصر اگر با ظهر عصر و مغربی فوت شده باشد در این صورت بنه نماز گذاردن ذمّت
او بری میشود باینطریق که ظهری بگذارد باز عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی
باز ظهری باز مغربی باز ظهری باز عصری و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد
از آن ظهری و عصری بگذارد پس بهفت نماز ذمّت او بری میشود و اگر با ظهر و عصر
و مغرب عشائی فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بکند و سه دیگر
را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر
از آن اینست که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس بپانزده
نماز ذمّت او بری میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بگذارد
یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت
و اخصر از این آنست که چهار روزه نماز را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد
تتمّه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است
پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند
میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است میانهٔ
جهر و اخفات هرگاه از یکی اطلاق کند میانهٔ نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر
فوت شده باشد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر
مشتبه باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد میانهٔ صبح
و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عشا و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت
شده باشد پس اگر در حضر فوت شده چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار رکعتی چهار
رکعتی اول را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و چهار رکعتی دویم را میانهٔ عصر و عشا و
مغربی میانهٔ دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده سه
نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب
دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که دو نماز در سفر
فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد
از آن مغربی و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عشا و بعد از آن چهار رکعتی مطلق
میانهٔ عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز

یومیه را بترتیب بکذارد و اکر در سفر فوت شده چهار نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و دو رکعتی دیکر مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب و بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اکر نداند که آن سه نماز در سفر فوت شده یا در حضر هفت نماز بکذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر بعد از آن ظهر و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا بعد از آن عشا را تمام بکذارد و اکر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بکذارد اکر در حضر فوت شده باشد و پنج نماز مسافر را اکر در سفر فوت شده باشد و اکر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بکذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغرب بعد از آن عشای قصر و همچنین اکر پنج نماز شبان روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بکذارد و بدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و عید قربان و نماز عید رمضان و اما نماز آیات غیر زلزله پس اکر بعضی قرص ماه یا آفتاب کرفته باشد و بعد از خروج وقت دانسته که طلع شده باشد قضا ندارد و اکر قبل از خروج وقت مطلع شده و عمدا بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای آنرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوبست و اکر همه قرص کرفته شده بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمدا بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد و اما نماز زلزله در تمام عمر اداست

فصل دویم

در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعتی بکذارد به هشت شرط اول قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بشرط آنکه اراده بازکشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و هر فرسخی سه میل و میلی چهار هزار کز است بکز دست و کز بیست و چهار انکشت است که بعرض در پهلوی هم باشد و انکشتی هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت مو از موهای یال یابو است که در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بکز شرعی دوازده هزار کز است و بانکشت دویست و هشتاد و هشت هزار انکشت است و بجو یک هزار هزار و سیصد و شانزده هزار جو است و بموی یابو چهارده هزار هزار و دویست و دوازده هزار موست و این هشت فرسخ زیاده شرعی برابر بیست و چهار ساعت شتر بارکشی است

برود بشرط آنکه آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اکر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیکری کمتر در این صورت جایز است از راه دور رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز را تمام کردن و بدانکه اکر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام کریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا غلام را یابد برکردد در این صورت آن شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ بیشتر رود و اما در وقت برکشتن بشهر قصر کند اکر میانه او و شهر هشت فرسخ باشد دویم آنکه از موضع اقامت آنقدر برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این مقدار را حد ترخص کویند سیم آنکه سفر معصیت نباشد مثل غلام کریخته و زن ناشزه و شکار کننده که بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصیکه مقصد او حرام باشد هیچیک از اینها را قصر نماز جایز نیست چهارم آنکه سفر بعد وقت نماز را فرا کرفته باشد پس اکر بسفر رود بعد از آنکه از اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام کذشته باشد در این صورت این نماز را تمام کذارد و قصر جایز نیست و همچنین هر کاه از سفر بوطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بکذارد پنجم آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نکویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین بر آنند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند و در مابین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقف نایستد پس مادام که کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اکر مسافر در اثنای سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید هفتم آنکه در اثنای سفر بموضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اکر چه یک درخت باشد و شش ماه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هر کاه مسافر بچنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اکر چه قصد ش این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نباشد هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد و مراد از حایر زمینی است که متوکل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود پس آب دور آن زمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد و از این جهة آن کفتند که آب حیران و ابر کرد آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود و آن صحن آستانه مقدس است با عمارت آنکه

در آنست پس هرگاه مسافر بیکی از آن چهار موضع رسد و قصد اقامت ده روز نکند بر او
لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیّر است میانهٔ قصر و اتمام و اگر نماز را تمام کذارد ثواب
آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست که تخییر میانهٔ قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع
و سیّد مرتضی با بعضی از مجتهدین بر آنند که فرقی میانهٔ این چهار مواضع و مشاهد مقدّسه
حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام نیست و ظاهر کلام ایشان آنست که اتمام نماز در
همهٔ این مواضع بر مسافر واجبست و قصر جایز نیست و ابن بابویه بر آنست که در چهار موضع
مذکور قصر واجبست و اتمام جایز نیست و اصحّ قول مشهور است و واجب نیست در نیّت
نماز قصد قصر یا اتمام کردن امّا جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیّت تمام
و عدول کردن با تمام بعد از نیّت قصر امّا در صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است که
برکعت سیّم شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی از چهار موضع فوت شود مجتهدین را در
کیفیّت قضای آن سه احتمالست اوّل آنکه همچنانکه مکلّف در ادا مخیّر بود در قضا نیز مخیّر است
اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد دوّیم آنکه اگر مکلّف قضا را در یکی از آن چهار
موضع بجا آورد مخیّر است امّا در غیر آن مخیّر نیست بلکه قصر لازم است سیّم آنکه مطلقا
قصر لازم است خواه قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه در غیر آن و اصحّ احتمال
اوّلست **تتمّه** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر
تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشد و قافله دیر بهم رسد در این
صورت واجبست که از روزیکه بآن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از
سی روز نماز را اتمام کند هرچند داند که قافله ساعتی دیگر میرسد و همچنین هر مسافری
که در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردّد باشد پس مادامکه
تردّد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از آن نماز را تمام کذارد اگرچه یکنماز
باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز کند و در اثنای آن ده روز
از آن موضع بیرون رود بموضعیکه حدّ ترخّص است و از موضع اوّل تا این موضع کمتر از
هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اوّل عزم داشته که معاودت
کند و ده روز مجدّد در آنجا توقّف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دوّیم و در
وقت معاودت و در وقت توقّف نماز را تمام بکذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع
اوّل بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود ده روز در آنجا توقّف نماید و
عزم عدم توقّف داشته باشد در اینصورت نماز را در وقت رفتن چون بمحلّ ترخّص رسد و در

وقت برکشتن و توقّف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید
و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یکنماز را تمام کذارده
باشد باقی نمازها را اگر در آن موضع میکذارد تمام کذارد و الّا قصر کند و جایز است مسافر
را در اثنای کذاردن نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس در این حال لازم است که آن
نماز را اگر شروع در آن کرده تمام بکذارد و سنّت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت
بکوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ **فصل سیّم** در بیان

در بیان نماز خوف

نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد و خواه در حضر
و حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله مکرّر نماز خوف را بجماعت کذارده اند پس
هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که
نماز را بجماعت کذارند و ترسند که در اثنای آن اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه شوند اگر
احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یکفرقه نماز را بجماعت کذارند و فرقهٔ دیگر حراست ایشان
نمایند و پیشنماز با یکفرقه یک رکعت بکذارد و چون برکعت دوّیم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند
قصد انفراد کنند و رکعت دوّیم را منفردا بکذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند
و فرقهٔ دیگر آیند و رکعت اوّل خود را برکعت دوّیم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز بتشهّد
نشیند ایشان برخیزند و رکعت دوّیم را انفراد بکذارند و پیشنماز تشهّد را تطویل نماید تا ایشان
تشهّد را بفعل آورده سلام دهند و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیّر است بهر یک از این دو
فرقه که خواهد یک رکعت بکذارد و بفرقهٔ دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز نماز را با
یکفرقه باخر رساند و نوبت دیگران نماز را با فرقهٔ دیگر بکذارد و این نماز دوّیم پیشنماز را نافله
خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف
سازد و صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او بسجود رود صف اوّل
با او بسجود روند و صف دوّیم با او بسجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و
چون پیشنماز برکعت دوّیم شروع نماید بسجود روند و صف اوّل بحراست اشتغال نمایند و چون
برکوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اوّل با او سجود کنند و صف
دوّیم حراست نمایند و چون با صف اوّل بتشهّد مشغول شود صف دوّیم بسجود روند و
بعد از تشهّد هر دو صف با او سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محلّ ضرورتست
سلاح با خود داشتن واجبست هرچند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را
بپوشد و نتوان دور کردن دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است **تتمّه** هرگاه

جنب در گیرد در انوقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز
بگذارد پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که بتواند بکند اگرچه تکبیر
احرام باشد و پس و سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد
اشارت بسر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی رسد که اشاره نیز ممکن نباشد
عوض هر رکعت سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر بگوید پس عوض نماز مغرب
سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم
بجا آورد **فصل چهارم** در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار
درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب است باستحباب مؤکد و در نماز جمعه
واجبست خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان
هرگاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی
حرام است مگر در شش جا اول نماز طلب باران دویم نماز عید قربان سیم نماز عید رمضان
وقتیکه سنت باشد چهارم نماز عید غدیر پنجم نماز میتی که بشش سال نرسیده باشد
ششم نمازیکه یکنوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز
با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعیکه
با او آن نماز را گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را بنیت سنت بگذارند
و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروط است بچهارده شرط اول آنکه پیشنماز بالغ
باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشنمازی کند و این
مذهب ضعیف است دویم آنکه شیعه اثنی عشری باشد سیم آنکه عادل باشد اگرچه
بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه
بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر مامومین لازم نیست که نماز را
اعاده کنند خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد
کنند و آنچه بنیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد پس اگر
بجهة بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا
کند اما کسیکه قدرت بر ایستادن ندارد جایز است پنجم آنکه از اخراج بعض حروف فاتحه
و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی
کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد اگر

پیشنمازی مردان کند چه زن را پیشنمازی مردان کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان
کردن جایز است مرد را و زن را و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی
مردان و مثل خود جایز نیست هفتم آنکه ماموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن
او نزدیکتر بقبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین
آنرا نیز جایز نمیدانند و اگر سجده گاه ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد
از سجده گاه پیشنماز اما جای ایستادن او نزدیکتر نباشد بعضی از مجتهدین نماز ماموم را
جایز میدانند و همچنین هرگاه مامومین بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی
را از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارند
جایز است که یک صف در پس سر پیشنماز و یک صف در پیش ایستند رو بروی پیشنماز و جایز
که در پیش پیشنماز ایستند و اگر در میان دایره ایستند و اگر کشتی که مامومین در آن نماز گذارند
بوده باشد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجبست که مامومین نیت انفراد کنند که اگر نه
نیت جماعت نمایند نماز ایشان باطل است هشتم آنکه ماموم از پیشنماز بسیار دور
نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از مامومین بواسطه تعدد صفوف ایشان
دور شوند قصور ندارد نهم آنکه مکان پیشنماز از مکان مامومین متعدد بلند نباشد که
نتوان آنرا گام زدن اما جایز است که مکان ماموم بلندتر باشد از مکان پیشنماز بزیاده از
یک گام اما هرگاه زمین سر بالا یا سراشیب باشد نماز جماعت در آن جایز است خواه ماموم
بلندتر ایستاده باشد و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام
بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجبست مثل ذکر رکوع و سجود
ترک نماید نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازیکه
جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه که در آن بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجبست یازدهم
آنکه پیشنماز از نزد مامومین معین باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و ماموم یکی غیر معین
اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم آنکه زیاده از یک شخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص
کند نماز او باطل است اما اگر پیشنماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود در اینصورت بواسطه
عذر ماموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین بر آنند
که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنماز عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصا
اگر پیشنماز دویم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه ماموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از مامومین
را ببیند که پیشنماز را ببیند بواسطه یا بوسایط پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد

بحیثیتی که ماموم نه پیشنماز را ببیند ونه کسی را که بواسطه یا بوسایط پیشنماز را ببیند نماز
باطل است واکر حایل کوتاه باشد چنانکه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود اما در وقت قیام
دیده شود در اینصورت نماز جماعت صحیح است اما اکر زن بمرد اقتدا کند وحایل درمیان
باشد نماز زن صحیح است چهارم انکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز ماموم نباشد
پس اکر در وقتیکه پیشنماز مثلا نماز کسوف میکذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر
با او اقتدا کند وجایز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصیکه نماز سنت میکذارد در دو شتر
صورت که قبل ازین مذکور شد وهمچنین جایز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و
برعکس ودر نماز ادا بنماز قضا وبرعکس ودر نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و
برعکس وچون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است اکر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا وقتیکه سلام
دهد او نیز سلام دهد واکر خواهد بی انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است اما اکر نماز
ماموم اطول باشد مخیر است اکر خواهد قبل از انکه پیشنماز سلام دهد برخیزد وتتمه نماز
خود را بجا اورد واکر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد وبعد از ان نماز خود را تمام کند
وانتظار افضل است **تتمه** بر ماموم واجبست متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچیک
از اقوال وافعال نماز را قبل از پیشنماز بفعل نیاورد اما با هم بجا اوردن جایز است مکر تکبیر
احرام که ازو واجبست که ماموم بعد از پیشنماز بجا اورد پس اکر با هم تکبیر احرام را بجا اورند نماز
ماموم باطل خواهد بود وبعضی از مجتهدین برانند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر
احرام واجب نیست پس اکر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال ان را قبل از پیشنماز بجا اورد
قصوری ندارد واینقول اصح است وهرکاه بعضی افعال را پیش از پیشنماز عمدا بجا اورد
نماز او باطل نمیشود پس اکر قبل از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا
پیشنماز رکوع را بجا اورد ونماز او صحیح است مکر در یک صورت وان انست که عمدا برکوع رود
قبل از انکه پیشنماز قراءت را تمام کند اما اکر از روی سهو از پیشنماز رکوع کند در اینصورت
واجبست که سر از رکوع بردارد ومتابعت پیشنماز کند در رکوع وجایز است ماموم را سلام
دادن قبل از انکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد وخواه نه اما بعد
از انکه نیت انفراد کند وهمچنین جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد نماید وتتمه نماز را
منفردا بکذارد مکر در نمازیکه جماعت در ان واجبست مثل نماز جمعه ونماز عید وقتیکه
واجب شود وهرکاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اکر انفراد او قبل از انست
که پیشنماز حمد خوانده لازم است که او حمد وسوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد واکر

بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن حمد و
خود سوره را بخواند اکر محل سوره باقی باشد واکر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره
یا تسبیحات اربع نیت انفراد کند لازم است که انچه پیشنماز نخوانده بخواند واز ماموم غیر از
قراءت حمد وسوره وتسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قراءت پیشنماز را بشنود و
خواه نشنود اما تکبیر احرام وذکر رکوع وسجود وتشهد وسلام دادن بر ماموم واجبست و
بفعل اوردن پیشنماز ازو ساقط نمیشود وبعضی از مجتهدین قراءت ماموم را حرام میدانند
وبعضی مکروه مکر انکه ماموم قراءت پیشنماز را هیچ وجه نشنود در این صورت قراءت او را
مکروه نمیدانند وبدانکه هرکاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در اینصورت
نیت اقتدا کند وبرکوع رود حکم ان دارد که کل رکعت را دریافته باشد هرچند بعد از فارغ
شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد واکر ترسد که تا بصف مامومین رسیدن پیشنماز
سر از رکوع بردارد در اینصورت مخیر است اکر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و
تکبیر احرام بکوید وبرکوع رود ودر رکوع کرده خود را بصف رساند واکر خواهد دو سجده را
نیز انجا بجا اورد وبعد از ان خود را بصف رساند وسنت است که در وقت رفتن بجانب صف
پای خود را بر روی زمین بکشد وکام برندارد واکر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته
ولسجود رفته یا وقتیکه در سجده اول باشد در اینصورت سنت است که بنیت اقتدا تکبیر
احرام بجا اورد وبا پیشنماز سجده کند وچون پیشنماز برکعت دویم برخیزد با او برخیزد ونیت
کرده نماز را از سر کیرد وبعضی از مجتهدین برانند که نیت اول کافیست واحتیاج بنیت دیکر
نیست واکر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دویم برداشته بتشهد نشسته باشد سنت است
که بعد از نیت وتکبیر احرام با او بنشیند وذکر خدا بجا اورد پس اکر تشهد اخر باشد ماموم
انقدر صبر کند که پیشنماز سلام دهد وبعد از ان برخیزد ونماز را بهمان نیت اقتدای سابق
تمام کند واکر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد ونماز را بهمان نیت باتمام رساند وهرکاه ماموم
دو رکعت اخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفردا میکذارد در
میانه حمد وتسبیح اکرچه پیشنماز در دو رکعت فاتحه نخوانده باشد وبعضی از مجتهدین
برانند که هرکاه پیشنماز در دو رکعت اخر فاتحه نخوانده باشد واکتفا بتسبیح کرده باشد بر
ماموم واجبست که در یکی از دو رکعت فاتحه بخواند واکتفا بتسبیح نکند واکر شخصی بواسطه
تقیه بپیشنماز سنی اظهار اقتدا نماید واجبست که اهسته قراءت کند واکر مجال سوره
خواندن نماند فاتحه کافیست واکر مطلقا قراءت نکند نماز او باطل است واکر در اثنای

قراءت کردن او پیشنماز بر کوع رود و نیز بر کوع رود و از قراءت آنچه تواند بجا آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر بجا آورد **تتمه** سنتست که صفهای نماز جماعت راست بدارند و صف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی کردانند و اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیش نماز ایستد و اگر زن پیشنماز زنان کند داخل صف ایشان ایستد و تقدم بر ایشان نکند و نیز سنتست که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و نماز را تطویل ننماید بسوره های دراز خواندن یا بتطویل قنوت یا ذکر رکوع و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قراءت تا آن شخص رکعت را دریابد و میباید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که بایشان اقتدا کنند انتظار آمدن آن جماعت بکشد اما نقدر که وقت فضیلت نماز فوت شود و مکروه است که پیشنماز جولاه باشد اگرچه عالم باشد یا حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد و همچنین مکروهست که کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مکر آنکه پیشنماز جماعتی کند که در این علتها مثل او باشد و همچنین مکروهست امامت کردن شخصیکه وضو دارد بشخصیکه نماز را بواسطه ضرورت بتیمم میکذارد

باب سیم از کتاب جامع عباسی

در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی و در آن سه مطلب است

مطلب اول در بیان زکوة واجبی و در آن شش فصل است **فصل اول** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است از آن جمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود زکوا اموالکم حتی تقبل صلوتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون وارد است که شخصیکه زکوة مال خود نمیدهد خدا تعالی در قیامت افعی بر و میکمارد که دست و را بکزد و طوق کردن او باشد و هر شتر و گاو و گوسفند یکه زکوة او را نداده باشند آن شخص را لکد میزند و پای خود میکیرند و شاخ داران او را شاخ میزنند تا وقتیکه حساب خلایق باخر رسد **فصل دویم** بدانکه زکوة در نه چیز واجبست طلا و نقره و کندم

و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست که بالغ و عاقل باشد و دیوانه نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلیکه مذکور خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالیکه غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط اول آنکه سکه داشته باشد اگرچه آنکه متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس در شمشه طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة نیست و همچنین در زر ده طلا اگرچه مردم بآن معامله کنند شرط دوم آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بر بیست مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زکوة نیست تا بچهار مثقال رسد و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زکوة نیست تا بچهار مثقال برسد و بر این قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتیکه بچهل درهم رسد و بر این قیاس و زکوة طلا و نقره یکدانک و نیم ده یکست پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقالست و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یک مثقالست و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است شرط سیم حولست یعنی آنکه نصاب مدت یازده ماه در ملک اینکس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات یا مطلس سازد زکوة ساقط میشود هرچند بعمد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود و بدانکه قرض داری مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجبست هرچند مالک چیز دیگر نباشد **فصل سیم** در زکوة کندم و جو و خرما و مویز زکوة در این اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط شرط اول آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه کندم و جو و انکور دانه بندد و خرما زرد یا سرخ شود بملک او در آید پس اگر کندم و جو و انکور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود بملک شخصی در آید زکوة بر او واجب نیست شرط دویم آنکه بنصاب رسیده باشد و آن سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی یکهزار و یکصد و هفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو

میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو میانه است چنانکه
در بحث وضو مذکور شد و هر چه از نصاب زیاده باشد اگر چه یکمن باشد یا کمتر زکوة
ان واجبست و زکوة این اجناس ده یکست اگر باب روان یا اب باران یا بی احتیاج باب
دادن حاصل شود و نصف ده یکست اما اگر باب چاه و گاو و امثال ان حاصل شده باشد
و اگر بهر دو حاصل شده باشد حکم باغلب است و اگر برابر باشد چهار دانک و نیم از ده
یک ان باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهر دو اب بالسویه حاصل شود زکوة ان چهار
خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصهٔ برزگر و نقصان
گاو و مصالح الاملاک گشت و اگر اب یا زراعت را قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت انرا
نیز بیرون کند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجبست و اگر کمتر
بماند ساقط است و انگوری که عادت نیست که انرا مویز کنند و رطبی که عادت نیست که
انرا خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد
زکوة واجبست و الا ساقط است و تا وقت دادن زکوة هر چه صاحب مال از این اجناس
تصرف نماید از انگور و رطب و غیره واجبست که مقدار زکوة انرا معلوم خود سازد تا در
وقت دادن زکوة عوض ان بمستحق رساند و هر گاه زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشد
دیگر دادن زکوة انها واجب نیست اگر چه چند سال بران بگذرد **فصل چهارم**
در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجبست بچهار شرط اول انکه مدت یازده
ماه در ملک اینکس باشند دوم انکه در مدت مذکور قوت انها از چریدن باشد نه از مال
مالک سیم انکه در مدت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند مثل بار کردن و زمین شیار
کردن چهارم انکه بنصاب رسد پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و تا به بیست و شش شتر
نرسد زکوة هر پنج شتر یک راس گوسفند است و چون به بیست و شش رسد زکوة ان یک
نفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دویم شده باشد و چون بسی و
شش رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد و چون بچهل و شش
رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بشصت و یک
رسد زکوة یکنفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شده باشد و چون بهفتاد و شش
رسد زکوة دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشد و چون بنود و یک رسد
زکوة دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بصد و بیست و
یک رسد زکوة در هر چهل نفر یک شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و در هر

پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا بسی نرسد
زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة یکنفر گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال
دویم داخل شده باشد و چون بچهل رسد زکوة یکنفر گوساله است که در سال سیم داخل
شده باشد و گوسفند تا بچهل نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکوة یک راس
گوسفند است و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة دو راس گوسفند است و چون بدویست و
یک رسد زکوة سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوة چهار راس
گوسفند است و چون بچهارصد رسد زکوة در هر صد راس یک راس است و هر عددی
که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند انرا در شرع نصاب گویند و هر چه در مابین دو نصاب
واقع است زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود واجبست که کمتر از هفت ماهه
نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و ابستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز
نگذرد بزکوة نمیتوان داد **فصل پنجم** در مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند
اول و دوم فقرا و مساکین اند یعنی کسانیکه مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشد
و کسبی و صنعتی نداشته باشد که بان وفا کند بشرط انکه سید نباشد مگر انکه زکوة دهنده
سید باشد چه زکوة سید بر سادات رواست سیم جماعتی اند که حاکم شرع ایشانرا بر
اخذ زکوة از مردم و ضبط محاسبه و قسمت ان تعیین نموده باشد و شرط نیست که این
جماعت فقرا و مساکین باشند که هر چند مالدار باشند انچه حاکم شرع بحق السعی ایشان
تعیین نماید میتوانند گرفت چهارم جماعت کافر که در جهاد مدد اهل اسلام میکنند
پنجم فرزندی که در خدمت اقای خود مشقت و ازار کشد پس او را از زکوة میتوان خریدن
و ازاد کردن و همچنین بندهٔ که شرط کرده باشد که مبلغی باقا دهد و بعد از ان ازاد باشد
هر گاه عاجز شود از تحصیل کل انمبلغ یا بعض ان پس انمبلغ را یا تتمهٔ انرا از زکوة باقای او میتوان
داد تا ازاد شود ششم جماعتیکه قرض بسیار براورده باشند و از دادن ان عاجز باشند بشرط
انکه انقرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد و
عمارت کردن و مدرسه جهة طالبان علم ساختن که بعلمی مشغول باشند که در اخرت
نفعی از ان بایشان رسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی را که در شهر خود مالدار و غنی باشد
اما بغربت افتاده و پریشان شده باشد باو زکوة میتوان داد بشرط انکه سفر او سفر معصیت
نباشد و شخصی نباید که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموال که در شهر خود دارد بفروشد
فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هر گاه شخصی که بالغ و عاقل باشد و ازاد

بر مرون یکساله خود و عیال خود باشد خواه بخود دعیالان ار روزه ماه رمضان کرفته
باشند وخواه نکرفته باشند بر و واجبست که از خود واز هر یک از عیالان مقدار یکصاع
از کندم یا جو یا خرما یا موبز یا برنج یا کشک یا پنیر یا انچه در اغلب اوقات قوت اهل ان ملک
باشد بمستحق رساند ومقدار صاع قبل ازین مذکور شد و وقت دادن بمستحق نیت چنین
کند که این جنس را بمستحق میدهم بجهة زکوة فطره واجب تقرب بخدا ومصرف زکوة
فطره مصرف زکوة مالست وجایز است دادن قیمت ان جنس بمستحق واکر در شب عید
رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر اینکس واجبست خواه طعام اینکس را بخورد
وخواه نخورد وهمچنین هر غلام وکنیز که کریخته یا غایب باشند فطره ایشان نیز بر اینکس
واجبست مادامکه مردن ایشان معلوم نباشد ووقت دادن زکوة فطره از اول شب
عید است تا وقت ظهر روز عید وحرام است تاخیر ان بعد از ان پس اکر تاخیر کند بنیت
قضا باید داد وبعضی از مجتهدین بر انند که تا اخر روز عید بنیت ادا میتوان داد وبعد از ان
قضا است **مطلب دویم** در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است
اول اسب ماده یا نست وزکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اکر پدر و مادر
هر دو اصیل باشند یک مثقال است اکر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچیک اصیل نباشند
بشرط انکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علیق ایشان از مال مالک نباشد دویم از انچه
زکوة دادن در ان سنت است مالیست که مالک ان کاری کرده باشد که بواسطه ان کار
زکوة در ان واجب نشده باشد مثل انکه در اثنای سال بشخصی قرض دهد یا زر سکه دار
را مطلس سازد یا از نصاب اول شتر یا کاو یا کوسفند چیزی بشخصی بخشد پس مثل اینها زکوة
دادن سنت است سیم از انچه زکوة در ان سنت است حاصل مستغلاتست مثل دکان و
حمام وکاروانسرا وامثال ان پس سنت است که یکدانک ونیم ده یک حاصل ان را بزکوة بدهد
هر چند بنصاب نرسد وحول نکذرد چهارم از انچه زکوة در ان سنت است هر چیزیست که
از زمین بروید وبکیل ووزن در اید مثل برنج ونخود وعدس وماش ومانند ان ونصاب
وحول ان بطریق نصاب وحول کندم وجو وخرما وموبز است وهمچنین در عشر ونصف عشر
اما در سبزیها وخربزه وخیار ومانند ان زکوة سنت نیست پنجم هر کاه مالی چند سال در
دست مالک نباشد وبعد از چند سال بدست مالک اید سنت است که زکوة یکساله
از ان بدهد ششم از انچه زکوة در ان سنت است مالیست که مالک شک داشته باشد که
بنصاب رسیده یا نه سنت است که مادامکه شک داشته باشد زکوة از ان هر سال بدهد

در بیان زکوة سنتی

هفتم از انچه زکوة دادن ان سنت است مال تجارتست یعنی هر کاه شخصی متاعی چند بخرد
بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد انکه باجاره دهد که فایده از ان حاصل کند پس هر کاه ان
المال بنصاب طلا ونقره برسد ودر مدت یکسال نقصان نکند زکوة دادن ان سنت است
هشتم از انچه زکوة دادن ان سنت است مال طفل است هر کاه ولی طفل بان تجارت کند
از برای طفل وشرط زکوة تجارت بهم رسد سنت است که ولی از ان زکوة بدهد **مطلب**
سیم در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجبست اول غنیمتی که از کافران
حربی بدست اید هر چند اندک باشد دویم هر کانی که بهم رسد مثل فیروزه ومس وکل ارمنی
ومانند ان بشرط انکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن وصاف نمودن قیمت انچه بماند
بیست مثقال شرعی باشد وبعضی از مجتهدین را مذهب انست که دادن خمس ان واجبست
هر چند قیمت ان از بیست مثقال کمتر باشد سیم هر چه از دریا بغواصی بیرون اورند مثل
مروارید ومرجان وغیر ان هر کاه قیمت ان بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هر کاه
بمال الحرام مخلوط شود ومقدار حرام وصاحب ان معلوم نباشد اما اینقدر معلوم باشد که از
پنج یک زیاده نیست در اینصورت خمس ان را میباید داد هر مقدار که باشد وباقی حلال
میشود واکر معلوم باشد که از پنجیک زیاده است خمس را باید داد وان زیادتی را تخمین باید
کرد وبفقرا ومساکین تصدق باید نمود پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد واجبست
که خمس ان زمین یا خمس قیمت ان یا خمس حاصل هر ساله از ان بدهد ششم زر ویکه در زمین
یافت شود پس اکر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس ان واجبست خواه
اثر اسلام بر ان باشد وخواه نباشد وباقی از ان شخص است که یافته است وهمچنین اکر در
بلاد اسلام یافت شده باشد واثر اسلام بر ان نباشد که اکر اثر اسلام بر ان باشد لقطه است
واحکام لقطه بعد ازین مذکور خواهد شد هفتم فایده که از تجارت یا از زراعت یا حرفت
ومانند ان بهم رسد پس هر کاه ان فایده زیاده از کل اخراجات یکساله اینکس باشد خمس
زیاده را باید داد پس اکر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلا حاصل کرده باشد اخراجات
لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از ان بیست تومان بجهة اخراجات بردارد واز
ده تومان که میماند دو تومان بخمس بدهد وبر این قیاس است فایده که از زراعات وحرفت
حاصل شود واکر در سال [illegible] بخواهد یا غلام یا کنیزی بخرد یا
او را جزیه کنند از جمله اخراجات سال حساب است پس انچه بعد از وضع کل انها بماند دادن
خمس ان واجبست هر چند کم باشد وبدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه

در بیان احکام خمس

داد

دارد و نصف دیکر بسادات یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله منسوبست اکرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند
بشرط آنکه شیعه اثنی عشری باشد و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشد و نصفیکه باین
جماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود میانه ایشان قسمت نماید و امّا آن نصف
که تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجبست
که بمجتهد دهد تا مجتهد انرا میانه ان جماعت قسمت نماید

باب چهارم از کتاب جامع عباسی

در بیان احکام روزه واجبی و سنتی و در ان چهار مطلب است **مطلب اول**
در بیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن ان در روزه
واجبی حرام است و اکر بفعل آورند روزه باطل میشود اوّل چیزی خوردن و آشامیدن هر
چند خوردن و آشامیدن ان خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست
که خوردن چیزیکه خلاف عادتست مثل پوست تخم مرغ و برک درخت و مانند ان روزه
را باطل نمیکند و این مذهب ضعیفست و هر کاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو
بردن ان روزه را باطل میسازد و اکر تشنکی یا کرسنکی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل
نتواند کرد در انوقت بخورد امّا زیاده بر انچه دفع مضرت کند نخورد و بر او واجبست که لقمه
را بزرک نکند و همچنین جرعه آب را اکر مدت خوردن و آشامیدن دراز نشود دویم از انچه
روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد امّا اکر روزه دارد در روز محتلم
شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همانوقت غسل کند مکر آنکه وقت نماز تنک
شود و اکر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد
و اختیار حرام است سیم از انچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است عمداً در
قبل یا دبر مرده یا زنده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اکر شخصی زن خود را در
روز بروز جماع کند کفاره خود و ان زن در کردن مرد است و اکر زن مرد را بروز بجماع
وادارد کفاره زن و مرد بر زنست چهارم از انچه روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندن
تا وقت صبح پس قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اکر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا
نفاس کند تا وقت صبح داخل شود و اکر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند تا صبح
بیدار نشود نه قضا برو لازم است و نه کفاره و اکر قصد ان داشت که غسل نکند هم قضا

در بیان محرمات و مبطلات روزه

و هم کفاره لازم است و اکر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازمست
نه کفاره و همچنین اکر از خواب اول بیدار شود و نوبت دویم بخواب رود بکمان انکه بجهة غسل
کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اکر در
اینصورت کمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره نیز لازم میشود و اکر نوبت سیم بخواب
رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره برو لازم است هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود
و کمان داشته باشد که در شب بجهة غسل کردن بیدار خواهد شد پنجم از انچه روزه را
باطل میکند رسانیدن کرد غلیظ است عمداً بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار
غلیظ پس هر کاه یکی ازین سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا برو لازمست امّا کفاره ندارد
ششم از انچه روزه را باطل میکند فرو بردن سر است در آب از روی عمد و ان موجب قضاست و کفاره
لازم نیست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند امّا اکر بی اختیار آید یا از روی
سهو فرو کند چیزی لازم نمیشود هفتم از انچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از
روی عمد و بان قضا واجبست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند و اکر جنب
روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند ان غسل باطل است هشتم از انچه روزه
را باطل میسازد دروغ کفتن است بر خدا مثل آنکه بکوید که فلان چیز را خدای تعالی حرام
کرده یا فلان را حلال و این قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ کفتن بر پیغمبر
و بر یکی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ان موجب قضاست و بعضی از مجتهدین
کفاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچیک را واجب نمیدانند **مطلب دویم**
در بیان روزه های واجب و سنت و مکروه و حرام و در ان چهار فصل است **فصل
اوّل** در بیان روزه های واجبی و ان بر هشت قسم است اوّل روزه ماه رمضانست و
ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اوّل آنکه معلوم شود که از ماه شعبان
سی روز کذشته دویم آنکه شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن حاصل شود اخبار نمایند
که ماه را دیده اند سیم آنکه دو مرد عادل کواهی دهند که ماه را دیده اند پس اکر دو زن
عادله یا آنکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر که عادل باشند کواهی دهند که ماه را دیده اند
بکواهی ایشان ثابت نمیشود مکر آنکه بسر حد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر ان داخل شدن
ماه ثابت نمیشود دویم از روزه های واجب روزه قضای ماه رمضانست و واجبست
بجا آوردن ان پیش از آنکه ماه رمضان اینده داخل شود پس اکر بر شخصی ده روز مثلاً از قضای
ماه رمضان واجب باشد قضای انرا تاخیر میتواند کرد تا وقتیکه بماه رمضان اینده ده روز

در بیان روزه های واجب

نمیتوانند پس اکر همیشه عازم بوده کهان ده روز را قضا کند وچون بماه رمضان ده روز بماند
مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل انکه بیمار شود یا زن حیض ببیند در اینصورت همین قضای
ده روز واجبست ولیکن واکر بعد رفتن رمضان اینده تاخیر کرده باشد ده روز را قضا کند
وبجهة هر روز مقدار یکمد کندم یا برنج یا نان [illegible] تصدق کند ومد چهار یک
صاع است یعنی بوزن چهاردهٔ هزار جو میانه است وهمچنین قضا وتصدق لازمست
اکر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتیکه برمضان اینده مقدار مدت قضا بماند ودراین
مدت بیمار شود یا زن حیض ببیند وبدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین فاسد
میتوان ساخت بخوردن وجماع وغیران وبعد از پیشین حرام است پس اکر بعد از پیشین
فاسد سازد بخوردن وغیران قضا وکفاره لازم میشود وکفارهٔ ان ده مسکین را طعام
دادنست واکر از ان عاجز شود سه روز روزه بدارد سیم از روزه های واجب انست که
شخصی خود را بشخصی باجاره دهد که قضای روزهٔ میتا وکند پس بر او واجبست که بیجا
تاخیر در قضا نکند ونوعی نماید که در عرف کویند که او مشغولست بقضای روزه چهارم
از روزه های واجبی روزه ایست که بر پدر اینکس واجب بوده وپدر در حال حیات
با وجود قدرت بر قضای ان قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرکتر واجبست که ان را قضا
کند واکر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد وسال یکی کمتر اما انکه سال
او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر انند که قضا بر انکس است که بالغ است اما اصح
انست که قضا بر انست که سال او بیشتر است واکر هر دو در سن برابر باشند هر یک
نصفی قضا کنند اکر عدد قضا جفت باشد واکر طاق باشد قضای یک روز ان واجب
کفائیست یعنی هر کدام که ان روز را قضا کنند از دیکری ساقط میشود پس اکر هر دو ان روز
را روزه بدارند وبعد از پیشین مقارن هم افطار نمایند کفارهٔ ان نزد بعضی از مجتهدین
واجب کفائیست وبعضی بر انند که بر هر دو بالسویه واجب است پنجم از روزه های
واجب انست که بنذر یا عهد یا سوکند واجب شود واین بر دو قسم است مطلق ومعین
مطلق انست که نذر کند که یک روز روزه بدارد وتعیین زمان ومکان ننماید ومعین
بر سه قسم است اول انکه تعیین زمان کند مثل روزهٔ اول ماه رجب دوم انکه تعیین
مکان مثل یکی از عتبات عالیات سیم انکه تعیین زمان ومکان هر دو کند مثل روزهٔ
اول ماه رجب در مکهٔ معظمه پس هرکاه از روزه دران زمان یا در انمکان مانعی
مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد ششم از روزه های واجب

روزه در ماه هست بجهة کفاره واجب. [illegible] کردن روزه ماه رمضان پس هرکاه شخص بالغ
عاقل از روی عمد روزه ماه رمضان روزه را بخوردن یا اشامیدن یا جماع کردن یا
ان باطل سازد مخیر است در انکه دو ماه روزه بدارد یا یک بنده ازاد کند یا شصت مسکین
طعام دهد هر مسکین را یکمد ونزد بعض مجتهدین [illegible] نزد بعضی دیکر اکر روزه ماه رمضان
بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن
در اینصورت هرسه کفاره برو لازمست یعنی دو ماه روزه بدارد ویک بنده ازاد کند و
شصت مسکین را طعام دهد هفتم روزه اعتکافست که عنقریب مذکور میشود هشتم
روزه کفارات است که در بحث کفارات مذکور خواهد شد **فصل دوم** در بیان
روزه سنتی وانواع ان بسیار است وما در این کتاب بیست نوع از ان که مشهورتر است
مذکور میسازیم اول روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وان
روز هفدهم ماه ربیع الاول است دویم روزه روز مبعث انحضرت وان بیست وهفتم رجب
سیم روزه عید غدیر وان هیجدهم ذیحجه است چهارم سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه
اول ماه وپنجشنبه اخر ماه وچهارشنبه اول از دهه دوم ماه پنجم روزه ایام بیض
وان سه روز است سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم از هر ماه ششم روزه عرفه که نهم ماه
ذیحجه است بدو شرط اول انکه محقق باشد که نهم ماه است دوم انکه از روزه داشتن
حاصل نشود ضعفی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزه روز مباهله
بیست وچهارم ماه ذیحجه است وان روز تصدق کردن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
انکشتر خود را در اثنای رکوع هشتم روزهٔ اول ماه ذیحجه تا روز نهم نهم روزه ماه
رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه دحو الارض است وان [illegible]
ذیقعده است دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم است سیزدهم روزه
روز دهم محرم است تا وقت عصر وبعد از ان افطار [illegible] نمایند یا [illegible]
بشرط انکه زیاده بر ان بخود نخورده باشد چهاردهم روزه پنجشنبه وجمعه پانزدهم
روزه یوم ترویه وان هشتم ماه ذیحجه است شانزدهم روزه شش روز بعد از عید
ماه رمضان هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الاولی هیجدهم روزه داود [illegible]
وان عبارتست از یکروز در میان ماه روزه داشتن است نوزدهم روزه یوم الشک [illegible]
[illegible] انست که احتمال اول ماه رمضان داشته باشد بیستم روزه [illegible]
[illegible] **فصل سیم** در بیان روزه حرام وان [illegible]

عید ماه رمضان و عید قربان دوم روزها یوم الشک بقصد آنکه روزهٔ ماه رمضان است
بقصد قضا یا نذر حرام نیست سیم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که
اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال و از او دو تفسیر است اول آنکه در وقت
و قصد تا آخر افطار کند و شام و سحور را یکی نماید دوم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد
بی آنکه در میان روز بگشاید پنجم روزهٔ زن سنت بی رخصت شوهر ششم روزهٔ غلام
بی رخصت آقا هفتم روزهٔ بیمار هرگاه روزه کمان مضرت داشته باشد
یا معتمد باشد طبیب حاذق که فرمایند و همچنین اگر بیم ...
که یکی علاج ایشان منحصر است در جماعت و تاخیر مجامعت باعث خطر عظیم داشته باشد
صورت جامعت در روز ماه رمضان واجب میشود ... کردن یا کینه ... روزه واجب
داشته باشند ... مگر که روزه براو واجب نباشد باعث شود ...
میتوانند که بروند مجامعت با ایشان ... لازم ... و چون یکی از ایشان
... کنند کفاره ... از روزه های حرام ...
... حرام نیست ...
...
...
... ماه ذیحجه ...
حرام است ... فصل پنجم
در بیان روزه مکروه و آن چهار است اول روزه ... دوم روزه ...
... است که افطار کند ...
سیم روزه ... در اول ماه ...
... چهارم روزه مهمان ...
خانه بعضی از مجتهدین ... مکروه است
مطلب ششم در بیان احکام روزه و در مقصد آن چهار فصل است فصل اول
در بیان ... روزه ... اول نیت ...
... دوم ... سیم ...
... باشند که در روزه ...

نیت را لازم نیست ششم اسلام است حکمی یعنی در اثنای روز قصد فعلی نکند که روزه را
باطل میکند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین
فعلی کند گناه کار است اگرچه آن فعل بیاورد و میانه مجتهدین خلافست که آیا بمجرد این قصد
روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود
در این نیز خلافست و اصح آنست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و بدانکه اگر شخص
نیت روزهٔ واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین بیاد او آید و آنوقت نیت کند روزهٔ او
صحیح است و در روزهٔ سنتی هر وقت که بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزهٔ آن روز را دارد
اگرچه پیش از شام بیک لحظه نیت کند فصل دوم در ذکر جماعتیکه روزه
ایشان صحیح نیست اول شخصیکه از روزه داشتن بواسطهٔ پیری مشقت عظیم یابد پس عوض
هر روزی یکمد گندم یا مانند آن تصدق نماید دوم شخصیکه تشنگی بر او غالب باشد و مشقت
عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روزی یکمد تصدق نماید و هر وقت که عذر او برطرف
شود قضا کند سیم زنیکه حامله باشد و گمان داشته باشد که از روزه داشتن او و با حمل
او ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنیکه بطفل شیر میدهد خواه طفل
خود و خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن شیر او وفا نکند و او حکم حامله دارد پنجم
زنیکه حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب را بفعل
نیاورد ششم بیماریکه از روزه داشتن ضرر یابد هفتم مسافر چنانکه قبل از این مذکور شد
هشتم طفلیکه بعد از طلوع فجر بالغ شود روزهٔ آن روز او صحیح نیست نهم شخصیکه مست
باشد روزهٔ او صحیح نیست و قضای آن روز بر او واجبست دهم شخصیکه کافر اصلی بوده باشد
و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند
که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزهٔ آن روز از او صحیح است و قضای روزه های گذشته
از او ساقط است اما هرگاه مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزهٔ واجبی که
در ایام رده از او فوت شده اما اگر سنی شیعه شود حکم کافر اصلی دارد که قضای روزه
بر او واجب نیست فصل سیم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه
رمضان سنت است و آن دوازده امر است اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند
و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند و میباید
که در وقت خواندن این دعا رو بجانب قبله کند نه بجانب هلال و دعا اینست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِی خَلَقَنِی وَخَلَقَکَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَکَ وَجَعَلَکَ مَوَاقِیتَ لِلنَّاسِ اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَیْنَا

بالامن والایمان والسلامة والاسلام ...

[illegible] مبارکا اللهم ادخله علینا بالسلامة والاسلام والیقین [illegible] والبر والتقوی
والتوفیق لما تحب وترضی دوم [illegible] شرب با حلال خود [illegible] شب اول ماه سیم افطار کردن
بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار نکشند که با او افطار کنند پنجم سحور خوردن
و هرچند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثوابش بیشتر است ششم خواندن این دعا نزد افطار اللهم
لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبله منا ذهب الظماء وابتلت العروق وبقی الاجر اللهم
تقبله منا واعنا علیه وسلمنا فیه وتسلمه منا هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای
ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت نماز بطریقیکه در باب نماز مذکور شد
نهم خواندن سوره روم وعنکبوت در شب بیست وسیم دهم غسل کردن در هر شبی که
طاقست مثل شب سیم وپانزدهم وبیست ویکم اما در شب بیست وسیم دو غسل سنت است
یکی در اول شب ویکی در اخر شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد یازدهم انکه درین ماه
تخفیف نماید بر غلام وکنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشواری ایشان را نفرماید
دوازدهم وداع ماه رمضان در روز اخر ماه **فصل چهارم** در ذکر انچه روزه
دار را بفعل اوردن ان مکروه هست وان یازده امر است اول شعر خواندن اگرچه مدح
حضرات مقدسات باشد دویم هر فعلیکه موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در
حمام وخون گرفتن ومانند ان سیم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن چهارم شیاف
برداشتن پنجم حقنه کردن ششم سقز خاییدن هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن
هرگاه بحلق نرسد که اگر بحلق رسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه وگل بو کردن بتخصیص
نرگس نهم پیراهن برخود تر کردن دهم سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن
یازدهم زنان را در اب مکث کردن **مطلب چهارم** در اعتکافست وان مکث
صائم است در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت ودران ثواب عظیم است خصوصا اگر
در دهه اخر ماه رمضان واقع شود وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله همیشه
در دهه اخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند وبی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست واز سه
روز کمتر نمیباشد ودر غیر مسجد جامع صحیح نیست وهرگاه شخصی نیت سنت دو روز
نماید روز سیم واجب میشود واگر پنج روز یا هشت روز کند روز ششم یا نهم واجب میشود
[illegible] وجایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری
که در مسجد بر نیاید یا عیادت مومنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه ومانند ان [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] نشستن ودر سایه راه رفتن ونماز گذاردن در غیر مسجد [illegible]

دران اعتکاف کرده مگر بواسطه ضرورت مثل انکه بجهة غلبه ضعف بنشیند یا راه [illegible]
منحصر در مسقف باشد یا انقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد مگر در مکه معظمه
وجایز است که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هرجا که خواهد بگذارد
ونیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن ودر شب جماع کردن ودر روز
وشب بوی خوش شنیدن وزنان را بوسیدن یا دست ببدن ایشان رسانیدن وهرچه
روزه را باطل میسازد اعتکاف را باطل میسازد واگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان
بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم میشود یکی بجهة ماه رمضان ویکی بجهة اعتکاف واگر
در شب بجماع فاسد سازد یک کفاره اعتکاف لازم است وبس وهمچنین اگر روزه اعتکاف
را در روز بغیر جماع فاسد سازد واگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب
باکراه مجامعت کند چهار کفاره برو واجب میشود دو کفاره از جهة خود ودو کفاره از
جهة زوجة خود

باب پنجم از کتاب جامع عباسی

در بیان حج وشروط ان ودران مقدمه وهفت مطلب است **مقدمه** بدانکه
حج کردن از اعظم ارکان دینست وچون واجب شود تاخیر کردن ان گناه عظیم است ودر
حدیث باین مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود وبحج نرود با انکه مانع
شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه یا جهود
خواهد مرد یا ارمنی وروایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه واله وحضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از انجمله منقولست
که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله امد وگفت یا رسول الله من از خانه خود
بعزم حج بیت الله بیرون امده بودم وچون بدانجا رسیدم وقت حج فوت شده بود ومن مرد
غنی ومالدارم پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب ان مثل ثواب
حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم روی مبارک خود با انشخص کرد که
بکوه ابو قبیس نظر کن که اگر این کوه تمام طلای سرخ شود وان را در راه خدا صرف نمائی
ثواب ان بثواب حج نمیرسد بعد از ان انحضرت صلی الله علیه واله فرمودند که شخص [illegible]
[illegible] که چون بمهیا ساختن یراق واسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیز از ان
اسباب ویراق را اگر از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد

در بیان بعضی از آداب حج

وده کناه او را ببخشد وده درجه جای او در بهشت بلندتر میسازد و شتری که انشخص بر و سوار است هر بار که پاشنه از زمین بر میدارد یا بر زمین میکذارد مثل ان ثوابها خدا تعالی از برای انشخص مینویسد **مطلب اول** در بیان بعضی از اداب حج چون عزم حج جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل بیرون اید عیال و باز ماندکان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بکذارد و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ السّاعَةَ نَفْسی وَاَهْلی وَمالی وَدینی وَدُنْیایَ وَآخِرَتی وَخَواتیمَ عَمَلی اَللّٰهُمَّ احْفَظِ الشّاهِدَ مِنّا وَالْغائِبَ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنا وَاحْفَظْ عَلَیْنا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا فی جِوارِکَ اَللّٰهُمَّ لا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ وَلا تُغَیِّرْ ما بِنا مِنْ عافِیَتِکَ وَفَضْلِکَ بعد از ان وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنک بسته عصای بادام تلخ بدست کرفته از منزل بیرون اید و در وقت بیرون امدن بکوید بِسْمِ اللّٰهِ آمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ و بعد از ان سه نوبت بکوید بِاللّٰهِ اَخْرُجُ وَبِاللّٰهِ اَدْخُلُ وَعَلَی اللّٰهِ اَتَوَکَّلُ پس بکوید اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لی فی وَجْهی هٰذا بِخَیْرٍ وَاخْتِمْ لی بِخَیْرٍ وَقِنی شَرَّ کُلِّ دابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ و چون از خانه بیرون اید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و ایة الکرسی یکنوبت پیش رو و یک نوبت بر دست راست و یک نوبت بر دست چپ بخواند و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ احْفَظْنی وَاحْفَظْ ما مَعی وَسَلِّمْنی وَسَلِّمْ ما مَعی وَبَلِّغْنی وَبَلِّغْ ما مَعی بِبَلاغِکَ الْحَسَنِ الْجَمیلِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ بعد از ان نیت حج کند باینطریق که متوجه خانه خدا میشوم که حج اسلام را بجا اورم برای انکه بر من واجبست تقرب بخدا و پای در رکاب کند و بکوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و چون بر پشت مرکب قرار کیرد این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانا لِلْاِسْلامِ وَمَنَّ عَلَیْنا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَ لَنا هٰذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَاِنّا اِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحامِلُ عَلَی الظَّهْرِ وَالْمُسْتَعانُ عَلَی الْاَمْرِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْنا بَلاغاً اِلی خَیْرٍ بَلاغاً یَبْلُغُ اِلی مَغْفِرَتِکَ اَللّٰهُمَّ لا ضَیْرَ اِلّا ضَیْرُکَ وَلا خَیْرَ اِلّا خَیْرُکَ وَلا حافِظَ غَیْرُکَ و سنت است که در هر منزل که فرود اید در وقت فرود امدن این دعا بخواند رَبِّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ و دو رکعت نماز بکذارد و بدانکه بهترین روزها از برای سفر شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر بغایت بد است و همچنین در روز جمعه قبل از نماز و اکر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق کند و متوجه سفر کردد که تصدق تلافی بدی انروز میکند و سنت است فراخ دستی در این سفر مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیاری ان در حدیث امده که اسراف

در بیان شرایط وجوب حج

مذموم است مکر در راه حج و سنت است خوش خلقی با همراهان و مدارا با ان و مکاریان و ختم قرآن خواندن از انشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس که براه خانه خدا میرود اکر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ نیست یا انکه خوش خلقی و ضبط در خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن **مطلب دوم** در بیان شرایط وجوب حج بدانکه یازده شرط است تا نباشد حج واجب نمیشود شرط اول بلوغ است پس بر طفل واجب نیست هر چند ممیز باشد اکر زنی او را بحج برد و احرام ببندد دو از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج را بجا اورد بجای حج اسلام است و از حج اسلام مجزیست شرط دوم عقل است پس بر مجنون که هیچ وقت بهوش نیاید و اکر بهوش اید مدت هشیاری او افعال حج را بکند بر او حج واجب نیست اما اکر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری بجا اورد حکم او حکم طفل است شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او ازاد باشد و اکر بنده باذن صاحب بحج رود ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست و هر کاه بعد از ازادی استطاعت حج بهم رساند نوبت دیکر حج بر او واجبست مکر انکه قبل از یکی از دو وقوف ازاد شود که در اینصورت حکم طفل و مجنون دارد بطریقیکه دانسته شد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و برکشتن از جهار پایان و خیمه و خدمتکار و باقی ضروریات بحسب حال انکس و اکر شخصی کوید که خرج راه تو در عهده منست در رفتن و برکشتن و نفقه عیال تو را نیز میدهم در اینصورت حج واجبست و همچنین اکر خود بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمه را کسی که بر او اعتماد باشد متعهد شود و از جمله استطاعت نفقه عیال و باز ماندکان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمنزل خود خواه خود قدرت بر ان داشته باشد و خواه دیکری متعهد ان شود و نیز از جمله استطاعت قدرتست بر وفای دین مثل قرض و مهر زن و غیر این پس مادامیکه قادر بر وفای ان نباشد حج واجب نمیشود و اکر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد و محرم همه رفاقت او بکند خواهش قدرت بر اجرت محرم نیز داخل استطاعتست کسی که بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نمیشود شرط پنجم صحت بدن است پس بیماری که او را در رفتن بحج مشقت شدیده لازم نیاید شرط ششم امنیت راه است پس مادامیکه راه امن نباشد رفتن واجب نیست شرط هفتم انکه انقدر وقت باشد که خود را بمکه معظمه برساند و اعمال حج را بعمل اورد پس اکر وقت تنک باشد حج در انسال ساقط است و هر کاه بر او واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر بحج رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر

عقیق است **مطلب سیم** در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است
حج تمتع و حج قران و حج افراد و حج تمتع بر کسی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده
فرسخ شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود که منزلش با مکه معظمه بهم
یا دوری منزل او از امکان مقدس کمتر ازین مقدار باشد و اول افعال حج تمتع احرام عمره است از
میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله قرار داده اند که حاجیان
از آنجا احرام بندند و آن پنج موضع است که در یکی میقات تمتع جمعی است یکی ذو الحلیفه است و آن
میقات جمعی است که از راه مدینه مقدسه میآیند دوم جحفه است و آن میقات جمعی است که از راه
شام میآیند سیم یلملم است و آن میقات جمعی است که از راه یمن میآیند چهارم قرن المنازل است
و آن میقات جمعی است که از راه طایف میآیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعی است که از راه عراق
عرب میآیند و نمیتوان احرام بستن قبل از رسیدن بمیقات احرام بست و همچنین گذشتن چنان
از میقات بی احرام حرام است و اگر بسهو بی احرام بگذرد واجبست که برگردد و از میقات احرام
ببندد **مطلب چهارم** در بیان افعال حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج
تمتع هیجده است بلکه ترتیب یعنی بایستی این جمله فعل و ترتیب که مذکور میشود بجا آورد
اول احرام عمره بستن است دویم طواف خانه کعبه است سیم دو رکعت نماز طواف کردن
چهارم سعی میان صفا و مروه کردن پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن
و بنابر این عمره تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف عرفات هشتم
وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را هفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم
سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز
طواف گذاردن چهاردهم سعی مابین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نسا کردن شانزدهم
دو رکعت نماز طواف نسا کردن هفدهم شب ایام تشریق در منی بودن هیجدهم در هر یک
از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلثه را هفت سنگریزه زدن و این آخر افعال حج است
و چون از اینها فارغ شود سنت است که بمکه برود و بار دیگر طواف وداع بجا
آورد که بعضی ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مطلب پنجم** در
بیان افعال حج تمتع است بر سبیل تفصیل و در آن چهار مقصد است **مقصد**
اول در بیان احرام و مقدمات و شروط آن و در آن دو فصل است **فصل**
اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آنها سنت است و آن هشت
امر است اول آنکه ... موی سر و موی ... نکند

دویم برطرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره ...
سیم سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی
از مجتهدین این را واجب میدانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود ... کند
یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بوییدن آن حرام باشد
غسل را اعاده کند هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعتست به سه سلام و اکتفا بچهار
رکعت و دو رکعت نیز جایز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها
الکافرون و در رکعت دویم بعد از فاتحه قل هو الله بخواند هشتم آنکه بعد از نماز این دعا
بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِینَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ
اَنْ تَجْعَلَنی مِمَّنِ اسْتَجابَ لَکَ وَآمَنَ بِوَعْدِکَ وَاتَّبَعَ اَمْرَکَ فَاِنّی عَبْدُکَ وَفی قَبْضَتِکَ لا اُوقی
اِلّا ما وَقَیْتَ وَلا آخُذُ اِلّا ما اَعْطَیْتَ وَقَدْ ذَکَرْتَ الْحَجَّ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تَعْزِمَ لی عَلَیْهِ عَلی کِتابِکَ
وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّیَنی عَلی ما ضَعُفْتُ عَنْهُ وَتُسَلِّمَ مِنّی مَناسِکی فی یُسْرٍ
مِنْکَ وَعافِیَةٍ وَاجْعَلْنی مِنْ وَفْدِکَ الَّذی رَضیتَ وَارْتَضَیْتَ وَسَمَّیْتَ وَکَتَبْتَ اَللّٰهُمَّ اِنّی
اُریدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ عَلی کِتابِکَ وَسُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاِنْ عَرَضَ لی عارِضٌ
یَحْبِسُنی فَحُلَّنی حَیْثُ حَبَسْتَنی بِقَدَرِکَ الَّذی قَدَّرْتَ عَلَیَّ اَللّٰهُمَّ اِنْ لَمْ تَکُنْ حَجَّةً فَعُمْرَةً اَحْرَمَ لَکَ
شَعْری وَبَشَری وَدَمی وَعِظامی وَمُخّی وَعَصَبی مِنَ النِّساءِ وَالثِّیابِ وَالطّیبِ اَبْتَغی بِذلِکَ وَجْهَکَ
وَالدّارَ الْآخِرَةَ وبدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع
نماز احرام است **فصل دویم** در بیان باقی امور متعلقه باحرام و آن چهل و سه
امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما
سه امر واجب اول نیت است باین طریق که احرام عمره تمتع میبندم از برای آنکه واجبست
تقرب بخدا دویم مقارن داشتن نیت است به تلبیات اربع یعنی بعد از نیت بیفاصله ...
که یکنوبت بگوید اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ سیم پوشیدن دو جامه احرام
مرد را از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه
دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام
پوشیدن دوخته و حریر و اما چهار امر سنت اول آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید دویم آنکه
تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کند بتلبیات واجب و آن اینست اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْکَ
لَکَ لا شَریکَ لَکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْمَعارِجِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ داعِیاً اِلی دارِ السَّلامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ
غَفّارَ الذُّنُوبِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ اَهْلَ التَّلْبِیَةِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ

لَبِّیْکَ ذِی الْمَعَارِجِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ دَاعِیاً اِلَی دَارِ السَّلَامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ غَفَّارَ الذُّنُوْبِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ اَهْلَ التَّلْبِیَةِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ تُبْدِئُ وَالْمَعَادُ اِلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ تَسْتَغْنِی وَیُفْتَقَرُ اِلَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً اِلَیْکَ
لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ اِلٰهَ الْحَقِّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ ذَا النَّعْمَاءِ وَالْفَضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِیْلِ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ کَشَّافَ الْکُرَبِ
لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدَیْکَ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ یَا کَرِیْمُ لَبَّیْکَ سیم از سنتهای احرام انست
که کل تلبیاتی که مذکور شد اکثر اوقات بکوید خصوصاً در هشت جا اوّل بعد از هر نماز خواه
واجب و خواه سنّت دوّیم هر وقت شتری که بران سوار است از جا برخیزد سیّم هر کاه در
راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی بر آید چهارم هر کاه بسرا شیبی در اید پنجم هر کاه از خواب بیدار
شود ششم در وقت سحر هفتم هر کاه سوار شود یا فرود اید هشتم هر کاه در راه بشخصی برخورد
چهارم از سنّتهای احرام انکه چون خانهای مکّهٔ معظّمه را ببیند تلبیا را قطع کند و بعضی
از مجتهدین بر انند که در انوقت قطع تلبیات واجبست وامّا ان دوازده امر که در احرام مکروهست
اوّل حمّام رفتن دوّیم شستن جامهٔ احرام هرچند چرکین باشد سیّم بو کردن میوه مثل سیب
و به و غیران چهارم تکلّم کردن بغیر تلبیات و قران و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب
احدی لبیک کفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصیکه
احرام نداشته باشد که اکر داشته باشد حرامست هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن
بدن نه بجهة سنّت مثل غسل جمعه و غیران نهم انکه جامهٔ احرام از غیر پنبه باشد
دهم انکه میل میل باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم انکه سیاه باشد دوازدهم
انکه در ابتدای احرام جامه چرکین باشد امّا اکر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن ان
مکروه نیست وامّا ان بیست و چهار امر که در حال احرام بجا اوردن ان حرام است اوّل
شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن یا کفتن که فلان جا شکاری هست یا الات شکار مثل
باز و سک و دام و تیر و تفنک بشخصی دادن که شکار کردن جانوران ابی در حال احرام حرام
نیست و مراد از جانوران ابی حیوانیست که در اب تخم کند پس شکار کردن قاز و اردک و
باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است دوّیم انکه خوردن کوشت ان جانور حلال باشد
مثل اهو و کلنک و غیران پس شکار کردن حیوانیکه کوشت انها حرام است مثل خوک و پلنک
و چرخ و باز در حال احرام حلالست امّا از جمله جانورانیکه کوشت انها حرام است شش جانورست
که انها را شکار کردن در حال احرام حرامست و ان شیر و روباه و خرکوش و خارپشت و
سوسمار و یربوعست و اکر شخصی در حال احرام شکار کند ان شکار ملک او نمیشود و واجبست
که ان را رها کند و خوردن کوشت ان بر محرم حرامست اکرچه دیکری انرا شکار کرده
باشد و هر شکاری که محرم بکشد میته است و خوردن کوشت ان بر محرم و غیر محرم

حرامست جماع کردن سیّم و مقدّمات ان مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال خود چهارم
عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیکری پس اکر عقد نکاح کند ان عقد باطل است
امّا رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد انکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است پنجم کواه
شدن بر عقد نکاح و کواهی دادن بان ششم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند
ان و در بو کردن کل و نرکس و بنفشه و مانند ان میانهٔ مجتهدین خلافست و اقوی انست که
بو کردن انها نیز حرام است امّا شنیدن بوی مشک و غیران که بر خانهٔ کعبه میمالند جایز است
و همچنین جایز است شنیدن بویهای خوش که در مابین صفا و مروه میباشد هفتم بینی کرفتن
محرم از چیزهای بد بو هشتم روغن بر بدن مالیدن خواه خوش بو باشد و خواه نباشد نهم
پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته چنانکه قبل ازین مذکور
شد دهم پوشیدن چیزیکه پشت پا را بپوشد یازدهم انکشتری در انکشت کردن بجهة زینت
نه بجهة انکه سنّت است دوازدهم پوشیدن مرد سر و کوش خود را اکرچه بر تماس باشد سیزدهم
انکه مرد در وقت راه رفتن در سایهٔ چیزی رود که انچیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی
او مثل سایهٔ دیوار امّا در سایهٔ کجاوه و مانند ان راه رفتن مرد را جایز است هرچند بالای
سر او باشد و همچنین جایز است در وقت فرود امدن که در سایهٔ چیزی براه رود و بنشیند
هرچند انچیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیران چهاردهم موی از سر یا بدن جدا کردن
پانزدهم ناخن چیدن اکرچه ناخن انکشت زیادتی باشد شانزدهم کشتن شپش یا از بدن یا
از جامهٔ خود بدور انداختن هفدهم سرمهٔ سیاه در چشم کشیدن هجدهم حنا بستن برای
زینت نوزدهم در ائینه نکاه کردن بیستم دندان کندن بیست و یکم سلاح پوشیدن بیست و دوّم
خون از بدن بیرون اوردن اکرچه بمسواک کردن باشد امّا اکر از خاریدن که خون بیرون
اید قصوری ندارد بیست و سیّم جدالست یعنی لا والله و بلی والله کفتن مکر اثبات حق یا نفی
باطل بیست و چهارم پوشیدن زن طلا الات یا نقره الاتی که عادت او نباشد که مثل انرا
بپوشد بیست و پنجم اظهار زن زیور خود را بشوهر یا بر جمعی که محرم او باشند بیست و ششم
روی خود را بچیزی پوشیدن که بر روی او برسد پس میباید که پوشش روی زن بنوعی
باشد که مطلقا بر روی او نخورد **مقصد دوّیم** در بیان طواف و مقدّمات
ان بدانکه اوّل افعال عمرهٔ تمتع بعد از احرام طواف خانهٔ کعبه است و چهل امر بان متعلّق است
و مجموع ان در دو فصل تفصیل مییابد **فصل اوّل** در بیان انچه پیش از طواف
بجا اورده میشود و ان شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنّت امّا چهار امر

در بیان طواف کعبه و مقدّمات ان

واجب اوّل طهارت از حدث اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب باشد امّا در طواف سنّت طهارت
از حدث اصغر سنّت است دوّیم ازالهٔ نجاست از رخت و بدن سیّم ستر عورت بطریق نماز
چهارم ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند طواف او باطلست و امّا دوازده امر سنّت
اوّل غسل است جهة داخل شدن حرم مکّهٔ معظّمه دوّیم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن
در حرم سیّم نعلین کندن و پا برهنه براه رفتن چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن
پنجم در وقت داخل شدن این دعا خواندن اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ فِى كِتَابِكَ وَاَذِّنْ فِى النَّاسِ
بِالْحَجِّ يَاْتُوكَ رِجَالًا وَعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَاْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَرْجُو اَنْ اَكُونَ مِمَّنْ اَجَابَ
دَعْوَتَكَ وَقَدْ جِئْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَمِنْ فَجٍّ عَمِيقٍ سَامِعًا لِنِدَائِكَ وَمُسْتَجِيبًا لَكَ وَمُطِيعًا
لِاَمْرِكَ وَكُلُّ ذٰلِكَ بِفَضْلِكَ عَلَىَّ وَاِحْسَانِكَ اِلَىَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى مَا وَفَّقْتَنِى لَهُ اَبْتَغِى بِذٰلِكَ الزُّلْفَةَ
عِنْدَكَ وَالْقُرْبَةَ اِلَيْكَ وَالْمَنْزِلَةَ لَدَيْكَ وَالْمَغْفِرَةَ لِذُنُوبِى وَالتَّوْبَةَ عَلَىَّ مِنْهَا بِمَنِّكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَحَرِّمْ بَدَنِى عَلَى النَّارِ وَآمِنِّى مِنْ عَذَابِكَ وَعِقَابِكَ يَا كَرِيمُ ششم غسل کردن
جهة داخل شدن مکّهٔ معظّمه و این غسل زن حیض دار را نیز سنّت است هفتم غسل کردن
جهة داخل شدن مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از درى که از اباب بنى شیبه
گویند نهم انکه در بیرون در مسجد الحرام ایستد و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ
و بعد ازان بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَالسَّلَامُ عَلٰى اَنْبِيَاءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَالسَّلَامُ عَلٰى
رَسُولِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلٰى اِبْرٰهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ دهم بخضوع و خشوع
داخل مسجد الحرام شدن یازدهم انکه چون داخل شود رو بجانب کعبهٔ مشرّفه کند و
دستها برداشته این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْئَلُكَ فِى مَقَامِى هٰذَا فِى اَوَّلِ مَنَاسِكِى اَنْ
تَقْبَلَ تَوْبَتِى وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِيئَتِى وَتَضَعَ عَنِّى وِزْرِى اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى بَلَّغَنِى بَيْتَهُ الْحَرَامَ
اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَشْهَدُ اَنَّ هٰذَا بَيْتُكَ الْحَرَامُ الَّذِى جَعَلْتَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًى
لِلْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّى عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَطَاعَتَكَ
مُطِيعًا لِاَمْرِكَ رَاضِيًا بِقَدَرِكَ اَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ الْفَقِيرِ اِلَيْكَ الْخَائِفِ بِعُقُوبَتِكَ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِى
اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعْمِلْنِى بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ دوازدهم انکه نزدیک حجر اسود اید و رو
بجانب حجر کند و این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى هَدٰينَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلَا اَنْ هَدٰينَا
اللّٰهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهِ وَاَكْبَرُ مِمَّنْ اَخْشٰى وَاَحْذَرُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِى وَيُمِيتُ وَيُمِيتُ وَيُحْيِى وَهُوَ حَىٌّ لَا يَمُوتُ
بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلٰى جَمِيعِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

بعد ازان حجر را ببوسد و اگر بواسطهٔ کثرت ازدحام نتواند بوسیدن دست خود را بان رساند
و دست خود را ببوسد و اگر دست نتواند رسانید بجانب حجر بدست راست اشارت کند و
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَمَانَتِى اَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِى تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِى بِالْمُوَافَاةِ اَللّٰهُمَّ تَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَعَلٰى سُنَّةِ نَبِيِّكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ
وَالْعُزّٰى وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعٰى مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِى وَفِيمَا
عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِى فَاقْبَلْ سَعْيِى وَاغْفِرْ لِى وَارْحَمْنِى اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ
وَمَوَاقِفِ الْخِزْىِ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و چون ازین دعا فارغ شود شروع در طواف کند

فصل دوّیم

در بیان باقی امور یکه متعلق است بطواف و ان بیست و سه امر است
یازده امر واجب اوّل نیّت طواف باینطریق که طواف عمرهٔ تمتّع میکنم از برای انکه واجب است
تقرّب بخدا و نیّت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزء اوّل جانب چپ او در ابتدای
طواف محاذی جزء اوّل حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود یکی انکه در رو بمقابل حجر اسود
بایستد و مقارن نیّت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کردن کلّ بدن او بمحاذات کلّ حجر
اسود بگذارد طریق دوّیم انکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه از جانب چپ خود که رو
بعضی از اجزای بدن خود پیش بدارد و محاذی جزء اوّل حجر اسود نماید و شروع در طواف
کند تا کلّ بدن او بمحاذات کلّ حجر بگذرد و طریق اوّل افضلست دوّیم استدامت حکمی یعنی
در اثنای طواف قصد امری نکند که منافی طواف باشد پس قصد حدث کند و قصد انکه
طواف باتمام نرساند سیّم انکه در حال طواف میباید که خانهٔ کعبه بر دست چپ او باشد
چهارم انکه دوری طواف کننده از خانهٔ کعبه در کلّ جهات کمتر از دوری مقام ابرهیم علیه السّلم
باشد از خانهٔ کعبه پنجم انکه گشتن بر گرد خانهٔ کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت
نباشد و هر نوبت را یک شوط گویند و هر هفت شوط یک طوافست و اگر بعد از فارغ شدن
شک کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات نکند و طواف او صحیح است امّا اگر شک او
قبل از فارغ شدن باشد در اینصورت از سه حال بیرون نیست اوّل انکه شک کند میانهٔ
هفت شوط و زیاده دوّیم انکه شک کند میانهٔ هفت شوط یا کمتر سیّم انکه یقین داند که
هفت شوط نکرده و شک او میانهٔ هفت شوط باشد مثل انکه شک کند میانهٔ چهار و
پنج یا میانهٔ پنج و شش پس در صورت اوّل بر کنی که حجر اسود در روست رسیده باشد طواف
او صحیح است و اگر بران رکن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در صورت

دویم وسیم مطلقا طواف و باطل است خواه برکن رسیده باشد وخواه نرسیده باشد و
طواف را از سر باید کرفت ششم انکه چهار شوط اول از پی یکدیکر باشد یعنی فاصله درمیان
واقع نشود پس اکر فاصله درمیان واقع شود طواف را از سر کیرد خواه فاصله بجهة ضرورت
واقع شده باشد مثل نماز واجب که وقتش تنک باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل
شدن بخانه کعبه وهمچنین در سه شوط اخر جایز است قطع شوط کردن بجهة امثال ان امور
امّا واجبست که در وقت قطع طواف مکانی را اکر در انجا قطع شده نشان کند تا چون بر سر
اتمام ان اید زیاده وکم نشود هفتم حجر را بکسر حاء مهمله وسکون جیم داخل طواف سازد
وان دیوار است کوتاه درجانب ناودان خانه کعبه هشتم انکه در وقت طواف چیزی از
بدن داخل شادروان کعبه نباشد بلکه باید که کل بدن خارج از شادروان باشد وان
بنائیست در بیخ خانه کعبه متصل باشد بان از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه چه خانه
کعبه قدیم ازین وسیع تر بوده وشادروان جای دیوار قدیم است پس اکر طواف کنان دست
بدیوار کعبه کذارد طواف باطل است بجهة انکه دست در خانه کعبه خواهد بود نهم انکه
در طواف بطریق متعارف راه رود پس اکر بر یکپا یا بر چهار دست وپا یا خیز کنان طواف کند
صحیح نخواهد بود دهم انکه اخر شوط هفتم جای باشد که ابتدای طواف را از انجا کرده بی
زیاده ونقصان یازدهم انکه دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام ابرهیم یا در پهلوی
ان مخیر است ودر قراءت اید و رکعت میانه جهر واخفات واکر طواف سنت باشد
ودر هرجا از مسجد الحرام که خواهد اید و رکعت را میتواند کذارد و سنتها ست که در رکعت
اول بعد از حمد وسوره قل هو الله احد بخواند ودر رکعت دویم سوره جحد وامّا دوازده
امر سنت که تعلق بطواف دارد اوّل انکه چون داخل مسجد الحرام شود هیچ امری اشتغال
نماید الا بمقدمه یازدهم ودوازدهم طواف که قبل ازین مذکور شد وبعد از ان بی فاصله
شروع در طواف عمره کند مکر انکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا ترسد که نماز
جماعت از و فوت شود دویم بوسیدن حجر اسود در هر شوط وهمچنین رخ خود را بران کذاشتن
سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم انکه
یک طرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون اورد و بر دوش چپ اندازد ودوش راست
را برهنه کذارد پنجم کام خود را در حین طواف کوتاه کرداند چه بواسطه هر کامی شش هزار
حسنه جهة اینکس نوشته میشود ششم نزدیک شادروان طواف کردن هرچند کام
کمتر شود چه نزدیکی تلافی زیادتی کام میکند هفتم انکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند

باشد و نه اهسته بلکه میانه باشد هشتم انکه در اثنای طواف این دعا خواند اللّهمّ انّی
اسئلك باسمك الّذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض واسئلك باسمك الّذی
تهتزّ له اقدام ملائکتك واسئلك باسمك الّذی دعاك به موسی من جانب الطّور فاستجبت
له والقیت علیه محبّة منك واسئلك باسمك الّذی غفرت به لمحمّد صلّی الله علیه واله ما
تقدّم من ذنبه وما تأخّر واتممت علیه نعمتك ان تفعل بی کذا وکذا وبعد از ان حاجت خود
را از خدا تعالی بخواهد نهم انکه در اثنای طواف هرکاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات
بفرستد دهم انکه هروقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه است
برسد این دعا بخواند اللّهمّ ادخلنی الجنّة برحمتك وعافنی من السّقم واوسع علیّ من الرّزق
الحلال وادرء عنّی شرّ فسقة الجنّ والانس وشرّ فسقة العرب والعجم یازدهم انکه چون در
شوط هفتم بمستجار رسد وان در زمان سابق در خانه کعبه بوده والحال بسته شده و
علامات نمایانست پس باید که رو بان کند وخود را بان بچسباند واین دعا بخواند اللّهمّ
البیت بیتك والعبد عبدك وهذا مکان العائذ بك من النّار ودر انوقت بکناهان خود
یک یک اقرار نماید چه در حدیث وارد است که هر مؤمنی در انمکان شریف اقرار بکناهان
خود کند البته حق تعالی کناهان او را میبخشد دوازدهم انکه بعد از اقرار بکناهان خود
این دعا بخواند اللّهمّ من قبلك الرّوح والفرج والعافیة اللّهمّ انّ عملی ضعیف فضاعفه
لی واغفر لی ما اطّلعت علیه منّی وخفی علی خلقك وچون در مقابل رکن یمانی اید بکوید
استجیر بالله من النّار اللّهمّ قنّعنی بما رزقتنی وبارك لی فیما اتیتنی وبعد از کذاردن دو رکعت
نماز طواف سنتها ست که نزدیک حجر اسود اید وان را ببوسد وبجانب چاه زمزم اید ویک
دلو اب بکشد واز ان اب بخورد وبر سر وتن خود بریزد ودر وقت ریختن بکوید اللّهمّ اجعله
علما نافعا ورزقا واسعا وشفاء من کلّ داء وسقم وبعد از ان متوجه ما بین صفا ومروه
شود مقصد سیم در بیان سعی ما بین صفا ومروه بدانکه انچه تعلق بسعی صفا و
مروه دارد هجده امر است ده امر واجب وهشت امر سنت امّا ده امر واجب اوّل
نیت سعی است باینطریق که سعی میکنم میان صفا ومروه هفت شوط در عمرهٔ تمتع از برای
انکه واجبست تقرّب بخدا دویم انکه در وقت نیت پاشنه پای او بزینه اوّل از صفا
چسبیده باشد سیم مقارن ساختن نیت با ابتدای رفتن بجانب مروه چهارم استدامت
حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم انکه از راه متعارف ما بین صفا و
مروه رود نه از راه مسجد الحرام وغیر ان ششم انکه سعی نه هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد

هشتم سوالاتست یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بیفاصله بطریقیکه در طواف مذکور شد
و بعضی از مجتهدین برانند که موالات شرط نیست هشتم جمیع مسافت مابین صفا و مروه را قطع کند
و چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا بزینهٔ اول مروه
برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پاشنهٔ پا را بزینهٔ اول مروه ملصق سازد پس بجانب
صفا رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط را باتمام رساند نهم آنکه اگر طواف بروز کرده
باشد سعی بروز دیگر تاخیر نکند بلکه بجا آورد و بعضی از مجتهدین تاخیر بروز دیگر جایز داشته اند
دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آورد سعی باطل خواهد واما آن
هشت امر یکه در سعی سنت است اول آنکه چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود باید از در
صفا بیرون رود جای آن در الحال داخل مسجد است اما دو ستون بجهة علامت آن گذاشته اند
پس باید که از مابین دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیم ازالهٔ نجاست از
بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون اید ببالای صفا رود و رو بکعبه ایستد
در مقابل رکنی که حجر اسود در وست و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا اله الا الله
و سه نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ
لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بعد از آن سه نوبت صلوات بفرستد و سه نوبت
اللهُ اَكْبَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا اَبْلَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَيِّ الدَّائِمِ و سه
نوبت بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ
الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْيَقِينَ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ و سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بعد
از آن صد نوبت الله اکبر بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ صد نوبت وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ صد نوبت سُبْحَانَ اللهِ صد
نوبت و بعد از آن بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ اَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَغَلَبَ الْاَحْزَابَ
وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَفِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِهِ اَللّٰهُمَّ اَظِلَّنِي فِي ظِلِّ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ اَسْتَوْدِعُ
اللهَ الرَّحْمٰنَ الرَّحِيمَ الَّذِي لَا تَضِيعُ وَدَائِعُهُ دِينِي وَنَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنِي
عَلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّةِ اِبْرٰهِيمَ وَاَعِذْنِي مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ پس سه مرتبه
الله اکبر بگوید و دو مرتبه دیگر دعای اَسْتَوْدِعُ اللهَ تا آخر بخواند پس یک مرتبه الله اکبر
و یک مرتبه دیگر این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ قَطُّ فَاِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ
بِالْمَغْفِرَةِ فَاِنَّكَ اَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِي وَاَنَا مُحْتَاجٌ اِلَى رَحْمَتِكَ اِرْحَمْنِي اَللّٰهُمَّ افْعَلْ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ

فَاِنَّكَ اِنْ تَفْعَلْ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي وَلَنْ تَظْلِمَنِي اَصْبَحْتُ اَتَّقِي عَدْلَكَ وَلَا اَخَافُ جَوْرَكَ فَيَا مَنْ
هُوَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ اِرْحَمْنِي و اگر فرصت خواندن کل این دعا و ذکرها نداشته باشد انچه از انجمله
میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر اید و شروع در سعی نماید و بدانکه ببالای
صفا رفتن و انجا این دعاها را خواندن مردانرا سنت است و زنانرا سنت نیست پنجم از
سنتهای سوالست که در ابتدای شوط اول چون بمروه رسد ببالای ان رود مقابل خانهٔ کعبه
بایستد و این دعاها که در بالای صفا خوانده انجا نیز بخواند ششم انکه پیاده سعی کند مگر انکه
نرسد که بواسطهٔ تعب نتواند بتوجه تمام مشغول دعا شود هفتم انکه در اول هر شوط و
اخر آن تند براه نرود مگر در مابین مناره و کوچهٔ عطاران که انجا تند رفتن اولی است خواه
خواه پیاده باشد و خواه سواره و این تند رفتن مردانرا سنت است و زنانرا سنت نیست
هشتم در اثنای سعی این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَجَلُّ
الْاَكْرَمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُودِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ
مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی
باید که تقصیر کند یعنی از ناخن بگیرد خواه دست و خواه پا یا از موی بدن چیزی ازاله کند
اگرچه بقدر سر مو باشد خواه بمقراض و خواه بکندن و خواه بنوره کشیدن و خواه بتراشیدن
اما بتراشیدن همهٔ سر جایز است و نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمرهٔ تمتع از برای انکه
واجبست تقرب بخدا و مقارن نیت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آورد جمیع انکه
باحرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر اخر افعال عمره است و سنت است که تقصیر
در مروه واقع شود و مکروه هست طواف خانه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجب است که
تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع انچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در
احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیت چنین کند که احرام حج تمتع بجا میاورم
از برای انکه واجب است تقرب بخدا و نیت را مقارن تلبیات سازد و سه امر در این احرام
سنت است اول انکه در روز هشتم ماه ذیحجه واقع شود دوم انکه در مسجد الحرام باشد و افضل
انست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سیم بلند گفتن تلبیه در مکانیکه انجا احرام بسته
اگر پیاده باشد و اگر سواره باشد شتر یکه بر انسوار است در وقت برخواستن از جا که بعد از
احرام بستن بعرفات رود و از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شب شود
بمشعر الحرام رود تا طلوع افتاب انجا توقف نماید بعد از ان بمنی رود و در انجا روز عید میلی
را که جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگ ریزه بزند و بعد از ان قربانی کند و بعد از ان سر بتراشد

و بمکه مراجعت نماید بجهة طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از ان بمنی عود نماید بجهة
بودن انجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور
میشود **فصل اول** در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات
بودن در انموضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه
تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل شدن در عرفات هشت امر سنت است
اول انکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذیحجه باشد نه قبل از ان و ان روز
را یوم ترویه گویند اما اگر بیمار شود یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل
از یوم ترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم
انکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللهم الیک صمدت و ایاک اعتمدت و وجهک
اردت اسئلک ان تبارک لی فی رحلی و ان تقضی لی حاجتی و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم
من هو افضل منی سیم انکه در راه عرفات چون بمنی رسد این دعا بخواند اللهم هذه
منی و هی مما مننت به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی بما مننت به علی انبیائک فانما
انا عبدک و فی قبضتک چهارم انکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم
انکه در شب نهم ماه ذیحجه که شب عرفه در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم انکه نماز صبح
را نیز در منی بگذارد و افضل انست که تا طلوع افتاب در منی توقف نماید بعد از ان از منی
متوجه عرفات گردد هفتم انکه خیمهٔ خود را در بیرون زمین عرفات بزنند در موضعی که بعرفات
متصل است و انمکان را نمره گویند و واجب است که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات
کند باین طریق که توقف در عرفات میکنم از این وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای
انکه واجبست تقرب بخدا و بر حکم نیت بماند تا وقت شام و بعد از دخول در عرفات دوازده
امر سنت است که در اثنای وقوف بفعل اورد اول غسل کردن جهة وقوف نیت چنین
کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای انکه سنت است تقرب بخدا و باید این غسل بعد از
ظهر در اول وقوف واقع شود دویم باوضو بودن سیم ظهر و عصر را در اول وقت باهم جمع
کردن بیک اذان و دو اقامه چهارم بر پا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله
کردن از اول وقت تا اخر وقت ششم خاطر خود را بهیچ امری مشغول نساختن مگر توجه بدرگاه
الهی هفتم انکه میانه او و اسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر ان هشتم گناهان خود را یاد
نمودن و استغفار کردن نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشند
دهم صد نوبت سبحان الله و صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله و صد مرتبه الله اکبر و صد نوبت سبحان الله

یازدهم انکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم انکه این دعا را بخواند اللهم انی عبدک
فلا تجعلنی من اخیب وفدک و ارحم مسیری الیک من الفج العمیق اللهم رب المشاعر فک
رقبتی من النار و اوسع علی من رزقک الحلال و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس
العرب و العجم اللهم لا تمکر بی و لا تخادعنی و لا تستدرجنی اللهم انی بحولک و قوتک و جودک
و کرمک و منک و فضلک یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم
الراحمین ان تصلی علی محمد و ال محمد بعد از ان حاجت خود را از خدا تعالی طلب نماید و دستها
رو بجانب اسمان کند و بگوید اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی و ان
منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدک و ملک یدک
ناصیتی بیدک و اجلی بعلمک اسئلک ان توفقنی لما یرضیک عنی و ان تسلم منی مناسکی التی
اریتها ابرهیم خلیلک علیه السلم و دللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه و اله اللهم اجعلنی ممن
رضیت عمله و اطلت عمره و احییته بعد الموت حیوة طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لک
الحمد کالذی تقول و خیرا مما نقول و فوق ما یقول القائلون اللهم انی اعوذ بک من الفقر
و من وساوس الصدر و من شتات الامر و من عذاب القبر اللهم اجعل لی فی قلبی نورا و فی سمعی
نورا و فی بصری نورا و فی لحمی نورا و فی دمی نورا و فی عظامی و عروقی و مقامی و مقعدی
نورا و مقصدی نورا و مدخلی نورا و مخرجی نورا و اعظم لی نورا یا رب یوم القاک انک علی کل
شیء برحمتک یا ارحم الراحمین و بدانکه دعاهای روز عرفه که از حضرت ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده بسیار است و افضل ان دعاها دو دعاست یکی
دعای حضرت امام حسین علیه السلم که مشهور است و دیگری دعای امام زین العابدین
علیه السلم که در صحیفهٔ کامله مذکور است و چون هر یک از این دو دعا بغایت طویل
بود در این مختصر مذکور نشد **فصل دویم** در احکام وقوف بمشعر الحرام چون
وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود چون اراده
بیرون امدن از عرفات کند این دعا بخواند اللهم لا تجعله اخر العهد من هذا الموقف
و ارزقنیه ابدا ما ابقیتنی و اقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل
ما ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک و اعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و
البرکة و الرحمة و الرضوان و المغفرة و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل و مال او قلیل او کثیر و بارک
لهم فی برحمتک یا ارحم الراحمین و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر بنای راه رود و دعا

خضوع وخشوع دراثنای راه رفتن باستغفار وطلب خلاصی از اتش دوزخ مشغول باشد
وچون بمشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند باینطریق که ازاین وقت تا طلوع افتاب توقف
میکنم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا وسنتاست که
درانجا نه امر بجا اورد اوّل انکه قبل از بار فرود اوردن نماز مغرب و عشارا بیک اذان و دو
اقامه بجا اورد دوّم انکه نافلهٔ مغرب را بعد از عشا بکذارد سیّم انکه انشب اکر عید قربانست
احیا بدارد چهارم انکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قران مشغول باشد واز جملهٔ دعاها این
دعارا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ جَمْعُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْمَعَ لِی فِیهَا جَوامِعَ الْخَیْرِ اَللّٰهُمَّ
لَا تُؤْیِسْنِی مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَئَلْتُكَ اَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی ثُمَّ اَطْلُبُ بِهِ اِلَیْكَ اَنْ تُعَرِّفَنِی مَا
عَرَّفْتَ اَوْلِیَائَكَ فِی مَنْزِلِی هٰذَا وَاَنْ تَقِیَنِی جَوَامِعَ الشَّرِّ پنجم انکه اوّل شب غسل کند و
نیت چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام میکنم از برای انکه سنتاست تقرب بخدا
ششم انکه تا طلوع افتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد هفتم انکه اکر حج اوّل باشد
بربالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و درانجا ذکر الهی بجا اورد هشتم انکه
هفتاد سنکریزه که بجهة رمی جمرات مقرراست از مشعر الحرام بردارد و واجبست که
انشب تا صبح در مشعر الحرام باشد چون فجر طالع شود اولی انست که نیت علیحده بجهة
وقوف مشعر کند باینطریق که توقف میکنم در مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع افتاب
از برای انکه واجبست تقرب بخدا و بحمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله و دعا کردن اشتغال نماید واز جملهٔ دعاها این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ
فُكَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَادْرَءْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ
اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوبٍ اِلَیْهِ وَخَیْرُ مَدْعُوٍّ وَخَیْرُ مَسْئُولٍ وَبِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِی
فِی مَوْطِنِی هٰذَا اَنْ تُقِیلَنِی عَثْرَتِی وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِی وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِیئَتِی ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوٰی مِنَ
الدُّنْیَا زَادِی تتمه انکه چون افتاب براید بجانب منی رود و جایز است زنان را و شخص را اکر
ضرورتی داشته باشند انکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منی روند **فصل سیّم**
در بیان رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان
در منی واجب است که بعمل اورد چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در راه بموضعی رسد
که انرا وادی محسر کویند سنتاست که درانموضع موازی صد کام تند رود و این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِی وَاقْبَلْ تَوْبَتِی وَاَجِبْ دَعْوَتِی وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِی وچون بمنی
رسد واجب است که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید قربان بترتیب بجا اورد فعل

در بیان رفتن بجانب منی

اوّل رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن میلی که انرا جمرهٔ عقبه کویند بهفت سنکریزه
ودر رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست و دوازده امر سنت امّا هشت امر واجب اوّل نیت
کردن باینطریق که این میل میزنم بهفت سنکریزه در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست
تقرب بخدا دوّم نیت را مقارن شروع در رمی کردن سیّم استدامت حکمی یعنی مدام بر
حکم نیت بودن تا اخر رمی چهارم هفت سنکریزه را یک یک انداختن پس اکر هفت را بیک
دفعه اندازد یکی از انها حسابست و باقی محسوب نیست پنجم هریک از هفت سنکریزه را
بان میل رسانیدن ششم مجموع هفت سنکریزه را از زمین حرم برچیده باشد هفتم
انکه همهٔ انسنکریزه ها بکر باشد یعنی هیچ یک از انها رمی نشده باشد هشتم انکه رمی
بعد از طلوع افتاب روز عید قربان باشد وامّا ان دوازده امر سنت که در رمی جمرهٔ عقبه
معتبر است اوّل انکه در وقت رمی وضو داشته باشد دوّم انکه پیاده باشد نه سواره سیّم
انکه در وقت انداختن سنکریزه این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ حَصَیَاتِی فَاحْصِهِنَّ لِی
وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی چهارم انکه در وقت انداختن هریک از ان سنکریزه ها الله اکبر بکوید
واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ادْحَرْ عَنِّی الشَّیْطَانَ اَللّٰهُمَّ تَصْدِیقًا بِكِتَابِكَ وَعَلٰی سُنَّةِ نَبِیِّكَ صَلَّی
اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَعَمَلًا مَقْبُولًا وَسَعْیًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا پنجم
انکه در وقت جمرهٔ عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم انکه دوری او از جمره در وقت رمی
ده ذرع یا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم انکه انسنکریزه را بر شکم انکشت ابهام کذارد و پشت
بند اوّل انکشت شهادت بیندازد هشتم انکه انسنکریزه را برچیده باشد نه انکه سنک را
بشکند و ریزه های ان رمی کند نهم انکه سنکریزه ها را از مشعر الحرام برچیده باشد
دهم انکه سنکریزه ها را بشوید یازدهم انکه هریکی از سنکریزه ها بمقدار بند بالای
انکشت باشد دوازدهم انکه رنک هریک مخالف رنک دیکری باشد فعل دوّم از افعال
ثلثه مناسک منی که روز عید قربان بجا اوردن ان واجب است قربانی کردنست و در ان ده
امر واجبست و شش امر سنت امّا ده امر واجب اوّل انکه قربانی کوسفند یا بز یا کاو یا شتر باشد و
اکر غیر از اینها را مثل اسب یا اهو قربانی کند صحیح نیست دوّم انکه قربانی کوسفند باشد و کمتر
از هفت ماهه نباشد واکر بز یا کاو باشد یکسال تمام کرده باشد و در سال دوّم داخل شده
واکر شتر باشد پنج سال تمام کرده و در سال ششم داخل شده باشد سیّم انکه بیمار نباشد و
وکری نداشته باشد ولاغر و لنک وخصی و کوش بریده نباشد و شاخ او نشکسته باشد چهارم
انکه کل ان از یک شخص باشد پس جایز نیست که ده کس در یک قربانی او شریک باشند پنجم انکه

در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای
انکه واجبست تقرب بخدا ششم انکه نیت را مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد
و مقارن ذبح اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر انست که کاردی یا حربه در گودیکه
میانه نحر کردن و سینه شتر واقع است بزند هفتم استدامت حکمی نیت تا اخر ذبح و تا
اخر نحر هشتم انکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا کسی را نایب خود سازد و نیت چنین کند
که این قربانی را میکشم بنیابت فلان در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا
و اولی انست که هر دو نیت کند نهم قربانی کردن در روز عید واقع شود اگر متعذر باشد
در باقی ایام ماه ذیحجه جایز است دهم انکه بعضی از انرا تصدق کند و بعضی را خود بخورد
و بعضی را هدیه کند و اما شش امر یکه در قربانی کردن سنت است اول انکه قربانی گوسفند
یا بز باشد باید که نر باشد و اگر شتر یا گاو باشد باید که ماده دوم انکه فربهی ان نمایان باشد
نه انکه در فربهی و لاغری میانه باشد سیم انکه در عرفات حاضر کرده باشد چهارم
انکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را مابین زانو و پاشنه بندد پنجم انکه اگر شخصی را
در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست وکیل گذارد ششم انکه
در وقتیکه خواهد قربانی کند این دعا بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ
لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي
و مقارن ان بکشتن مشغول شود فعل سیم از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید قربان
بفعل اوردن واجبست که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه بتراشیدن
و خواه بغیر ان و زن را تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن موی سه امر واجبست و هفت
امر سنت اول نیت کردن باینطریق که از موی بدن چیزی ازاله میکنم در حج اسلام حج تمتع
از برای انکه واجبست تقرب بخدا دوم مقارن داشتن نیت است بازاله کردن سیم
استدامت حکمی و اما ان هفت امر سنت اول انکه در وقت ازاله کردن مو رو بقبله باشد
دوم انکه در انوقت بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
سیم انکه در تراشیدن سر شروع بجانب راست کند چهارم انکه کل سر را بتراشد پنجم
انکه اگر بر سر مو نداشته باشد پاکی را بر سر بگذارد ششم انکه مو را در منی دفن کند هفتم
انکه بعد از ازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک
منی حلال میشود با و جمیع انچه با و حرام شده بود مگر زن و بوی خوش

فصل چهارم

در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را بجا اورد واجبست [illegible]
بجا اوردن پنج امر و ان طواف حج و دو رکعت نماز ان و سعی مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو
رکعت نماز ان و چون سه امر اول را بفعل اورد بوی خوش بر او حلال میشود اما زن و قتی
حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت نماز ان بجا اورد و واجبست که در پنج امر [illegible]
مذکور شد بفعل اورد و جمیع انچه در طواف عمره و سعی ان مذکور شد از [illegible]
در این دو طواف عمره و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج نیت
چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع میکنم از برای انکه واجبست تقرب بخدا و در طواف نسا
نیت چنین کند که طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا و
نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه باین طریق کند و چون از این پنج امر فارغ
شود واجبست که بمنی عود کند چهار امر اول در منی سه شب [illegible] بودن و ان یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است و جایز است شخصی را که در احرام عمره و حج [illegible]
و مباشرت با زن نکرده انکه شب سیم در منی نماند و انکه وقت ظهر دوازدهم از منی [illegible]
رود مگر انکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در اینصورت بودن [illegible]
منی واجبست و بیرون رفتن واجب نیست و در هر یکی از این [illegible] شب [illegible]
منی لازم نیست بلکه انقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و در [illegible] ازان بیرون [illegible]
میتواند و جایز است بجای انشب در منی ماندن در مکه بماند بشرط انکه [illegible]
شود دوم رمی کردن جمره اولی در هر یک از روزهای تشریق بهفت سنگ [illegible]
جمره وسطی [illegible] این سه [illegible] بهمان طریق واجبست این ترتیب را [illegible]
انطلوع افتابست تا وقت شام و اگر شخصی را عذر باشد جایز است [illegible]
[illegible] سنتی این دفعه قبل از این مذکور شد و فرقی نیست [illegible]
جمره اولی و وسطی را در وقت رمی بر دست راست گیرد دوم انکه بعد از رمی [illegible]
دو جمره اندکی نزدیک ان بایستد و بحمد و صلوات و دعا اشتغال نماید [illegible]
جمره عقبه ایستادن نزد ان سنت نیست و بدانکه این رمی اخر افعال واجبه [illegible]
جایز است که از منی بوطن خود رود و لیکن بمکه معاودت نماید [illegible]
[illegible] خانه کعبه سنت است پس چون [illegible]
مسجد [illegible] شش رکعت [illegible]
شود و اداب دخول مکه [illegible]

وبدانکه داخل شدن درخانهٔ کعبه سنّت است وآداب امر در آن واجبست اوّل غسل کردن
دوّم حلقهٔ در را در وقت دخول بگیرد سیّم انکه کمال خضوع وخشوع در وقت داخل
شدن بجا اوردن چهارم انکه در وقت داخل شدن بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ اٰمِنًا فَاٰمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ النَّارِ پنجم انکه بر سنّت سرنجی کند بین دو ستون خانهٔ کعبه
فرش است دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اوّل بعد از فاتحه حم سجده بخواند ودر رکعت
دوم بعد از فاتحه از ایات قران بعد د ایات حم سجده بخواند وان پنجاه وچهار ایه است
ششم انکه در هر کنجی از چهار کنج خانهٔ کعبه دو رکعت نماز بگذارد وبعد این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَيَّاَ وَتَعَبَّاَ وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَجَوَائِزِهِ وَنَوَافِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ
فَاِلَيْكَ كَانَ يَا سَيِّدِي تَهْيِئَتِي وَتَعْبِئَتِي وَاِعْدَادِي وَاسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَنَوَافِلِكَ
وَجَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ رَجَائِي يَا مَنْ لَا يَخِيبُ سَائِلُهُ وَلَا يَنْقُصُ نَائِلُهُ فَاِنِّي لَمْ اٰتِكَ الْيَوْمَ
بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا شَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ وَلٰكِنْ اَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالذُّنُوبِ وَالْاِسَاءَةِ عَلٰى
نَفْسِي فَاِنَّهُ لَا حُجَّةَ لِي وَلَا عُذْرَ فَاَسْاَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاَنْ
تُعْطِيَنِي مَسْاَلَتِي وَتُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْلِبَنِي بِرَغْبَتِي وَلَا تَرُدَّنِي مَجْبُوهًا مَمْنُوعًا وَلَا خَائِبًا يَا
عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ اَرْجُوكَ لِلْعَظِيمِ اَسْاَلُكَ اَنْ تَغْفِرَ لِيَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
هفتم انکه در درون خانهٔ کعبه سر بسجود نهد واین دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا يَرُدُّ غَضَبَكَ
اِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يُنْجِي اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَهَبْ لِي يَا اِلٰهِي مِنْ لَدُنْكَ فَرَجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا
تُحْيِي اَمْوَاتَ الْعِبَادِ وَبِهَا تَنْشُرُ مَيْتَ الْبِلَادِ وَلَا تُهْلِكْنِي يَا اِلٰهِي غَمًّا حَتّٰى تَسْتَجِيبَ لِي دُعَائِي وَ
تُعَرِّفَنِي الْاِجَابَةَ فِي دُعَائِي اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْعَافِيَةَ اِلٰى مُنْتَهٰى اَجَلِي وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي
وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي مَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي اِنْ وَضَعْتَنِي وَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي اِنْ رَفَعْتَنِي وَاِنْ
اَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْرِضُ لَكَ فِي عَبْدِكَ اَوْ يَسْاَلُكَ عَنْ اَمْرِهِ وَقَدْ عَلِمْتُ يَا اِلٰهِي اَنْ
لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ وَاِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ وَاِنَّمَا يَحْتَاجُ اِلَى الظُّلْمِ
الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا اِلٰهِي عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَصَبًا
وَمَهِّلْنِي وَنَفِّسْنِي وَاَقِلْنِي عَثْرَتِي وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بِبَلَاءٍ عَلٰى اَثَرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرٰى ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي
وَتَضَرُّعِي اِلَيْكَ وَوَحْشَتِي مِنَ النَّاسِ وَاُنْسِي بِكَ يَا كَرِيمُ اَعُوذُ بِكَ فَاَعِذْنِي وَاَسْتَجِيرُ بِكَ
فَاَجِرْنِي وَاَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى الضَّرَّاءِ فَاَعِنِّي وَاَسْتَنْصِرُكَ فَانْصُرْنِي وَاَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ فَاكْفِنِي
وَاُؤْمِنُ بِكَ فَاٰمِنِّي وَاَسْتَهْدِيكَ فَاهْدِنِي وَاَسْتَرْحِمُكَ فَارْحَمْنِي وَاَسْتَغْفِرُكَ مِمَّا تَعْلَمُ
فَاغْفِرْ لِي وَاَسْتَرْزِقُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَارْزُقْنِي وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ هشتم

انکه در وقت بیرون امدن از خانهٔ کعبه حلقهٔ در خانه را بگیرد بگوید اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
اَللّٰهُمَّ لَا تُجْهِدْ بَلَائِي وَلَا تُشْمِتْ بِي اَعْدَائِي فَاِنَّكَ الضَّارُّ النَّافِعُ نهم انکه چون از خانه بیرون اید
دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه بجهتی که در خانهٔ کعبه بر دست چپ وی باشد

خاتمه

در بیان اداب وداع خانهٔ کعبه وان دو امر است اوّل انکه هفت شوط طواف وداع را بجا
اورد ونیّت چنین کند که طواف وداع خانهٔ کعبه میکنم سنّت تقرّب بخدا دوّیم انکه در هر
شوط استلام حجر اسود شود واکر رکن یمانی کند واکر در هر شوط نتواند شوط اوّل وآخر را
استلام نماید سیّم انکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقیکه در طواف
عمره مذکور شد چهارم انکه در نزد حجر اسود اید وشکم خود را بکعبه بچسباند ودست چپ
خود را بر حجر اسود کذارد ودست راست را از جانب در خانهٔ کعبه بچسباند وبگوید اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَاَمِينِكَ
وَحَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَاتِكَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ وَ
صَدَعَ بِاَمْرِكَ وَاُوذِيَ فِيكَ حَتّٰى اَتَاهُ الْيَقِينُ اَللّٰهُمَّ اقْلِبْنِي مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا لِي بِاَفْضَلِ مَا
يَرْجِعُ بِهِ اَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَكَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْعَافِيَةِ مِمَّا يَسَعُنِي اَنْ اَطْلُبَ
اَنْ تُعْطِيَنِي مِثْلَ الَّذِي اَعْطَيْتَهُ اَوْ فَضْلًا مِنْ عِنْدِكَ تَزِيدُنِي عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ اَمَتَّنِي فَاغْفِرْ
وَاِنْ اَحْيَيْتَنِي فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قَابِلٍ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ بَيْتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي
عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ حَمَلْتَنِي عَلٰى دَابَّتِكَ وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتّٰى اَدْخَلْتَنِي
حَرَمَكَ وَاَمْنَكَ وَقَدْ كَانَ مِنْ حُسْنِ ظَنِّي بِكَ اَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي فَاِنْ كُنْتَ غَفَرْتَ لِي قَبْلَ
اَنْ تَنَاءَى عَنْ بَيْتِكَ وَلَا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا بِهِ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَ
عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي حَتّٰى تُبَلِّغَنِي اَهْلِي فَاِذَا بَلَّغْتَنِي اَهْلِي فَاكْفِنِي مَؤُونَةَ عِبَادِكَ وَعِيَالِي
فَاِنَّكَ وَلِيُّ ذٰلِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَمِنِّي پنجم انکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم اید
وقدری از ان اب بنوشد وبعد از ان متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم
انکه در اثنای بیرون امدن بگوید اٰيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ اِلٰى رَبِّنَا
رَاغِبُونَ اِلَى اللّٰهِ رَاجِعُونَ ان شاء الله تعالى هفتم انکه نزد در مسجد الحرام سجدهٔ طویل با
کمال خضوع وخشوع بجا اورد هشتم انکه بر در مسجد الحرام ایستد وبگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اَنْقَلِبُ عَلٰى لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نهم انکه بیک درهم شرعی خرما بخرد وتصدّق کند دهم انکه
قصد او همیشه این باشد که نوبت دیکر بحج اید مطلب ششم در بیان احکام
حج قران وحج افراد که قبل از این مذکور شد بود که حج قران وحج افراد بر شخصی واجبست

در بیان احکام حج قران وحج افراد

کهازاهل مکهٔ معظمه باشد یا انکه دوری او از انمکان مقدس شانزده فرسخ باشد چنینکه
که براو واجب میشود حج تمتع است وافعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم وافعال حج قران
وحج افراد مثل افعال حج تمتع است ولکن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است وطواف نسا ندارد ودو
عمرهٔ حج قران وحج افراد بعد از حج است وطواف نسا دارد وافعال این دو نوع بیک طریق است
لکن در حج قران مخیر است میانه انکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن
تقلید سازد ومعنی اشعار وتقلید مذکور خواهد واحرام هریک از حج قران وحج افراد
واجبست که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه از مسکن او بمکه نزدیکتر باشد از میقات
یا از مکه هرگاه مسکن او از مکه باشد وباقی افعال بطریق افعال حج تمتع است پس چون
ببندد متوجه عرفات کردد وبعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود وبعد از وقوف
مشعر الحرام بمنی رود ورمی جمرات وقربانی وتقصیر بجا اورد وبمکه باز کردد وطواف و
دو رکعت نماز از ان بجا اورد وسعی ما بین صفا ومروه وطواف نسا ودو رکعت نماز از ان بطریقیکه
قبل از این مذکور شد بعمل اورد وچون از این افعال فارغ شود عمرهٔ مفرده را بجا اورد
باین طریقیکه یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضعی بحرم احرام عمرهٔ مفرده ببندد ودو طواف
عمره ودو رکعت ان وسعی میان صفا ومروه وتقصیر وطواف نسا ودو رکعت ان بجا
اورد ومراد از اشعار انست که جانب راست کوهان شتری اکر بجهة قربانی میبرد که در منی
قربان کند زخم زند وانجانب را بخون ان زخم الوده کند ومراد از تقلید انست که کردن قربانی
که میبرد نعلین بیاویزد که دران نعلین نماز کرده باشد **مطلب هفتم** در بیان
احکام حج بنیابت ودران دو فصل است **فصل اول** در بیان نایب کرفتن
از جهة میت وحی بدانکه چون شخصی فوت شود وترکه وافی کذارد وحج اسلام براو واجب
شده باشد ودر ذمهٔ او مستقر کشته باشد واجبست که در وارثان شخصی را باجاره
کیرند که بنیابت او حج بجا اورد اکر وقت باشد والا سال دیکر خواه میت وصیت کرده
باشد وخواه نکرده باشد اما اکر قبل از انکه حج در ذمهٔ او مستقر کردد فوت شود نایب
کرفتن واجب نیست وحج در ذمه وقتی مستقر شود که شخصی با وجود استطاعت رفتن
بحج حج را تاخیر کند تا انقدر وقت بکذرد که کنجایش حج بجا اوردن داشته باشد پس اکر
بعد از استطاعت وقبل از کذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است ونایب کرفتن
لازم نیست واجرت حج مقدم است بر میراث وحکم سایر قروض دارد پس هرگاه میت
مشغول الذمه باشد بحج وقرض نیز داشته باشد واجبست که اول اجرت حج وقرض را از

در بیان نایب کرفتن از جهة میت وحی

متروکات وافیه او بیرون کنند وانچه بعد از ان بماند بوارث میرسد واکر چیزی نماند از متروکات
او چیزی بوارث نمیرسد وهمچنین اکر همهٔ متروکات او مساوی واجرة المثل حج باشد کل متروکات
او را باجرت حج باید داد ووارث از متروکات او محروم میشود وهرگاه شخصی تبرع نماید وبی
اجرت بنیابت میت حج بجا اورد درانصورت حج از ذمهٔ میت ساقط میشود ولازم نیست
که نایب بجهة او بکیرند وهمچنین اکر شخصی بر تبرع از مال خود شخصی را باجاره بکیرد که بنیابت
میت حج کند وبدانکه میانهٔ مجتهدین خلافست در انکه نایب از کجا متوجه شود وبعضی برانند
که توجه از میقات کافیست وبعضی برانند که اکر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه
شود واکر بان وفا نکند از میقات واینقول بصواب نزدیکتر است وظاهر قول دوم باینقول
باز میکردد واکر حج در ذمهٔ شخصی مستقر شده باشد اما بواسطهٔ مانعی که بعد از استقرار
بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را باجاره بکیرد
که بنیابت او حج کند ... امید ان نداشته باشد که مانع برطرف شود والا براو واجبست
که خود حج کند واکر بعد از انکه نایب بنیابت او حج کذارده باشد مانع او برطرف شود براو
واجبست که خود حج کند وحج که نایب او کرده کافی نیست اما اکر بعد از حج کذاردن براو واجب
شده وقبل از انکه در ذمهٔ او مستقر شود او را مانعی از رفتن بحج پیش اید در این صورت در
وجوب نایب کرفتن میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی برانند که از این شخص حج ساقط است
مادامیکه مانع باقی باشد نایب کرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد
وخواه نداشته باشد واقرب قول اول است **فصل دوم** در بیان شروطیکه در نیابت
حج معتبر است وان شش امر است اول انکه نایب بالغ باشد وبعضی از مجتهدین نیابت غیر
بالغ را جایز داشته اند بشرط انکه تمیز داشته باشد وبر سخن واعتماد باشد دوم انکه عادل
باشد پس حرام است که غیر عادل را نایب حج سازند اما اکر غیر عادل را نایب کرده باشند و
دانند که حج را بفعل اورده درانصورت حج او کافیست واحتیاج بنایب عادل کرفتن نیست
وبعضی از مجتهدین برانند که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجا اورده نایب کردانیدن
او جایز است سیم انکه در ذمهٔ نایب حج واجب نباشد چهارم انکه افعال حج را بالتمام داند
یا شخص عادل با او باشد که در وقت بجا اوردن هر فعلی را از او تعلیم کیرد پنجم انکه در نیت
قصد کند که از افعال را بنیابت فلانی بجا میاورم ششم انکه انشخصی که نایب بنیابت او حج
میکذارد باید که شیعهٔ اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست
مکر انکه پدر یا جد پدری او نایب باشد که در این دو صورت نیابت کردن او جایز است

باوجود انکه مخالف مذهب باشد وبعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز نداشته اند ...

وانه من سليمان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خاتم النبيين محمد المصطفى وخير الوصيين
امير المؤمنين على المرتضى والحما الائمة النجبا عليهم الصلوة من العلى الاعلى **اما بعد**
چون همگى همت عالى نهمت بندگان همايون اشرف ارفع اقدس اعلى كلب استانه خير
البشر مروج مذهب حق ائمه اثنى عشر **شاه عباس الحسينى** الموسوى الصفوى
بهادرخان خلد الله ملكه وسلطانه وافاض على العالمين بره واحسانه براحياء معالم
شريعت سيد المرسلين واعلاى اعلام مذهب حق ائمه معصومين صلوات الله عليهم
اجمعين مقصور ومحصور راست وارادهٔ خاطر ملكوت ناظرش معطوف است بر آنكه شيعيان
ومحبان حضرت امير المؤمنين على عليه السلام عالم بمذهب حق آنحضرت باشند لهذا استاد
بنده اعنى **حضرت خاتم المجتهدين** وخلاصة المتقدمين وزبدة المتاخرين
بهاء الملة والشريعة والحقيقة والدين محمد العاملى رحمة الله را مامور ساخته بودند بتصنيف
كردن كتابى كه مشتمل باشد بمسائل وضو وغسل وتيمم ونماز وزكوة وروزه وحج وجهاد
وزيارت حضرت رسالت پناهى صلى الله عليه وآله وحضرات ائمه معصومين صلوات الله
عليهم اجمعين وايام مولود ايشان ومسائل ضرورى كه بيشتر اوقات بآن احتياج واقع ميشود
چون بيع وتوابع آن ونكاح وطلاق وغير آن وحضرت خاتم المجتهدين امتثالا لامره الاشرف
شروع در تاليف اين كتاب نموده اورا موسوم بجامع عباسى ساخت مشتمل بر بيست باب و

چون بعد از اتمام پنج باب آن در دوازدهم ماه شوال سنهٔ هزار وسى ويك هجرى بجوار رحمت
ايزدى پيوست در ثانى الحال امر اشرف اعلى عز صدور يافت كه پانزده باب تتمهٔ آن كتاب
سمت اتمام وصورت اختتام پذيرد وداعى دولت قاهره نظام بن حسين ساوجى امتثالا لامره
الاشرف المطاع لازال نافذا فى الارباع شروع در اتمام آن نموده **والله الموفق** للاتمام
والميسر للاختتام كه منظور نظر كيميا اثر نواب همايون ارفع اقدس گردد **باب ششم** از
كتاب جامع عباسى در وقف كردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد كردن وبا
كفار جهاد كردن **باب هفتم** در زيارت حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله
وحضرت امير المؤمنين عليه السلام وباقى حضرات ائمه معصومين عليهم السلام وايام
مولود ووفات ايشان **باب هشتم** در بيان نذر وعهد نمودن وسوگند خوردن
وكفاره دادن **باب نهم** در بيع كردن ورهن نمودن وشفعه گرفتن وتوابع آن
باب دهم در بيان اجاره دادن وعاريت نمودن واحكام غصب وتوابع آن
باب يازدهم در نكاح كردن بدوام ومتعه وتحليل وملك آن **باب**
دوازدهم در طلاق وخلع وعده داشتن زنان **باب سيزدهم** در
شكار كردن وشروط آن **باب چهاردهم** در ذبح حيوانات وحلال وحرام
باب پانزدهم در آداب طعام خوردن وآب نوشيدن ورخت پوشيدن **باب**
شانزدهم در قضا برسيدن وشروط آن **باب هفدهم** در اقرار كردن ووصيت
نمودن **باب هجدهم** در قسمت كردن تركه **باب نوزدهم** در حدهاى
در شرع مقرر است بجهة دزدى وزنا ولواطه وسحق وغير آن **باب بيستم** در بيان
خونبهاى آدمى وخونبهاى قطع اعضاى او وخونبهاى زخمى كه برآدمى زنند وخونبهاى
سگ شكارى وسگ گله وسگى كه محافظت باغ وزراعت كند.

باب ششم از كتاب جامع عباسى

در وقف كردن وتصدق نمودن وقرض دادن وبنده آزاد كردن وجهاد با كفار كردن
ودران چهار مطلب است **مطلب اول** در بيان وقف كردن وتوابع آن ودران
سه فصل است **فصل اول** در شروط وقف بدانكه شروط وقف شش است
اول اهليت واقف پس وقف غير بالغ وديوانه كه تمام وقت ديوانه باشد صحيح نيست
وكسيكه گاهى ديوانه باشد وگاهى نباشد در وقت غير ديوانگى وقفش صحيح است ودر

در بيان وقف

وقف طفلیکه ده سال داشته باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اصح عدم صحتست
وگویا اجماعی که گفته اند وقفا وصحیح است مستند شده اند بحدیثی که واقع شده
در جواز صدقهٔ او وحمل کرده اند تصدق را بر وقف چه نیز صدقهٔ جاریه است وهمچنین
وقف مست وبیهوش وقرضداریکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست وهم
چنین وقف غلام نیز صحیح نیست دویم نیت واقف پس وقف غافل وکسیکه در خواب
باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست واگر بعد از وقف کردن وبقبض دادن دعوا
نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی مسموع نیست وخلافست میانهٔ مجتهدین
که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرط است پس وقف کافر صحیح نیست
سیم ملکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست واگرچه مالکش بعد از
وقف اجازت دهد چهارم ایجاب چون وقفت وانچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم
قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی ودر بطون دیگر قبول شرط نیست
هرگاه وقف بر کسی باشد که در او قبول ممکن باشد واگر وقف بر طفلی باشد قبول ولی او با
صرفه وغبطه کافیست ودر وقف بر فقرا قبول شرط نیست چه در اینصورت قبول ممکن
نیست وهمچنین اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد ومشاهد و
بعضی از مجتهدین بران رفته اند که در اینصورت قبول حاکم شرع لازم نیست ششم معلق
نساختن وقف بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند وانرا بر شرط یا صفت
واقعیکه عالم بوقوع ان باشد معلق سازد صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر
امروز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس اگر مقارن مدتی سازد ان وقف نخواهد
بود بلکه از احبس میگویند وان بانقضای مدت باطل میشود وهمچنین است اگر شرط کرده
باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند واگر وقف کند بر کسی که اغلب ان باشد که منقرض شود
بعد از انقراض او میان فقها خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حالت
حیات او ومنتقل بوارث او میگردد بعد از وفات او وبعضی برانند که بورثهٔ موقوف علیه
راجع میشود وبعضی گفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد واصح قول اولست واگر در
اول منقطع باشد همچو وقف بر معدوم انگاه بر موجود اقوی آنست که باطل است واگر در
وسط منقطع شود چون وقف بر زید انگاه بر غلام شخصی انگاه بر فقرا در این دو احتمال است
یکی صحت طرفین وبطلان وسط وعود حاصل ان بواقف ووارث او واگر در هر دو طرف
منقطع باشد مثل اول اقوی بطلانست هشتم قبض موقوف علیه در بطن اول از وقف

اولادی چه در بطون دیگر قبض شرط نیست وقبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست
پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش بمیرد وقفا و باطل است ودر قبض فوریت شرط نیست بلکه
هرگاه قبض کند صحیح است ودر قبض اذن واقف شرط است وهرگاه واقف تولیت ان چیز
را که وقف بر فقرا کرده جهة خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست
بلکه قبض او کافیست نهم انکه از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست
واگر بر خود وقف کند بعد از ان بر فقرا مجتهدین را در این دو قول است اصح انست که باطل
واگر وقف بر خود وفقرا کند در او دو احتمالست یکی انکه نصفش صحیح باشد ونصف باطل
دویم انکه تمام باطل شود واگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقهٔ او
در مدت حیات او از وقف باشد باطل است واگر شرط کند که نفقه اهل وعیال او از وقف
باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وفاطمه زهرا علیها السلام
این شرط کرده اند پس در اینصورت اگر ایشان اکتفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند
نفقهٔ ایشان آیا ساقط میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست وهمچنین در نفقه
زوجه خلافست دهم انکه انچه واقف وقف کرده عینی باشد وازان منتفع شوند
واگر منفعت باشد بدون عین پس در این صورت وقف صحیح نیست وهمچنین صحیح
نیست وقف هر خورنده از ماکولات زیرا که اصل ان باقی نمیماند وخلافست میانهٔ
مجتهدین که وقف درهم ودینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین [illegible]
وقف انها جایز نیست واصح انست که جایز است زیرا که بجهة زینت نفع از ان میتوان گرفت
یازدهم انکه صحیح باشد که ان را مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کند صحیح نیست
دوازدهم انکه بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم انکه
موقوف علیه موجود باشد در ابتداء وقف پس اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و
اگرچه طفل در شکم باشد واگر بر موجود وقف کند وبعد از ان بر معدوم وموجود وقف
باطل است یا نه در این مسئله مجتهدین را دو قول است اصح انست که باطل است چهاردهم
انکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس اگر وقف بر [illegible] وجن ودواب
وبنده اگرچه مدبر ومکاتب مشروط باشد صحیح نیست وبر جمادات وقف صحیح نیست
واگر وقف بر مساجد وسبیلها وپلها کند صحیح است زیرا که منفعت حقیقةً راجع بمسلمانان
میشود پانزدهم انکه موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کند یا
بر یکی از دو مسجد صحیح نیست شانزدهم انکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس

اکر وقف کند بر زنا کنند کان وقطاع الطریق باطل است اکر مسلمان وقف کند چیز برا بر
نوشتن توریة وانجیل وکتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر
عبادت خانهٔ یهود ونصاری ووقف کردن بر جهودان جایز است بمذهب بعضی از
مجتهدین در اینمقام اشکال کرده اند که چرا بر جهود وقف جایز است وبر عبادت خانهٔ
ایشان جایز نیست وجواب این اشکال چنین کفته اند که وقف بر عبادت خانهٔ ایشان معصیت
محض است به خلاف وقف بر جهودان چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند و
جایز است واحتمال دارد از ایشان فرزندان مسلمان در وجود اید امّا وقف کردن جهود
بر اینها جایز است وبعضی از مجتهدین وقف کردن اتش پرستان را بر اتشکده باطل میدانند
وهرکاه شروط وقف متحقق شود موقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از وقف
کردن حاصل میشود ودر منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف و
برک وسفند خلافست میانهٔ مجتهدین واکر وقف مشروط باشد بر شرطی در انچه واقف
شرط کرده صرف باید کرد وجایز نیست فروختن وقف واکر ترسند که ضایع شود یا انکه
میانهٔ موقوف علیهم در وقف ولادی نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود
میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب انست که جایز است فروختن انچه وقف شده
در اینصورت بقیمت انچه مثل انچه بخرند **فصل دوم** در بیان تصدق نمودن
بدانکه در تصدق نمودن ثواب بسیار وارد شده وصدقهٔ پنهانی افضل است چنانچه
در تصریح حدیث بان واقع شده مکر انکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه در اینصورت
اشکارا باید داد در تصدق چهار چیز شرط است اوّل ایجاب چون تصدقت وانچه بدان
ماند دوّم قبول چون قبلت سیّم اقباض باذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست
چهارم نیت قربت وحرام است بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبی چون زکوة واجب از
غیر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة مذکور شد امّا از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و
غلامیکه بنی هاشم ازاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بکیرد جایز است بنی
هاشم که تصدقات سنتی را بکیرند وواجبی نیز جایز است هرکاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند
بمقدار معاش بکیرد جایز است تصدق بر جهود واکرچه بیکانه باشد پس هرکاه تصدقات
واجبی داده شود جایز نیست رجوع در ان وتصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه
قابض ذی رحم باشد وخواه اجنبی وبعضی از مجتهدین کفته اند که رجوع میرسد هرکاه
اجنبی باشد واصح قول اول است **فصل سیّم** در بیان سکنی و عمری ...

در بیان تصدق نمودن

بدیکری کوید که در اینخانه ساکن باش تا زنده باشی ودر ان سه چیز شرط است اوّل ایجاب
چون اسکنتک واعمرتک وارقبتک وانچه بدینها ماند دوّم قبول سیّم قبض وهرکاه ساکن
کردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین باشد لازم میشود بقبض وبعد
موت هرکدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود پس اکر کوید که مر تراست که در این
خانه ساکن باشی تا زنده باشی تا هرکاه ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود واکر در اینصورت
مالک بمیرد ورثهٔ مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند واکر کوید در این خانه ساکن باش
تا وقت فوت من پس هرکاه بمیرد ساکن بیرون میرود امّا اکر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک
را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند واکر مقید بوفات نکرده
باشد هرکاه خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد وهر چیز را که جایز بود وقف کردن ان سکنی
وعمری ان جایز است وباطل میشود سکنی وعمری ان بفروختن خانه وهرکاه سکنی
مطلق واقع شود ساکن خود واهل وفرزندان او ساکن میشوند واکر شرط کرده باشد که ...
دیکری را سوای اینها جایز است وهرکاه غلام خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس
نماید یا کوید غلام خدمت خانهٔ کعبه کند یا مسجد الحرام کند لازم است تا ... و
غلام زنده باشد واکر کوید خدمت شخصی کند ومعین نکند ان شخص را وبمیرد بورثه خود
منتقل میشود **مطلب دوم** در بیان قرض دادن ودر ان دو موقفست
موقف اوّل در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه
از حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه واله وسلّم منقول است که انحضرت فرمودند که در شب
که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود صدقه دادن ده مثل ان چیز ثواب
دارد وقرض دادن هجده مثل ان ثواب دارد وانچه در بعضی روایات وارد شده که صدقه
دادن دو مثل ثواب قرض دادن دارد مراد از ان صدقه بر خویشان است وعلما چراین
صدقه بر ایشان افضل از قرض دادن است ودر قرض دادن سه چیز لازم است اوّل
ایجاب چون اقرضتک یا تصرّف فیه یا انتفع به وسلیک ردّ عوضه وانچه بدینها ماند
دوّم قبول چون قبلت وانچه دلالت بر رضای بر ایجاب کند سیّم انکه ... شود هر یک
از ایجاب وقبول از جایز التصرف پس از دیوانه درست ... که حاکم ...
از مال خود ... یا نزده سال ... باشد اکر مرد باشد واکر زن باشد نه سال
معتبر نیست وقرض دادن بنده جایز است وفرقی نیست میانهٔ ذکور واناث وقرض
دادن انچه مثل داشته باشد جایز است امّا انچه مثل نداشته باشد دو قول است ...

در امور یکه بقرض دادن متعلق است

در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را باتمام طلبید
واکرچه متفرق داده باشد **موقف دویم** در امور یکه بقرض دادن متعلق است
پنج امر واجب وهفت امر حرام وچهار امر سنت وچهار امر مکروه اما پنج امر واجب اول رد کردن
مثل انچه کرفته باشد دویم انکه هرکاه قرض کیرنده همانچه کرفته باشد یا مثل انرا رد کند قبول
کردن قرض دهنده واجبست اکرچه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد واکر از مثل نیز
متعذر باشد قیمتش را در روزی که رد میکند بدهد واکر مثل نداشته باشد قیمت
همان روزیکه بقرض کرفته بدهد سیم انکه در خاطرش همیشه باشد که انرا بدهد هرکاه
قدرت بهم رساند چهارم انکه اکر قرض کیرنده بکذارد که سال بران بکذرد و طلا و نقره
سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة براو واجب است پنجم انکه سعی کند در
دادن مال بقرض دهنده واما ان هفت امر حرام اول شرط زیاده و نقصان کردن در مقدار
و وصف خواه جنس باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثلا طلا و نقره و کندم
وجو وانچه بکیل و وزن در اید یا انچنان نباشد پس اکر شرط نباشد که خانه خود را باجاره
بکمتر از اجرت واقعی دهنده یا زیاده از اجرت واقعی یا انکه هدیه بیاورد یا جهة او کاری
کند جایز نیست اما اکر زیاده بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده
که جایز است عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهند یا بدل درهم کهنه درهم تازه بدهند
واکر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است واکر
شرط کرو یا ضامنی کند جهة این قرض یا انکه در شهر دیکر رد کند جایز است واکر شرط
کرو کند یا ضامنی جهة قرض دیکر جایز نیست دویم قرض دادن انچه بکیل و وزن در اید
بی انکه بکشند سیم اسراف کردن قرض کیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند
چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر دادن نباشد بلکه میباید
که با او مدارا کند پنجم طلب کردن او است مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده
باشد مکر انکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهده
مشرفه را نیز ملحق بکعبه ساخته اند ششم قرض کرفتن کسیکه قادر بر دادن ان نباشد
هفتم نماز کردن قرضدار در اول وقت واما چهار امر سنت اول قرض دادن دویم ظاهر
ساختن قرض کیرنده مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده سیم وفا کردن بشرطیکه
کرده باشد چهارم انکه اکر هدیه جهت قرض کیرنده بیاورد با مال خود حساب کند واما
چهار امر مکروه اول مالدار را قرض بضرورت [illegible] اما اکر ضرورت باشد جایز است چه در

در بیان بنده آزاد کردن

احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم وحضرت امیر المؤمنین
وحضرت حسنین علیهم السلام در حین وفات قرض کذاشتند دویم قصد زیادتی که
هریک از قرض دهنده و کیرنده بر انکه بلفظ کویند سیم فرود امدن قرض دهنده
درخانه قرض کیرنده چهارم زیاده از سه روز درخانه او بودن وبعضی از مجتهدین این
را حرام میدانند **مطلب سیم** در بیان بنده ازاد کردن ودران ثواب بسیار است
ودر احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هرکس بنده ازاد کند حق سبحانه و
تعالی بعوض هر عضوی ازان بنده عضوی ازان کس از اتش دوزخ ازاد کرداند اکر مرد
باشد واکر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را از اتش دوزخ ازاد کرداند و
اقسام ازادی پنج است اول واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد امد یا انکه نذر کند
ازادی غلام یا انکه در حال خریدن غلام اقای او شرط کند که ازاد کند دویم سنت چون
ازاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشد که بخریدن ازاد نشود چون برادر و عم
وخال وهمچنین سنت است ازاد کردن غلامیکه مؤمن باشد و هفت سال خدمت او
کرده باشد سیم مکروه چون ازاد کردن بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و
معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام چون ازاد کردن بنده کافر پنجم مباح چون ازاد
کردن ولد الزنا و مستضعف وازادی بچهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دویم سرایت
سیم مالک شدن چهارم عوارض ودران چهار موقف است **موقف اول** مباشرت
وان بر چهار قسم است قسم اول ازاد کردن بنده و دران هفت شرط است اول صیغه
چون انت حر یعنی ازادی واکر کوید اعتقتک یعنی ازاد کردانیدم ترا و قصد انشا کند
مجتهدین را در این دو قول است اصح انست که باین قول نیز ازادی واقع میشود و بغیر از
این دو لفظ ازادی بهم نمیرسد از کنایتها و اشارتها واکرچه بان قصد ازادی کند
مکر انکه قادر بر کفتن نباشد یا کنک باشد چه در این صورت اشارت و نوشتن با قرینه
بر قصد قایم مقام کفتن این دو لفظ میشود دویم انکه صیغه از بالغ و عاقل مختار قصد
کننده جایز التصرف واقع شود پس اکر ازاد کردن بنده از طفل واکرچه ده ساله باشد
دیوانه و کسیکه او را باکراه بران دارند و مست و غافل و مفلسیکه حاکم شرع او را از
مالش منع کرده باشد که بقرض خواهان او دهد و بیماریکه در بیماری زیاده از سه یک
مال خود ازاد کند واقع شود باطل است سیم انکه مجرد ساز دازادی را از شرط و صفت
اما جایز است که چیزی با ازادی شرط کند پس اکر شرط خدمت [illegible] کند جهة خود یا غیر

خود در زمانی معین جایز است و اگر در ان زمان غلام بگریزد ازادی و باطل نمیشود و بر
غلام اجرت ان زمان لازم است و اگر مولی بمیرد و بعد از ان غلام پیدا شود ایا ورثه او را
میرسد که ان قدر زمان او را خدمت فرمایند مجتهدین را در این دو قول است اصح انست
که نمیرسد و همچنین در انکه اگر اول شرط کند که انچه شرط کرده اگر غلام بفعل نیاورد همان
بنده باشد مجتهدین را اختلافست اصح انست که شرط باطل است چهارم انکه قصد قربت
کند پس اگر کافری بنده ازاد کند صحیح نیست و بعضی این شرط را نمیدانند و ازاد کردن کافر را
صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او سبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم یا قران است صحیح است و اگر سبب انکار خدا تعالی است باطل است پنجم انکه
غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد ازاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این
شرط نمیدانند و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند ازاد کردن غلام را جایز است ششم انکه مالک
غلام باشد پس اگر غلام دیگری را ازاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از ان راضی شود
واذن دهد مجتهدین را در ان دو قول است اصح انست که جایز نیست هفتم انکه جنایتی از
غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در اینصورت ازاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
این را شرط نمیدانند و میگویند مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام تتمه هفت
امر تعلق بازاد کردن دارد چهار امر مستحب است و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول
ازاد کردن غلام مؤمن دویم ازاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت او کرده باشد سیم
انکه هرگاه غلام خود را حد بزند سنت است که او را ازاد کند چهارم یاری کردن غلامی را
که ازاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد و اما ان سه چیز مکروه اول ازاد کردن غلام
ناصبی دویم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین انرا حرام میدانند سیم ازاد کردن
غلامیکه از کسب و کار عاجز شده باشد قسم دویم کتابت است و کتابت انستکه کسی با
غلام خویش گوید که مبلغ معین بده و ازاد باش و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است
که اقتصار بصیغه و عوض و نیت و وعده کند و هرگاه غلام چیزی را از ان مبلغ بدهد
بقدر ان ازاد میشود قسم دویم مشروط و ان چنان است که اقا بغلام گوید که هرگاه از
عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق
چنین گوید که کاتبتك علی ان تؤدی الی کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه
اداکنی بمن مبلغی معین و هرگاه اداکنی ازاد باشی و در مشروط چنین گوید که کاتبتك علی ان
تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت فانت حر و ان عجزت فانت رق یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه

اداکنی بمن در هر ماهی این مبلغ معین را و هرگاه اداکنی ازاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده
باشی دویم قبول غلام این معنی را سیم هر یک از اقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح
نیست و اگر چه ده ساله باشند و اگر چه ولی او اذن دهد چهارم انکه هر یک از این هر دو عاقل
باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او بیک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی او اذن
دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد در حالیکه
نباشد صحیح است و اگر اقای غلام دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون واقع
شده و غلام منکر باشد قول اقا مقدم است هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد
قول غلام مقدم است پنجم قصد است پس اگر غافلی یا مستی صیغه بگوید باطل است ششم
جواز تصرف است پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع برای قرض خواه او را از مالش منع کرده
باشد و بیمار دیگر ثلث مالش وفا بازادی نکند و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر با جازت
وارث و از مرتد ملی نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین برانند که مراعات
اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسیکه او را باکراه بران دارند صحیح نیست
هشتم انکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در ان
حدیثی وارد نشده نهم انکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد
صحیح نیست دهم انکه عوضی که غلام میدهد میباید که دین باشد پس اگر عین باشد
صحیح نیست یازدهم انکه ان عوض چیزی باشد که مولی مالک ان تواند شد پس اگر شراب
و خوک باشد جایز نیست دوازدهم انکه انکه مالی که غلام میدهد میباید که جنس و قدر
و وصف ان معلوم باشد تتمه هرگاه بر اقا زکوة واجب باشد واجبست بر او که از سهم
رقاب چیزی بغلام دهد تا در عوض مال کتابت باو بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص
مکاتب مطلق داشته اند و هرگاه اقا چیزی باو دهد واجبست بر او که قبول کند و سنت است
بر اقا که اگر چیزی از زکوة نیز بر او واجب نباشد از خود چیزی بغلام بدهد و هرگاه غلام
عاجز اید صبر نماید تا انکه چیزی بهم رساند و مکروه هست مکاتب ساختن غلام غیر امین
و غلامیکه قادر بر کسب نباشد و همچنین مکروه هست مال کتابت را زیاده از قیمت غلام
قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و اقا دویم
انکه عوض و معوض ملك باشد سیم بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم
استقلال چهارم انکه از میان غلامان مکاتب مالك میشود و تصرفات صحیح است پنجم
ثابت شدن بر اقا ارش جنایتی که اقا بر او کرده باشد و اگر بر اقا نیز جنایتی از غلام واقع شده

باشد آقا ارش را از او میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد واگرچه آقا اذن دهد
اما از غیری بمضاربه میتواند گرفت هفتم قرض نمیتواند داد اگرچه آقا اذن دهد اما قرض
میتواند گرفت هشتم آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر با غبطه وصرفه نهم
تزویج نمیتواند کرد وختنه نیز نمیتواند رسانید دهم وصیت وهبه قبول نمیتواند کرد از کسی
که بر او آزاد شود یازدهم کنیزک مکاتبه نمیتواند شوهر کرد دوازدهم کفاره از او صحیح نیست مگر
روزه داشتن الا باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب میتواند غلام خود را تعزیر کرد بلکه بعضی از
مجتهدین بر آنند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد میتواند زد قسم
سیم تدبیر است یعنی آقا بغلام خود گوید که تو بعد از مردن من آزادی وآیا تدبیر نسبت بغیر
آقا نیز واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه
مجتهدین درین خلاف است وآنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده
آنست که این نیز تدبیر است وتدبیر بر سه قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بصیغه نذر
گوید که لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بنده من بعد
از وفات من ورجوع در این قسم تدبیر جایز نیست دویم تدبیر مستحب وآن مطلق تدبیر است
ورجوع در آن جایز است سیم تدبیر مکروه چون تدبیر کافر وناصبی وشروط تدبیر شش است
اول صیغه چون انت حر بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی وآنچه دلالت بر آن
کند واشارت اخرس بجای صیغه گفتن اوست دویم آنکه صیغه از بالغ وعاقل واقع شود
پس از طفل ودیوانه صحیح نیست سیم آنکه جایز التصرف باشد پس از سفیه ومفلسی که
حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست وبعضی از مجتهدین تدبیر
سفیه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل ومست وخفته وکسی که او
را باکراه بر آن دارند صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست
وبعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند ومیگویند تدبیر وصیتی است بآزاد
کردن نه آزاد کردن است ششم آنکه تدبیر را از شرط مجرد گرداند پس اگر معلق بشرطی
سازد چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست ومدبر فرمان بنده است آقا میتواند که
در او تصرف کند بفروختن وبخشیدن وغیر آن واگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل
میشود یا نه مجتهدین را درین دو قول است اکثر بر آنند که باطل میشود واگر مدبر بگریزد
تدبیرش باطل میشود وصحیح است تدبیر کنیز حامله بی آنکه طفل او داخل باشد وعکس
آن نیز جایز است وسنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر قسم چهارم ام ولد است

واو کنیزیست که از آقای خود حامله شود ودر او دو چیز شرط است شرط اول آنکه از آقای
خود حامله شود بطفل آزادی در حالیکه ملک او باشد پس اگر وطی کند غلام باشد یا کنیز
دیگر را بشبهه دخول کند وبعد از آنکه حامله شود مالک او گردد ام ولد نمیشود وبعضی از
مجتهدین گفته که درین صورت نیز ام ولد میشود وهمچنین اگر ولد بنده باشد مثل آنکه
کنیز شخصی را بنکاح در آورد وشرط کند که ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود وبعد از آن
کنیز را بخرد ام ولد نمیشود اما اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه خود وطی کند
فعل حرام کرده اما اگر کنیزک آبستن شود ام ولد میشود شرط دویم آنکه فرزند او زنده فرو
قابل وکسی که میراث نبرد نباشد وسه چیز از خواص استیلاد است اول آنکه جایز است که
او را مدبر سازد دویم آنکه جایز است که او را مکاتب سازد سیم آنکه فروختن او جایز نیست
مگر در عوض قیمت او چه هرگاه آن شخصیکه او را خریده باشد ودخول کرده وفرزند بجا از
او حاصل نموده از قیمت او عاجز شود او را میتواند فروخت وبعضی از مجتهدین سوای این
موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز داشته اند لیکن آنچه در حدیث وارد
شده همین یک موضع است که مذکور شد موقف دویم سرایت است یعنی هرگاه شخصی
نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود واگر غلام میانه دو شخص مشترک باشد حصه
شریک نیز آزاد میشود ولازم است بر آزاد کننده حصه خود که قیمت حصه شریک را نیز
بدهد ودر سرایت چهار شرط است اول آنکه مالدار باشد نقد ومال که زیاده از خانه
وخادم وچهارپایان وجامه ونفقه یک ساله او وعیال او باشد وبمقدار قیمت حصه
شریک شود واگر مفلس باشد غلام خود سعی میکند وبعضی گفته اند که اگر قصد اضرار
شریک کند قیمت حصه شریک را میدهد اگر مالدار باشد واگر مفلس باشد غلام خود
سعی کند واگر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصفه او آزاد است ونصف
او بنده وکسبش نیز اینحال دارد وخلاف است میانه مجتهدین که در وقت دادن قیمت شریک
آزاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود
وآن بعد از دادن قیمت حصه شریکست دویم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف او
از پدر ومادر بمیراث برد ومنتقل شود سرایت در او جاری نیست سیم آنکه حقی بآن تعلق
نگرفته از حقوقیکه مانع فروختن او باشد چون وقف وتدبیر چهارم آنکه اول حصه خود
را آزاد کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سیم مالک است
یعنی مالک شدن مرد یازده کس را اول پدر دویم مادر سیم جد چهارم جده پنجم فرزند

خواه ذکر و خواه انثی ششم فرزند فرزند و هرچند پائین اید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و هرچند بالا رود دهم دختر برادر و هرچند پائین اید یازدهم دختر خواهر و هرچند پائین اید چه هرگاه اینهارا کسی مالک شود فی الحال ازاد میشوند و در ازاد شدن محرمات رضاعی بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر انست که ازاد میشوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی ازاد شود انا نصف دیگر اینها بسرایت ازاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش میباید داد اصح انست که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک شود یا انکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر هرچند بالا روند و فرزند هرچند پائین ایند کسی دیگر بخریدن ازاد نمیشود موقف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده ازاد میشود اول انکه غلام کور شود چه در اینصورت ازاد میشود دویم انکه جذام بهم رساند سیم انکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت ازاد نمیدانند چهارم انکه اقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل انکه گوش و بینی او را ببرد پنجم انکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم انکه غلام پیش از اقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم انکه هرگاه شخص مالداری بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و ازاد میسازد و مال او را باو میدهد و اگر مالکش نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم انکه هرگاه یکی از پدر یا مادر ازاد باشد فرزند ازاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند نکند

مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در ان هفت فصل است

فصل اول در ثواب جهاد

بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در ایات قرانی مبالغهٔ بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بران و سرزنش انکسانی که بی مانعی جهاد نکنند واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان بیشمار است از انجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه واله وسلم منقول است که فرموده وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَغَزْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَرَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا یعنی قسم بانکسیکه نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی بجنگ در راه خدای تعالی و هر امدنی بهتر است از دنیا و انچه در اوست و نیز از انحضرت منقول است که اَلْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَلَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَالسَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایهٔ شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر کلید بهشت و دوزخ است و هم از انحضرت منقول است که رِبَاطُ لَيْلَةٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ خَيْرٌ

مِنْ صِيَامِ شَهْرَيْنِ یعنی نگاهداشتن سرحدهای مسلمانان یکشب جهة رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن

فصل دویم در بیان جهاد و شروط ان

بدانکه جهاد واجبست بنص و اجماع و واجب بودن ان کفائیست یعنی هرگاه جماعتیکه مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ شوند از دیگران ساقط میشود بشرطی که امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی را باسم طلبیده باشد جهة مصلحتی جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا باجاره بر خود واجب کرده اند یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر با صف بستن ایشان فرد و لشکر حاضر شوند در اینصورت تنها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند جهاد واجب عینی است و هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجب است شرط اول انکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دویم انکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا انکه بالغ شود شرط سیم انکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست شرط چهارم انکه ازاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر مدبر یعنی بندهٔ که مولای او با او گفته باشد که بعد از فوت او ازاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب یعنی بندهٔ که مولای او با او اقرار داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد ازاد شود واجب نیست و اگرچه اکثر او بسبب دادن اکثر ان مبلغ ازاد شده باشد و اگر امام بندهای جماعتی را باذن ایشان بجنگ برد جایز است جهة انکه از ایشان منتفع میتوان شد شرط پنجم انکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند شرط ششم انکه دانا باداب جنگ باشد چه اگر دانا نباشد واجب نیست شرط هفتم انکه کور و لنگ نباشد بشرطیکه قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم انکه بیمار نباشد و اگر در اینصورتها که از رفتن بجنگ عاجز باشد اما قدرت داشته باشد که کسی را باجرت بگیرد ایا واجبست بر او که کسی را باجرت بگیرد یا نه مجتهدان را در این دو قول است شرط نهم انکه قادر باشد بر نفقه جهة خود در سفر و عیال خود در حضر شرط دهم انکه قادر باشد بر چارپائی که بر او سوار شود پس اگر نیافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چارپا نیز شرط است و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا انکه جنگ کند در اینصورت واجب است بجنگ رفتن اما اگر باجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن شرط یازدهم انکه قرضدار نباشد که وعدهٔ ان رسیده باشد

صاحب قرض مطالبه نماید وقدرت بر دادن آن داشته باشد چه در اینصورت بجنگ
رفتن او جائز نیست مگر انکه قرض را ادا کند یا ضامنی و رهنی بقرض خواه دهد و او را اضی
کرداند و اگر او را امام باسم طلبیده باشد واجبست که بجنگ رود اگرچه قرض خواه اذن ندهد
اما سنت است که متعرض جاهائیکه گمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد
و مبارز نطلبد و اگر وعدهٔ قرض خواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و قادر بر دادن نباشد
مجتهدین را در این دو قولست اصح آنست که در این هر دو صورت قرض خواه را منع نمیرسد
شرط دوازدهم رضای والدین پس اگر بتخصه امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای
پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این دوازده شرط بهم رسد واجبست در حالت
حضور امام که خود بجنگ رود یا کسی را باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود مگر انکه امام
او را باسم طلبیده باشد که در اینصورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقاً مذکور شد
و هرگاه عاجز شود مثل انکه بیمار شود مخیر است در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر
رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل انکه اقای غلام
از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در اینصورت اگر هر دو لشکر بیکدیگر
نرسیده اند واجبست که برگردد و اگر بهم رسیده باشند جائز نیست و در حالت غیبت
امام ... واجبست هرگاه دشمنان بسر دیار مسلمانان ایند و از ایشان باسلام اسیب
رسد **فصل سیم** در بیان انکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست
بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجبست طایفهٔ اولی حربی و ایشان
دو گروهند گروه اول مردانی چنداند که غیر خدای را پرستش میکنند چون افتاب پرستان
و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها گروه دویم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش
نمینمایند چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام
واجبست تا انکه مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان کرد طایفهٔ دویم
اهل کتابند و ایشان نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری
داشته اند چون جهودان که توریت کتاب ایشانست و موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم
پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان قوم
دویم انکه کتابی ندارند و پیغمبری نداشته اند اما بشبه کتابی و پیغمبری قایل اند چون
مجوسان که میگویند کتابی ... داشتند و پیغمبری زردشت نام داشته اند
... که ایشان کتابی داشته اند انرا سوخته اند و پیغمبری داشته اند

که او را کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی بدیشان اورده بود که بر پوست دوازده هزار گاو نوشته
بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجبست تا انکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط
و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و ان مقداریست که امام یا
نایب امام هر سال بعد از اخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ و
زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرماید و میانهٔ مجتهدین خلافست که ایا بنده
جزیه میدهد یا نه اقرب انست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانهٔ بندهٔ
جهودی که ملک مسلمان باشد و میانهٔ بندهٔ جهودی که ملک جهودی باشد پس
اول واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانهٔ مجتهدین که ایا جزیه را
مقداری معین است چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت امیر المومنین علیه السلام
مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و
چهار درهم و مالداران ایشان صد و چهل درهم یا انکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین ان
منوط بامام است و اصح قول دوم است چه او مناسب است بمذلت و خواری ایشان و انچه
در حدیث مذکور و از تعیین ان وارد شده محمول است بر انکه رای شریف حضرت امیر المومنین
علیه السلام در انوقت بجهة مصلحتی بران قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو
طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط میشود شرط دویم التزام نمودن احکام مسلمانان
شرط سیم انکه انچه منافات بامان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت
و امداد مشرکان و با این شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه نکردن اینها را
با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمداً کرده باشند و خواه سهواً
شرط چهارم انکه زنا با زنان مسلمانان نکنند و همچنین ایشانرا نکاح ننمایند شرط پنجم
انکه ترک فتنه کردن کنند با اینکه مسلمانان را از راه نبرند شرط ششم انکه قطع راه ...
مسلمانان نکنند شرط هفتم انکه جاسوسان کفار را در خانهٔ خود راه ندهند و کفار را بر
اسرار مسلمانان عالم نسازند و خبری از اخبار مسلمانان بایشان ننویسند شرط هشتم
انکه مردان و زنان مسلمانان را نکشند این پنج شرط را اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط
کرده باشد و ایشان عمل بان نکنند حربی میشوند شرط نهم انکه سب حق سبحانه و تعالی
و رسول صلی الله علیه و اله نکنند و استخفاف دین و کتاب مسلمانان ننمایند چه اگر عیاذاً
بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف دین را اگر شرط کرده
باشند بخلاف ان حربی میشوند شرط دهم انکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون

شراب و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر و خواهر و غیر اینها کردن شرط یازدهم آنکه احداث عبادت خانها در دار اسلام نکنند و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلندتر یا برابر خانهای مسلمانان نسازند بلکه پست بسازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه طریقه بگردند که از مسلمانان متمیز شوند باینکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چاروای سواری ایشان غیر چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یکطرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب ویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زمین ننشینند و شمشیر و سلاح نبندند و نصاری زنار برمیان نبندند و زنان ایشان نیز بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت برسول خود نگذارند و این شرط دوازدهم را محققان ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آنهاست و اگر بگذرد و توطن نکند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین کتب احادیث را بان ملحق ساخته اند و بعضی از مجتهدین آن را مکروه میدانند طایفه سیم از آن سه طایفه که قتال کردن با ایشان واجبست چون باغیان و خوارج و ایشان طایفه اند که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آنکه بامام بگروند یا کشته شوند و هرگاه که متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنها بکمک ایشان آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجبست که ایشان را بکشند و در عقب گریختهای ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست بلکه وقتیکه شکست خوردند و گریختند کافیست و باجماع مجتهدین ذریت این طایفه و زنان ایشان را مسلمانان مالک نمیشوند و همچنین چیزی از مالهای این طایفه را که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمیشوند و در مالهای ایشان که در لشکرگاه هست میانه مجتهدین خلافست که آیا لشکریان مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که نمیشوند

فصل چهارم

در کیفیت جهاد کردن با کفار

در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه در جهاد با کفار کردن بیست و هفت امر متعلق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر سنت و هشت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت کردن باسلام است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشان را بشهادتین و اقرار بوحدانیت خدای تعالی و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد او و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کند و اگر پیش از آنکه امام کفار را دعوت باسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد گناه دارد اما قصاص

و دیت بر او نیست و این دعوت عامه کفار را لازم است مگر جماعتی را که دعوت بایشان نرسیده باشد و عالم به بعث رسول صلوات الله علیه و آله نبوده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم به بعثت و دعوت رسول باشند لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هرگاه امام الزام بر آن نماید سیم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور ترس بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند اما آن ده امری که حرام است اول در چهار ماه حرام قتال کردن و آن رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم است و بدین سبب این چهار ماه را ماههای حرام میگویند و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و با مسلمانان جنگ نکنند باجماع حرام است و اما با جمعی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند جنگ کردن با ایشان در اینماهها حرام نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام سیم گریختن از جنگ دشمنانیکه دو مثل مسلمانان باشند اگرچه گمانش باشد که کشته میشود بعد از آنکه صفها راست شده باشد مگر آنکه قصد آن داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل آنکه پشت بافتاب نماید یا بر بلندی بر آید که خود را بجائی که آب داشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در گریختن غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقها ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشد در این صورت جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرام است کشتن اطفال و دیوانهای ایشان پنجم کشتن پیرمردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم گوش و بینی ایشان بریدن هفتم غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر درآب ایشان ریختن هرگاه بغیر آن ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آن را مکروه میدانند و بعضی بر آنند که اگر گمان آن باشد که در آن دیار مسلمانی هست حرام است و اما آن شش امری که سنت است اول آنکه در وقت بهم رسیدن در وصف جهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میخوانده اند اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الکِتابِ سَرِیعَ الحِسابِ مُجْرِیَ السَّحابِ اِهْزِمِ الاَحْزابَ یا صَرِیخَ المَکْرُوبِینَ یا مُجِیبَ دَعْوَةِ المُضْطَرِّینَ یا کاشِفَ الکَرْبِ العَظِیمِ اِکْشِفْ کَرْبِی وَغَمِّی فَاِنَّکَ تَعْلَمُ حالِی وَحالَ اَصْحابِی فَاکْفِنِی بِقُوَّتِکَ عَدُوِّی دوم آنکه در حالت اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر و عصر باشد چرا که در آنوقت درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل

میشود ونزدیک بشبهه است وکشتن کمتر بوقوع میاید واکر کسی از جملهٔ مسلمانان بکریزد خلاص
میشود سیم انکه امام در راه رفتن لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا برد چهارم انکه با صاحب تدبیران
لشکر مشورت نماید پنجم انکه اختیار منزل جائی نماید که اب وعلف دران بسیار باشد ششم
انکه اکر چاروائی از لشکری مانده شود وچاروای دیکر نداشته باشد که بار خود را بر دارد امام
بار او را بر چاروای خود بردارد دوم جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح دران ممکن باشد چون خراب
کردن منازل وقلاع کافران وسنک انداختن بمنجنیق بر ایشان ومنع کردن از تردد قافله بسوی
ایشان وکشتن ایشان اکر چه در میان ایشان زنان واطفال وپیران واسیران مسلمانان کشته
شوند وباتش سوزانیدن ایشان وبریدن درختان ایشان ومنع کردن اب از ایشان باحتیاج
جایز است ودر روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که منع کردن اب حلال
نیست وبعضی از مجتهدین روایت مذکوره را حمل بران کرده اند که زهر در اب ایشان ریختن بی احتیاج
حلال نیست واما ان هشت امری که مکروه هست اول بدست خود پدر کافر خود را کشتن دوم
شبیخون بر اعدا بردن بغیر حاجت سیم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت چهارم چاروا‌ها
خود رائی کردن بی مصلحتی اکر چه از رفتن باز مانده باشند وبا مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن
چاروا‌های کافران جایز است چه ان سبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن در
صف بی اذن امام وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم نکاه داشتن اسیر جهت
کشتن وچیزی باو ندادن تا انکه بمیرد ودر حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناهی صلی
الله علیه واله وسلم هیچکس را بدین طریق نکشته مکر عقبة بن ابی معیط را هفتم انکه هرکاه
فتح بغیر خراب کردن قلاع ومنازل ایشان ممکن باشد خراب کردن انها واب بر ایشان سر دادن
وایشان را باتش سوختن ودرختان ایشان را بریدن خصوصا درخت خرما بی احتیاج مکروه است
هشتم کشتن چاروا‌های ایشان بعد از انکه جنک تمام شده باشد اما در حال جنک جایز است
چنانچه کذشت **فصل پنجم** در امان دادن کفار بدانکه احاد مسلمانان را جایز است
که کافر را امان دهند اما امان دادن دیوانه ونابالغ ومسلمانی که باکراه کافر را امان دهد وکسی که
عقل او بخوردن شراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست واسیران
مسلمانانی که در دست کفار باشند وبی اکراه بعضی از کافر را امان دهند صحیح است وهمچنین
امان دادن تاجران مسلمانانی که بدیار کفار تردد مینمایند ومسلمانانی که کافران ایشان را باجرت
کرفته باشند صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد وهرکاه یکی از مسلمانان
ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده وممکن باشد یعنی پیش از کرفتار شدن باشد قولش مسموع

واکر

واکر بعد از انکه کرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست وامان را دو لفظ است اول
آجرتک یعنی پناه دادم ترا دوم آمنتک یعنی امان دادم ترا وانچه صریح دلالت بران کند حکم
این دو لفظ دارد مثل انکه بکوید اذممتک یعنی امان دادم ترا یا انکه بکوید انت فی ذمة الاسلام
یعنی تو در امان اسلامی واکر چیزی بنویسد که دلالت کند بر انکه نوشتن بقصد امان واقع
شده صحیح است خواه ان نوشته بلغت عربی باشد وخواه بفارسی مثل انکه نوشته باشد
کمترس وهمچنین اکر اشارت کند بطریقیکه امان از ان مفهوم کردد وهرکاه امان داده شود
واجبست وفا کردن بان بهر طریقیکه شرط شده باشد بشرطیکه متضمن شرط نامشروع نباشد
واکر کفار بکمان امان نزد وبسبب ان داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشتا
وبکذارند که بمنازل خود بروند ووقت امان دادن پیش از کرفتار شدن است پس اکر امان
بعد از کرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست واما امام را بعد از کرفتار شدن کفار وغلبهٔ
بر ایشان امان دادن جایز است **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هرکاه
امام مصلحت در صلح کردن با کفار ببیند وترک جنک را با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان
صلح کند ومیباید که صلح کمتر از یکسال نباشد واکر مسلمانان بسیار ضعف باشند تا ده سال
نیز جایز داشته اند واصح انست که بمقدار وقت که امام مصلحت دران داند صلح جایز است واکر
در صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد یا دادن ان واجبست یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است
قول اقرب انست که واجب نیست ومتولی عقد صلح غیر از امام ونایب او کسی دیکر نمیتواند شد
یعنی همچنانکه هریک از مسلمانان را جایز بود که هریک از کافران را امان دهد صلح اینچنین نیست
وهرکاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشان را واموال ایشان را نکاه دارد وهر شرط
مشروعی که در صلح واقع شود وفا بان کند واکر امام بعد از انکه با کفار صلح کرده بمیرد بر امامیکه
بعد از او است لازم است که وفا بشرط او نماید وهرکاه کافران کاری کنند که منافی صلح باشد صلح
باطل میشود وهمچنین هرکاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت بایشان صلح
باطلست وهرکاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی ظاهر خواهد
شد جایز است که صلح را بر طرف کند بشرطیکه مجرد کمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد وهرکاه
میانهٔ کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود ودعوی خود را بامام رفع نمایند
لازم است بر امام که بطریق اسلام میانهٔ ایشان حکم کند واکر یهودان ونصاری دعوی خود
را بامام رفع نمایند مخیر است که میانهٔ ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و
جواب ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت واحکام ان وکیفیت قسمت ان

ایشان جهاد کننده کان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کننده کان بر سبیل قهر و غلبه کرفته
باشند دران بر سه قسم است قسم اول انکه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و انچه بان
مانداما رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه
براو سوار باشند یا در دست داشته باشند بکسانی تعلق دارد که ایشانرا کشته باشند
و اما انکشتری و میان بند و همیان کفار تعلق بکشنده کان ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین
خلافست اقرب انست که تعلق بکشنده کان دارد و بعضی از مجتهدین برانند که اکر امام شرط
کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست والا داخل غنیمت است و غنیمت را بعد از انکه جمع
کرده باشند اول میباید که امام اجرت جماعتی را که بجهت مصلحت کرفته باشد بدهد و اجرت
نکاه دارنده چهار پایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند انکاه خمس از ا بمستحق
ان برساند انکاه بزنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد مسلمانان امده باشند و در جنک
کاه حاضر باشند انچه صلاح داند بدهد بشرط انکه کمتر از حصه جهاد کننده کان باشد و بعضی
از مجتهدین کفته اند که اکر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب باقای او دهند و کمتر از یک
سهم بغلام دهند و غلامیکه اقا او را مدبر کرده باشد یعنی اقای او کفته باشد که بعد از فوت او
ازاد باشد اکر پیش از اخر شدن جنک اقای او کشته شود و ثلث مال اقا برابر قیمت او باشد از ثلث
مال اقا ازاد میشود و حصه نیز از غنیمت مساوی جهاد کننده کان میبرد انکاه امام غنیمت را میانه
جهاد کننده کان مسلمانان که در جنک کاه حاضر باشند و اکرچه جنک نکرده باشند یا پیش از
قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید باین طریق که کسی را که صاحب یک اسب است اکرچه در
جنک باو محتاج نباشد یا جنک در دریا باشد دو سهم دهد و اکر زیاده از یک اسب داشته
باشد سه سهم دهد و پیاده را یک سهم بدهد و اکر جماعتی یک اسب داشته باشند و در جنک
بنوبت براو سواری کنند هر یک را سهمی دهد انکاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید
و اکر اسب شخصی پیش از اخر شدن جنک و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد
و اکر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهمش تعلق بورثه او دارد و سنت است که قسمت غنیمت
در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه است و سنت که امام در قسمت ابتدا بجماعتی
کند که نزدیک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم باشند و اکر در نزدیکی مساوی
باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد
از ان عجم را و امام را میرسد که جهت خود انچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای
نفیس که تعلق بپادشاهان داشته باشد قسم دوم انچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها

و دیهها و زمینها و ... انها که بقهر و غلبه کرفته باشند و در وقت فتح اباد ان
باشد بعد از اخراج خمس ان انها یا از حاصل انها ما بقی تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص ... کسی نیست
نیست و نقل ان ... ابا اوست که حاصل انرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون ...
مسجدها و ساختن پلها و معونت جهاد کننده کان و ما یحتاج قاضیان شهرها و ماهیان و لایتها
و مؤذنان و انچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و انچه از
اینها در وقت جنک خراب باشد یا بی جنک بدست اید مخصوص بامام است و لشکری را در ان
دخلی نیست و انچه بدست لشکری افتد که بی اذن امام بجنک رفته باشد ان نیز تعلق بامام
دارد قسم سیم اسیرانی اند که در جنک کاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر کشتن
ملک غانمین میشوند که ایشانرا کرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست اما مردان بالغ ایشانرا اکر
در وقت جنک بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن ایشان یا بریدن دست و پای ایشان و کذاشتن
که خون از ان برود و بمیرند و اکر بعد از جنک بدست ایند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست
و امام مخیر است میان بند نهادن و سر دادن و فدیه کرفتن و ازاد کردن **خاتمه** در بیان
امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب واجبست و بفعل نیک سنت
چون نماز سنت سنتست و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا واجبست و نهی کردن از فعل
مکروه سنتست و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف و واجب نهی از منکر
اجماعیست و هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما خلاف در انست که ایا وجوب
این بحسب عرف شرع اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافست که ایا واجب کفائیست
که چون جمعی بان قیام نمایند از دیکران ساقط میشود یا بر همه کس واجبست تا انکه قبول کند اقوی اول
دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول انکه کسی که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند
میباید که بالغ و عاقل باشد دوم انکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد بد تا انکه ایمن باشد از
غلط کردن سیم انکه بداند که اکر امر کند یا نهی نماید در ان شخص اثر میکند پس اکر اثر نکند واجب
نیست چهارم انکه شخصی که اراده دارد که بفعل نیک و را اغب سازد و یا از فعل بد نهی او کند
عازم باشد که فعل نیک را بکند و فعل بد را نکند پس اکر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست
پنجم انکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرری یا مفسده او یا ضرر بمسلمانان نباشد پس
اکر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست و بعد از انکه این شروط متحقق شود هر کاه شخصی داند
که بمجرد اظهار ازردکی ترک میکند واجبست که اظهار ان نماید و همچنین اکر داند که بمحض اظهار کراهت
و طرف نمیکند بلکه بدو دوری کردن از او برطرف میکند واجب است که از او دوری کند و اکر بدند

که باینها برطرف نمیشود تا انکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند بانکه وعظ بکوید و
او را نیز نصیحت کند و اگر بنرمی برطرف نکند سخنان درشت کوید تا انکه ترک کند و اگر داند که
بان برطرف نمیکند واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن برطرف نمیکند و محتاج باینست که عضوی
را از و مجروح سازد یا او را بکشد آیا جایز است بی اذن امام یا نه سید مرتضی رحمة الله بر اینست که
جایز است و اصح آنست که محتاج باذن امام است و همچنین خلافست میانه مجتهدین که اقامت
حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که آقا غلام
خود را میتواند حد زد هر کاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا کواهان عادل کواهی دهند که غلام
کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطی که ضرر بنفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و هم
چنین بعضی از مجتهدین کفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر
و زن هر دو ازاد باشند و خواه بنده یا یکی بنده باشد و فرق نیست میانه رجم و جلد و بعضی از
مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند و شرط نیست در زن انکه دخول باو کرده باشد و ایا میباید که زن
بنکاح دائمی باشد یا انکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین در این خلافست و همچنین خلافست
در انکه آقای غلام و پدر و شوهر هر کاه فقیه جامع الشرایط باشند میتوانند حد زد یا مطلقا
جایز است ایشان را اصح آنست که مطلقا جایز است چرا که فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور خواهد
شد میتواند که مطلقا حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که ایا در حالت غیبت امام مجتهد میتواند
اقامت حدود کردن اقوی آنست که میتواند بشرطیکه مستلزم قتل و جرح نباشد

باب هفتم از کتاب جامع عباسی

در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و اله و حضرت امیر المومنین و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود و وفات ایشان و در ان چهار فصل است

در ثواب زیارت هر یک از ایشان

فصل اول در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت موکد است حاجیان و غیر
ایشان را که حضرت رسول صلی الله علیه و اله را در مدینه طیبه زیارت کنند و در حدیث وارد
شده که امام جبرا و قهرا مردمان را بزیارت بدارد اکر ترک زیارت کنند زیرا که مستلزم جفاست
چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله وارد شده که کسیکه حج کند و زیارت
من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفا کار بعرصه محشر اید و جفا بر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و اله حرام است و نیز انحضرت فرمود که هر که مرا زیارت کند واجب میشود که روز
قیامت او را شفاعت کنم و هر که را واجب شود که من شفاعت کنم واجبست که بهشت رود و هم انحضرت

فرموده که انکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی من هجرت کرده
باشند و اگر استطاعت امدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که بمن میرسد و هم از
انحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند ای فرزند من هر کس
که مرا در حیات و در ممات زیارت کند یا پدر یا برادر ترا یا ترا که حسینی من او را روز قیامت زیارت
کنم و از کناهان خالص کردانم و هم از انحضرت منقولست که هر امامی را در کردن دوستان عهدیست
و از تمام وفای بان عهد زیارت کردن قبر اوست پس هر کس که امام را زیارت کند و رغبت در
زیارت او نماید هر اینه ان امام روز قیامت شفیع او باشد و هم از انحضرت منقول است که وقتی
حضرت امام حسن علیه السلام از او سوال نمود که یا رسول الله کسیکه زیارت ما کند چه ثواب
دارد انحضرت فرمودند هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا در حیات یا ممات زیارت کند هر اینه بر
من واجب میشود که او را روز قیامت از اتش دوزخ نکاه دارم و هم از انحضرت منقولست که حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هر کس مرا یا ترا ای فاطمه سه روز زیارت کند واجب
میشود مرا او را بهشت ببرم و فاطمه علیها السلام از انحضرت سوال نمود که در حال حیات یا ممات فرمودند
هم در حال حیات و هم در حال ممات و از حضرت امام ابی جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام
منقول است که هر کس زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام را پیاده بجا ارد خدا تعالی عوض
هر کام او یک حج و عمره بنویسد و اگر پیاده از زیارت انحضرت بر کردد بهر کامی دو حج و دو عمره
بنویسد و نیز انحضرت فرموده که کسیکه انحضرت را زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی یقین
داند که امام مفترض الطاعه است خدا تعالی بهر قدمی حج مقبولی و عمره مبروری بنویسد و بخدا قسم
اتش دوزخ نمیچشد پایهائی که خاک الوده شده باشد در زیارت او خواه در سواری و خواه در
پیادگی و نیز از انحضرت منقول است که فرمود که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که حضرت
پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن موسی علیه السلام منقول است که خطاب باحمد
بزنطی کرده فرمودند که روز عید غدیر نزد قبر انحضرت حاضر شو که خدا تعالی در ان روز از هر
مومن و مومنه و مسلم و مسلمه کناهان شصت ساله را میبخشد و دو برابر انچه در ماه رمضان و
شب قدر و شب فطر از اتش دوزخ ازاد میسازد در ان روز ازاد میکرداند و یک درهم تصدق در
ان روز برابر هزار درهم است [illegible] برادران مومن خود و حضور
امام [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
فرموده که هر کس که در مشهد انحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بکذارد در
دیوان اعمال او حج مبروری نوشته میشود چنین است ثواب زیارت کردن هر امامی که

الطاعنا و واجب باشد و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ثواب بسیار است و در
بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت فرض است بر هر مؤمنی و مؤمنه و تارک او تارک
خدا و رسول خداست و باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمانست و واجبست بر هر مالداری که
هر سال یکبار زیارت او کند و کسیکه یک سال از عمر او برو بگذرد و در زیارت او نکند یکسال
از عمر او کم میشود و زیارت او عمر را دراز میکند و ایام زیارت او از عمر ایشان حساب نمیشود و بهر
گامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند میابد و بهر درهمی که در آن راه صرف
میکند ثواب ده هزار درهم دارد و هر کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدا ایتعالی
گناهان پیشین و آینده او را ببخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است
که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بجای آورده باشد و در بعضی روایات
وارد شده که زیارت آنحضرت در روز عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مقبول است
و هزار هزار جهاد است در راه خدا ایتعالی با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و زیارت
روز اول ماه رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهان است و در یکسال جمع کردن زیارات او
میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار
حاجت دنیا و آخرت میکند و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش
و مراد از این کلام کنایت از ثواب بسیار است و بزرگی بسیار مثل کسیکه خدا ایتعالی او را بعرش
برده و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب
هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کرده توجه بقبر
او کند و بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ ثواب حج و عمره
در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت
هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ در راه خدا ایتعالی
کند با حضور پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل حج است و نماز سنت معادل عمره
و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرموده هر کس حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نه بیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام خود فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا ایتعالی گناهان او را
بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که پرسیدند از او
که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است آنحضرت فرمودند آری و گفتند

که هر که

که هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که فرمودند زیارت
فرزندم علی پیش خدا ایتعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام فرمود که زیارت
پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که
قایلند بامامت دوازده امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام امام میدانند و واقفیه که تا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام امام میدانند
و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قایل اند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین
علیه السلام میکنند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمیکنند مگر خواص شیعه و بهتر
آنست که حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه
السلام منقول است که باحمد بزنطی نوشتند که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدا ایتعالی
مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول است احمد بزنطی گوید از حضرت امام محمد تقی علیه
السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل هزار حج است آن حضرت فرمودند که مقابل هزار هزار
حج است و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که مرا با این دوری زیارت کند او را
در سه موضع یاری کنم آنگاه که نامه‌ها از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن بر صراط و
هنگام کشیدن اعمال **فصل دوم** در آداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق
بزیارت دارد اول غسل کردن پیش از دخول بروضه دوم آنکه تا داخل شدن با طهارت باشد
پس اگر در میانه حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد سیم آنکه جامه پاک پوشد و بر در مشهد
بایستد و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در آنحال او را رقتی بهم رسید داخل
شود چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت
بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور
ایستادن بهتر است و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن
ضریح جایز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین امامیه برآنند
که جایز است ششم آنکه رو بقبله نکند بلکه رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت
بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ کافیست و بعضی از مجتهدین حاضر شدن در آنجا را کافی میدانند هشتم جانب
راست روی خود را بر ضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و دعا کردن نهم جانب چپ

روی خود را بر ضریح نهادن و سؤال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که او را از اهل
بهشت بگرداند بشفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم برگشتن بالین
آمدن و رو بقبله نموده دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر
زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر
آنحضرت و قبر او گذارد و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلم باشد در بالین سر
باید گذارد و در این نماز رخصت از ائمه علیهم السلم وارد شده که رو بقبر میتوان کرد اگرچه
مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کند که رو بضریح کند و پشت بقبله نکند
بهتر است دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطر برسد از امور دین
و دنیا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلائق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم
در امکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آنرا بصاحب ضریح هدیه کردن چه نفع آن باز با و میرسد
و سبب تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت
توبه کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آن مقام و محتاجان
آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان
تعظیم صاحب قبر است هفدهم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن شهر است هیجدهم
آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند نوزدهم آنکه سؤال کند از خدا تعالی عود
بدان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید
بیست و یکم آنکه زود از آن مقام بیرون رود چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق باز
آمدن زودتر بهم میرسد **فصل دویم** در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی صلی
الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بدانکه زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بطرق متعدده واقع شده و چون این مختصر گنجایش
جمیع آنها نداشت لهذا در این رساله اختصار رفت بزیارت مختصری جهت هر یک از حضرات
که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه
و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن

انتخاب **زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** شده

بدان وفقک الله تعالی و ایانا که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول در آن
باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بفعل آوری و بآدابی که در فصل

در بیان زیارت
حضرت رسالت
پناهی صلعم

سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلم داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای سر آنحضرت
روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را بجانب ضریح مقدس آنحضرت کنی و پهلوی راست را بجانب
منبر آنحضرت و این دعا را که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده بخوانی اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّکَ
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسالاتِ رَبِّکَ وَ نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبِیلِ اللّٰهِ
وَ عَبَدْتَ اللّٰهَ حَتّٰی اَتاکَ الْیَقِینُ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ اَدَّیْتَ الَّذی عَلَیْکَ مِنَ الْحَقِّ وَ اَنَّکَ قَدْ
رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنینَ وَ غَلُظْتَ عَلَی الْکافِرینَ فَبَلَّغَ اللّٰهُ بِکَ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُکَرَّمینَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اسْتَنْقَذَنا
بِکَ مِنَ الشِّرْکِ وَ الضَّلالِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَواتِکَ وَ صَلَواتِ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبینَ وَ عِبادِکَ الصّالِحینَ
وَ اَنْبِیائِکَ الْمُرْسَلینَ وَ اَهْلِ السَّماواتِ وَ الْاَرَضینَ وَ مَنْ سَبَّحَ لَکَ یا رَبَّ الْعالَمینَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ
عَلیٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ نَبِیِّکَ وَ نَجِیِّکَ وَ وَلِیِّکَ وَ حَبیبِکَ وَ صَفِیِّکَ وَ خاصَّتِکَ وَ صَفْوَتِکَ
مِنْ بَرِیَّتِکَ وَ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ اَللّٰهُمَّ اَعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَ الْوَسیلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ ابْعَثْهُ مَقاماً مَحْمُوداً
وَ الْعَطِیَّةَ یَغْبِطُهُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ
جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّاباً رَحیماً وَ اِنّی اَتَیْتُ نَبِیَّکَ
مُسْتَغْفِراً تائِباً مِنْ ذُنُوبی وَ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یا
مُحَمَّدُ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَی اللّٰهِ رَبّی وَ رَبِّکَ لِیَغْفِرَ لی ذُنُوبی و بعد از آن نیت زیارت کن باین طریق
که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میکنم سنت تقرب بخدا پس از آن بگوی اَلسَّلامُ
عَلَیْکَ یا حَبیبَ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا صِفْوَةَ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ
نَصَحْتَ لِاُمَّتِکَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللّٰهِ وَ عَبَدْتَهُ حَتّٰی اَتاکَ الْیَقینُ فَجَزاکَ اللّٰهُ اَفْضَلَ ما
جازیٰ نَبِیّاً عَنْ اُمَّتِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلیٰ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ
مَجیدٌ آنگاه اگر حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را پس پشت خود گذاشته
رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجت نما که باجابت مقرون
گردد و بعد از آن دعائی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میخوانده اند بخوانی که اَللّٰهُمَّ
اِلَیْکَ اَلْجَاْتُ اَمْری وَ اِلیٰ قَبْرِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ اَسْنَدْتُ ظَهْری وَ الْقِبْلَةَ الَّتی
رَضیتَ لِمُحَمَّدٍ اِسْتَقْبَلْتُ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَصْبَحْتُ لا اَمْلِکُ لِنَفْسی خَیْرَ ما اَرْجُو لَها وَ لا اَدْفَعُ عَنْها شَرَّ ما
عَلَیْها وَ اَصْبَحَتِ الْاُمُورُ بِیَدِکَ وَ لا فَقیرَ اَفْقَرُ مِنّی اِنّی لِما اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقیرٌ اَللّٰهُمَّ ارْدُدْنی
مِنْکَ بِخَیْرٍ وَ لا رادَّ لِفَضْلِکَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ اَنْ تُبَدِّلَ اِسْمی اَوْ تُغَیِّرَ جِسْمی اَوْ تُزیلَ نِعْمَتَکَ
عَنّی اَللّٰهُمَّ زَیِّنّی بِالتَّقْویٰ وَ جَمِّلْنی بِالنِّعَمِ وَ اغْمُرْنی بِالْعافِیَةِ وَ ارْزُقْنی شُکْرَ الْعافِیَةِ آنگاه نزد منبر

انده رفته چشم و روی خود را [illegible] مالیدن چشمهای خود
بر منبر بحضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت آمده جهت مطالب دنیوی و اخروی
دعا کن چه از حضرت رسالت پناهی منقول است که میانه منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت انگاه
دو رکعت نماز زیارت حضرت بکذار و بعد از فارغ شدن از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها
السلام کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون کردد انگاه بکوی
اَللّٰهُمَّ اِنّی صَلَّیْتُ هاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنّی اِلی سَیِّدی وَمَوْلایَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَسُولِکَ
وَنَبِیِّکَ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَقَبَّلْها مِنّی وَاجْزِنی عَلی ذلِکَ جَزآءَ الْمُحْسِنینَ اَللّٰهُمَّ لَکَ
صَلَّیْتُ وَلَکَ رَکَعْتُ وَلَکَ سَجَدْتُ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ لِاَنَّهُ لا یَکُونُ الصَّلوةُ وَالرُّکُوعُ اِلّا لَکَ
لِاَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ مِنّی زِیارَتی وَاَعْطِنی سُؤْلی
بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرینَ

زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در احادیث اهل بیت علیهم السلام مختلف
وارد شده چه در بعضی از احادیث آمده که آنحضرت در کورستان بقیع مدفون کشته و در
بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده
و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آن
حضرت در خانه خود مدفون است و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرک کردند قبر آنحضرت
داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفون است علامت ضریح مقدس آنحضرت هست
پس هرکاه بدانجا رسی بعد از انکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی نیت زیارت کن که زیارت فاطمه
زهرا علیها السلام میکنم سنت قربة الی الله انکاه بکوی اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ
اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ نَبِیِّ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَلیلِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ حَبیبِ اللّٰهِ
اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَمینِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ اَفْضَلِ
اَنْبِیآءِ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَمَلائِکَتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا سَیِّدَةَ نِساءِ
الْعالَمینَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللّٰهِ وَخَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ
اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا اُمَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا
الصِّدّیقَةُ الشَّهیدَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْفاضِلَةُ
الزَّکِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْحَوْرآءُ الْاِنْسِیَّةُ اَلسَّلامُ
عَلَیْکِ اَیَّتُهَا التَّقِیَّةُ النَّقِیَّةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلیمَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمُطَهَّرَةُ
الْمُطَهَّرَةُ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکاتُهُ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکِ

وَعَلی رُوحِکِ وَبَدَنِکِ اَشْهَدُ اَنَّکِ مَضَیْتِ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکِ وَاَنَّ مَنْ سَرَّکِ فَقَدْ سَرَّ رَسُولَ
اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لِاَنَّکِ بَضْعَةٌ مِنْهُ وَرُوحُهُ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْهِ کَما قالَ عَلَیْهِ اَفْضَلُ
سَلامِ اللّٰهِ وَصَلَواتِهِ اُشْهِدُ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَلائِکَتَهُ اَنّی راضٍ عَمَّنْ رَضیتِ عَنْهُ
ساخِطٌ عَلی مَنْ سَخِطْتِ عَلَیْهِ مُتَبَرِّئٌ مِمَّنْ بَرِئْتِ مِنْهُ مُوالٍ لِمَنْ والَیْتِ وَمُعادٍ لِمَنْ عادَیْتِ
مُبْغِضٌ لِمَنْ اَبْغَضْتِ مُحِبٌّ لِمَنْ اَحْبَبْتِ وَکَفی بِاللّٰهِ شَهیداً وَحَسیباً وَجازِیاً وَمُثیباً بعد از ان
صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السلام
بجای آورد و دعائی که مذکور شد بخوان و چون بکورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام
زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت چنین کن که
زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
میکنم سنت قربة الی الله انکاه بکوی اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَئِمَّةَ الْهُدی اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ حُجَجَ اللّٰهِ عَلی
اَهْلِ الدُّنْیا اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الْقَوّامُونَ فِی الْبَرِیَّةِ بِالْقِسْطِ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الصَّفْوَةِ اَلسَّلامُ
عَلَیْکُمْ اَهْلَ النَّجْوی اَشْهَدُ اَنَّکُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فی ذاتِ اللّٰهِ وَکُذِّبْتُمْ وَاُسِیءَ اِلَیْکُمْ
فَغَفَرْتُمْ وَاَشْهَدُ اَنَّکُمُ الْاَئِمَّةُ الرّاشِدُونَ وَاَنَّ طاعَتَکُمْ مَفْرُوضَةٌ وَاَنَّ قَوْلَکُمُ الصِّدْقُ
وَاَنَّکُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ تُجابُوا وَاَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطاعُوا وَاَنَّکُمْ دَعائِمُ الدّینِ وَاَرْکانُ الْاَرْضِ لَمْ
تَزالُوا بِعَیْنِ اللّٰهِ یَنْسَخُکُمْ فی اَصْلابِ الْمُطَهَّرینَ وَیَنْقُلُکُمْ فی اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ لَمْ تُدَنِّسْکُمُ
الْجاهِلِیَّةُ وَلَمْ تَشْرَکْ فیکُمْ فِتَنُ الْاَهْوآءِ طِبْتُمْ وَطابَ مَنْبَتُکُمْ مَنَّ بِکُمْ عَلَیْنا دَیّانُ
الدّینِ فَجَعَلَکُمْ فی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ وَجَعَلَ صَلَواتِنا عَلَیْکُمْ رَحْمَةً
لَنا وَکَفّارَةً لِذُنُوبِنا اِذِ اخْتارَکُمْ لَنا وَطَیَّبَ خَلْقَنا بِما مَنَّ عَلَیْنا مِنْ وِلایَتِکُمْ وَکُنّا عِنْدَهُ مُسَلِّمینَ
بِعِلْمِکُمْ مُقِرّینَ بِفَضْلِکُمْ مُعْتَرِفینَ بِتَصْدیقِنا اِیّاکُمْ وَهذا مَقامُ مَنْ اَسْرَفَ وَاَخْطَأَ وَاسْتَکانَ
وَاَقَرَّ بِما جَنی وَرَجا بِمَقامِهِ الْخَلاصَ وَاَنْ یَسْتَنْقِذَ بِکُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْکی مِنَ النّارِ فَکُونُوا
لی شُفَعآءَ فَقَدْ وَفَدْتُ اِلَیْکُمْ اِذْ رَغِبَ عَنْکُمْ اَهْلُ الدُّنْیا وَاتَّخَذُوا آیاتِ اللّٰهِ هُزُواً وَ
اسْتَکْبَرُوا عَنْها انکاه سر و دستهای خود را سوی آسمان بکن و این دعا را بخوان یا مَنْ هُوَ قائِمٌ
لا یَسْهُو وَدائِمٌ لا یَلْهُو وَمُحیطٌ بِکُلِّ شَیْءٍ لَکَ الْمَنُّ بِما وَفَّقْتَنی وَعَرَّفْتَنی اَئِمَّتی عَلَیْهِمُ السَّلامُ
اِذْ صَدَّ عَنْهُمْ عِبادُکَ وَجَهِلُوا مَعْرِفَتَهُمْ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِمْ وَمالُوا اِلی سِواهُمْ وَکانَتِ الْمِنَّةُ
لَکَ وَمِنْکَ عَلَیَّ مَعَ اَقْوامٍ خَصَصْتَهُمْ بِما خَصَصْتَنی بِهِ فَلَکَ الْحَمْدُ اِذْ کُنْتُ عِنْدَکَ فی مَقامی
هذا مَذْکُوراً مَکْتُوباً فَلا تَحْرِمْنی ما رَجَوْتُ وَلا تُخَیِّبْنی فیما دَعَوْتُ انکاه هر دعائی که خواهی
بکن که مستجابست بعد از ان دو رکعت نماز زیارت هر امامی [illegible] و زیارت قبر عم

حضرت رسول صلی الله علیه وآله حمزه که در احد مدفون است بکن که از جملهٔ مستحبات است پس چون بقبر
رسی بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا عَمَّ رَسُولِ اللهِ وَخَیْرَ الشُّهَداءِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَسَدَ اللهِ وَاَسَدَ رَسُولِهِ وَ
اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ جاهَدْتَ فِی اللهِ وَنَصَحْتَ لِرَسُولِ اللهِ وَجُدْتَ بِنَفْسِكَ وَطَلَبْتَ ما عِنْدَ اللهِ وَرَغِبْتَ
فیما وَعَدَ اللهُ و چون بقبر شهدا رسی بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ وَاَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَ
اِنّا بِكُمْ لاحِقُونَ و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نمائی باید که غسل
کنی و زیارت آنحضرت را بطریقیکه مذکور شد بجا آری پس بگو اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَةِ
قَبْرِ نَبِیِّكَ فَاِنْ تَوَفَّیْتَنی قَبْلَ ذٰلِكَ فَاِنّی اَشْهَدُ فی مَماتی عَلی ما اَشْهَدُ فی حَیاتی اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ وَاَنَّ
مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَاَنَّكَ اخْتَرْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ ثُمَّ اخْتَرْتَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ الْاَئِمَّةَ الطّاهِرینَ الَّذینَ اَذْهَبَ
اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیراً فَاحْشُرْنا مَعَهُمْ وَفی زُمْرَتِهِمْ وَتَحْتَ لِوائِهِمْ وَلا تُفَرِّقْ بَیْنی وَبَیْنَهُمْ فِی
الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ و چون خواهی که وداع ائمهٔ بقیع علیهم السلام کنی بطریقیکه مذکور
شد زیارت ایشان را بفعل آر آنگاه بگوی اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ اَئِمَّةَ الْهُدیٰ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَسْتَوْدِعُكُمُ
اللهَ وَاَقْرَأُ عَلَیْكُمُ السَّلامَ آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِما جِئْتُمْ بِهِ وَدَلَلْتُمْ عَلَیْهِ اَللّٰهُمَّ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ
اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتی اِیّاهُمْ وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ ثُمَّ الْعَوْدَ

زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بدان وفقك الله وایانا که هرگاه ارادهٔ زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمائی در نجف
اشرف میباید که غسل کنی و بآدابی که در فصل سابق مذکور شد با هستگی و سکینه و وقار
متوجهٔ مرقد منور و مطهر آنحضرت شوی تا آنکه بمرقد رسی آنگاه روی خود را با نحضرت
پشت بقبله کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
میکنم سنت تقرب بخدا پس بگوی اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا وَلِیَّ اللهِ اَنْتَ اَوَّلُ مَظْلُومٍ وَاَوَّلُ مَنْ غُصِبَ
حَقُّهُ صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتّی اَتاكَ الْیَقینُ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ لَقیتَ اللهَ وَاَنْتَ شَهیدٌ عَذَّبَ اللهُ
قاتِلَكَ بِاَنْواعِ الْعَذابِ وَجَدَّدَ عَلَیْهِ الْعَذابَ جِئْتُكَ عارِفاً بِحَقِّكَ مُسْتَبْصِراً بِشَأْنِكَ مُعادِیاً لِاَ
عْدائِكَ وَمَنْ ظَلَمَكَ اَلْقیٰ عَلیٰ ذٰلِكَ رَبّی اِنْ شاءَ اللهُ تَعالیٰ اِنَّ لی ذُنُوباً كَثیرَةً فَاشْفَعْ لی عِنْدَ رَبِّكَ
فَاِنَّ لَكَ عِنْدَ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالیٰ جاهاً وَشَفاعَةً وَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلا یَشْفَعُونَ اِلّا لِمَنِ ارْتَضیٰ
آنگاه بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی اَكْرَمَنی بِمَعْرِفَتِهِ وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ وَمَنْ فَرَضَ طاعَتَهُ رَحْمَةً مِنْهُ وَ
تَطَوُّلاً مِنْهُ وَمَنَّ عَلَیَّ بِالْاِیمانِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی سَیَّرَنی فی بِلادِهِ وَحَمَلَنی عَلیٰ دَوابِّهِ وَطَویٰ لِیَ
الْبَعیدَ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ عَنّی حَتّیٰ اَدْخَلَنی حَرَمَ اَخی نَبِیِّهِ وَاَرانیهِ فی عافِیَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی هَدانا لِهٰذا
وَما كُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا اَنْ هَدانَا اللهُ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ

مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِیّاً عَبْدُ اللهِ وَاَخُو رَسُولِ اللهِ اَللّٰهُمَّ عَبْدُكَ
وَزائِرُكَ مُتَقَرِّبٌ اِلَیْكَ بِزِیارَةِ قَبْرِ اَخی رَسُولِكَ وَعَلیٰ كُلِّ مَأْتِیٍّ حَقٌّ لِمَنْ اَتاهُ وَزارَهُ وَاَنْتَ خَیْرُ مَأْتِیٍّ وَ
اَكْرَمُ مَزُورٍ فَاَسْئَلُكَ یا اَللهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحیمُ یا جَوادُ یا واحِدُ یا اَحَدُ یا فَرْدُ یا صَمَدُ یا مَنْ لَمْ یَلِدْ وَ
لَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَاَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَكَ اِیّایَ مِنْ زِیارَتی
فی مَوْقِفی هٰذا فَكاكَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ وَاجْعَلْنی مِمَّنْ یُسارِعُ فِی الْخَیْراتِ وَیَدْعُوكَ رَغَباً وَرَهَباً وَاجْعَلْنی
مِنَ الْخاشِعینَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ بَشَّرْتَنی عَلیٰ لِسانِ نَبِیِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقُلْتَ وَبَشِّرِ الَّذینَ آمَنُوا
اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ اَللّٰهُمَّ فَاِنّی بِكَ مُؤْمِنٌ وَبِجَمیعِ اَنْبِیائِكَ فَلا تَقِفْنی بَعْدَ
مَعْرِفَتِهِمْ مَوْقِفاً تَفْضَحُنی بِهِ عَلیٰ رُؤُسِ الْخَلائِقِ بَلْ قِفْنی مَعَهُمْ وَتَوَفَّنی عَلَی التَّصْدیقِ لَهُمْ فَاِنَّهُمْ
عَبیدُكَ وَاَنْتَ خَصَصْتَهُمْ بِكَرامَتِكَ وَاَمَرْتَنی بِاتِّباعِهِمْ آنگاه نزدیك ضریح مقدس آنحضرت
رفته بگوی اَلسَّلامُ مِنَ اللهِ عَلیٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ اَمینِ اللهِ عَلیٰ رُسُلِهِ وَعَزائِمِ اَمْرِهِ وَمَعْدِنِ الْوَحْیِ
وَالتَّنْزیلِ وَالْخاتِمِ لِما سَبَقَ وَالْفاتِحِ لِمَا اسْتُقْبِلَ وَالْمُهَیْمِنِ عَلیٰ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَالشّاهِدِ عَلَی الْخَلْقِ وَالسِّراجِ
الْمُنیرِ وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الْمَظْلُومینَ اَفْضَلَ وَاَكْمَلَ وَاَرْفَعَ
وَاَشْرَفَ ما صَلَّیْتَ عَلیٰ اَحَدٍ مِنْ اَنْبِیائِكَ وَرُسُلِكَ وَاَصْفِیائِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَاَمیرِ الْمُؤْمِنینَ
عَبْدِكَ وَخَیْرِ خَلْقِكَ بَعْدَ نَبِیِّكَ وَاَخی رَسُولِكَ الَّذِی انْتَجَبْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَالدَّلیلِ عَلیٰ مَنْ بَعَثْتَهُ
بِرِسالاتِكَ وَدَیّانِ الدّینِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلِ قَضائِكَ بَیْنَ خَلْقِكَ وَالسَّلامُ عَلَیْهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَ
بَرَكاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ الْقَوّامینَ بِاَمْرِكَ مِنْ بَعْدِهِ الْمُطَهَّرینَ الَّذینَ
ارْتَضَیْتَهُمْ اَنْصاراً لِدینِكَ وَحَفَظَةً لِسِرِّكَ وَشُهَداءَ عَلیٰ خَلْقِكَ وَاَعْلاماً لِعِبادِكَ مَا اسْتَطَعْتُ
اَلسَّلامُ عَلَی الْاَئِمَّةِ الْمُسْتَوْدَعینَ اَلسَّلامُ عَلیٰ خالِصَةِ اللهِ مِنْ خَلْقِهِ اَلسَّلامُ عَلَی الْاَئِمَّةِ الْمُتَوَسِّمینَ
اَلسَّلامُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ الَّذینَ قامُوا بِاَمْرِكَ وَآزَرُوا اَوْلِیاءَ اللهِ وَخافُوا بِخَوْفِهِمْ اَلسَّلامُ عَلَی
الْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبینَ آنگاه بگو اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حَبیبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا صِفْوَةَ اللهِ اَلسَّلامُ
عَلَیْكَ یا وَلِیَّ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حُجَّةَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا عَمُودَ الدّینِ وَوارِثَ عِلْمِ
الْاَوَّلینَ وَالْآخِرینَ وَصاحِبَ الْمیسَمِ وَالصِّراطِ الْمُسْتَقیمِ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوٰةَ وَآتَیْتَ
الزَّكوٰةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَیْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَتَلَوْتَ الْكِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ وَ
جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللهِ حَقَّ جِهادِهِ وَنَصَحْتَ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَجُدْتَ بِنَفْسِكَ صابِراً مُحْتَسِباً
وَمُجاهِداً عَنْ دینِ اللهِ مُوَقِّیاً لِرَسُولِ اللهِ طالِباً ما عِنْدَ اللهِ راغِباً فیما وَعَدَ اللهُ وَمَضَیْتَ
لِلَّذی كُنْتَ عَلَیْهِ شَهیداً وَشاهِداً وَمَشْهُوداً فَجَزاكَ اللهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنِ الْاِسْلامِ وَ
اَهْلِهِ اَفْضَلَ الْجَزاءِ لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ وَلَعَنَ اللهُ مَنْ خالَفَكَ وَلَعَنَ اللهُ مَنِ افْتَریٰ عَلَیْكَ وَ

ظلمك ولعن الله من غضبك ومن بلغه ذلك فرضي به انا الى الله منهم برئ لعن الله امة خالفتك
وامة جحدت ولايتك وامة تظاهرت عليك وامة قتلتك وامة حادت عنك وخذلتك الحمد
لله الذى جعل النار مثويهم وبئس الورد المورود وبئس ورد الواردين وبئس درك المدركين
اللهم العن قتلة انبيائك بجميع لعناتك واصلهم حر نارك اللهم العن الجوابيت والطواغيت
والفراعنة واللات والعزى والجبت وكل ند يدعى من دون الله وكل مفتر على الله اللهم
العنهم واشياعهم واتباعهم واوليائهم واعوانهم ومحبيهم لعنا كثيرا انگاه سه مرتبه
بگو اللهم العن قتلة امير المؤمنين انگاه سه مرتبه بگوی اللهم العن قتلة الحسين
انگاه بگوی اللهم عذبهم عذابا لا تعذب به احدا من العالمين فضاعف عليهم عذابك كما شاقوا
ولاة امرك واعد لهم عذابا لم تحله باحد من خلقك اللهم ادخل على قتلة انصار رسولك و
قتلة انصار امير المؤمنين وعلى قتلة انصار الحسن وقتلة انصار الحسين وقتلة من قتل
في ولاية آل محمد اجمعين عذابا مضاعفا في اسفل درك من الجحيم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم
فيها مبلسون ملعونون ناكسون رؤسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة والخزي الطويل
لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنهم في مستتر
السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم اجعل لي لسان صدق في اوليائك و
حبب الي مشاهدهم حتى تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والاخرة يا ارحم الراحمين
انگاه در بالای سر انحضرت بنشين و بگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين والمسلمين
لك بقلوبهم والناطقين بفضلك والشاهدين على انك صادق امين صديق عليك
يا مولاي السلام من الله وعلى روحك وبدنك اشهد انك طهر طاهر مطهر اشهد انك
يا ولي الله يا ولي رسوله بالبلاغ والاداء واشهد انك حبيب الله وانك باب الله وانك
وجه الله الذي يؤتى به وانك خليل الله وانك عبد الله واخو رسوله اتيتك وافدا
لعظيم حالك ومنزلتك عند الله وعند رسوله صلى الله عليه واله اتيتك متقربا الى
الله بزيارتك خلاص نفسي متعوذا بك من نار استحقها مثلي بما جنيته على نفسي اتيتك
انقطاعا اليك والى ولدك الخلف من بعدك على تزكية الحق فقلبي لك مسلم وامري لك
متبع ونصري لك معدة وانا عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك والتمس بذلك كمال
المنزلة عند الله وانت من امرني الله بصلته وحثني على بره ودلني على فضله وهداني الى حبه
ورغبني من الوفادة اليه والى طلب الحوائج عنده انتم اهل بيت يسعد من تولاكم
ولا يخيب من اتاكم ولا يخسر من يهواكم ولا يسعد من عاداكم ولا اجد احدا افزع

اليه خير الى منكم انتم اهل بيت الرحمة ودعائم الدين واركان الارض والشجرة الطيبة اللهم لا
تخيب توجهي برسولك والى رسولك اللهم انت مننت على بزيارة مولاى وولايته ومعرفته
فاجعلني ممن ينصره وينتصر به ومن على بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة اللهم اني احيى على ما
حيي به علي بن ابي طالب واموت على ما مات عليه علي بن ابي طالب عليه السلام انگاه دو رکعت
اندر بالای سر انحضرت بگذار وجهت مطالب دنیوی واخروی خود دعا کن که محل اجابت
دعاست بعد از ان بگو اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الى سيدي ومولاي
وليك واخي رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن ابي طالب عليه السلام فصل على
محمد وال محمد وتقبلهما مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين اللهم لك صليت ولك ركعت و
لك سجدت وحدك لا شريك لك لانه لا تكون الصلوة والركوع والسجود الا لك لانك انت
الله الذي لا اله الا انت اللهم صل على محمد وال محمد وتقبل مني زيارتي واعطني سؤلي بمحمد واله
الطاهرين انگاه حضرت ادم ونوح عليهما السلام را زیارت کن چه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره
الفقیه نقل نموده که استخوان ادم وجسد نوح نبی علیهما السلام در ان مکان شریف مدفون است
هرگاه خواهی که ادم را زیارت کنی نیت زیارت کرده بگو السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا
حبيب الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا خليفة الله في ارضه
السلام عليك يا ابا البشر صلوات الله وسلامه عليك وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين
من ولدك وذريتك صلوة لا يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته و در زیارت نوح علیه
السلام بعد از نیت زیارت بگو السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا صفي الله السلام
عليك يا ولي الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا شيخ المرسلين السلام عليك يا امين
الله في ارضه صلوات الله وسلامه على روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك ورحمة
الله وبركاته انگاه جهت هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگذار و دعائی که مذکور شد بخوان
وهرگاه اراده نمائی که بوطن خود روی و وداع حضرت امير المؤمنين عليه السلام کنی بطریقیکه
مذکور شد زیارت انحضرت بجا ار بعد از ان بگو السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته
استودعك الله واسترعيك واقرء عليك السلام امنا بالله وبالرسل وبما جاءت به ودلت
عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارتي اياه فان توفيتني
قبل ذلك فاني اشهد في مماتي ما شهدت عليه في حيوتي ان الائمة علي بن ابي طالب و
الحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد بن
الحسن صاحب الزمان صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين وانهم ائمتي من تعلمهم و...

مشركون ومن رد عليهم في اسفل درك من الجحيم اشهد ان من حاربهم لنا اعداء ونحن منهم
براء وانهم حزب الشيطان وعلى من قتلهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين اللهم اني
اسئلك بعد الصلوة والتسليم ان تصلي على محمد وال محمد وان لا تجعله آخر العهد من زيارتي
وان جعلته فاحشرني مع هؤلاء الائمة المسلمين اللهم وذلل قلوبنا لهم بالطاعة والمناصحة
والمحبة وحسن الموازرة والتسليم

زيارت حضرت امام حسين عليه السلام

بدان وفقك الله وايانا كه هرگاه اراده حضرت امام حسين عليه السلام كني در كربلاي معلا
بايد كه در نهر فرات غسل كني وجامهاي پاك بپوشي وپاي برهنه بروي چه در حديث وارد
شده كه راه رفتن در ان حرم محترم چنان باشد كه در حرم خدا و رسول خدا راه رود ودر
راه تكبير وتهليل وتسبيح بگو وسلام وصلوات بر محمد وال محمد بفرست تا انكه بدر حاير
انحضرت رسي ومراد بحاير ديوار پست كه الحال بر دور گنبد حضرت كشيده اند وبواسطه
ان حاير ش ميگويند كه متوكل عباسي خواست كه كسي بزيارت قبر انحضرت نرود اب داد واب را
سر داد تا قبر انحضرت را خراب كند اب چون بحوالي قبر رسيد بر بالاي يك ديگر جمع شده پيش
نرفت وحيران وار بر دور ان بايستاد پس چون بدر حاير انحضرت رسي بگو السلام عليك يا حجة
الله وابن حجته السلام عليك يا ملائكة الله وزوار قبر الحسين بن نبي الله المناصحون
له في جهاد اعدائه المانعون في نصرة اولياء الله الذابون عن احبائه فجزاكم الله افضل
الخير واوفر جزاء احد ممن في بيعته واستجاب له دعوته واطاع على الله انگاه داخل حاير
شو وبعد از انكه ده گام بر داشته باشي توقف كن وسي مرتبه الله اكبر بگو انگاه متوجه
انحضرت شو و روبحضرت كرده قبله را در ميان هر دو كتف بگير وبگو السلام عليك يا
حجة الله السلام عليك يا قتيل الله وابن قتيله السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره السلام
عليك يا وتر الله الموتور في السموات والارض اشهد ان دمك سكن في الخلد واقشعرت
له اظلة العرش وبكى له جميع الخلائق وبكت له السموات والارضون وما فيهن وما
بينهن ومن ينقلب في الجنة والنار من خلق ربنا وما يرى وما لا يرى اشهد انك حجة الله
وابن حجته واشهد انك قتيل الله وابن قتيله واشهد انك ثار الله وابن ثاره واشهد
انك بلغت عن الله عز وجل ووفيت ووافيت وجاهدت في سبيل ربك ومضيت للذي
كنت عليه شهيدا ومستشهدا وشاهدا ومشهودا انا عبد الله ومولاك وفي طاعتك والوافد
اليك التمس بذلك كمال المنزلة عند الله وثبات القدم في الهجرة اليك والسبيل الذي لا

يختلج دونك من الدخول في كفالتك التي امرت بها من اراد الله بدأ بكم ومن اراد الله بكم بكم
يبين الله الكذب وبكم يباعد الله الزمان الكلب وبكم فتح الله وبكم يختم الله وبكم يمحو الله ما يشاء
وبكم يفك الذل من رقابنا وبكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب وبكم تنبت الارض اشجارها
وبكم يخرج الاشجار اثمارها وبكم ينزل السماء قطرها ورزقها وبكم يكشف الله الكرب وبكم
ينزل الله الغيث وبكم تسيخ الارض التي تحمل ابدانكم لعنة الله على قاتليكم [illegible]
امة جحدت ولايتكم وامة ظاهرت عليكم وامة شهدت ولم تستشهد [illegible] الذي
جعل النار مثواهم وبئس ورد الموردون والحمد لله رب العالمين صلى الله عليك يا ابا
عبد الله انا الى الله ممن خالفك بريء انا الى الله ممن خالفك بريء انگاه بيا بسوى ضريح
فرزند او علي بن حسين علي اكبر وزيارت كن وبعد از انكه بايست وزيارت كني بگو السلام عليك
يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين عليه السلام السلام عليك يا ابن الحسن و
الحسين السلام عليك يا ابن خديجة وفاطمة صلى الله عليك صلى الله عليك صلى الله
عليك لعن الله من قتلك لعن الله من ظلمك انا الى الله منهم بريء انگاه بسر قبور شهدا رفته
بگو السلام عليكم والله فزتم والله فزتم والله فزتم يا ليتني كنت معكم فافوز فوزا عظيما انگاه
بيا بالاي سر انحضرت امده از زيارت بدر آ ودعا بكن بعد از نماز زيارت [illegible]
ودعا كند جهة مطالب دنيوي واخروي خويش وبرادران مؤمن وعيال خويش كه دعا
در زير قبه امام حسين عليه السلام مستجاب است ورد نميشود بعد از انكه اراده كني از گنبد
حضرت بيرون آيي چنان كن كه پشت بحضرت نكني ودر وقت بيرون امدن بگو انا لله و
انا اليه راجعون تا انكه قبر انحضرت از نظر غايب شود انگاه متوجه زيارت حضرت عباس بن علي
ابن ابي طالب شو ودر وقتيكه در گنبد رسي بگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين وانبيائه
المرسلين وعباده الصالحين وجميع الشهداء والصديقين الزاكيات الطيبات فيما تغتدي
وتروح عليك يا ابن امير المؤمنين اشهد لك بالتسليم والتصديق والوفاء والنصيحة
لخلف النبي صلى الله عليه واله وسلم المرسل والسبط المنتجب والدليل العالم والوصي
المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاك الله عن رسوله وعن امير المؤمنين وعن الحسن والحسين
افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم عقبى الدار لعن الله من قتلك ولعن الله
من جهل حقك واستخف بحرمتك لعن الله من حال بينك وبين ماء الفرات اشهد انك قتلت
مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك يا ابن امير المؤمنين وافدا اليكم وقلبي مسلم لكم
معكم لا مع عدوكم اني بكم وبآبائكم من المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين

قتل الله امة قتلتكم بالايدي والالسن آنگاه داخل گنبد شده روی خود را بر قبر جعفر
نهاده بگو السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين والحسن
والحسين صلوات الله عليهم السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته على روحك و
بدنك واشهد انك مضيت على ما مضى به البدريون والمجاهدون في سبيل الله المناصحون
له في جهاد اعدائه المبالغون في نصرة اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء
واوفر جزاء احد ممن وفى ببيعته واستجاب له دعوته واطاعوه ولاة امره اشهد انك
قد بالغت في النصيحة واعطيت غاية المجهود فبعثك الله من الشهداء وجعل روحك مع
ارواح السعداء واعطاك من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذكرك في عليين
وحشرك مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا اشهد
انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا
للنبيين فجمع الله بيننا وبينك وبين رسوله واوليائه في منازل المخبتين فانه ارحم
الراحمين وهرگاه خواهی که عباس علی را وداع کنی بگو استودعك الله واسترعيك
واقرء عليك السلام امنا بالله وبكتابه وبما جاء من عند الله اللهم اكتبنا مع الشاهدين
اللهم لا تجعل آخر العهد من زيارتي قبر ابن اخي رسولك صلى الله عليه وآله وارزقني
زيارته ابدا ما ابقيتني واحشرني معه ومع آبائه في الجنان وعرف بيني وبينه وبين رسولك
واوليائك اللهم صل على محمد وآل محمد وتوفني على الايمان بك والتصديق برسولك و
الولاية لعلي بن ابي طالب والائمة من ولده والبراءة من عدوهم فاني قد رضيت يا رب
بذلك و بعد از آن جهة خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود دعا کن و هرگاه خواهی
که وداع حضرت امام حسین علیه السلم کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو
السلام عليك ورحمة الله وبركاته نستودعك وعليك السلم امنا بالله وبالرسول وبما
جاء به ودل عليه واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد منا و
منه اللهم انا نسالك ان تنفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا الا تنصر به دينك وتقتل
به عدوك وتبير من نصب حربا لآل محمد فانك وعدته ذلك وانت لا تخلف الميعاد
السلام عليك ورحمة الله وبركاته آنگاه روی خود را بجانب مشهد کرده بگو اشهد انكم
شهداء نجباء جاهدتم في سبيل الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله وابن
رسوله صلى الله عليه وآله وسلم تسليما انتم السابقون والمهاجرون والانصار اشهد
انكم انصار الله وانصار رسوله وسلم تسليما اللهم لا تشغلني في الدنيا عن شكر نعمتك

ولا بالاكثار منها تلهيني عجائب بهجتها وتفتني بزهرات زهرتها ولا بالاقلال يضر على كده و
يملاء صدري همه اعطني من ذلك غنا عن اشرار خلقك وبلاغا انال به رضاك يا رحمن
السلام عليكم يا ملائكة الله وزوار قبر ابي عبد الله آنگاه طرف راست روی خود را
بضریح مقدس بمال و بعد از آن طرف چپ را و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی
تا آنکه از نظر غایب شود

زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام

بدان وفقك الله وايانا که هرگاه ببغداد رسیدی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام
محمد تقی علیهما السلم نمائی غسل کن و رختهای پاک بپوش و متوجه زیارت شو و چون بمشهد
مقدس ایشان رسیدی نزدیک قبر حضرت امام موسی علیه السلام رفته نیت زیارت کن و بگو
السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله الساطع في
ظلمات الارض اتيتك زائرا عارفا بحقك معاديا لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع لي
عند ربك آنگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت است بعد از آن نزدیک قبر حضرت امام محمد
تقی علیه السلم رفته نیت زیارت آنحضرت کن و بگو اللهم صل على محمد بن علي الامام البر
التقي الرضي المرضي وحجتك على من فوق الارضين ومن تحت الثرى صلوة كثيرة نامية
زاكية مباركة متواصلة مترادفة كافضل ما صليت على احد من اوليائك السلام
عليك يا ولي الله السلم عليك يا نور الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا امام
المؤمنين ووارث النبيين وسلالة الوصيين السلام عليك يا نور الله في ظلمات
الارض اتيتك زائرا عارفا بحقك معاديا لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع لي عند
ربك آنگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون گردد بعد از آن بر بالین امام محمد
تقی علیه السلام جهة هر یک دو رکعت نماز زیارت بگذار و وداعیکه مذکور شد بخوان
و هرگاه خواهی که ایشان را وداع کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت کن آنگاه بگو السلام
عليكما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما عليه اللهم فاكتبنا مع
الشاهدين اللهم لا تجعل آخر العهد من زيارتي اياهما وارزقني مرافقتهما واحشرني
معهما في جنتهما والسلام عليكما ورحمة الله وبركاته

زیارت حضرت امام رضا علیه السلام

بدان وفقك الله تعالى وايانا که هرگاه بمشهد مقدس رسیدی و خواهی که زیارت حضرت
امام رضا علیه السلام بجا آوری اول غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان

اَللّٰهُمَّ طَهِّرْنِي وَطَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَاَجْرِ عَلٰى لِسَانِي مِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ فَاِنَّهُ
لَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُوراً وَشِفَاءً انگاه جامهای پاک بپوشید و پای برهنه با
سکینه و وقار تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شوو در آن وقت بگو بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلٰى
مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
وَاَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللّٰهِ پس چون بضریح مقدس آنحضرت رسی رو بقبر کن و قبله را در میان هر دو
کتف خود بگیر و بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
وَاَنَّهُ سَيِّدُ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ وَاَنَّهُ سَيِّدُ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ اَجْمَعِينَ صَلٰوةً لَا يَقْوٰى عَلٰى اِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ وَاَخِي رَسُولِكَ الَّذِي انْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ
هَادِياً لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَالدَّلِيلَ عَلٰى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلَ
قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمُهَيْمِنَ عَلٰى ذٰلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَلِيِّكَ وَاُمِّ السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ
الطُّهْرَةِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الرَّضِيَّةِ الزَّكِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اَهْلِ الْجَنَّةِ صَلٰوةً لَا يَقْوٰى
عَلٰى اِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ نَبِيِّكَ وَسَيِّدَيْ شَبَابِ
اَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمَيْنِ فِي خَلْقِكَ وَالدَّالَّيْنِ عَلٰى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَيِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ
وَفَصْلَيْ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ
وَالدَّلِيلِ عَلٰى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ
سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي اَرْضِكَ بَاقِرِ عِلْمِ
النَّبِيِّينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ وَحُجَّتِكَ عَلٰى خَلْقِكَ
اَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِّ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَلِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ
وَالنَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَالْحُجَّةِ عَلٰى بَرِيَّتِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضٰى عَبْدِكَ وَ
وَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَالدَّاعِي اِلٰى دِينِكَ وَدِينِ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلٰوةً لَا يَقْوٰى عَلٰى اِحْصَائِهَا
غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَالْقَائِمِ بِاَمْرِكَ الدَّاعِي اِلٰى سَبِيلِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِاَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ
وَحُجَّتِكَ الْمُؤَدِّي عَنْ نَبِيِّكَ وَشَاهِدِكَ عَلٰى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي اِلٰى طَاعَتِكَ
وَطَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ
صَلٰوةً تَامَّةً نَامِيَةً بَاقِيَةً تُعَجِّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا وَتَجْعَلُنَا مَعَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي

اِلَيْكَ اَتَقَرَّبُ بِحُبِّهِمْ وَاُوَالِي وَلِيَّهُمْ وَاُعَادِي عَدُوَّهُمْ فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
وَاصْرِفْ عَنِّي بِهِمْ شَرَّ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ انگاه بر بالین آنحضرت بنشین
و بگو اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللّٰهِ فِي
ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِبْرٰهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسٰى كَلِيمِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسٰى رُوحِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَلِيِّ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ
الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ التَّقِيِّ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا
الْوَصِيُّ الْبَارُّ التَّقِيُّ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلٰوةَ وَآتَيْتَ الزَّكٰوةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللّٰهَ حَتّٰى اَتَاكَ الْيَقِينُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ
انگاه روی خود را بر ضریح مقدس آنحضرت نهاده بگو اَللّٰهُمَّ صَمَدْتُ اِلَيْكَ مِنْ اَرْضِي
وَقَطَعْتُ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي وَلَا تَرُدَّنِي بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَتِي وَارْحَمْ تَقَلُّبِي
عَلٰى قَبْرِ ابْنِ اَخِي رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي اَتَيْتُكَ زَائِراً وَافِداً عَائِذاً مِمَّا جَنَيْتُ
عَلٰى نَفْسِي وَاحْتَطَبْتُ عَلٰى ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعاً اِلَى اللّٰهِ يَوْمَ فَقْرِي وَفَاقَتِي فَلَكَ عِنْدَ اللّٰهِ مَقَاماً
مَحْمُوداً وَاَنْتَ عِنْدَهُ وَجِيهٌ انگاه دست راست خود را سوی آسمان برداشته و دست چپ خود
را بضریح دراز کن و بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَبِوِلَايَتِهِمْ وَاَتَوَلّٰى آخِرَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ
اَوَّلَهُمْ وَاَبْرَاُ مِنْ كُلِّ وَلِيجَةٍ دُونَهُمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ وَاتَّهَمُوا نَبِيَّكَ
وَجَحَدُوا بِآيَاتِكَ وَسَخِرُوا بِاِمَامِكَ وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلٰى اَكْتَافِ آلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اِنِّي
اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ يَا رَحْمٰنُ انگاه بپائین پای
آنحضرت آمده بگو صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ صَبَرْتَ
وَاَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ قَتَلَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْاَيْدِي وَالْاَلْسُنِ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ
اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتَلَةَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَقَتَلَةَ اَوْلَادِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
انگاه ببالای سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگذار در رکعت اول بعد از فاتحه سوره
یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ الرحمن و اگر بخاطر نداشته باشد از روی
قرآن ببیند و بخواند و اگر نتواند هر سوره که خواهد بخوان و بعد از فراغ از نماز زیارت

دعائیکه مذکور شد بخوان وهرگاه خواهی که انحضرت را وداع کنی بگو السَّلامُ عَلَيكَ يا مَولايَ
وَابنَ مَولايَ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَنتَ لي جُنَّةٌ مِنَ العَذابِ وَهذا اَوانُ انصِرافي عَنكَ غَيرَ راغِبٍ
عَنكَ وَلا مُستَبدِلٍ بِكَ وَلا مُؤثِرٍ عَلَيكَ وَلا زاهِدٍ في قُربِكَ وَقَد جُدتُ بِنَفسي لِلحَدَثانِ
وَتَركِ الاَهلِ وَالاَوطانِ فَكُن لي شافِعاً يَومَ حاجَتي وَفَقري وَفاقَتي يَومَ لا يُغني عَنّي
حَميمي وَلا قَرابَتي يَومَ لا يُغني عَنّي والِدي اَسئَلُ اللهَ الَّذي قَدَّرَ عَلَيَّ فِراقَ مَكانِكَ اَن لا
يَجعَلَهُ آخِرَ العَهدِ مِن رُجوعي وَاَسئَلُ اللهَ الَّذي اَبكى عَلَيكَ عَيني اَن يَجعَلَهُ سَبَباً لي وَذُخراً
وَاَسئَلُ اللهَ الَّذي اَراني مَكانَكَ وَهَداني لِلتَّسليمِ عَلَيكَ وَزِيارَتي اِيّاكَ اَن يورِدَني
حَوضَكَ وَيَرزُقَني مُرافَقَتَكَ فِي الجِنانِ السَّلامُ عَلَيكَ يا اَميرَ المُؤمِنينَ وَوَصِيَّ رَسولِ
رَبِّ العالَمينَ وَقائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلينَ السَّلامُ عَلَى الحَسَنِ وَالحُسَينِ سَيِّدَي شَبابِ اَهلِ
الجَنَّةِ السَّلامُ عَلى عَلِيِّ ابنِ الحُسَينِ وَمُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ وَجَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ وَموسَى بنِ جَعفَرٍ وَعَلِيِّ بنِ
موسى وَمُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ وَالحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ صاحِبِ الزَّمانِ
صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَلسَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللهِ الحافِظينَ
اَلسَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللهِ المُقيمينَ المُسَبِّحينَ الَّذينَ هُم بِاَمرِهِ يَعمَلونَ اَلسَّلامُ عَلَينا وَ
عَلى عِبادِ اللهِ الصّالِحينَ اَللّهُمَّ لا تَجعَلهُ آخِرَ العَهدِ مِن زِيارَتي اِيّاهُ فَاِن جَعَلتَهُ فَاحشُرني
مَعَهُ وَمَعَ آبائِهِ الماضينَ وَاِن اَبقَيتَني يا رَبِّ فَارزُقني زِيارَتَهُ اَبَداً ما اَبقَيتَني اِنَّكَ
عَلى كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ اَستَودِعُكَ اللهَ وَاَستَرعيكَ وَاَقرَءُ عَلَيكَ السَّلامَ آمَنّا بِاللهِ وَبِما
دَعَوتَ اِلَيهِ فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدينَ اَللّهُمَّ ارزُقني حُبَّهُم وَمَوَدَّتَهُم اَبَداً ما اَبقَيتَني
اَلسَّلامُ عَلَيكَ وَعَلى مَلائِكَةِ اللهِ وَزُوّارِ قَبرِ نَبِيِّ اللهِ وچون بیرون آئی پشت بضریح
مقدس انحضرت نکنی تا انکه قبر از نظر پنهان شود

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام

بدان وفقك الله تعالى واياناكه چون بسامره رسی وخواهی که زیارت قبر حضرت امام
علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام کنی باید که اول غسل زیارت کرده جامهای
پاك بپوشی وچون بجائی رسی که قبر ایشان را مشاهده کنی بگو السَّلامُ عَلَيكُما يا وَلِيَّيِ اللهِ
اَلسَّلامُ عَلَيكُما يا حُجَّتَيِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيكُما يا نورَيِ اللهِ في ظُلُماتِ الاَرضِ اَتَيتُكُما عارِفاً بِحَقِّكُما
مُعادِياً لِاَعدائِكُما مُوالِياً لِاَولِيائِكُما مُؤمِناً بِما آمَنتُما بِهِ كافِراً بِما كَفَرتُما بِهِ مُحَقِّقاً
لِما حَقَّقتُما مُبطِلاً لِما اَبطَلتُما بِهِ اَسئَلُ اللهَ رَبّي وَرَبَّكُما اَن يَجعَلَ حَظّي مِن زِيارَتي اِيّاكُما
الصَّلوةَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن يَرزُقَني مُرافَقَتَكُما فِي الجِنانِ مَعَ آبائِكُمَا الصّالِحينَ

وَاَسئَلُهُ اَن يُعتِقَ رَقَبَتي مِنَ النّارِ وَيَرزُقَني شَفاعَتَكُما وَمُصاحَبَتَكُما وَيُعَرِّفَ بَيني وَ
بَينَكُما وَلا يَسلُبَني حُبَّكُما وَحُبَّ آبائِكُمَا الصّالِحينَ وَاَن لا يَجعَلَهُ آخِرَ العَهدِ مِن زِيارَتِكُما
وَاَن يَجعَلَ مَحشَري مَعَكُما فِي الجَنَّةِ بِرَحمَتِهِ اَللّهُمَّ ارزُقني حُبَّهُما وَتَوَفَّني عَلى مِلَّتِهِما
اَللّهُمَّ العَن ظالِمي آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُم وَانتَقِم مِنهُم اَللّهُمَّ العَنِ الاَوَّلينَ مِنهُم وَالآخِرينَ
وَضاعِف عَلَيهِمُ العَذابَ الاَليمَ وَبَلِّغ بِهِم وَبِاَشياعِهِم وَمُحِبّيهِم وَشيعَتِهِم اَسفَلَ الدَّرَكِ
مِنَ الجَحيمِ اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ اَللّهُمَّ عَجِّل فَرَجَ وَاجعَل فَرَجَنا مَعَ فَرَجِهِ يا اَرحَمَ الرّاحِمينَ
انگاه جهة خود ومؤمنین ومؤمنات دعا کن که محل اجابت دعوات است بعد از ان جهت
هر یك از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگذار ودعای مذکور بعد از نماز بخوان
وبعضی از مجتهدین داخل شدن بگنبد این دو امام را جایز نمیدانند زیرا که این دو امام در خانه
خود مدفونند پس داخل شدن بخانه شخصی بی اذن او جایز نیست وشیخ طوسی طاب ثراه فرمود
که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهل بیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر
شیعیان خود حلال کرده اند وهرگاه خواهی که وداع ایشان کنی بگوی اَلسَّلامُ عَلَيكُما
يا وَلِيَّيِ اللهِ اَستَودِعُكُمَا اللهَ السَّلامُ آمَنّا بِاللهِ وَبِالرَّسولِ وَبِما جِئتُما بِهِ وَدَلَلتُما عَلَيهِ
اَللّهُمَّ اكتُبنا مَعَ الشّاهِدينَ

زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

بدانکه چون اراده زیارت انحضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی جهة زیارت
وجامهای پاك بپوشی ودر سردابه انحضرت رفته بگوی اَلسَّلامُ عَلَى الحَقِّ الجَديدِ
وَالعالِمِ الَّذي عِلمُهُ لا يَبيدُ اَلسَّلامُ عَلى مُحيِي المُؤمِنينَ وَمُبيرِ الكافِرينَ اَلسَّلامُ عَلى
مَهدِيِّ الاُمَمِ وَجامِعِ الكَلِمِ اَلسَّلامُ عَلى خَلَفِ السَّلَفِ وَصاحِبِ الشَّرَفِ اَلسَّلامُ عَلى
حُجَّةِ المَعبودِ وَكَلِمَةِ المَحمودِ اَلسَّلامُ عَلى مُعِزِّ الاَولِياءِ وَمُذِلِّ الاَعداءِ اَلسَّلامُ
عَلى وارِثِ الاَنبِياءِ وَخاتَمِ الاَوصِياءِ اَلسَّلامُ عَلَى الاِمامِ المُنتَظَرِ وَالغائِبِ المُستَتِرِ اَلسَّلامُ
عَلَى السَّيفِ الشّاهِرِ وَالقَمَرِ الزّاهِرِ وَالنّورِ الباهِرِ اَلسَّلامُ عَلى شَمسِ الظَّلامِ وَبَدرِ التَّمامِ اَلسَّلامُ
عَلى رَبيعِ الاَنامِ وَفِطرَةِ الاَيّامِ اَلسَّلامُ عَلى صاحِبِ الصَّمصامِ وَفَلّاقِ الهامِ اَلسَّلامُ
عَلى صاحِبِ الدّينِ المَأثورِ وَالكِتابِ المَسطورِ اَلسَّلامُ عَلى بَقِيَّةِ اللهِ في اَرضِهِ وَحُجَّتِهِ عَلى
عِبادِهِ وَالمُنتَهى اِلَيهِ مَواريثُ الاَنبِياءِ وَلَدَيهِ مَوجودٌ آثارُ الاَصفِياءِ اَلسَّلامُ
عَلَى المُؤتَمَنِ عَلَى السِّرِّ وَالوَلِيِّ لِلاَمرِ اَلسَّلامُ عَلَى المَهدِيِّ الَّذي وَعَدَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
بِهِ الاُمَمَ اَن يَجمَعَ بِهِ الكَلِمَ وَيَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَيَملَاَ بِهِ الاَرضَ قِسطاً وَعَدلاً وَيُمَكِّنَ لَهُ وَيُنجِزَ

به وعلی المؤمنین اشهد انک والائمة من آبائک ائمتی وموالی فی حیوة الدنیا ویوم یقوم
الاشهاد اسئلک یا مولای ان تسال الله تبارک وتعالی فی صلاح شانی وقضاء حوائجی
وغفران ذنوبی والاخذ بیدی فی دینی ودنیای واخرتی ولکافة اخوانی المؤمنین
والمؤمنات انه غفور رحیم وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله وآل محمد الطاهرین
انگاه دو رکعت نماز بگذارد و باید که بخواند اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء وانکشف
الغطاء وضاقت الارض وسعت السماء والیک یا رب المشتکی وعلیک المعول فی الشدة و
الرخاء اللهم صل علی محمد وآل محمد الذین فرضت علینا طاعتهم فعرفتنا بذلک منزلتهم
فرج عنا بحقهم فرجا عاجلا کلمح البصر او هو اقرب من ذلک یا محمد یا علی انصرانی
فانکما ناصری واکفیانی فانکما کافیی یا مولای یا صاحب الزمان الغوث الغوث ادرکنی
ادرکنی ادرکنی **فصل چهارم** در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه وامیر
المؤمنین وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام وفات ایشان محمد بن عبدالله
ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وآله کنیتش ابو القاسم است و
مولود او در مکه واقع شده روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل
وانچه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود انحضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده
موافق قول سنیان است ودر حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده
باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول سنیان نباشد لهذا اصحاب ما عمل بان نکرده اند الله
ان حضرت امنه بنت وهب بن مناف است حامله شد باو از پدر او عبدالله بن عبدالمطلب بن
هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که ان یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ماه ذیحجه است در خانه
ایشان بمنا نزدیک جمرهٔ وسطی ودر این مقام بحثی هست وجواب ان نیز در کتب مذکور است
و روز مبعث او برسالت بیست وهفتم رجب است واز سن مبارکش چهل سال گذشته بود
ودر شب بیست وهفتم و روز ان دوازده رکعت نماز و زیارت انحضرت سنت است ودر
بیست ویکم ماه رمضان انحضرت را عروج بمعراج واقع شد ودر سیزدهم از مبعث در شب
پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرد ودر همین شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجای
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله خوابید ونفس خود را فدای انحضرت نمود تا انکه در قران
بدین واسطه مدح انحضرت وارد شده ودر دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام را در حبالهٔ خویش در اورد وانحضرت در انوقت بیست وپنج ساله
بود وخدیجه چهل ساله ودر همین روز جد انحضرت وفات یافت ودر انوقت انحضرت ... ساله

در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه وامیر المؤمنین وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام وفات ایشان

بود ودر دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات
انحضرت در روز دوشنبه بیست وهشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت دیگر از مکه بمدینه
واقع شده بود وبعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در دوازدهم ربیع الاول بود وسن شریفش
شصت وسه ساله بود **حضرت امیر المؤمنین علیه السلام** اسم مبارکش علی و
کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدری ومادری عبدالله پدر حضرت پیغمبر
صلوات الله علیه وآله ومادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم وحضرت امیر المؤمنین برادر اول
اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی ولادتش در اندرون خانهٔ کعبه سیزدهم
رجب ودر بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وآله بسی سال روز نصب انحضرت بامامت هجدهم ذیحجه سال دهم از هجرت ودر
همین روز سال سی وچهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شده خلق با خود بیعت
کردند ودر همین روز موسی علیه السلام بر ساحران غالب امد ودر همین روز ابرهیم
علیه السلام از اتش نجات یافت ودر همین روز موسی وصی خود یوشع وسلیمان اصف
را تعیین نمودند وسایر اوصیای انبیا در این تعیین شده اند ودر روز بیست وچهارم
این ماه حضرت پیغمبر وامیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام با جهودان
مباهله کردند ودر این روز حضرت امیر المؤمنین ع تصدق بانگشتری خود نمود وایه
انما ولیکم الله در ان باب نازل شد ودر بیست وپنجم این ماه امیر المؤمنین وفاطمه
علیهما السلام با وجود گرسنگی واحتیاج خود قرصهای نان را بر مسکین ویتیم واسیر
تصدق نمودند ودر ان باب سورهٔ هل اتی نازل شد ودر بیست وششم ماه مذکور
عمر را زخم زدند ودر بیست وهفتم ان ماه سال بیست وسیم از هجرت عمر فوت شد
و وفات حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست ویکم شهر رمضان سال
چهلم از هجرت واقع شده ودر همین عیسی علیه السلم را باسمان بردند ودر این شب موسی بن
عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست ووصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن همایونش
نجف اشرف سن شریفش شصت وسه سال **حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلم**
بنت رسول الله صلی الله علیه وآله مولود او در مکه واقع شد بعد از مبعث بر پنج سال
ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بصد روز
ودر مدینه ... اسٹ امر ... که در خانهٔ خود باشد چنانچه مذکور شد وبعد از انکه
بنی امیه مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله را بزرگ ساختند ان خانه داخل مسجد

شد وان در میانهٔ منبر و قبر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است و در بقیع نزد چهار
امام احتیاطا گذاردن زیارت و باید کرد و در نصف رجب در ماه پنجم از هجرت تزویج حضرت فاطمهٔ زهرا
با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد و در آن وقت سن حضرت فاطمه علیها السلام
یازده سال بود و در همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله بجانب کعبه شد حضرت
امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل جنت مادر
او فاطمه کنیت ابو محمد مولد او مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان در سال دوم
از هجرت و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرت گفته اند مدفنش در بقیع ایام وفات او
روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند سن شریفش
چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال نیز گفته اند حضرت امام حسین
بن علی بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل جنت مادر او فاطمهٔ زهرا
کنیت او ابو عبد الله مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاولی سال سیم از هجرت و بعضی از
مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته اند و بعضی بیست و پنجم ماه شعبان
سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز شنبهٔ دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز
جمعه نیز گفته اند در سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال حضرت
امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام کنیت او ابو محمد مادرش
شاه زنان بنت شیرویة بن کسری پرویز و بعضی گفته اند که دختر یزدجرد است مولدش
مدینه روز یک شنبه پنجم ماه شعبان سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند
مدفنش بقیع پیش عم خود حضرت امام حسن علیه السلام روز وفاتش شنبهٔ دوازدهم
محرم الحرام سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد
باقر علیه السلام کنیتش ابو جعفر والده اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی و او اول
علوی است که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم ماه صفر سال
پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند
و چون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و یک از هجرت واقع شد پس
در روز شهادت آنحضرت حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار ساله داشته باشد چنانچه
صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خود
ایام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده
گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند که اسم مادرش فاطمه است و لقبش ام
فروه بوده مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاولی سال هشتاد و سه از هجرت
مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود ایام وفاتش منتصف شهر رجب و بعضی شوال گفته اند
سال صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام کنیتش ابو الحسن و ابو ابرهیم و ابو علی مادرش
حمید بربریه مولدش ابوا که منزلی است ما بین مکه و مدینه روز یک شنبه هفتم
ماه صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند
مدفنش مقبرهٔ قریش در بغداد وفاتش در روز بیست و چهارم رجب سال صد و
هشتاد و سه هجریه و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک
گفته اند سن شریفش پنجاه سال حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه
السلام کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه یازدهم
ذیقعده و بعضی بیست و سیم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش
طوس خراسان سال دویست و سه از هجرت سن شریفش پنجاه و پنج سال حضرت
امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابو جعفر پدرش حضرت امام رضا
علیه السلام مادرش خیزران ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه نوزدهم
ماه رمضان سال نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش در بغداد ایام وفاتش
آخر ذیقعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعده سال دویست و بیست هجری گفته اند
سن شریفش پنجاه و پنج سال حضرت امام علی نقی علیه السلام کنیتش
ابو الحسن پدرش محمد جواد و مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه منتصف ذیحجه و بعضی
بیست و ششم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش بخانهٔ او در سر من رای روز
دوشنبه سیم شهر رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند
سن شریفش چهل و یک سال و نه ماه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
کنیتش ابو محمد پدرش حضرت امام علی نقی علیه السلام مادرش حدیثه ام ولد
مولدش مدینه در دهم ربیع الاخری و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور نیز
گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش در خانهٔ پدرش در سر من رای
روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاولی سال دویست و شصت هجری
گفته اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده

که از بیرون خانه زیارت ایشان نماید که هر چه بی اذن داخل خانهٔ غیر نمیتوان شد و اصح
انستکه جایز است دخول در ان چه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام عال خود را بر
شیعهٔ خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام مهدی
علیه السلام کنیتش ابو القاسم مادرش صیقل لقبش نرجس و بعضی مریم بنت زید
گفته اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و پنج گفته اند
و این انتظار است که ظهور او پیش متیقن است و پر خواهد کرد انید زمین را از عدل
چنانچه شده است
از جور

باب هشتم از کتاب جامع عباسی

در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در ان سه مطلب است
مطلب اول در نذر کردن و عهد نمودن و در ان دو فصل است فصل اول
در بیان شرایط نذر بدانکه نذر انستکه شخصی فعلی یا ترک فعلی را جهة شکر نعمت یا دفع
بلائی یا زجر نفس بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق است شرط اول انکه صیغه
را بلفظ بگوید مثل لله علی ان رزقنی الله ولدا او ما لا او شفانی من مرضی او ان
ترکت الصلوة او زنیت اديت عشرة مثقال ذهب یعنی خدای راست بر من که اگر
مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال
طلا تصدق دهم و اگر مطلق گوید خدای راست بر من ده مثقال طلا بی انکه جهة شکر
یا دفع بلائی یا زجر نفسی باشد میانهٔ مجتهدین در این خلافست اصح انستکه صحیح است
پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن بان سنت است شرط دوم انکه نذر کننده بالغ و عاقل
باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست شرط سیم انکه مختار باشد پس نذر کسیکه او را
باکراه بران دارند صحیح نیست شرط چهارم انکه قصد کند پس نذر مست و خفته و
بیهوش صحیح نیست شرط پنجم انکه قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست اما
اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن بان سنت است شرط ششم انکه باذن پدر و شوهر
و اقا بود پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست شرط هفتم انکه انچیزی را که
نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون
جمع میانهٔ دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن باسمان صحیح نیست شرط هشتم انکه ان
چیزی را که نذر میکند باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر ان از

عبادات یا فعل او واجب باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست و اگر مباح باشد میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب متابعت نذر است در اینصورت بحسب دین و دنیا یا مساوی
بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شده فصل دوم
در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه و ازادی بنده پیش شیعه صحیح نیست
و اگر نذر طهارت کند به تیمم با وجود اب یا نذر نماز کند زیاده از دو رکعت کند جایز نیست
و بعضی از مجتهدین نذر یک رکعت را نیز جایز دانسته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهریکه
نذر کرده لازم است که متوجه مکهٔ مشرفه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند میباید که
از میقات محلیکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله جهة احرام بستن مقرر کرده چنانچه
در کتاب حج مذکور شده است تا مکه پیاده برود و اگر نذر کند بصورت راه او بدریا واقع
شود باید که در کشتی بایستد و اگر با وجود نذر وقت پارهٔ راه سوار شود واجب است که برگردد
و ان راه را پیاده برود و بعضی از مجتهدین بر انند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر
بیت الله الحرام کند منصرف بکعبه میشود و همچنین اگر نذر بیت الله کند ان نیز بکعبه منصرف
میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر روزهٔ چند روز معین
کند مخیر است در انکه ان روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر انکه در صیغهٔ نذر قصد
گرفتن پی در پی کرده باشد و اگر نذر روزهٔ عیدین کند صحیح نیست و همچنین نذر روزهٔ ایام
تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است کسی را که در منا باشد صحیح نیست و همچنین اگر زن
نذر کند که در ایام حیض روزه دارد یا مسافر نذر کند که روزهٔ ماه رمضان را در سفر بگیرد
صحیح نیست و اگر نذر کند که روزه را در مکان شریف بدارد لازم است و وفا کردن بان نذر
و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میان مجتهدین در ان خلافست اصح انستکه در اینصورت
متابعت نذر لازم نیست و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع شده که پنجاه
روز روزه بگیرد مگر انکه قصد کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر ازاد کردن غلام قدیم خود
کند غلامیکه شش ماه خدمت او کرده است ازاد میشود و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود
ازاد باشد بعد از ان چند بنده را بیک دفعه مالک شود همه ازاد میشوند و اگر نذر کند
که انچه کنیز او اول دفعه بزاید ازاد باشد پس اگر بیک دفعه دو طفل بزاید هر دو ازاد میگردند
و در نذر ازاد کردن بندهٔ کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر
کند تصدق بمال بسیاری در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید که
تصدق کند و اگر تصدق بجمیع مال خود کند و از ان ضرر باو رسد باید که همهٔ اموال

خود را قیمت کند و نیم دیگر تصدق نماید و اگر از نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط
میشود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند آن نذر واجب میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
در وقتیکه عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل بیت علیهم السلام
وارد شده که هر گاه کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی نیم من تبریز
گندم تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است
و حکم عهد نمودن در جمیع شرایط و احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض
لله علی در عهد عاهدت الله باید گفت **مطلب دوم** در بیان سوکند خوردن
و اقسام و شروط آن بدانکه سوکند خوردن بر چهارده قسم است **اول** قسم خوردن بر
چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر چه دروغ قسم خورد و این قسم را قسم غموس
گویند و داخل گناهان کبیره کرده اند **دوم** قسم بر چیزهای مستقبل **سیم** قسم بر فعل
واجب **چهارم** قسم بر فعل سنت **پنجم** قسم بر فعل مکروه **ششم** قسم بر فعل مباح **هفتم** قسم
بر فعل معصیت **هشتم** قسم بر ترک واجب **نهم** قسم بر ترک سنت **دهم** قسم بر ترک معصیت
یازدهم قسم بر ترک مکروه **دوازدهم** قسم بر ترک مباح **سیزدهم** قسم بر مذکورات **چهاردهم**
دیگری را قسم دادن بر مذکورات و باز منقسم میشود سوکند خوردن به پنج قسم **اول**
واجب چون سوکند خوردن جهت خلاص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست
ظالمی یا دفع ظلمی از او و اگر در این صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است **دوم**
حرام چون سوکند خوردن بدروغ و بغیر نامهای خدای تعالی چون سوکند خوردن باصنام و مانند
آن و سوکند خوردن فرزند و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات
سیم سنت چون سوکند خوردن جهت چیز دیگر در آنمصلحتی باشد چون اصلاح میانه
دو خصم **چهارم** مکروه چون سوکند خوردن جهت چیزی بغیر نامهای خدای تعالی
و غیر اصنام چون سوکند بپدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند
چون سوکندی که متعلق او مکروه باشد و سوکند خوردن راست نیز بی احتیاج مکروه است
پنجم مباح چون سوکند خوردن بر فعل مباح و شروط سوکند خوردن هفت است **اول**
آنکه بنام خدای تعالی باشد چون وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ الَّذِی خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَءَ النَّسَمَةَ
وَمُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْاَبْصَارِ و مانند اینها باسمای مخصوص او چون وَاللهِ وَبِاللهِ وَالرَّحْمٰنِ
وَالْقَدِیمِ وَالْبَارِی و مانند اینها باسمای مشترک که آنها را اغلب بر خدای تعالی اطلاق
کنند چون رَبِّ وَخَالِقِ وَبَارِی وَرَازِقِ و بغیر از اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر

در بیان سوکند خوردن و اقسام و شروط آن

سوکند خوردن صحیح نیست و اگر بقدرة الله و علم الله سوکند خورد و باینها قصد معانی
آن را کند صحیح نیست و اگر باینها قصد کند که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر
گوید بجلال الله و بعظمة الله و بکبریاء الله و بعزة الله و اقسم بالله و احلف بالله او احلفت
بالله او اشهد بالله سوکند منعقد میشود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد
نمیشود و اگر گوید و حق الله نیز منعقد میشود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمیدانند
و اگر سوکند خورد به برائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام بآنکه گوید از دین خدا و ائمه
بری باشم آیا سوکند منعقد میشود یا نه مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که منعقد
نمیشود و بعضی از مجتهدین سوکند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون سوکند بحضرت
رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و قران و کعبه و کواکب و سوکند بطلاق زوجه
یا ظهار یا آزاد کردن بنده منعقد نمیشود **دوم** آنکه شخصیکه سوکند میخورد میباید که
بالغ و عاقل باشد پس سوکند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفل دعوی اسلام کند
تصدیقش باید کرد و محتاج بقسم دادن او نیست چه در احتیاج بقسم دور لازم میاید
سیم آنکه مختار باشد پس سوکند کسیکه او را باکراه دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه قصد
کند پس سوکند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست **پنجم** آنکه متعلق سوکند میباید که
فعل واجب یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین و دنیا **ششم** آنکه متعلق
سوکند فعل مستقبل باشد چه سوکند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی
و در آن گناه است و کفاره نیست و اگر چه دروغ باشد عمداً چنانچه مذکور شد **هفتم** آنکه
متعلق نهی مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوکند
خورنده از آن عاجز آید ساقط میشود **مطلب سیم** در کفاره دادن و در آن
دو فصل است **فصل اول** در اقسام کفارات بدانکه کفاره سوای آنچه در محرمات
احرام مذکور شد بیست و چهار قسم است قسم **اول** کفاره ظهار است یعنی کسی با زن
خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست بعد از آنکه این را بگوید حاکم شرع تا سه روز
او را مهلت میدهد آنگاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره
آن اینست که بنده آزاد کند و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن
عاجز آید شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من گندم بوزن تبریز **دوم** کفاره
کسی که مؤمنی را از روی خطا بکشد نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین بر آنند
که در کفاره ظهار واجبست که به برائت از خدا و رسول و ائمه سوکند خورد و خلاف کند

در کفاره دادن

در اقسام کفارات

وبا عجز از کفارهٔ ظهار کفارهٔ یمین بر او لازم میشود و بعضی از مجتهدین کفارهٔ بریدن یا
تراشیدن زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفارهٔ ظهار میدانند
سیم کفارهٔ افطار قضای ماه رمضان بعد از زوال چه بر او واجبست که ده مسکین را
طعام یا جامه دهد و اگر از ان عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفارهٔ
افطار کردن یک روز ماه رمضان و افطار روزهٔ نذر معین و کفارهٔ ان همان سه چیز است
که در کفارهٔ ظهار گذشت اما در دادن هر یک از انها مخیر است و بعضی از مجتهدین انرا
مرتبه گفته اند یعنی قایل بترتیب کفاره شده اند و اصح تخییر است و بعضی از مجتهدین
در کفارهٔ زنیکه گیسوی خود را در مصیبت بریده باشد نیز حکم بتخییر ترتیب کرده اند
پنجم کفارهٔ خلاف کردن نذر و در ان میانهٔ مجتهدین خلاف است اصح انست که مثل
کفارهٔ افطار ماه رمضان در ترتیب مخیر است ششم کفارهٔ خلاف کردن سوگند
وان ازاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده مسکین و اگر از این
هر دو عاجز اید سه روز روزه داشتن هفتم کفارهٔ خلاف کردن عهد
وان مانند کفارهٔ خلاف کردن سوگند است و بعضی از مجتهدین برانند که اگر
عهد روزه است کفارهٔ ان چون کفارهٔ افطار ماه رمضان است و اگر غیر صوم است
مثل کفارهٔ سوگند خوردن است هشتم کفارهٔ کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن
روی خود را در مصیبت وان مثل کفارهٔ سوگند خوردن است نهم کفارهٔ کسیکه
جامهٔ خود را از برای مردن فرزند خود یا زن خود پاره کند وان چون کفارهٔ سوگند
خوردن است و اگرچه زن متعه باشد اما اگر از برای کنیز یا جهت غیر مصیبت پاره کند
کفاره ندارد و بعضی از مجتهدین اینها را نیز حرام میدانند دهم کفارهٔ کشتن مسلمانی بناحق
عمدا و کفارهٔ ان کفارهٔ جمع است یعنی هر سه خصال کفاره در ان واجب است یازدهم
کفارهٔ افطار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهدین در ان نیز هر سه خصال
کفاره واجب است دوازدهم کفارهٔ کسیکه زن شوهر دار یا زنی را که در عده باشد نکاح
کند انستکه از او مفارقت کند و پنج من گندم بوزن تبریز تصدق نماید و بعضی از مجتهدین
این را سنت میدانند سیزدهم کفارهٔ جماع کردن با زن خود در حالت حیض وان در
اول حیض یک دینار است یعنی یک مثقال شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در
اخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر با کنیز در حالت
حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفارهٔ کسیکه سوگند ببرائت از

خدا و رسول و ائمه علیهم السلام خورد و خلاف ان نماید ده مسکین را طعام دهد و
استغفار کند پانزدهم کفارهٔ کسی که نذر روزهٔ معینی کند و از ان عاجز اید انستکه در
مد بمسکین تصدق کند و با عجز از ان بهرچه استطاعت داشته باشد صدقه دهد
و بعضی از مجتهدین کفاره را در این صورت ساقط میدانند شانزدهم کفارهٔ کسیکه
پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف شب بیدار شود انستکه آن روز
را روزه دارد و اگر عمدا بخواب رفته باشد یا نماز غیر خفتن باشد انچه باید در چه
روایت در این صورت وارد نشده هفدهم کفارهٔ کسیکه غلام خود را زیاده از حد بزند
انستکه او را ازاد کند هجدهم کفارهٔ غیبت استغفار کردن است برای کسیکه غیبت او
کرده باشد نوزدهم کفارهٔ خندیدن گفتن اَللّٰهُمَّ لا تَمقُتنی است یعنی بار خدایا مرا
دشمن مدار و از جملهٔ اعدا مشمار بیستم کفارهٔ منصب اداری از جانب پادشاه ظالم
انستکه حاجت برادران مسلمان برارد بیست و یکم کفارهٔ مجلس گفتن سُبحانَ رَبِّکَ
رَبِّ العِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ وَسَلامٌ عَلَی المُرسَلینَ وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ بیست و
دویم کفارهٔ کسیکه بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از حلق کشیده باشند
انستکه غسل کند بیست و سیم کفارهٔ کسیکه بعد از سه روز بدیدن شخصی رود
که بدارش کشیده باشند نیز غسل کردن است بیست و چهارم کفارهٔ کسیکه نماز
کسوف را در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد عمدا ترک نماید اینستکه غسل کند و نماز را
قضا کند **فصل دویم** در شروط کفاره وان یازده است اول انکه نیت کفاره
کند دویم انکه قصد قربت نماید سیم انکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اگر غلامی را
ازاد کند بشرطیکه او چیزی دهد صحیح نیست چهارم انکه سبب ازاد کردن فعل حرام
نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی قصد ازاد کردن
جهت کفاره کند صحیح کند پنجم تعیین کفاره با تعداد اقسام ان اما با تفاق تعیین
لازم نیست ششم انکه بنده را که در کفاره ازاد میکند باید که مسلمان باشد یا طفلی
که پدر او مسلمان باشد پس ازاد کردن کافر صحیح نیست هفتم انکه بندهٔ کسی باشد که
بخریدن او ازاد نشود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم انکه
بنده سالم باشد از عیوبیکه موجب ازادی او شود یعنی کور و لنگ و زمینگیر و مجذوم
و غیر ان نباشد و اگر بیمار باشد یا افتی داشته باشد صحیح است نهم انکه بنده ملک او
باشد پس غلام غیر و غلامیکه بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که

در شروط کفاره

چیزی داده باشد صحیح نیست دهم انکه تمام بنده را ازاد کند پس اکر نصف او را در کفاره ازاد کند صحیح نیست مکر انکه قصد ... باشد ... تمام او را ... کردن را معلق بشرطی
کند ازد پس ازاد کردن مدبر و مکاتب در کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانه غلام و کنیز حاضر و غایب و کریخته هرکاه داند که زنده است و کفاره بنده در جمیع انچه از خصال کفاره مذکور شد ضد کفاره ازاد است چه کفاره بنده روزه داشتن است نه ازاد کردن و طعام دادن مکر انکه اقای غلام او را چیزی دهد که بدان قادر تواند بنده ازاد کرد یا طعام داد و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مذکور کرده از مساکین طعام دهد و اکر عدد یافت نشود بانچه یافت شود بدهد تا ان عدد تمام شود و اکر یافت نشود مکر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل نان و کوشت است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست

باب نهم از کتاب جامع عباسی

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه کرفتن و توابع ان و در ان چهار مطلب است

مطلب اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در ان چند فصل است

فصل اول در بیان اقسام تجارت و کسب و ان بر پنج قسم است قسم اول در تجارت و کسب واجب و ان وقتی واجب است که قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف بران باشد و مطلق تجارت که بان نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائی است قسم دوم در تجارت و کسب سنت و ان تجارتی است که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کند قسم سیم در تجارت و کسب مباح و ان تجارتی است که غرض از ان زیاده شدن مال باشد برای استغنا قسم چهارم در تجارت و کسب حرام و ان تجارت کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و ان بر چهل و یک قسم است اول خریدن و فروختن چیزهائیکه نجس باشد خواه نجاست ان اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نبیذها و فقاعها و میته و پوست و کوشتی که در صحرا افتاده باشد و حال انها معلوم نباشد و خونیکه در وقت بریدن سر حیوانیکه خون جهنده داشته باشد براید و چون نجاست خوک و سک چه خریدن

در بیع کردن و تجارت نمودن

و فروختن همه اینها جایز نیست اما بیع سک شکاری و سک ... که ... سکی که حراست زراعت یا باغ مینماید جایز است و خواه ... عارضی باشد مانند چیزهائیکه در ان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون ... شراب و روغنیکه موش در ان مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خریدن و فروختن ان جایز است جهت سوزانیدن در جائیکه سقف نداشته باشد و خلافی است میانه ... که اب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد اقوی انستکه جایز است و همچنین جایز است خریدن و فروختن چیزهائیکه نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامهٔ نجس نوع دوم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب و کوشت افعی نوع سیم خریدن و فروختن سرکین و بول حیوانیکه کوشت او را نخورند ... خریدن و فروختن سرکین و بول حیوانیکه کوشت او را خورند میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی انستکه حرام است سوای بول شتر بجهت شفا نوع چهارم خریدن و فروختن الات قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها نوع پنجم خریدن و فروختن انکور و شیرهٔ خرما برای انکه شراب کنند نوع ششم خریدن و فروختن چوب برای انکه بت بتراشند نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح جنک چون تیر و نیزه و شمشیر باعدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین کفته اند که در وقت جنک فروختن انها حرام است نه در حالت صلح و در فروختن سلاح بکسانیکه راهزنی مسلمانان میکنند میانهٔ مجتهدین خلافست اصح انستکه حرام است نوع هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت کرفتن بران و در عمل صورتهائیکه سایه نداشته باشد چون نقش پرده میانهٔ مجتهدین خلافست اصح انستکه حرام است نوع نهم عمل غنا و ان تحریر اواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بران کرفتن و از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام رخصت وارد شده در جواز خوش خواندن زنانیکه در عروسی چیزی خوانند بشرط انکه سخنان باطل نکویند و مردان اواز ایشان را نشنوند و همچنین حرام است هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان نوع دهم عمل سحر و کهانت و شعبده و اجرت کرفتن بر انها و قمار باختن نوع یازدهم قصابی کردن یهود و نصاری نوع دوازدهم فروختن انچه در ان نفع نباشد چون حشرات ... فضلات انسان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمیکه جهت مکیدن خون بر عضوی از اعضای بیمار بچسبانند چه در این ... و میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انستکه جایز است و همچنین جایز است

فروختن زنبور عسل بشرط انکه تسلیم ان ممکن باشد و مشاهدهٔ ان توان کرد نوع سیزدهم
خریدن و فروختن مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد ان جایز است و همچنین فروختن
مصحف بکافر حرام است و بعضی از مجتهدین برانند که اگر کافر مصحف بخرد صحیح است
اما حاکم شرع جبرش میکند بر فروختن بمسلمانان نوع چهاردهم خریدن و فروختن
کتابهائیکه حکم ان منسوخ باشد چون توریة و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه داشتن
انها بغیر نقض و حجت نوع پانزدهم خریدن و فروختن چیزهائیکه مغشوش بچیزی باشد که
ظاهر نباشد چون اب در شیر نوع شانزدهم خریدن و فروختن حیوانیکه مسخ شده باشد
چون میمون مگر فیل که باستخوان ان منتفع میتوان شد و در حدیث وارد شده که حضرت
امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام شانهٔ از استخوان فیل داشته اند نوع هفدهم خریدن
و فروختن جانوران درنده سوای انچه بان شکار توان کرد چون یارس و باشه و باز و چرغ
و غیره و در خریدن و فروختن شیر و پلنگ و کرک خلافست اصح انستکه حرام است و
بعضی از مجتهدین بر حرمت ان نقل اجماع نموده اند و بعضی دیگر فروختن درندها را جایز
داشته اند هرگاه قابل تزکیه باشند چه انتفاع از پوست ایشان میتوان یافت نوع
هیجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف
یکسال و موقوفات عامه و خاصه چون وقفا و لادی سوای موضعیکه استثنا شده
چنانچه در بحث وقف مذکور شد و همچنین خریدن و فروختن خاکه طلا و نقره که در دکان
زرگری بهم رسد جایز نیست نوع نوزدهم فروختن کنیزیکه از اقا فرزند داشته باشد
در غیر موضعیکه استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور شد
نوع بیستم خریدن و فروختن چیزهائیکه مشترک باشد چون اب دریا و خاک صحرا
پیش از انکه در ان تصرف کنند نوع بیست و یکم خرید و فروختن زمینهائیکه امام انرا
بقهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهائیکه در وقت فتح در انها باشد نوع بیست و
دوم خریدن و فروختن نتاج نوع بیست و سیم خریدن و فروختن بچهٔ که در شکم مادر
و پشت پدر باشد تنها الا انکه چیزی بان ضم کنند نوع بیست و چهارم خریدن و فروختن
چیزی بشرط دست سودن باین طریق که بایع بمشتری کوید که هر متاعیکه تو دست
بران نهی فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن
باینمعنی که بایع بمشتری کوید هر متاعی را که پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ نوع
بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن باینمعنی که بایع بمشتری کوید هر

متاعی را که سنگ تو بران خورد فروختم بمبلغ معین نوع بیست و هفتم خریدن و فروختن
بعد از ندای روز جمعه و در اینصورت بیع صحیح است اما این فعل حرام است نوع بیست و
هشتم خریدن و فروختن چیزیکه بکیل و وزن در اید پیش از انکه انرا قبض کند بغیر ان
کسیکه از او خریده است اما با و فروختن بمثل انچه بان خریده جایز است و اگر بغیر
مثل ان بفروشد بزیاده که با و فروختن ان نیست نوع بیست و نهم خریدن و فروختن
دین و منفعت ان نوع سی ام خریدن و فروختن ازاد نوع سی و یکم بیع بند ذکر بچه و مرغ
در هوا نوع سی و دویم بیع دین بدین نوع سی و سیم سلم و سلف خریدن گوشت و نان
و انچه وصف ان نتوان کرد نوع سی و چهارم بزیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس
متفق که بکیل و وزن در اید نوع سی و پنجم بیع میوها پیش از انکه ظاهر شود و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد یا انرا با چیزی دیگر ضم کنند جایز است
و خریدن و فروختن پشمیکه بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز نیست نوع سی و ششم
بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن نوع سی و هفتم بیع مزابنه و ان بیع میوه و خرماست
با همیوه و خرما ئیکه از اندرخت باشد سوای عریه یعنی یک درخت خرمائیکه در خانه
یا باغ داشته باشد چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما
داشته باشد انرا بمیوهٔ همان درخت میتواند داد نوع سی و هشتم بیع محاقله و ان
بیع زراعت است بهمان جنس بشرط انکه از ان زمین حاصل شود نوع سی و نهم بیع
طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسیکه او را باکراه بران دارند و مفلسیکه
او را از مالش منع کرده باشند نوع چهلم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش شخصی گرو
کنند و متاعیرا که پیش شخصی گرو باشد بی اذن او نوع چهل و یکم خریدن و فروختن کسی
که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما ان بیع صحیح است قسم پنجم تجارت و کسب
مکروه و ان تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح و ان بر بیست و هشت
قسم است اول فروختن کندم و جو دویم فروختن کفن سیم فروختن بنده چه در حدیث
وارد شده که بدترین مردمان کسی است که بنده میفروشد چهارم قصابی و سلاخی
کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن بشرط اجرت هفتم زایانیدن زنان بشرط
اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان
و صاحب عیب چون کسیکه برص و جذام داشته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب
چون یهودی و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن دوازدهم زرگری کردن سیزدهم

ولی طفل را بمال طفل تجارت نکردن و همچنین تجارت بمال کسی که از حرام پرهیز نکند مکروه است چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین حیوان و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قران با شرط و عشرهای ان را بطلا نوشتن و بعضی از مجتهدین ان را حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از انچه خریده باشد بمومن با احتیاج هفدهم فروختن املاک مگر انکه بقیمت ان ملکی بهتر از ان بخرند هیجدهم فروختن کنیز حامله که او را خریده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بخریدن بر او ازاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش باعدای دین در غیر حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش نه بقصد شراب ریختن و بت تراشیدن بیست و دویم نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بران اما اجرت گرفتن بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود که درهمی چند بنوحه گران دهند که در موسم حج در منی فضایل ایشان را بخوانند بیست و سیم از خریدن جهت قوت خود و کراهت خریدن نان ازان بیشتر است بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند او را و انها در مدت دو سال و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته اند و بعضی دیگر این را حرام میدانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و پدر و جد و برادر و خواهر گاهی که مادر نداشته باشد بیست و پنجم فروختن هر یک از دو جنس مختلف را بدیگری نسیه و اگرچه در قدر مساوی باشند هر گاه قابل کیل و وزن باشد بیست و ششم فروختن اب نهر مملوک را بکسی که بان احتیاج نداشته باشد بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد بیست و هشتم مسلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتیکه مشتری خواهد شراب شده باشد

فصل دویم در اداب تجارت بدانکه شصت و هشت امر تعلق به تجارت دارد دو امر واجب و سی و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام اما دو امر واجب اول انکه متاع او مشتمل باشد بر عیب مخفی ان را بمشتری اظهار کند دویم انکه هر گاه دو جنس را که کار ربا در ان رود و بزیاده فروخته باشد ان زیاده را بصاحبش بدهد و اما سی و یک امر سنت اول دانا بودن بانکه کدام بیع صحیح است و کدام باطل و اگرچه بتقلید مجتهدین باشد تا انکه از ربا سالم ماند دویم استخاره کردن در خریدن و فروختن سیم حلیم بودن چهارم انکه در خرید و فروخت تقاضا نکند و مسامحه کند خصوصا در متاعیکه در ان عبادت کنند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب روزی رفتن هفتم دعای

منقول خواندن در وقتیکه اراده داخل شدن ببازار کند هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر و یکنوبت شهادتین گفتن مشتری در وقت خریدن دهم طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سهولت در انها یازدهم ابتدا کردن فروشنده بفروختن دوازدهم برابر دانستن خریداران یعنی نهادن ایشان را اما اگر علما را جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایز است سیزدهم انکه اگر مشتری از خریدن پشیمان شود بایع متاع خود را بگیرد و قیمت او را باز دهد چهاردهم انکه اگر قسمی از اقسام تجارت بر او دشوار شود بقسمی دیگر که اسان باشد انتقال کند و اگر در شهری میسر نشود بشهر دیگر برود پانزدهم هر گاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرماید شانزدهم انکه براندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یکروزه بر مشتریان قسمت کند هفدهم انکه اگر در متاع او عیبی باشد ان را اظهار کند هر گاه ان عیب ظاهر باشد هیجدهم انکه با کسی معامله کند که در چیزی سود وی کرده باشد نوزدهم انکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم انکه قوت یکسال را جمع کند بیست و یکم انکه در معاش حد وسط را نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ گیرد بیست و دوم انکه در وقت نماز اول نماز بگذارد انگاه بتجارت مشغول شود بیست و سیم انکه اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض ان دهد بیست و چهارم انکه در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید اگرچه مایه نداشته باشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود اگرچه از برادر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب مقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم انکه برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان بامور دینی او رسد چون نایاب بودن اب بجهت وضو پس باید که بشهر دیگر انتقال کند بیست و نهم انکه بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان نماید سی ام انکه شیرینی بخورد ایشان بدهد سی و یکم انکه چیزی بجهت ایشان تصدق کند **و اما** بیست و شش امر مکروه اول داخل شدن ببازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیم پوشیدن عیب ظاهر چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانه صبح و طلوع افتاب ششم فروختن بزیاده از انچه خریده باشد بکسیکه او را وعده احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هر گاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در نیاید اظهار واجب است چنانچه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد خواه

نیست و بعضی از مجتهدین این شرط را نمیدانند بلکه گفته اند که این بیع صحیح است امّا
حاکم او را جبر میکند بفروختن انها بمسلمانان چنانچه گذشت هشتم انکه فروشنده مالك
باشد یا در حکم مالك پس اگر مالك نباشد صحیح نیست و موقوفست برضای مالك نهم
انکه انمتاع چیزی باشد که مالك ان توان شد پس اگر خرید و فروخت شراب و خوك و
حشرات و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانهٔ مجتهدین خلافست در
جواز فروختن شیر ادمی اقرب انست که جایز است دهم انکه متاع نجس نباشد یا قابل پاك
ساختن باشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم انکه متاع عین باشد پس
دین و منفعت از صحیح نیست دوازدهم انکه فروشنده قادر بر تسلیم ان باشد پس خرید و
فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ گریخته صحیح نیست سیزدهم انکه متاعیکه
میفروشند میباید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر واقف اولادی
بشرط انکه میانهٔ موقوف علیهم نزاع باشد بطریقیکه سبب خراب شدن وقف گردد
در ان صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که از امیتوان فروخت و بقیمت ان ملك دیگر
خرید چنانچه گذشت چهاردهم انکه متاعی را که میفروشند اگر قابل کیل و وزن باشد میباید
که معلوم باشد بکیل یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف نکند پس اگر مجهول باشد صحیح
نیست و اگرچه مشاهده کند و در خانه و زمین ذکر ذرع و عدد در انها کافیست
و بعضی از مجتهدین برانند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خرنده مجهول باشد صحیح است
مثل انکه مشتری گوید ببایع که بفروش این متاع را بقیمتیکه بدیگری فروخته و همچنین
قیمت متاع میباید که معلوم باشد **قسم دوم** انکه هم متاع و هم قیمت ان هر دو نسیه
باشد و انقسم بیع را دین بدین گویند و این حرام است چه حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و اله از ان بیع نهی کرده اند **قسم سیم** انکه متاع حال باشد و قیمت ان نسیه
و انقسم را بیع نسیه گویند و شروط انقسم را زیاده بر چهارده شرطیکه در قسم اول
مذکور شد مشخص بودن وعده و قیمت انست پس اگر قیمت و وعده مشخص نباشد چون
امدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست **قسم چهارم** انکه متاع
نسیه باشد و قیمت ان نقد و انقسم را سلف و سلم گویند و شروط انقسم زیاده بر
چهارده شرطیکه در قسم اول مذکور شد قبض قیمت است در مجلس و ذکر وعده در
انعقد لازم است و میباید که در موعد وجود ان جنس ممکن باشد **قسم پنجم**
انکه متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند و انقسم را مساویه گویند و شروط ان چهارده

شرطیست که در قسم [illegible] مذکور شد **قسم ششم** انکه متاع را بزیاده از انچه خریده
بفروشد و این قسم را مرابحه گویند و شروط انقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر
مایه است با زیادتی بر ان در عقد و بیع و اگر بوعده خریده باشد میباید که بمشتری
بگوید که من بوعده خریده ام و مکروهست در این بیع نسبت دادن فایده با صل مایه
مثل انکه گوید که این متاع را من بصد دینار خریده ام و ان را بزیادتی هر ده دینار یکدینار
بتو میفروشم **قسم هفتم** انکه متاع را بانچه خریده بفروشد و انقسم را تولیه گویند
و شروط انقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و انکه بقیمتی که خریده
بفروشد بی زیاده و نقصان **قسم هشتم** انکه متاع را بکمتر از انچه خریده بفروشد
و انقسم را مواضعه گویند و شروط انقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور [illegible]
مایه است و در انقسم نیز نسبت دادن نقصان باصل مایه مکروه است چنانچه در مرابحه
مذکور شد **قسم نهم** انکه دو متاع متساوی را اگر قابل کیل و وزن باشند بیکدیگر
فروختن و انرا ربا گویند و شروط انقسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیادتی و
نقصان است در نقد و نقد و نسیه چه اگر بزیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست
و اگرچه ان زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلاً و انچه
در بعض احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که فروختن درهم
تازه بدرهم کهنه بشرط ذکری جایز است و مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس ذکری
ان در برابر غش ان دیگری خواهد بود و زیاده بر ان نخواهد بود و همچنین طلا و نقره
مغشوش را بجنس خالص ان نمیتوان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم نباشد امّا اگر معلوم
باشد بزیاده نمیتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر و اقا و غلام
باشند ایشان اگر بزیاده و کم متاعی متفق که قابل کیل و وزن باشد بفروشند [illegible]
و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشند در این صورت بزیاده از جنس [illegible]
میتواند فروخت امّا زیاده باو نمیتواند داد و اینها [illegible] مسلمان و [illegible]
زادوان خلافست اقرب انست که ربا هست و در فروختن طلا و نقره که انرا صرف گویند
زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرط است پس اگر پیش از انکه خرنده و فروشنده
قبض کنند متفرق شوند باطل است و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض را که قبض کرده اند
صحیح است و اگر در دو جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجب است بر گیرنده ان که
زیاده را بصاحبش باز دهد اگر او را بشناسد و بعد از فوت او بورثه او برساند و اگر او را

نشناسد جهة او تصدق کند واکر مقدار زیاده داند اما صاحب انرا شناسد یا او مصالحه
کند واکر صاحبش را نیز نشناسد خمس ازان بیرون کند و باقی حلال است واکر بحرام بودن
ربا جاهل باشد استغفار کند وکناه ندارد واما در اینصورت زیادتی را بصاحبش باید داد
یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقوی انستکه ردان براو واجب است ومیتوان خلاص
شدن از ربا بانکه بکرداند یا ناقص چیزی از غیر جنس ان یا انکه ناقص را بجنس دیکر بفروشد
و زیاده بجز یا انکه زیادتی را ببخشد **قسم دهم** انکه دو جنس مختلف باشد چه انرا
بزیاده وکم نقد میتوان فروخت اما اکر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن
مکروه است واکرچه بی زیاده ونقصان بفروشد **فصل چهارم** در بیان انچه
در بیع کردن داخل است وقاعدهٔ کلی دران انستکه هرچه در عرف انرا داخل دانند در
بیع کردن داخل است **قسم اول** زمین وعرصه وساحت پس هرکاه عقد بیع براینها
واقع شود چشمه وچاه اب در بیع ان زمین داخل است ودرختها یکه دران باشند یا
زراعتیکه شده باشد داخل نیست واکرچه بایع در وقت بیع کفته باشد که فروختم بتو
این زمین را بجمیع حقوق ان اما اکر کفته باشد که فروختم این خانه را با انچه در بران بسته
شود یا این زمین را با انچه دراوست دراینصورت درخت و زراعت داخل است اما سنکها
که در زمین مدفون باشد داخل نیست وبایع را دراین وقت لازم است که سنکها را ازان
زمین بیرون کند واجرت مدت کندن سنکها بر بایع لازم نیست واکرچه زیان ان بسیار
باشد اما بر بایع لازم است که بعد از بیرون اوردن سنکها انچه از زمین ناهموار شده باشد
هموار کند **قسم دویم** باغ و بستان پس هرکاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت
و زمین و دیوار داخل است واما عماراتیکه در باغ و بستان واقع است وخانهائیکه چوب
ان میاندازند و بران بالا میروند جهت پرانیدن جانوران بواسطهٔ محافظت انجیر
وانکور دران داخل است یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب انستکه داخل نیست
قسم سیم خانه و داخل است دران زمین وعمارت وبالاخانه وپائین خانه مکر
انکه هریک بسر خود خانه باشد وانچه دران خانه ثابت باشد داخل است خواه از اجزای
انخانه باشد چون سقف ودرهای نشانیده وحلقها وانچه بدان در را بندند وخواه
از اجزای خانه باشد لیکن بواسطهٔ اسانی ساخته باشند چون نردبانی که در جائی
نشانیده باشند بنوعیکه نتوان انرا از جائی بجائی دیکر نقل نمودن ودرجهای چوب
که ثابت ساخته باشند ومیخها یکه دران کوفته باشند اما دست اسیا وخمها وتغارها

در بیان انچه در بیع کردن داخل است

چوبهای کازری که نشانیده باشند وکنجهای مدفون وسنکهای پنهان در زمین خانه
... داخل نیست **قسم چهارم** قریه و ده ...
در بیع ... عمارت وساحتها یکه ... کرده باشد ...
داخل است واما درختها یکه درمیان انها باشد داخل است دران میانهٔ مجتهدین خلاف است
اقرب انستکه داخل نیست وهمچنین مزرعهای حوالی قریه داخل ان نیست مکر با قرینه که
دلالت بر داخل بودن ان کند **قسم پنجم** درخت و داخل ... دران شاخها وبرکها
تر واما شاخ وبرک درخت توت دران داخل است یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است اما
میوهٔ درخت داخل نیست واکر درخت را مشتری بکند حق بایع ساقط میشود ومیوهٔ
درخت خرما که نر از ان در ماده نشانیده باشد داخل نیست مکر انکه مشتری شرط کرده
باشد ومشتری در اینصورت لازمست که بکذارد که میوه برسد اکر ضرر بدرخت رساند
واجرت ان زمان را نمیرسد که از بایع طلب کند واکر کذاشتن میوه تا رسیدن بدرخت
ضرر رسد مشتری میتواند قطع ان کرد و در ارش خلاف است **قسم ششم** خریدن
غلام و دران داخل نیست مالیکه مولی تملیک او کرده باشد بنابران تو لیکه کفته اند
که غلام مالک چیزی نمیشود مکر انکه شرط کند بشرط انکه ربا نشود وجامهائیکه
پوشیدنی باشد یا داخل است یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب انستکه انچه عرف
حکم بان کند داخل است **فصل پنجم** در بیان اقسام خیار بدانکه اصل بیع کردن
لزوم است مکر در شانزده موضع که رد کردن جایز است اول خیار مجلس وان مخصوص
به بیع کردن است وهریک از بایع ومشتری را اختیار فسخ میرسد اکر در مجلس باشند بچهار
شرط اول انکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اکر سقوط ان کرده
باشند اختیار فسخ ندارند دویم انکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار
مجلس نیست سیم انکه هریک از فروشنده وخرنده از یکدیکر باختیار متفرق نشده
باشند چه اکر باختیار متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما اکر باکراه ایشان را از
دیکر متفرق سازند ساقط نمیشود واکر یکی از ایشان بمیرد ایا حکم جدا شدن دارد یا نه
مجتهدین را دراین خلاف است واکر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه
ولی ایشان را با صرفه وغبطه اختیار فسخ هست چهارم انکه چیز یکه خریده وفروخته
واقع میشود یکی ازان یازده کس نباشد که بر مشتری ازاد میشود چه اکر یکی ازان یازده
کس باشد اختیار فسخ ندارد وخریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز

در بیان اقسام خیار

داشته اند اختیار فسخ ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از
مال خود بجهت فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد دوم خیار حیوان یعنی مشتری
حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز بعضی از مجتهدین بر انند که بایع نیز مخیر است
در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط اول انکه در عقد بیع شرط
سقوط ان نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم انکه تصرف در حیوان نکرده
باشد باجاره و هبه و غیر ان چه با تصرف خیار حیوان ساقط است و اگر عیبی در این سه
روز خیار حیوان را حادث شود از غیر جهة مشتری مجتهدین را در این سه قول است اصح
انستکه مشتری مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن ان حیوان عیب دار دیا گرفتن تفاوت
میانه صحیح و معیوب بودن ان و اگر در این سه روز بی انکه تقصیر کند تلف شود از
مال بایع است سیم خیار شرط و این خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح
و در وقف و ابراء و در طلاق نیز جاری نیست و شروط خیار شرط در بیع پنج است اول
انکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شرط انکه نفروشد دوم انکه منافی شرع
نباشد چون شرط انکه ازاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی انرا بدزدد عوض انرا بایع بدهد
سیم انکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون امدن حاجیان از حج باطل است
چهارم انکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ
ندارد پنجم انکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف چون دخول کردن خیار
شرط ساقط میشود و همچنین اگر ان متاع تلف شود نیز خیار شرط ساقط میشود انگاه اگر
مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک
از بایع و مشتریست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کند جایز است و
اگر در فروختن شرط سکنی یکساله یا دو ساله کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث
بورثه منتقل میشود **تتمه** تکلیفات نسبت بقبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است
اول انکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه
و بتحریم محرمات قطعیه دوم انکه قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چون ازاد کردن غلام
و شرط نمودن که سالی بدهد و مدبر ساختن او و نذر کردن چون اعتکاف داشتن در
مسجد چه ان قابل تعلیق است بنذر و شبه ان و قابل شرط هست که هر وقت که خواهد
در ان رجوع کند سیم انکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح
نمودن و اجاره گرفتن و رهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشان است و رضا نیست

مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم انکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد
چون نماز و روزه یا نذر یا یمین موضع چهارم خیار تاخیر و ان چنانست که بایع چیزی
را که بفروشد تمام ان متاع یا بعض انرا تسلیم مشتری نکند و مشتری نیز همه قیمت ان یا
بعض انرا ببایع بدهد یا انکه شرط وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد
از سه روز مخیر است در فسخ و اما موضع پنجم خیار چیزهائیکه در ان روز تا شب ضایع
شود یا قیمت ان ناقص گردد پس اگر کسی این چنین چیزها را بفروشد تا شب صبر میکند اگر
مشتری قیمت ان را بیاورد مالک میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ و اگر مشتری
بعضی از قیمت انرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را نداده باشد یا بایع مخیر است
در فسخ کردن یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب انستکه اختیار ندارد و همچنین
خلافست در انکه انچه بوعده قرار داده باشد و در وعده ندهد موضع ششم خیار
رؤیت و ان چنانستکه شخصی متاعی را بی انکه ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف
ان صفت باشد مخیر است در فسخ و نگاه داشتن ان و اگر بعضی را دیده باشد و باقی را
بوصف خریده باشد انگاه برخلاف صفت واقع شود تمام را رد میتواند کرد نه انکه بعضی
را نگاه دارد و بعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن و ان چنانستکه هر گاه شخصی
متاعی را بخرد یا بفروشد بعد از ان ظاهر شود که در وقت عقد ان متاع زیاده از ان
یا کمتر از ان قیمت داشته انکسیکه مغبون است مخیر است در فسخ به شرط اول انکه
تصرفی که مانع رد باشد در ان متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن
در دست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت نیز بایع را میرسد که فسخ کند
و الزام مشتری نماید برد کردن قیمت متاع یا مثل ان متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند
که بایع را در اینصورت میرسد که ان متاعی را که مشتری فروخته از ان شخصی که خریده
بگیرد دوم انکه در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت ان نباشد چه اگر در ان وقت عالم
باشد اختیار فسخ ندارد سیم انکه زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت
پس اگر اندک زیادتی و نقصانی باشد که در عرف انرا زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ
نیست موضع هشتم خیار عیب و ان ثابتست در هر چیزیکه از خلقت اصلی زیاده یا
کم باشد و ان بر بیست و هشت قسمست اول دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص
داشتن سیم مجذوم بودن چهارم قرن داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع
از دخول کردن باشد پنجم بر امدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم کر بودن ایشان

بعادت نه انکه از روی ترس جائی پنهان شوند چه بان کریختن رد نمیتواند کرد هفتم خنثی
بودن هشتم خصی بودن واکرچه قیمت بدان زیاده شود نهم لنك بودن دهم کور یا لوچ
بودن یا علت سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام وکنیز
هرکاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن موی
بر پشت زهار غلام چهاردهم مستحق بودن حد یا تعزیری که سبب هلاك شود یا مستحق
قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم موی در سر نداشتن کنیز شانزدهم خون حیض ندیدن
کنیز جوان را بقول بعضی هفدهم بودن ثقل ودرد زیاده بر عادت در روغن وزیت
هجدهم حامله بودن کنیز نوزدهم بیمار بودن اکرچه تب یکروزه باشد بیستم کندیدن
دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست ویکم زناکار بودن غلام وکنیز بر قول بعضی از مجتهدین
بیست ودوم بول کردن غلام وکنیز بزرك در جامهٔ خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست
سیم دزدی وخیانت کردن غلام وکنیز بشرط انکه تمیز داشته باشند نه انکه طفل باشند
بیست وچهارم احمق بودن ظاهری بیست وپنجم شراب خوار بودن بیست وششم انکه
متاعیکه خریده نجس باشد واکرچه قابل پاك ساختن بود اما در پاك کردن ان مشقت
باشد یا در قیمت نقصان بهم رسد بیست وهفتم بی ختنه بودن غلام بر قول بعضی از
مجتهدین بشرط انکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده اند بیست وهشتم بی قوت بودن
دست راست غلام یا قوت داشتن دست چپ او پس مشتری هرکاه عالم باین عیوب شود
اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول انکه تصرف در ان متاع نکرده باشد چه با تصرف رد
نمیتوان کرد اما ارش که تفاوت میانهٔ قیمت بی عیبی وعیب داریست میکیرد دوم انکه
عیب پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول که ان چهار عیب از وقت عیب تا
یکسال اکر بهم رسد مشتری فسخ ان میتواند کرد هرکاه تصرف در ان نکرده باشد
سیم انکه مشتری پیش از بیع کردن عالم بعیب نباشد چه اکر عالم باشد رد نمیتواند کرد
وارش نیز نمیتواند کرفت چهارم انکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد
خواه بتفصیل وخواه باجمال چه اکر ساقط کرده باشد رد نمیتواند کرد و کرفتن ارش در
چهار موضع ثابت میشود اول انکه هرکاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناك
... دوم انکه هرکاه مشتری کسی را بخرد ... واز ... شود در اینصورت نیز رد
نمیتواند کرد وارش میتواند کرفت سیم انکه در صورتیکه مشتری اختیار فسخ داشته
باشد وفسخ نکند ارش میکیرد چهارم انکه هرکاه متاع در دست مشتری عیب بهم رساند

باشد وبایع شرط کرده باشد که هرکاه عیبناك شود ارش بدهد نهم خیار تدلیس وان
چنان است که شخصی کنیزی را مثلاً فروخته باشد بشرط انکه سرخ روی وجعد موی
باشد وروی او را بسرخاب سرخ کرده باشد وموی دیکری را بموی او وصل نموده
باشد پس در اینصورت اکر مشتری عالم بان نبوده وبعد از ان عالم شود اختیار دارد که
فسخ کند وهمچنین هرکاه کسی کوسفندی که چند روز شیر او را ندوشیده باشد بفروشد
بشرط انکه شیر او مقدار معینی باشد وبعد از ان ظاهر شود که شیر او کمتر از ان بوده در این
صورت نیز مشتری مخیر است در فسخ بشرطیکه در کمتر از سه روز شیر او کم شود والا اختیار
فسخ ندارد واکر شیر ان کوسفند یکه او را سه روز ندوشیده باشد کم نشود وهمان عادت
او شود آیا مشتری اختیار فسخ ان دارد یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب انستکه اختیار
فسخ ندارد وآیا این حکم در غیر کوسفند میرود یا بنا بر انکه در حدیث کوسفند واقع شده
مخصوص کوسفند است میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب انستکه در غیر کوسفند نیز
میرود وهمچنین اب قنات یا اسیا را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید وبعد از
ان ظاهر شود که اب ان کم بوده اختیار فسخ دارد دهم خیار تدلیس هرکاه فسخ نکند وراضی
بنکاه داشتن شود ارش نمیکیرد مکر در شرط بکارت چه هرکاه شرط کرده باشد که
کنیز بکر باشد وبعد از ان ظاهر شود که بکارت نداشته در اینصورت بنا بر قول مشهور
ارش میکیرد ودر فسخ حضور حاکم شرع وبایع شرط نیست دهم خیار اشتراط وان چنانست
که متاعی را اکر بشرطی میفروشد شرط در ان سالم نباشد چه با عدم الشرط یا اشتراط ان
اختیار فسخ هست وچون فروختن بشرط انکه هرکاه در موعد معینی رد ثمن نماید مسلط
بر فسخ بیع باشد یازدهم خیار شرکت وان چنانست که متاعی را اکر بکسی میفروشد اکر
ممزوج سازد بمثل ان بحیثیتی که از یکدیکر جدا نتوان کرد چه در اینصورت مشتری
اختیار فسخ وشرکت هر دو دارد دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هرکاه بایع
متاعی را بکمان انکه میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد از ان دشوار شود بر او تسلیم ان چون
فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز بیاید مشتری مخیر است میانهٔ
فسخ وطلب مثل یا قیمت ان سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع وان چنان است که
کسی دو غلام را مثلاً بیك دفعه خرد انکاه ظاهر شود که یکی از انها مال دیکری بوده
مشتری مخیر است میانهٔ فسخ بیع هر دو غلام یا نکاه داشتن یك غلام را بحصهٔ او از
قیمت وطلب کردن قیمت غلام دیکر را از بایع چهاردهم خیار تفلیس وان چنانست که

شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از ان حاکم شرع او را از مالش منع کند جهة قسمت
کردن مال او بر قرض خواهان چه در اینصورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع
و گرفتن متاع خود و میانه امضا و شریك بودن با قرض خواهان در مال ان مفلس یازدهم
خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاعیکه بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض
در مدت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ بیع و
همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند و رد ان ممکن نباشد
مشتری مخیر است در فسخ ان و یا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه در
این خلاف است و اگر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازم است شانزدهم
خیار اجاره و انچنان است که هرگاه مشتری جاهل باشد از انکه زمینی که بایع باو فروخته
در اجاره دیگری بوده چه در اینصورت اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد
از انکه سنگهائیکه در زمین مدفون باشد از بایع است مخیر است در فسخ ان و اجتماع
اقسام خیار از خواص این کتاب است **تتمه** در بیان احکام بعد از بیع بدانکه بایع را بعد
از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم مبیع بمشتری لازم است هرگاه انچیز قابل نقل و تحویل
باشد اما انچیزیکه قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است
یعنی خالی کردن و دست از تصرفات ان باز داشتن بانکه رخت خود از انجا بیرون بردن و
اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن و در انچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است
کیل و وزن کردن و اگر حیوان است نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و انچه بعد
از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتری است و جایز است که بایع
در بیع استثنا کند انچه خواهد و اگر مبیع حیوان باشد و استثنای کله و پوستان کند
در ان مجتهدین را پنج قول است اول انکه بیع صحیح است دوم انکه باطل است سیم انکه
حیوان را توان ذبح نمود صحیح است و الا باطل چهارم انکه اگر حیوانی باشد که ذبح او شوا
کرده شریك است در قیمت کله و پوستان پنجم انکه مطلقا نسبت بکله و پوست در ان
شریك است و اصح اقوال القول دوم است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده متاع و
فروشنده ان بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده ان و خرنده متاع
و نقل کننده ان بر مشتری است بشرط انکه بی رضای ایشان نیامده باشند بلکه بایع
و مشتری ایشان را اورده باشند و دلال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و
تقصیری فوت شود ضامن نیست و اگر میانه مالك و دلال اختلاف واقع شود در تقصیر

در بیان احکام بعد از بیع

نکردن در قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلال است با قسم کتاب الرهن و
در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در ان دو فصل است **فصل اول**
در شروط گرو کردن بدانکه گرو گذاشتن کسیکه بر ذمت او دینی باشد جهة اعتماد
مشروع است خواه در سفر و خواه در حضر و انچه در ایه کریمه واقع شده که در سفر
جایز است بنا بر غالب است چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسك بنویسد
اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقدی است لازم از طرف کسیکه گرو میکند باین معنی که
دیگر نمیتواند تصرف در ان گرو کردن و ان را از گرو گیرنده گرفتن تا وقتیکه دین او ادا
کند و در ان نه شرط است اول انکه گرو کننده بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس گرو
گرو کردن طفل و دیوانه و کسیکه او را باکراه بران دارند و بعد از اکراه اذن ندهد
و مست و بیهوش و مفلسیکه حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی
طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهة دینی که بی سبب مصلحت طفل
گرفته باشد یا جهة او گرو بگیرد دوم ایجاب چون رهنتك هذا علی الدین الفلانی
یعنی گرو کردم این عین را پیش تو بجهة فلان دین سیم قبول چون قبلت و انچه دلالت
کند بران و میباید که قبول بعد از ایجاب بیفاصله واقع شود چهارم انکه ایجاب و قبول
را بلفظ بگویند با قدرت و با عاجز بودن اشارت و کتابت نیز جایز است و بغیر عربی و بغیر
صیغه ماضی نیز جایز است پنجم قبض کردن گرو و در قبض اذن کننده شرط است پس
اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل میشود
و بعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از
قبض گرو کننده در ان تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در
قبض پس اگر در غیبت او گرو کننده یا انکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود و قبض نکند
صحیح نیست هفتم انکه گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض ان و صحیح باشد مالك شدن
ان و جایز باشد فروختن ان پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام
و گرو کردن ملك غیر بی اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوك و اگرچه جهود باشد
و نزد مسلمانی گرو کند و پیش جهودی دیگر بگذارد صحیح نیست اما اگر شیره انگور را
گرو کند صحیح است ولیکن در وقتیکه شراب شود از گرو بیرون میرود و چون سرکه
شود باز گرو میشود و اگر در حالتیکه شراب شود صاحبش او را بریزد و شخصیکه نزد او
گرو است او را جمع کند یا مالك ان میشود بعد از انکه سرکه شود یا همان ملك کسی است که

در بیان رهن کردن

در شروط گرو کردن

اگر گرو کرده در این مجتهدین را دو قول است اصح آنستکه اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده
باشد مالک آن میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده مالک آن نمیشود و همچنین
صحیح نیست گرو کردن مصحف و بندهٔ مسلمان نزد کافر و بعضی آنرا جایز داشته اند
و گفته اند واجب است که در اینصورت بمسلمانان بسپارند و گرو کردن کتب فقه و
حدیث نزد یهودی مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز نزد فاسق مگر
آنکه محرم او باشد و میانهٔ مجتهدین خلاف است در آنکه گرو کردن چیزیکه قبض آن نتوان
کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندهٔ گریخته آیا جایز است یا نه و همچنین خلاف است
میانهٔ مجتهدین در گرو کردن کنیزیکه از او فرزند داشته باشد اصح آنستکه گرو میتوان
کرد بواسطهٔ قیمت دادن او و گرو کردن مکاتب و مدبر صحیح است و گرو کردن زمین
وقف و زمین خراج دار جایز است هشتم آنکه گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد
چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و بجهت جنایتی که بر شخص بکند و برای اجرت
کسیکه او را گرفته باشد که بندهٔ گریختهٔ او را از شهر برگرداند پیش از برگردانیدن او
و در گرو کردن غلام جهت مال کتابت میانهٔ مجتهدین خلاف است اقوی آنستکه جایز است
نهم آنکه گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر
اجارهٔ متعلقه ببدن شخصی معین چون خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتوانند
که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند **فصل دوم** در احکام
گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است پس هر شرطیکه منافی آن نباشد جایز است
چون شرط کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در
فروختن گرو در وعده و در اینصورت گرو کننده او را از وکالت نمیتواند عزل کرد
اما اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل میشود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو او باطل نمیشود بلکه
بورثهٔ او منتقل میشود و اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط آنکه
منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد
صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیزی را گرو کند دیگر او را تصرفی که منافی دین
گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بان
مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو
کننده و وعده در گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازم است و اگر بعد از
وعده گرو کننده از دادن دین امتناع نماید پس اگر گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد

در احکام گرو کردن

بفروشد و دین خود بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او
نفروشد و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع آنرا بفروشد و دین او را بدهد
و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد جایز نیست
او را تصرف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر چیزی را گرو کند که
بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر این
رفته اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گرو گیرنده
امانت است پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم
تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف
شود و گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغهٔ دیگر نیست و اگر دو متاع را جهت
دو دین گرو کند هر گاه یکی از آنها را بدهد هر دو را جهت یک دین نمیتواند نگاه داشت
و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری بی گرو پس هر گاه دین با گرو را ادا نماید
نمیتواند گرو را جهت دین بی گرو نگاه داشت و هر گاه گرو کننده دین او را بدهد گرو
بدهد گرو گیرنده را نمیرسد که گرو را بفروشد و گرو گیرنده را نمیرسد که گرو کننده را
تکلیف کند بانکه دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر بر آن باشد و گرو گیرنده را حاضر
گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه
خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گرو کننده است و اگر گرو حیوانی
خرج او بگرو کننده تعلق دارد و نفقهٔ آن بر اوست و در بعضی احادیث واقع شده که
اگر قابل آن باشد که بر او سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که سوار
شونده و شیر خورنده نفقهٔ او را بدهد و قول اصح آنستکه تصرف در آن بی اذن گرو
کننده جایز نیست و نفقه بر اوست و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند
مطلب سیم در شفعه گرفتن و آن چنان است که دو شخص ملکی بمشاع
داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هر گاه آن شخص دیگر
حصهٔ خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگری قیمت
آن میدهد همان قیمت را میدهد و سیزده شرط شرط اول آنکه آنچیزی را که شریک
فروخته باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که در آنچه قابل نقل و تحویل است
شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز هست و هر گاه
زمین را بفروشند با درخت و خانه در دولاب به تبعیت آن شفعه میرود شرط دوم

در شفعه گرفتن

انکه قابل قسمت باشد پس انچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک و دکانچهای کوچک و نهر و راه تنک شفعه ندارد شرط سیم انکه انچیز را قسمت نکرده باشند چه هرگاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مکر انکه در نهر و راه شریک باشند چه در اینصورت با قسمت نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را باهم بفروشند اما اکر زمین را بی نهر و راه بفروشند در اینصورت نیز شفعه ندارد شرط چهارم انکه زیاده از دو شریک نباشند و بعضی از مجتهدین بر انند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد شرط پنجم انکه حصهٔ شریک بخریدن و فروختن منتقل شود بدیکری چه اکر بغیر خرید و فروخت چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیکر را شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین کفته اند که هبهٔ معوضه شفعه دارد شرط ششم انکه کسیکه شفعه میطلبد جهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد و اکر مشتری کافر باشد و کسیکه شفعه میخواهد مرتد باشد آیا او را شفعه میرسد یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست و همچنین خلافست در انکه اکر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود شرط هفتم انکه حصهٔ شریکی که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد او را شفعه نمیرسد و سید مرتضی رضی الله عنه کفته که هرگاه انکسی که وقف بر او شده یک کس بیش نباشد او را شفعه میرسد و در صورتیکه بیع وقف ولادی باشد جایز است چنانچه در باب وقف کذشت و شریک او شفعه میکیرد شرط هشتم انکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو بیک دفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد شرط نهم انکه ان شخصیکه شفعه میطلبد میباید که عالم بقیمت ان باشد و عالم بقیمتیکه شریک او انرا فروخته است نیز باشد چه با جهالت هر دو او را شفعه کرفتن صحیح نیست شرط دهم انکه قادر باشد بر قیمت دادن و کرفتن ان پس اکر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اکر کوید که قیمت را حاضر ندارم و غایبست صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهند تا زمانیکه حاضر سازد در ان زمان و سه روز دیکر مکر انکه در مهلت ضرری بمشتری برسد چه در اینصورت شفعه ساقط است شرط یازدهم انکه در دست مشتری پیش از انکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد چه اکر تلف شده باشد شفعه ساقط است شرط دوازدهم انکه طلب شفعه فی الفور کند چه اکر عالم باشد [illegible] و طلب شفعه نکند یا انکه بعد از دانستن فروختن شریک حصهٔ

خود را بفروشد شفعه در اینصورت ساقط است و اکر طالب شفعه غایب [illegible] یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس باشد شفعهٔ ایشان ساقط نمیشود [illegible] شوند میرسد ایشان را که شفعه بکیرند و ولی طفل و دیوانه با صرفه و غبطهٔ ایشان شفعه میکیرند شرط سیزدهم انکه [illegible] کرفتن انچیز بکوید که [illegible] این زمین را مثلا بشفعه چه این قول بجای عقد بیع است و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اکر مشتری در انچیز تصرف کرده باشد مثل انکه انرا فروخته باشد شریک را میرسد که انرا باطل سازد و از انکه بکیرد و انچه از منافع بهم رسد پیش از انکه شریک شفعه بطلبد مال مشتری است و شفعه ساقط نمیشود به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن [illegible] و شفیع میتواند که انرا بشریک رد کند جهت عیب یا جاهل بودن او بعیب اما اکر رد نکند تفاوت قیمت انرا از بایع نمیتواند کرفت مکر انکه مشتری هم ان تفاوت را از بایع کرفته باشد و اکر میانهٔ کسیکه شفعه میخواهد و میانهٔ مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا بمیراث یا بهبه پس اکر کواه نداشته باشد قول قول مشتری است بر نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با قسم بر قول مشهور و اکر هر دو کواه داشته باشند کواه مشتری مقدم است

مطلب چهاردهم

در بیان توابع بیع کردن و در ان سه فصل است

فصل اول

در حکم جماعتیکه حاکم شرع ایشان را از مال [illegible] منع نموده باشد بسبب تعلق حق غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و انها ده قومند قوم اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتیکه بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر امدن یا محتلم شدن و در زنان بدو چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را ازمایش کنند باینکه به بینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه قوم دوم دیوانکان و ایشان از مال خود ممنوعند تا انکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانکان پدر است و جد پدری و هر چند بالا روند و اکر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریکند و اکر ایشان نباشند که پدر یا جد او را وصی کرده باشد و هرگاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولیست یا امینی که حاکم او را نصب نماید قوم سیم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا انکه سفاهت ایشان برطرف شود و اکر عقلی داشته باشد و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اکر سفیه بالغ شده باشد ولی

در بیان توابع بیع کردن

او حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند خواه حاکم شرع
ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان و خواه نکرده باشد امّا هرگاه سفاهت برطرف شود
تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود و بعضی از سنیان براین
رفته اند که هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر در مال خود تصرف میتواند کرد و
اگرچه سفیه باشد و بر سفیه هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند حج واجب خود
را بفعل آورد بشرط آنکه خرج راه حج را بدیگری بسپارند و حج نیز میتواند کرد تا که خرج
سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کنند سوگند یا نذر خود را کفارهٔ آن روزه گرفتن است
قوم چهارم بیمار اینکه در آن مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده بر ثلث مال خویش
ممنوعند باین معنی که اگر سی تومان داشته باشند و بکسی ببخشند ده تومان آن صحیح است
و باقی باطل قوم پنجم جماعتیکه متاعی فروخته باشند چه ایشان از تصرف در قیمت آن
متاع ممنوعند تا آنکه متاع را تسلیم مشتری نمایند قوم ششم جماعتیکه متاعی خریده باشند
و قیمت آنرا نداده باشند چه ایشان نیز ممنوعند از تصرف در آن متاع تا قیمت آنرا ندهند
قوم هفتم غلامانیکه آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند
و آزاد شوند چه ایشان از آنچه پیدا کنند سوای نفقه و آنچه با آقا میدهند ممنوعند تا آنکه
آنچه آقا با ایشان قرار داده باشد بدهند قوم هشتم جماعتیکه از دین اسلام برگردیده
باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه مسلمان
شوند قوم نهم جماعتیکه مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشند چه
ایشان از تصرف در آن مال ممنوعند تا وقتیکه دین را بدهند قوم دهم مفلسانیکه
مالهای ایشان از قرض خواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف در مال خود سوای
نفقه و جامهٔ خود و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوعند بچهار شرط اوّل آنکه قرض
خواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوّم آنکه وعدهٔ قرض ایشان رسیده باشد
سیّم آنکه اموال ایشان از قرض خواهان ناقص باشد چهارم آنکه قرض خواهان از
حاکم التماس کنند که ایشانرا از مال ایشان منع کند چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع
جمیع اموال ایشانرا قیمت مینماید و بر قرض خواهان فراخور قرض ایشان قسمت میکند
باین طریق که مفلسان و قرض خواهانرا حاضر سازد و قرض خواهانی که گروی داشته
باشند گرو را بفروشد و بایشان دهد و قرض خواهان دیگر را در آن دخل نیست و صاحب
متاعی را اگر موجود باشد مخیر سازد که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرض خواهان شریک

باشند بعد از آن جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشان را بدهد امّا آن
حیواناتیکه محتاج بنفقه باشند اوّل بفروشد پس از آن متاع و قماش منقولات را بفروشد
آنگاه زمین را بفروشد و خدمتکار مفلس و خانهٔ او را نمیتوان فروخت هرگاه محتاج بآنها
باشد و امّا بعد از فروختن چیزهای مفلس و بقرض خواهان او دادن حکمیکه حاکم شرع
او را کرده زایل میشود یا محتاج است بحکم حاکم میانه مجتهدین خلاف است و اقرب
آنستکه بمجرد قسمت منع برطرف میشود و قرض خواهان را نمیرسد که بعد از آنکه آنچه
داشته از او گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای ایشان کار کند و اگرچه صاحب
کسب باشد یا آنکه اگر کسی چیزی باو ببخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا جهت ایشان
قرض نماید و همچنین تکلیف نمیتوان کرد زنان را بشوهر کردن بواسطهٔ گرفتن مهر از
ایشان و جایز نیست حبس کردن او بعد از قسمت اموال بلکه واجب است که او را مهلت
دهند تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را مستغنی گرداند **فصل دوّم** در ضامن شدن
و آن بر سه قسم است اوّل متعهد مال شدن که بر ذمّهٔ شخصی باشد و شروط آن هفت است
اوّل ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم از فلان شخص بآنچه بر ذمّهٔ اوست و آنچه
صریحاً دلالت بر آن کند و با قدرت تلفظ کتابت و اشارت کافی نیست امّا از اخرس اشارت
و کتابت کافی است دوّم قبول کسی که او را ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که رضای او کافی است اگرچه بلفظ نگوید امّا رضای کسی که از جانب او ضامن میشوند
دخل ندارد و لیکن اگر بی رضای او ضامن شوند آنکه میدهد رجوع باو نمیتواند کرد
امّا اگر برضای او ضامن شود رجوع میکند و اگر کسیکه بواسطهٔ مال او ضامن شده
چیزی بضامن ببخشد ضامن نمیتواند از آنکس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریّت قبول
شرط نیست سیّم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل
و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خسته صحیح نیست چهارم آنکه
ضامن آزاد باشد چه ضامنیت بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند
که صحیح است و بعد از آزادی میدهد و با اذن مولی ضمان او صحیح است و تعلق بذمّت
بنده میگیرد نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند که تعلق بمال مولی میگیرد پنجم
آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسیکه جهت مال او ضامن میشود در وقت ضامن شدن
عالم بمفلسی او باشد امّا استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن
شدن مال او تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم آنکه ضمان را معلّق بشرطی نسازد

چه اگر معلق بشرط سازد صحیح نیست اما اگر ضمان را معلق بشرطی نسازد لیکن دادن مال را معلق بر شرط سازد صحیح است هفتم آنکه مالیکه ضامن متعهد آن میشود میباید که در ذمهٔ آنکسیکه از او ضامن میشود ثابت باشد پس اگر در ذمهٔ او ثابت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال الجعاله پیش از عمل وضمان مال کتابت وضمان مال امانت و ودیعت ومال شرکت ومضاربت وبعد از انکه شروط ضامنیت بهم رسد منتقل میشود مال از ذمهٔ آن شخصیکه از جانب او ضامن شده است بذمهٔ او وضمان حال ومؤجل جایز است ودر مؤجل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجل حال میشود وجایز است که شخصی از ضامن ضامن شود وهمچنین از او **قسم دوم** حواله حواله نیز انتقال مالست از ذمتی بذمتی دیگر وشروط آن شش است اول ایجاب چون احلتک بالدین الفلانی علی فلان یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلان کس دوم قبول چون قبلت وقبول حواله بر مال الیه واجب نیست وبعضی از مجتهدین برانند که قبول این حواله بر مال الیه واجبست واحادیثی که بدین مضمون وارد شده محمول بر استحبابست سیم رضای آنکس که حواله میکند وکسیکه او را حواله کرده وکسیکه حواله بر او کرده باشد چهارم آنکه ... دین ثابت باشد در ذمهٔ کسیکه حواله میکند پس حواله کردن چیزیکه بقرض خواهد گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه شروط حواله متحقق شود منتقل میشود مال از ذمهٔ کسیکه حواله میکند بذمهٔ کسیکه حواله بر او میکند وحواله کردن آنکسیکه حواله بر او کرده شده است بر کسی دیگر جایز است وهمچنین بر کسی دیگر وحواله بغیر جنس دیگر جایز است چنانچه اگر بر ذمهٔ او درهم باشد بدینار حواله کند **قسم سیم** کفاله وآن ضامن شدن بدن شخصی است که بر او حق غیری ثابت باشد وشروط آن پنج است اول ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را دوم قبول کسیکه از برای او کفیل میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسیکه ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست وهمچنین تعیین مدت ضمان جایز است چهارم آنکه ضمان را معلق بر شرط نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد باطل است پنجم آنکه بر او حد نباشد چه کفیل شدن کسی که بر او حد لازم باشد صحیح نیست وبعد از آنکه این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیح است وکفیل شدن حال جایز است وهمچنین بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد وهرگاه عقد کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال میشود وبتسلیم

سیم ... تعیین انکسیکه ضامن بدن او میشود

کردن الشخص کسیکه ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود بشرطیکه در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را برهاند چه در این وقت بتسلیم کردن بری الذمه نمیشود بتلف شدن انچه بر ذمهٔ او باشد واگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند تا انچه در ذمهٔ اوست از عهده بیرون اید وبعد از گرفتن انچه بر اوست ضامن رجوع میکند بر انکسیکه ضامن بدن او شده واگر چه باذن او ضامن نشده باشد واگر آن شخص بگریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که انچه بر ذمهٔ اوست بدهد یانه میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب آنستکه میباید داد واگر غایب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهد تا او را حاضر سازد ودر حکم ضامن شدن است رها کردن قرض دار کسی را از دست وازروی قهر وغلبه چه در این صورت بر او لازم است که او را رد کند یا انچه بر اوست بدهد وباطل میشود کفاله بمردن کسیکه ضامن بدن او شده باشد ودر اینصورت دادن مالیکه بر ذمهٔ او بوده ضامن را لازم نیست وحاضر ساختن مرده بر او لازم نیست مگر انکه حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد چه در این صورت حاضر ساختن مرده بر او لازم است واگر چه او را دفن کرده باشند واگر ضامن بمیرد آیا بر ورثهٔ او لازم است که آن شخص را حاضر سازند یانه مجتهدین را درین دو قول است **فصل سیم** در بیان صلح کردن وآن عقدیست که شارع از برای وضع کرده است جهت قطع نزاع وآن بر سه قسم است **قسم اول** میانهٔ مسلمانان واهل کتاب چنانچه در بحث جهاد وکفاره مذکور شد **قسم دوم** میانهٔ زن وشوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد امد **قسم سیم** میانهٔ دو خصم در اموال وصلح عقدیست لازم وشروط آن شش است اول ایجاب چون صالحتک مثلا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را با تو بمبلغ معین مثلا دوم قبول چون قبلت وهرچه دلالت کند بر رضای او بر ایجاب سیم آنکه ایجاب وقبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف واقع شود پس مصالحه طفل ودیوانه وسفیه وکسیکه او را باکراه بر آن دارند یا مست یا بیهوش باشد یا کسیکه حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطهٔ قرض خواه صحیح نیست چهارم آنکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض آن توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن تا انکه اقرار کند بر زوجیت او وچه در اینصورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز

در بیان صلح کردن

نیست پنجم انکه صلح با عوض واقع شود پس اکر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست
و همچنین اکر بر عوضی واقع شود که حق غیری باشد نیز باطل است ششم انکه صلح بر
حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه این چنین صلح باطل است و
بعد از انکه این شروط بهم رسد صلح لازم میشود چه ان عقدی است لازم از هر دو
طرف و صلح عقدی است بسر خود و بعضی از مجتهدین کفته اند که تابع بیع است هرکاه
دران عینی منتقل شود و فرع اجاره است هرکاه دران منفعتی منتقل شود و فرع هبه است
هرکاه دران عینی منتقل شود بی عوض و فرع ابرا است هرکاه دران اسقاط حقی شود
و فرع عاریت نیست و صلح همچنانکه با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت
انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مرسنیان را که کفته اند که صلح کردن با انکار اقرار
را لازم دارد و صحیح است صلح کردن بر عین بعین و بر منفعت بمنفعت و بر عین بمنفعت
و بر جنس انچه دعوی میکند بغیر جنس ان و جایز است صلح کردن بزیاده از قیمت شئی
که نزاع دران کنند و بکمتر از قیمت ان و همچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال از چیزی
که بوعده باشد و بوعده از چیزی که حال باشد

باب دهم از کتاب جامع عباسی

در بیان اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع ان و دران چهار
مطلب است **مطلب اول** در اجاره دادن و دران سه فصل است **فصل اول**

در اجاره دادن

در شروط اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را بعوض
معلومی و شروط ان پانزده است اول چون اجرتک هذا بهذا یعنی اجاره دادم بتو فلان
زمین را بمبلغی معین مثلا و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست و اکرچه قصد اجاره کنند
دوم قبول چون قبلت و انچه دلالت کند بر رضای او بر ایجاب سیم انکه هر یک از موجر
و مستاجر بالغ و مختار و جایز التصرف باشند پس اجاره طفل و دیوانه و غافل و مست
و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم انکه انچه اجاره
میکنند چیزی باشد که ان را توان دید یا وصف ان توان کرد بنوعیکه جهالت از او بر
طرف شود پس در اجاره دادن حمام مثلا ناچار است از دیدن خانهای و بزرکی و
کوچکی و تون و جائیکه خاکستر ریزند و طهارت خانه و مصرف اب ان یا وصف کردن
حمام بنوعیکه جهالت از او بر طرف شود و در اجاره زمین ناچار است از دیدن یا وصف

در شروط اجاره

کردن و تعیین منفعت از زراعت و غیر ان و تعیین مدت پنجم انکه انچه باجاره میدهند
چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از او نفع کیرند پس اجاره درخت جهت خوردن
میوه ان و هیمه جهت سوزانیدن و طعام جهت خوردن و کوسفند جهت خوردن
کوشت و شیر او صحیح نیست اما در اجاره کرفتن دایه جهت شیر دادن طفل میانه
مجتهدین خلاف است اقرب انستکه جایز است و ایا جایز است که کوسفند را اجاره
کنند جهت شیر دادن بره در این نیز میانه مجتهدین خلاف است اقرب انستکه جایز است
و همچنین اجاره حمام جهت نشستن دران جایز است و ریختن اب تابع انست و ایا اجاره
کردن چاه جهت اب کشیدن جایز است یا نه میانه مجتهدین در این خلاف است ششم
انکه انچیزی را که اجاره میکنند باید که منفعت ان منتقل باشد و در اجاره کردن
سنت جهت بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایه ان میانه مجتهدین خلاف است
اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بران صحیح است هفتم انکه ان منفعت مباح
باشد پس اکر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم انکه منفعت
مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیکری غصب کرده باشد صحیح نیست
نهم انکه نفع کرفتن از ان چیزی که اجاره میکیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین
بی اب جهت زراعت کردن صحیح نیست و همچنین اجاره نمودن کوسفند جهت شیار
کردن زمین بعوض کاو و یا جهت بار برداشتن عوض شتر صحیح نیست چه انتفاع در
این دو صورت ممکن نیست دهم انکه قادر باشد بر تسلیم ان پس اجاره حیوان و
بنده که بکریخته در مدتیکه کریخته باشد صحیح نیست یازدهم انکه منفعت چیزی نباشد
که بحسب شرع و عرف از ان ممنوع باشند پس اجاره شخصی جهت کندن دندانیکه درد
نمیکند یا جنب و حایض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست اما اکر اجاره کنند جهة
کندن دندانیکه درد میکند صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف جهت نظر کردن و
مسلمان را جهت خدمت کردن صحیح نیست دوازدهم انکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت
حاصل شود پس اجاره کردن کسیکه حج بر او واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست
سیزدهم انکه منفعت معلوم باشد چون خیاطی کردن شخص پس اکر مجهول باشد صحیح
نیست چهاردهم انکه عوض منفعت معلوم باشد بمشاهده ان یا بوصفی که جهالت را بر
طرف سازد و اکر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن دراوردن پس اکر مجهول باشد صحیح
نیست پانزدهم انکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اکر عیب داشته باشد مخیر است

میانهٔ فسخ وامضای با ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازم است
وفسخ ان نمیشود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن وغرق
شدن زمین در اب وگریختن کسیکه او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض شده باشد
وخواه بعد از قبض وچون ساکن شدن درد دندان ودر حال امدن دلاک وباطل نمیشود
بمنع کردن موجر مستاجر را از تصرف کردن در عین وغصب نمودن عین پیش از قبض و
مفلس بودن مستاجر وخلاف است میانهٔ مجتهدین که ایا اجاره بموت یکی از موجر و
مستاجر باطل میشود یا نه بعضی گفته اند که باطل میشود وبعضی بر انند که باطل نمیشود
خواه پیش از استیفای منفعت باشد وخواه بعد از ان وبعضی گفته اند که بموت مستاجر
باطل میشود نه بموت موجر واستاد فقیر اعنی شیخ الطائفه بهاء الملة والدین محمد
العاملی طاب ثراه در این مسئله متوقف بود جهت تعارض ادله واگر موجر موقوف
علیه باشد وبمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانهٔ مجتهدین در این خلاف است
بعضی بر اینند که اقرب انستکه باطل است ومستاجر برای بقیهٔ اجرت بورثه
موجر رجوع میکند وباطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره
باشد مخیر است در فسخ وامضا واگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود اما اگر
معین نباشد یا معین باشد ومضمون نباشد باطل نمیشود واو را الزام میکنند در
اجاره گرفتن شخصی جهت کردن انکار وبمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود ومستاجر
مالک منفعت اما تسلیم اجرت موقوف است بر تسلیم عین واگر اجرت بر عمل باشد
بعد از انقضای عمل اجرت لازم است ودر حکم تسلیم عین است دادن موجر ان
عین را ونگرفتن مستاجر وهرگاه مدتی بگذرد که انتفاع از ان عین ممکن باشد مستاجر
منتفع نشود اجرت ثابت میشود واما نفقه کسیکه باجرت میگیرند وعلیق چاروا انیکه
کرایه میکنند واب دادن او برکسی است که او را اجاره کرده یا نه در ان خلاف است
اقرب انستکه بر صاحب چاروا است یعنی بر ان کسیکه اجیر شده نه انکه اجاره کرده
اما ما یحتاج چاروای اجاره از زین ولجام برکسی است که باجاره میگیرد وسنت است
که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند وهنوز عرق او خشک نشده باشد که باو دهند
ومکروه است چیزی را که بتقصیر در دست او فوت شود در وجه اجرت او حساب کنند
فصل دوم در انکه در چند موضع اجاره حرام است ودر چند موضع مکروه
ودر چند موضع جایز بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام است ودر هشت موضع

در چند موضع ... (حاشیه، ناخوانا)

مکروه ودر شانزده موضع جایز اما در پانزده موضعی که حرام است اول اجاره کسبی
جهت ساختن شطرنج ونرد والات قمار ولهو دوم اجارهٔ کسیکه سرود بباطل کند
سوای عروسی که در ان جایز است سیم اجارهٔ کسی جهت برداشتن شراب یا مرد یا خوک
جهت خوردن اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا انکه مرده را از محله جهت بوی بد
بردارد صحیح است وهمچنین است برداشتن شراب جهت جهود چهارم اجارهٔ کتابت
کننده جهت نوشتن شعر باطل وکتب اهل ضلال جهت غیر نقض وحجت بر ایشان پنجم
اجاره دادن خانه بجهود که در ان عبادت کند یا شراب بگذارد وهمچنین اگر خانه را
بمسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ گیرنده وخوک
هفتم اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کند هشتم اجاره گرفتن کسی جهت پیشنمازی
کردن وقضا نمودن واذان گفتن وغسل وکفن ودفن مردگان کردن اما ارزاق از بیت
المال گرفتن ایشان جایز است نهم اجاره دادن زمینیکه اب بران نشیند جهت زراعت
کردن دهم اجاره دادن زمین با انچه از ان بیرون اید یازدهم اجاره دادن طفل ومجنون
وسفیه ومفلس دوازدهم اجارهٔ گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر برای صاحب
گوسفند هدیه بیاورند حلال است سیزدهم اجارهٔ کسی جهت ساختن صورتهای
میانه دار چهاردهم اجارهٔ شخصی بواسطهٔ تعلیم قدر واجب از قران ومعارف الهی ومسائل
شرعیه پانزدهم اجاره دادن نفس خود را جهت حج کسی که حج بر او واجب باشد واما
هشت موضعیکه مکروه است اول اجارهٔ مسلمان جهت خدمت جهود دوم
اجاره بر تعلیم قران غیر واجب وکتابت ان ونوشتن عشرهای ان بطلا سیم اجارهٔ
حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجارهٔ کسی برای پاک کردن طهارت خانه پنجم
اجارهٔ شخصی جهت گریه کردن بباطل اما جهت نوحه بحق جایز است ششم اجاره دادن
نفس خود را جهت زاییدن زنان بشرط اجرت هفتم اجارهٔ حجام جهت ختنه کردن
هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین **واما** شانزده موضعیکه جایز است اول اجارهٔ
مصحف بواسطهٔ حفظ ونظر کردن وهمچنین اجارهٔ کتب فقه وحدیث واداب عبادت
دوم اجاره گرفتن کتابت کننده جهت تعلیم شعر مباح وعلم حساب وخط سیم اجاره
کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد چهارم اجاره کردن شخصی جهت حج [illegible]
اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد وپل ششم اجاره کردن جهت نماز [illegible]
کردن [illegible] بواسطهٔ زراعت کردن باغبان هشتم اجارهٔ عقار یعنی زمین [illegible]

زیور جهت زینت دهم اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت یازدهم اجاره در
جهت زینت دوازدهم اجاره درخت برای خشک کردن رخت بران یا نشستن در سایه
ان سیزدهم اجاره چهارپایان جهت خورد کردن کندم و جو وغیره چهاردهم اجاره
خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز کذاردن دران پانزدهم اجاره کردن چاه
جهت اب کشیدن ازان و بعضی از مجتهدین این را جایز نمیدانند شانزدهم اجاره سک
شکاری و باز و چرغ و پارس جهت شکار **فصل سیم** در احکام اجاره کردن
بدانکه مستاجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست واکر شرط ضمان کند
عقد فاسد میشود و در هیجده موضع ضامن است اول با تعدی و تقصیر و خلاف است
میانهٔ مجتهدین که ضامن قیمت روز تلف است دوم کازر اکر جامه را پاره کند ضامن است
واکر جامهٔ کسی را بسبب اشتباه بدیکری دهد نیز ضامن است سیم حمال اکر چیزی را
بشکند ضامن است چهارم ساربان ضامن است چیزی را اکر تلف کند پنجم ملاح
اکر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامن است ششم طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم
اجیر انچه عمل کرده اکر جهت کرفتن اجرت نکاه دارد و تلف شود ضامن است دهم
معلم اطفال اکر برای تادیب اطفال را بزند بحدی که بجنایت رسد ضامن است یازدهم
کسیکه ختنه میکند اکر قطع حشفه یا بی اذن ولی طفل او را ختنه نماید و سرایت کند
بجنایت طفل ضامن است دوازدهم اکر کسی را جهت کندن دندانیکه درد کند اجاره
کند و او دندان صحیح را بکند ضامن است سیزدهم خیاط انچه را ضایع کند ضامن است
چهاردهم طباخ انچه را ضایع کند ضامن است شانزدهم خباز اکر نان را بسوزاند ضامن است
هفدهم چوپان کوسفند اکر خواب کند و غافل شود و تقصیر کند ضامن است
هیجدهم حمامی اکر چیزی باو سپارند و او در حفظ ان تقصیر کند و تلف شود
ضامن است واکر میانهٔ موجر و مستاجر نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر
اجاره است با قسم و در رد کردن قول قول مالک است با قسم و در هلاک شدن متاع
قول قول مستاجر است با قسم و در مدت اجاره قول قول موجر است و در تعدی
قول قول مستاجر است **مطلب دویم** در بیان عاریه دادن و امانت نزد
کسی سپردن و دران دو فصل است **فصل اول** در عاریه دادن و ان
عقدی است جایز و هر یک از ایشان را میرسد رجوع کردن الا در دفن میت مسلمان
که دران رجوع بعد از دفن جایز نیست چه شکافتن قبر حرام است تا انکه استخوان

در احکام اجاره کردن

در بیان عاریه دادن و امانت نزد کسی سپردن

او پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده‌اند چیزی را که رجوع در
ان ضرر رسد بکسیکه انرا عاریه کرده چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنه
کشتی بعاریه کرفته باشد در دریا رجوع بان نمیرسد چه ان موجب ضرر است و
شروط ان هفت است اول ایجاب و ان هر چیزیست که دلالت کند بر عاریه کرفتن چیزی
از کسی و اشارت و ایما نیز دران کافیست دویم قبول و ان رضای بایجاب است خواه
قولی مثل انکه قبول دارم و خواه فعلی چون کرفتن بعاریه سیم انکه کسیکه عاریه
میدهد و میکیرد باید که بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس عاریه دادن طفل و مجنون
بی اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کسیکه او را حاکم از تصرف منع کرده صحیح
نیست چهارم انکه کسیکه عاریه میدهد مالک باشد [illegible]
و عاریه غاصب صحیح نیست پنجم انکه انچیز را که بعاریه میکیرند میباید که عینی
باشد که اصل ان باقی باشد و ازان منتفع توان شد چون عاریه کرفتن ملک و پازن
جهت شکار و کربه برای کرفتن موش و کوسفند ماده و عاریه کردن طعام و میوه
جهت خوردن صحیح نیست اما اکر کوسفند را برای شیر دادن عاریه کنند مجتهدین
انرا استثنا کرده‌اند و در غیر کوسفند خلاف است اقوی انستکه مخصوص کوسفند است
ششم انکه کسیکه عاریه میکند میباید که اهلیت ان داشته باشد که باو توان داد پس
اکر کسیکه احرام بسته باشد جهت حج عاریه شکار کند صحیح نیست هفتم انکه عاریه
کرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریه کرفتن خانه جهت ریختن شراب دران جایز
نیست و عاریه کرفتن کنیز جهت تمتع کرفتن ازاو بغیر انکه لفظ تحلیل یا اباحت کویند
جایز نیست و مکروه است عاریه کردن و مادر غلامی جهت خدمت کردن انغلام
وانچه بعاریه میکیرند امانتست در دست عاریه کیرنده پس اکر بی تقصیر تلف شود
او ضامن نیست واکرچه بسبب استعمال کردن ناقص شود مکر انکه شرط ضمان یا تلف
کرده باشد یا انکه انچه بعاریه کرفته طلا و نقره باشد چه بتلف انها ضامن است
خواه سکه دار باشد و خواه بی سکه واکر میانهٔ عاریه دهنده و کیرنده در تلف متاع
نزاع شود قول قول عاریه کیرنده است با قسم واکر دعوی رد کردن نماید قول قول
عاریه دهنده است با قسم **فصل دویم** در امانت نزد کسی نهادن و شروط
ان نیز هفت است اول ایجاب بطریقیکه در عاریه کذشت دوم قبول بطریقیکه در
عاریه مذکور شد سیم انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد

و امانت نزد کسی نهادن

چه اگر یکی از ایشان طفل باشد یا دیوانه یا سفیه یا مست یا بیهوش یا کسی باشد که با کراه
از وایران دارند یا غلامی بی اذن اقا باشد امانت نیست وقبول امانت کردن سنت است
وحفظ نمودن ان بقدر امکان بعد از قبول واجب وهمچنین رد ان بر مالك واجب است
ودر وقت رد کردن ان کواه کرفتن سنت وممزوج ساختن امانت بمال خود یا بمال غیر
خواه بجنس ان باشد وخواه بغیر جنس ان حرام است وامانت کیرنده امین است پس اکر
تلف شود ضامن نیست **امّا** در هشت موضع ضامنست اوّل بتصرف کردن در ان
چون پوشیدن دوّیم ضایع کردانیدن چون کذاشتن در جائی که ظالم به بیند وبقهر
وغلبه بکیرد یا انکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد
وباز نکند سیّم خلاف کردن قول مالك اکر تعیین موضع کند مکر انکه از تلف ترسد
چهارم بکسی دیکر امانت سپردن بی اذن مالك بی احتیاج واکرچه عادل باشد
پنجم تقصیر کردن در ما یحتاج ان چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم
اهمال کردن در دادن بصاحب ان با انکه صاحبش بطلبد هشتم عازم بودن بر ندادن
بصاحب وباطل میشود امانت بمردن وجنون وبیهوشی هر یك از ایشان واکرچه کم
باشد وهمچنین بعزل نفس خود واکر میانهٔ امانت کیرنده وامانت دهنده در انکار
امانت نزاع واقع شود قول قول امانت کیرنده است وقول قول مدعی قیمت است با
تعدّی وقول قول امانت کیرنده است در اینکه کوید رد کردم انکسیکه امانت بمن داده
بود امّا اکر کوید رد کردم بوارث وقول قول وارث است با قسم **مطلب سیّم**
در بیان احکام غصب کردن وتوابع ان ودر ان چند فصل است **فصل اوّل**
در احکام غصب کردن بدانکه غصب کردن مال غیر است از روی تعدّی وغلبه پس
اکر کسی را از مالش منع کنند ومتصرف ان شوند او را غاصب میکویند وتصرف در انچه
قابل نقل باشد نقل کردن انست ودر چاروا سوار شدن بر وی ودر فرش نشستن بران
ودر خانه دخول در ان وبیرون کردن صاحب خانه کافیست وغصب کردن حرام است
بحسب عقل وکتاب وحدیث واجماع وتصرف کردن غاصب در ان مال حرام است
سوای رد کردن بصاحبش چه رد ان واجب است واکرچه متعذّر باشد چون چوب
در عمارت ولوح در کشتی واکرچه محتاج بویران کردن ان باشد امّا اکر دزدی یا
باشد ولوح در پائین کشتی باشد رد ان بعد از اخراج بساحل واجب است واکر از رد
نمودن عین مغصوب متعذّر باشد واجب است رد کردن مثل ان واکر مثل نداشته باشد

در احکام غصب کردن

واجب است که قیمت اعلی بدهد واکر ان عین در دست غاصب تلف شود ومثل داشته
باشد وغاصب متناع از دادن مثل ان نماید با انکه مثل ان موجود نباشد در ان چهار
قول است اوّل قیمت اعلی از روز غصب یا روز تلف دوّم قیمت اعلی از روز تلف تا روز
نایاب بودن سیّم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت رد ان چهارم قیمت روز اقباض
اکر بسبب غاصب زیادتی بهم رسد خواه منفصل باشد چون فرزند یا متصل چون فربهی
واجب است بر غاصب که با اصل بمالك رد کند واکر غاصب ان عین را ندهد وبدل
او را بدهد مالکش صاحب بدل میشود امّا غاصب مالك ان عین نمیشود وهرکاه
کندم وجو را غاصب زراعت کند حاصل ان ملك مالکست واکر غاصب در ان تصرف
کند بچیزی که قیمت ان زیاده شود چون ارد کردن کندم وتعلیم کاری بغلام مالك
ان نمیشود بلکه لازم است که ان عین را با ارش نقصان رد کند واکر غاصب انرا ممزوج
سازد بمساوی ان یا بهتر از ان شریك است با مالك ان پس در اینصورت اکر حق مالك
را از اعلی بدهد واجب است بر او که قبول کند واکر بکمتر از ان در قیمت ممزوج سازد
مخیر است مالك در کرفتن ان عین یا ارش یا مثل ان واکر مالك بقدر حق خود را ادون
خواهد واجب است بر غاصب که بدهد واکر زیاده از حق خود خواهد حرام است و
اکر ممزوج سازد با غیر جنس حکم ان دارد که انچیز را تلف کرده ... مثل است وممزوج ساختن کندم بجو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف میکند بجدا
کردن از یکدیکر واکرچه بر او دشوار باشد واکر ریسمان را غصب کند وبان قبا
بدوزد واجب است شکافتن وبیرون اوردن مکر انکه ترسد که بسبب بیرون اوردن
ریسمان قبا ضایع شود چه در اینصورت قیمت را بدهد وهمچنین قیمت میدهد هرکاه
بان ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد مکر انکه از تلف شدن وناقص شدن
ایمن باشد که در اینصورت میتواند شکافت وانرا بیرون اورد وامّا اکر بشکافتن و
براوردن ریسمان حیوان بمیرد ایا انرا میتواند شکافت وریسمان را بیرون اورد یا نه
مجتهدین را در این خلاف است واکر کسی با کنیز بکر غصب کرده دخول کند وکنیز بکر
باشد واو عالم بیکارت او نباشد باید که کنیز را با مهر المثل او وباده یك قیمت او بد
صاحبش رد کند واکر بکر نباشد او را بایست یك قیمت او رد کند وبعضی از مجتهدین
رانند که بر غاصب لازم است که کنیز را رد کند با اکثر امرین از ارش در صورت تاخیر
وباده یك قیمت او در صورت اولی واکر بکارت کنیز را بانکشت ببرد دیت بکارت را

با کنیز ... زانکه بکارت ورا بازکشت برده باشد دخول کند دیت بکارت
وا با ثیب ... چه مذکور شد از مهر المثل یا ده یك قیمت و با اجرة المثل ایامی که کنیز را داشته
بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت از غاصب است و قیمت فرزند را در
روز دیگر وضع حمل کنیز میشود بصاحبش میدهد باتفاق و بیکی در قیمت کنیز بهم رسیده
باشد را کنیز روقتیکه کنیز از غاصب حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند
که طفل او بیفتد غاصب از آنکس دیت جنین آزاد میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت
جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس
اگر با کراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت
ایامیکه پیش غاصب بوده با کنیز میگیرد و بر غاصب حد لازم است و اگر کنیز در دخول
... او کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر خلافست میانهٔ مجتهدین و اگر
غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و
اگر گوسفند نری را غصب کنند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هر دو از صاحب
گوسفند ماده است و اگر چه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت وارش نقصان را به
صاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین کسی را غصب نمایند و زراعت کنند مالك آن
زمین را از آن زراعت میرسد و اگر چه نزدیك بچیدن شده باشد و اگر غاصب
اینچه را غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالك است و مشتری ضامن عین
و منفعت است و اگر مشتری عالم بآن بوده باشد واجب است که آنرا بصاحبش رد
کند در این صورت رجوع بر غاصب نمیکند و اگر عالم بآن نبوده باشد رجوع بر
غاصب میکند و مالك مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر رجوع
کند بر مشتری مشتری رجوع میکند بر غاصب که عالم بر غصب نبوده و اگر رجوع
کند بر غاصب غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بر غصب بوده و اگر چه مشتری
بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامنند
و مالك مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی
غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب میگیرد و
اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن است یا نه
میانهٔ مجتهدین در این خلافست **فصل دویم** در بیان آنکه غاصب در چند
موضع ضامن عین و منفعت است و آن در دوازده موضع است اول غصب کردن

در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن عین و منفعت است

غلامیکه صاحب صنعتی باشد چه غاصب او را با اجرت منفعت او ضامن است و اگر صاحب
چند صنعت باشد اجرت منفعت اعلی را ضامن است دویم غصب کردن کنیز و وطی
کردن او چه ضامن است کنیز را و مهر المثل او را با ده یك قیمت او اگر بکر باشد به بیست
یك قیمت او اگر بکر نباشد سیم غصب کردن سك شکاری و سك گله و سگی که
محافظت زراعت کند و سگی که پاسبانی باغ و خانه نماید چه غاصب این سگها را و
منفعت اینها را ضامن است چهارم غصب کردن مدرسه یا رباط و منع کردن مستحقین
آنها را از داخل شدن در آنها چه در اینصورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامن است
پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن بحیثیتی که کم شود چه غاصب آنرا و آنچه کم
شده باشد از آن ضامن است ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامن است میوه
را و قیمت آنرا اگر داشته باشد در روز دیگر غصب کرده است هفتم غصب کردن غلام
و خصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا و
نقره و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد بلد و اگر مثل متعذر
باشد ضامن آنهاست بنقد بلد و واجب است که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر
بشکند و بصاحبش دهد قیمت زرگری آنها را نیز ضامن است نهم غصب کردن شیرهٔ
انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را ضامن است و آیا
لازم است که شراب را هم بصاحب آن دهد میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقرب
آنستکه آنرا نیز بدهد و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا
رد مثل آن بر غاصب لازم است در این نیز میانهٔ مجتهدین خلافست اما اگر در دست
غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیرهٔ انگور بصاحبش رد کند اگر قیمت
سرکه کمتر از شیره باشد دهم غصب کردن جنبی و کمتر از آن در قیمت مزوج
ساختن چه غاصب قیمت آنرا ضامن است یازدهم غصب کردن طفل آزادی و در نزد
غاصب تلف شدن چه قیمت آنرا ضامن است دوازدهم غصب کردن شراب جهودی
که پنهان خورد **فصل سیم** در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان چهار
امر است بی و هشت امر در فصول اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و بیست و
شش امر دیگر اینستکه مذکور میشود اول فوت کردن مال غیری را بنفس خود و اگر
غلام کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمهٔ او ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام میدهد دویم سبب تلف شدن

در اسباب ضمان

ان چون کندن چاه در ملک خود بقصد انکه در [illegible] افتاد یا چیزهای اغرنده
دوا و امداختن کرپای کسی بلغزد و نقصانی باو رسد سیم باختیار زیاده از قدر حاجت
آب در ملک خود بستن با انکه داند که ضرر بغیری میرسد چهارم نفت و مانند آب
در ملک خود بستن با انکه داند که ضرر بغیری میرسد پنجم آتش بزراعت خود زدن
با انکه داند که سرایت بزراعت دیگری میکند ششم باز کردن سر مشک آب یا ظرفیکه
در ان روغن یا عسل یا دوشاب باشد تا انچه در انست بریزد یا افتاب نزدیک
یا بمرزبان نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که محبوسی در ان باشد تا انکه
بگریزد هشتم انکه چیزی را به بیع فاسد یا غیر ان تصرف کرده باشد نهم سر دادن
چاروای خود که ضرر بغیر رساند دهم تقصیر دلال در محافظت متاع و مال یازدهم
تقصیر کردن کیرنده در محافظت کرو دوازدهم تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ
و زراعت سیزدهم تعدی شریک از انچه شریک در تصرف در مال شراکت اذن داده
یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل مضاربه
و تعدی از اذن مالک چه با تلف در اینصورت ضامن است پانزدهم امتناع وکیل
از تسلیم مال موکل بی سبب شرعی و تلف شدن ان شانزدهم تعدی وکیل از انچه
موکل تعیین کرده هفدهم تقصیر کردن کسیکه چیزی [illegible] باشد در حفظ و در
[illegible] تصرف [illegible] اذن حاکم انکاه کواه بکذرانند
که مال ان دیگر [illegible] وان تلف شده باشد هیجدهم تدلیس کردن در نکاح
ما لیس مهر را ضامن است نوزدهم اگر [illegible] در دست شوهر پیش از قبض فوت
فوت شود قیمت انرا از وقت مطالبه تا وقت تلف ان ضامن است بیستم هرگاه زن
نشوز کند و شوهر او را زند بنوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح
کردد ضامن است بیست و یکم افساد نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک
را و غیر ان بیست و دوم هرگاه [illegible] خلع کردن [illegible]
شود ضامن است عوض را بیست و سیم [illegible] قیمت [illegible]
چهارم [illegible] اعضای او و لو [illegible] نقصان [illegible]
مذکور [illegible] بیست و پنجم [illegible] کسند
تفاوت میان زنده و کشته او را ضامن است [illegible]
باشد ضامن قیمت انست بیست و ششم حلوای [illegible]

بزراعت یا غیر ان نرساند صاحبش با تقصیر ضامن است مطلب چهارم در
توابع اجاره و حادیث و غصب و در ان چند فصل است **فصل اول** در مزارعه
یعنی برزگر گرفتن که زراعت کند و حصه از حاصل بر دارد و شروط ان نه است اول
ایجاب چون زارعتک یعنی برزگر کردم ترا با انکه در محصول شریک باشی بحصه معلومه
و کاد کنی دوم قبول و ان هر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب سیم انکه هر یک
از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه جایز
التصرف باشد چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا غاصب [illegible] صحیح نیست
پنجم تعیین مدت زراعت و ضبط ان بماه و سال ششم انکه منتفع شدن بان زمین
ممکن باشد چه اگر زمین اب از نهر یا چشمه یا چاه نداشته باشد برزگر مختار است در
فسخ و همچنین اگر اب زمین در اثنای مدت منقطع شود برزگر مختار است اگر فسخ
کند اجرت انچه کار کرده است بگیرد هفتم انکه برزگر حصه [illegible] هشتم
انکه قدر حصه مشخص باشد چه با جهالت ان صحیح نیست [illegible]
پس اگر مشروط باشد صحیح نیست و مکروه است که مالک با حصه [illegible]
شرط کند و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هرگاه این شروط بهم رسید عقد
مزارعه لازم میشود و هیچ کدام [illegible] اختیار فسخ نمیرسد مگر انکه هر دو راضی شوند
بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان و هرگاه عقد [illegible] واقع شود
برزگر مختار است در زراعت هر نوعیکه خواهد و اگر [illegible] نوع [illegible] کند ان
نوع متعین میشود و در اینصورت اگر خلاف نوع [illegible] مالک [illegible]
مالک مختیر است میان فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل [illegible]
را و اجارات زمین و خراج سلطان بر مالک است مگر انکه [illegible] شرط کرده باشد
برزگر بدهد و اگر مالک شرط کند که زمین از او باشد و تخم [illegible] برزگر
جایز است و بعضی از [illegible] کر [illegible] عقد مزارعه مطلق باشد [illegible]
برزگر [illegible] و بعضی از مجتهدین کفته اند که مزارعه در اینصورت باطل است
[illegible] است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه
مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه مزارعه فاسد شود
از کسی است که تخم داده و برو اجرت زمین و زراعت لازم است و جایز است که مالک
حصه برزگر را [illegible] قول [illegible] در اینصورت [illegible]

نیست پس اکر قبول کند وقتی مالک را میباید انچه قرار داده بدهد که زراعت از افت
سماوی بسلامت ماند چه اکر بافت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک نیست
واکر از انچه تخمین کرده زیاده شود ان زیاده حلال است واکر در عاریت زمین میانه
مالک و برزکر نزاع شود یعنی برزکر کوید که این زمین عاریت نزد من و مالک منکر
عاریت باشد وکوید بحصه یا اجرت است قول قول مالک است در عدم عاریت و مر
او راست اجرت المثل با قسم برزکر مادامیکه انچه دعوی میکند کمتر از اجرت المثل نباشد
اما اکر کوید که این زمین را از من غصب کرده در اینصورت قسم میخورد و اجرت المثل را ارش
میکیرد و با نقصان و از اثر زراعت میتواند کرد **فصل دویم** در مساقات یعنی باغبان
کرفتن که از میوه باغ حصه در عوض کار کردن ان داشته باشد و شروط ان ده چیز است
اول ایجاب چون ساقیتک علی اشجاری یعنی باغبان کردانیدم ترا که عمل کنی در
درختهای باغ من و حصه معینه از حاصل ان ببری دوم قبول وان هر لفظی است که
دلالت کند بر رضای ایجاب سیم انکه بالغ و عاقل باشند چهارم انکه جایز التصرف
باشند پنجم انکه مدت معین باشد و در انمدت وجود میوه ممکن باشد پس اکر
مدتی باشد که میوه در انمدت ظاهر نشود باغبان در اینصورت چیزی از انمیوه
نمیبرد واکر میوه در انمدت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در این صورت شریک است
واما کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم است در این خلاف است اقرب انست
که واجب نیست ششم انکه حصه عامل معین باشد چه اکر معین نباشد صحیح نیست و
اکر مالک با حصه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروه است اما غیر طلا و نقره
مکروه نیست هفتم انکه در عوض عمل میوه باشد پس اکر شرط کند حصه از اصل
را با میوه صحیح نیست هشتم انکه درخت را نشانده باشد پس اکر نشانیده باشد یا
قرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریک باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه
اکر محتاج بکار کردن نباشد مثل انکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم انکه درختی
باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلاف است و
بعضی از مجتهدین برانند که جایز است و هرکاه این شروط بهم رسد عقد مساقات
لازم میشود و هیچ کدام را فسخ جایز نیست مکر برضای یک دیکر و هرکاه مطلق واقع
شود واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در ان باشد بعمل اوردن و اخراجات
بر مالک است مکر با شرط و نفقه جماعتیکه در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است

در مساقات

و باغبان مالک حصه خود میشود بظاهر شدن میوه واکر عقد مساقات باطل شود
مالک را لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرکاه باغبان از کار کردن امتناع
نماید یا بکریزد وکسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند پس اکر حاکم شرع شخصی را از مال
باغبان یا از بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد واکر ان نیز
متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ و باغبان امین است پس اکر دعوی تلف کند با
عدم خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را میرسد که امینی همراه او
کند و اجرت او بر مالک است واکر نکاه داشتن او ممکن نباشد یا مالک ...
کردن میانه مجتهدین خلاف است اقرب انست که جایز است **فصل سیم** در شریک
شدن وان جمع شدن حقوق چند مالک است در یک چیز و اسباب شرکت چهار
چیز است اول میراث دوم خریدن سیم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که از
یکدیکر ممیز نشوند خواه مزج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن
چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اول شرکت اموال دوم شرکت ابدان
در انچه کسب کنند با اتفاق در کسب سیم شرکت معاوضه وان چنانست که دو کس
با یکدیکر قرار دهند که در انچه کسب کنند شریک باشند و در انچه نقصان بدیشان
رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکت وجوه وان
چنان است که دو مفلس یک متاعی را بنسیه بخرند و در نفع با هم شریک شوند یا انکه
مفلسی متاع مالداری بفروشد بزیاده تا انکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از
اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط ان ده چیز است اول انکه هر یک از شرکا
بالغ و عاقل باشند دوم انکه جایز التصرف باشند سیم انکه ایجاب چون اشترکنا
یعنی شریک شدیم چهارم قبول وان هر لفظی است که دلالت کند برضای با ایجاب
پنجم انکه سرمایه باشد ششم انکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس اکر مجهول
باشد صحیح نیست و میباید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از انکه ممزوج سازند
از یکدیکر متمیز نشوند هفتم انکه سرمایه حاضر باشد پس اکر غایب باشد یا دین باشد
صحیح نیست هشتم انکه نفع میانه ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی
از مجتهدین کفته اند که اکر شرط تفاوت کنند جایز است و بعضی برانند که اکر کار
کنند زیادتی را بردارد با شرط صحیح است نهم انکه مدت قرار بدهند چه این عقد لیست
جایز هر وقت که خواهند قسمت میتوانند کرد دهم انکه یکی از ایشان دیکری را وکیل کند

در شرکت

در تصرف کردن بفروختن وخریدن وغیر تصرف هیچ کدام بدون اذن ان دیگری در
مال مشترک صحیح نیست وبا اذن اقتصار بران کند که شریک کفته پس اکر تعدی کند
از ان ضامن است ودر سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هریک از
شریکان هر وقت که خواهد دوم دیوانه شدن هریک از ایشان سیم مردن هریک
از ایشان وشریک امین است پس اکر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست وقول او
مقبول است در تلف هرکاه دعوی سبب ظاهری کند که انچه خریده برای نفس
خود خریده یا باشتراک خریده **فصل چهارم** در مضاربه کردن وانچنان است
که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت بان کند وحصه از نفع ان برد وشروط
ان پانزده است اول ایجاب چون ضاربتك یعنی مضاربه کردم این مال را بتو که
تجارت کنی بان ونفع ان میانه من وتو دو نصف باشد دوم قبول وان هر لفظی است
که دلالت کند بر رضای بایجاب سیم انکه هریک از ایشان بالغ وعاقل باشد چهارم
انکه جایز التصرف باشد پنجم انکه کسیکه مال خود را میدهد مالک باشد یا وکیل
یا ولی مالک باشد ششم انکه سرمایه باشد هفتم انکه سرمایه نقد باشد چه اکر متاع
باشد صحیح نیست هشتم انکه سرمایه معلوم القدر باشد وایا مشاهده ان کافی است
یا نه دران خلاف است نهم انکه سرمایه نقره وطلای سکه دار رایج الوقت باشد
چه اکر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد صحیح نیست وهمچنین [illegible] سرمایه دین
باشد نیز صحیح نیست دهم انکه سرمایه در دست [illegible] باشد اکر [illegible]
میکند پس اکر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست [illegible]
ایا صحیح است یا نه دران خلاف است یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است
وان هر چیزیست که مالک متولی ان میتوانست شد چون باز کردن متاع وپیچیدن ان
وخرید وفروختن ان ودر صندوق نهادن ان وانچه بدان ماند دوازدهم انکه عمل
تجارت باشد پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم انکه فایده مخصوص
عامل ومالک باشد پس اکر شرط کنند که فایده را باجنبی دهند صحیح نیست اما اکر [illegible]
غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم انکه فایده مشترک باشد میانه
ایشان پس اکر مالک شرط کند که فایده همه از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم انکه
حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اکر کوید که از فایده انها صد دینار
از تو باشد صحیح نیست وعقد مضاربه عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند

کرد خواه مال نقد شده باشد وخواه نشده باشد وهرکاه فسخ کنند ومتاع نقد
نشده باشد وفایده ظاهر نباشد عامل بفروشد واکر مالک از فروختن امتناع نماید
حاکم او را بر فروختن جبر کند وفسخ میشود مضاربه بمردن یا دیوانه شدن هریک از
ایشان وهر شرط مشروعیکه مالک در عقد کند صحیح است مثل انکه بمال او سفر
نکند یا از شخصی معین متاع را نخرد اما اکر شرط کند که عامل ضامن باشد یا چیزیکه
از مایه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست ونفقه عامل در
سفر کمال نفقه از اصل مال است وعامل همچون وکیل است وتصرفات او همه صحیح است
با غبطه وعالم بودن باذن مالک وانکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد وبظهور فایده کار
کننده مالک حصه خود میشود وبعضی از مجتهدین کفته اند هرکاه که نقد شود
مالک میشود وعامل امین است وقولش مقبول است در مقدار مایه وتلف وتقصیر
نکردن ونقصان شدن مقدار فایده وقول مالک مقبولست در رد کردن
متاع وانکه اذن در نسیه فروختن نداده ومقدار حصه عامل از فایده است **فصل**
پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات ودران چند موقف است
موقف اول در شروط وکالت وان ده چیز است اول ایجاب وان هر لفظی است
که دلالت کند بر ثابت کردانیدن شخصی دیکری را در تصرف کردن در مال او چون
وکلتك یا استنبتك یعنی وکیل کردم ترا یا نایب کردانیدم ترا دوم قبول وان هر لفظی است
که دلالت کند بر رضای بایجاب خواه قولی چون قبلت وخواه فعلی چون خریدن و
فروختن ومقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی را اکر غایب است میتوان وکیل
کرد سیم انکه هریک از ایشان بالغ وعاقل وجایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل
ودیوانه وسفیه صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین میتواند کرد ونیز
وکیل کردن کسیکه او را باکراه بران دارند ومست وخفته وبیهوش صحیح نیست وهم
چنین وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد در مال صحیح نیست
اما در غیر مال صحیح است چون طلاق وخلع ووکیل کردن بنده کسی را در چیزیکه
اذن مولی دران شرط است نیز صحیح نیست اما در انچه اذن مولی دران شرط نیست چون
طلاق زوجه صحیح است اما غلامیکه مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم انکه
احرام نبسته باشد چه وکیل شدن او در نکاح وخریدن شکاری صحیح نیست پنجم
انکه معتکف نباشد چه اکر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و

فروختن کند در مسجد ششم آنکه وکالت معلق بشرط متوقع نباشد چه اگر موقوف بر
شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت شرط
کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین
میکند میباید که مال او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالیکه خواهد خرید
یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد صحیح نیست هشتم آنکه آنچیزی را که وکیل جهت آن تعیین
میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس وکیل کردن مسلمان در
خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست نهم آنکه آنچیز قابل وکالت باشد چه اگر قابل وکالت نباشد
صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن در حالت حیات صحیح نیست دهم آنکه آنچیزی که
وکیل جهت آن تعیین میکند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی
صحیح نیست تا آنکه ذکر وصف آن کند و هرگاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدیست
جایز و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت که گیرنده
در فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دوم انکار وکیل وکالت
را سیم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگرچه جنون
دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع کردن حاکم شرع موکل
را جهة سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس یا سفیه
کسی را وکیل کرده باشند در طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم وکالت او باطل نمیشود هفتم
آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده
کند چه وکالت او در اینصورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیزی را که وکیل جهت
آن تعیین کرده باشد موکل خود آنرا بفعل آورد نهم خاین شدن وکیل دهم گریختن
غلامیکه آقا او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامیکه جهت فروختن او
وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم بفعل آوردن موکل چیزی که منافی وکالت باشد چون
فروختن غلامیکه وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و میباید که وکیل اقتصار کند
برآنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامن است اگر تلف شود و هرگاه وکالت
فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط
آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در اینصورت جایز است تسلیم متاع بی
آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد در آن خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که جایز
نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن وکیل بواسطهٔ نفس خود حرام است

و اگر او را وکیل کند در خواستن زن دختر خود را بجهة موکل نمیتواند نکاح کرد و وکیل بی
اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه بچیزی عاجز
محتاج باشد اما با اذن جایز است و هرگاه موکل وکیلی برای وکیل تعیین کند پس وکیل
ثانی وکیل موکل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود اما اگر
گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل میشود و وکیل امین است و در
آنچه بی تقصیر و تعدی او تلف شود ضامن نیست و اگرچه او را باجرت گرفته باشد و با
اجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است در
دعوی نمودن با آنکه عالم بعزل بوده یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل ننموده و در تلف
مال نیز قول او مقبول است **موقف دوم** در چیزهائیکه قابل نیابت نیست و آنها

کارهائیکه قابل نیابت نیست

هجده چیز اند اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب
گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب
با تعذر آن چه در آن نایب میتوان گرفت سیم روزهٔ واجب در حال حیات چهارم اعتکاف
واجب پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن
ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری بنیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر
کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث بردن
چه میراث بنیابت کسی نمیبرد نهم تنبیب یعنی بنوبت خوابیدن پیش زنان دهم ظهار
کردن یعنی کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر و خواهر من است چه در این
صورت نیز نیابت جایز نیست یازدهم سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم
لعان کردن با زن خود بطریقیکه مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرگاه زنی را جهة
شیر دادن گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت چهاردهم انقضای عدت پانزدهم قسامه
شانزدهم جنایت هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش یعنی برچیدن و هیمه گرد کردن
و علف درویدن هجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه در اینصورت
حاکم جهة او نایب میتواند گرفت **موقف سیم** در چیزهائیکه قابل نیابت هست و

کارهائیکه قابل نیابت هست

آنها سی و هشت چیز اند اول اخراج زکوة و خمس و قسمت تصدقات دوم خریدن و فروختن
بنیابت کسی که احرام بسته باشد سیم قبض کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض
گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه
دهم برزگر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریه گرفتن چهاردهم

طلب شفعه کردن و کرفتن ان پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابرای ذمّه از حقّی نمودن
هفدهم نکاح کردن جهت کسی کہ احرام بسته باشد هیجدهم تعیین کردن صداق نوزدهم
خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدّهٔ رجعیّه رجعت کردن بیست و دوّم طلاق
دادن بیست و سیّم جعاله بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم قصاص
کردن بیست و ششم قبض دین بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیّت بیست و
هشتم عقد جزیه و قبض ان بیست و نهم جهاد با عدم تعیین ان سی ام کشتن کوسفند در
منی سی و یکم حدّ زدن ادمی سی و دوّم اثبات حدود ادمی سی و سیّم تیر انداختن
واسب دوانیدن سی و چهارم ازاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا
پرسیدن سی و ششم دعوی نمودن سی و هفتم حجتهای مدّعی و حقوق او سی و هشتم
طواف نساء و رمی کردن جمره جهت کسی کہ فراموش کرده باشد **موقف چهارم**
در اقسام وکالت وان بر سه قسم است اوّل وکالت حرام چون وکالت ذمّی جهت دعوی
کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمّیان و وکیل شدن او از جانب مسلمانان
جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و کوشت خوک واکرچه وکیل جهود باشد دوّم
وکالت مکروه چون وکالت مسلمان برای ذمّی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم
را حرام میدانند سیّم وکالت جایز وان بر هفت قسم است اوّل وکالت از جانب حاضر
در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمیدانند دوّم وکالت از جانب سفیهان
باذن حاکم سیّم وکالت زنان جهت نکاح کردن و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق
در تزویج دختر یا پسر خود با یجاب و قبول پنجم وکالت غلام باذن اقا ششم وکالت کافر
هفتم وکالت مفلس و سنّت است کہ وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف بلغتی کہ
بان مکالمه میکند باشد و واجب است تسلیم کردن انچه در دست او است با طلبیدن
موکّل بشرط انکہ تسلیم ممکن باشد چه اکر دران حال تسلیم نکند و تلف شود ضامن است
امّا اکر تسلیم نکردن جهت کواه کرفتن باشد جایز است و واجب است بر وکیل کواه
کرفتن در دادن دین موکّل و تسلیم متاع بی کواه صحیح نیست وامّا اکر در ودیعت
وکیل باشد واجب نیست کواه کرفتن و حرام است بر وکیل خریدن انچه وکیل در
فروختن ان باشد از جهت خود بی اذن موکّل و حرام است بر او نکاح کردن دختر چه
اکر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهت موکّل و سنّت است بر صاحب جاه و ثروت
کہ بنفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز

در اقسام وکالت

میشود باقرار موکّل پیش حاکم شرع یا بکواهی دادن دو کواه عادل پیش او و عزل وکیل
ثابت میشود بعلم وکیل واکرچه خبر دهنده یکمرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت
هشام بن سالم وارد شده **فصل ششم** در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شروط
انها هفده است اوّل ایجاب و قبول از بالغ عاقل جایز التصرّف و بعضی از مجتهدین
برانند کہ این جعاله است و ایجاب دران کافیست دوّم حیوانیکه بان پیش دستی توان
کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست چون کبوتر پرانیدن و
شاطری کردن و کشتی کرفتن و سنک برداشتن وامّا اکر اینها بعوض باشد حرام است
یا نه دران خلاف است بعضی از مجتهدین کشتی کرفتن بی عوض را جایز داشته اند سیّم
تعیین عوض یعنی ان چیز یکه قرار میدهند کہ سابق بکیرد میباید کہ مقدار ان معلوم
باشد بمشاهده یا بوصف و جایز است کہ دین باشد خواه حال و خواه موجل و همچنین
جایز است کہ عوض از متسابقان باشد یا از یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم
تعیین جنس التی کہ بسبب ان پیش دستی میکنند چون دو اسب یا دو تیر پیکان دار بمشاهده
امّا تعیین ان دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلا در احتمال پیش دستی
نمودن یعنی یکی ضعیف و دیکری قوی نباشد ششم انکه هر دو از یک جنس باشند پس اکر
یکی اسب باشد و دیکری استر صحیح نیست امّا اکر در صفت مختلف باشند چون عربی و
[illegible] صحیح است هفتم انکه هر دو مبارک یا بد دانند کہ اکر پیش و پس بد دانند صحیح نیست امّا
مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم کردانیدن [illegible]
دوانیدن یا محلل پس اکر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست و محلل کسی است کہ میان
دو کس کہ کرو میبندند در میاید اکر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میکیرد و
اکر سبقت نکرد غرامت نمیکشد نهم علم بعدد تیر انداختن در مخاطه و در مبادره
خلاف است دهم تعدد زدن تیر بر نشانه مثل انکہ کوید کہ هر پنج تیر از جملهٔ بیست
تیر بر نشانه زند عوض از او باشد یازدهم علم بصف زدن مثل انکہ شرط کند کہ تیر از
نشانه بکذرد یا بر نشانه خورد یا پیش نشانه بیفتد یا هر جانب نشانه بخورد یا بر
نشانه خورد بهر طریقیکه باشد و با اطلاق منصرف باخر میشود دوازدهم انکه هر
دو در عدد زدن و سایر احوال مساوی باشند سیزدهم انکه عالم باشند بقدر
نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف میباشد چهاردهم تعیین اندازه پس اکر
معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیش دستی کردن به تیر زدن بر نشانه نه بورود و

در اسب دوانیدن و تیر انداختن

انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر بیندازد صحیح نیست شانزدهم انکه ابتدای مسافت و انتهای ان مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم انکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست **فصل هفتم** در اقسام غلبه در تیر انداختن و ان بر سه قسم است اوّل مبادرة مثل انکه گوید هر کس پنج تیر از جملهٔ بیست تیر بیشتر بزند او سابق است و عوض مال از اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جملهٔ ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جملهٔ ده تیر بزند اوّل سابق است و اکمال در اینصورت لازم نیست دوّم محاطه یعنی کم کردن انچه برابر زنند مثل انکه گوید هر که پنج تیر از ده تیر بزند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند میاندازند تا بیست کامل شود سیّم مفاصله مثل انکه گویند هر کدام بیشتر از بیست تیر بزند یکی یا دو یا سه او سابق است و سبق در رمایه باطل میشود بمردن اندازنده و یا بمردن اسب دواننده باطل میشود یا وارث او اسب میدواند در ان خلاف است **فصل هشتم** در جعاله و ان مالی است که شخصی جهت اوردن غلام گریخته یا چارپای یاغی شده یا عملی تعیین میکند و شروط ان پنج است اوّل ایجاب و ان هر لفظی است که دلالت کند بر انچه مذکور شد دوّم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست سیّم انکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم انکه عامل را تحصیل ان عمل ممکن باشد پنجم انکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت ان و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بندهٔ گریختهٔ مرا بر گرداند نصف او یا عوض ان از او باشد جایز است امّا اگر عوض را مشخص سازد ذکر قدر ان شرط است و با جهالت منصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گریخته را از شهری که مالک او در انست بیاورد یک مثقال طلا میگیرد و اگر از غیر ان شهر بگیرد اند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف امّا مشهور و اصحّ انست که منصرف باجرة المثل میشود و اجرت وانگاه لازم میشود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانهٔ مالک رساند و هنوز تسلیم او نکرده باشد که بگریزد مستحق اجرت نمیشود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین برانند که مستحق اجرت میشود و اگر شخصی که رشد مکتبی را بیاورد پیش انکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود و لازم است بر او رسانیدن ان بمالک او و اگر بعد وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند سهم در اجرت برابر شریک کنند مگر انکه مالک شرط تفاوت میانهٔ ایشان کرده

در اقسام غلبه در تیر انداختن

باشد و اگر در مقدار انچه مالک قرار داده یا در جنس ان نزاع کنند هر دو سوگند خورند و ثابت میشود انچه کمتر باشد از اجرت بر انچه دعوی بران میکند مگر انکه مالک زیاده از اجرة المثل را دعوی کند چه در این صورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کند قول قول مالک است **فصل نهم** در لقطه و ان برداشتن چیزیست که اگر بر ندارند ضایع شود و این بر سه قسم است **قسم اوّل** انسان و انرا لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و ان هر طفل ضایعی است که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع او را بر نفقهٔ او جبر تواند کرد چون پدر یا جدّ یا اقا در غلام جبر کردن او لازم است و برداشتن او واجب کفائیست هر گاه از تلف شدن او ترسند و بعضی از مجتهدین این را سنّت میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست و اگر بیک دفعه بردارند انکس که در ده کده باشد اولیست از کسی که در صحرا منزل داشته باشد و همچنین اولیست مالدار از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اگر در جمیع انچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون اید از انکس است و شروط انکسی که لقیط را بر میدارد سه چیز است اوّل انکه بالغ و عاقل باشد دوّم انکه ازاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن اقا صحیح نیست مگر در وقتی که بر طفل بترسند و کسی دیگر سوای او نباشد چه در این صورت واجب است بر غلام برداشتن او سیّم انکه مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض از التقاط محافظت است و ان در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در بردارنده کرده اند و نفقهٔ طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر نداشته باشد استعانت بسلطان جویند و اگر نباشد بر مسلمانان واجب است بذل نفقهٔ او کردن و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسی که ان طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع نماید جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند و بعضی دیگر گفته اند که اگر طفل غلام باشد جهت نفقهٔ که باو داده او را با احتیاج باذن حاکم شرع میتواند فروخت و اگر استعانت از غیر ممکن بوده و او از مال خود نفقه کرده رجوع نمیتواند کرد و انکس که او را بر گرفته نمیتواند که بی اذن حاکم نفقهٔ خود را از مال طفل برداشت مگر باحتیاج و قول قول دارنده است با قسم در قدر نفقه که معروف است و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر

در لقطه

نکردن واگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او واگر کسی دعوی
نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد باو ملحق میشود واگر طفل بعد از انکه بالغ
شود انکار کند اعتبار ندارد و عاقلهٔ او امام است کاهی که کسی میراث خوار وضامن
جریرهٔ او نباشد پس دیت خطای او بر امام است وحکم کرده میشود بازادی واگر کسی
دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس انستکه ازاد باشد واگر بندهٔ او را بکشد او
را در عوض او باید کشت امّا اگر ازادی او را بکشد او را در عوض او نمیتوان کشت چه
احتمال دارد که طفل بنده باشد واگر کسی زخمی بر او زند میرسد او را اگر بعد از بالغ
شدن بر او زخم زند یا دیت گیرد **قسم دوم در** حیوان و انرا ضالّه گویند و ان هر
حیوانیست ضایع که در دست کسی نباشد واگر او را برندارند ضایع شود و برداشتن
او مکروه است وانچه در احادیث وارد شده است در نهی برداشتن او محمول است
برانکه بردارنده بقصد تملیک بردارد چه اگر بان قصد بردارد حرام است و شیخ
طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص حاکم شرع دانسته و سنّت است
برداشتن حیوانیکه اگر برندارند تلف شود و در غیر ابادانی جهت نگاه داشتن
امّا اگر در ابادانی بردارد حرام است و در این صورت ضامن است واگر نفقه بدهد
او را رجوع بر مالک نمیرسد سوای گوسفند که انرا میتوان برداشت و مخیّر است
در این صورت میانهٔ نگاه داشتن او و دادن بحاکم شرع و در این صورت اگر تلف
شود ضامن نیست واگر گوسفند را در صحرائی که اباد نباشد بگیرند خوردن ان فی
الحال حلال است باجماع مجتهدین وضامن است قیمت انرا هر گاه صاحبان پیدا
شود و شتر و گاو را نمیتوان گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که اب و گیاه
باشد پس اگر در این صورتها بگیرد ضامن میشود و بری الذمه نمیشود مگر بدادن
انها بحاکم یا بصاحبان واگر رها کند بری الذمه نمیشود و خر را نیز در صحرا میتوان
گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن انرا نیز منع کرده اند و جایز است
برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد
از یکسال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از انها جایز است وضامن است بردارنده از
انها قیمت متعارف انها را هر گاه صاحب انها پیدا شود واگر طفل یا مجنون حیوانی را
بگیرند ولی ایشان یکسال تعریف میکند و بعد از ان مخیّر است با صرفهٔ طفل در نگاه
داشتن ان حیوان و مالک شدن و نفقه دادن او وضامن بودن قیمت ان **قسم سیّم**

لقطهٔ اموال و ان برداشتن هر مالیست ضایع جهت نگاه داشتن از برای صاحبان
و برداشتن ان مکروه است واگر چه اعتماد بر خود داشته باشد مگر انکه بترسد که
تلف شود چه در اینصورت مکروه نیست واگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن
ان حرام است و در بردارندهٔ لقطهٔ حرم مگر عدالت شرط است پس اگر فاسق باشد
برداشتن ان حرام است و عادل مخیّر است میانهٔ نگاه داشتن یا بحاکم سپردن ان
واگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از او بگیرد یا کسی را همراه او سازد که تا یکسال
تعریف ان کند و بعد از یکسال اگر ان فاسق قصد تملک کند حاکم شرع باو میدهد
بانکه ضامن از او بگیرد و انچه در غیر حرم مگر از طلا و نقره و جواهر یافته باشد و
در معموره نباشد و سکهٔ اسلام نداشته باشد یعنی شهادت یا اسم پادشاه
مسلمان بران نقش نکرده باشند از کسی است که انرا یافته باشد واگر اثر اسلام بر
انها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میان مجتهدین انستکه
اگر زیاده از یک درهم نباشد یک سال تعریف ان لازم است انگاه اگر قصد تملک
کند مالک ان میشود واگر صاحب ان پیدا شود ضامن است و انچه در بلاد اسلام در
ملک شخصی پیدا شود صاحب انرا خبر دار کند پس اگر دعوی کند که از وست باو دهد
و گواه و قسم بر او لازم نیست واگر گوید که از او نیست پس اگر اثر اسلام بران نباشد از ان
کسی است که انرا یافته باشد واگر اثر اسلام بر ان باشد حکم لقطه بران جاری دارد و
انچه مذکور شد از حکم طلا و نقره واگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد
خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه
نداشته باشد و انچه در شکم چاروا یافته شود از طلا و نقره و جواهر باید از کسی که خریده
باشد او را واقف سازد پس اگر انکس گوید که از من نیست از ان کس است که انرا یافته
هر گاه اثر اسلام در ان نباشد امّا انچه در [illegible] بیابند بی تعریف یک سال مالک ان
نمیتواند شد واگر چه کمتر از یک درهم باشد و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر در حرم
کمتر از درهم مطلقا بیابند بی تعریف از یابنده است واگر بنده لقطهٔ حیوان و مال
را بردارد و بعد از یک سال تعریف تلف کند ضمان تعلق برقبهٔ او میگیرد که بعد از
ازاد شدن بدهد **تتمّه** احکام لقطه چهار چیز است اوّل وجوب تعریف است
یعنی شناسانیدن کسیکه انرا برداشته یا نایب او بانکه فریاد کند همان روز تا شب
انگاه هر روز یک بار یا دو بار انگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا یکسال و رابع

کرداند تعریف انرا در مکانهائیکه انجا مردم جمع میشوند چون بازارها و مسجدها و
صباحها و شامها و روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر یعنی
یابنده در این قسم جاها و وقتها تعریف لقطه کند وان را بشناساند و در فریاد کردن
ذکر جنس نکند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر
خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا
که خواهد تعریف کند و انچه باقی بماند بر نفس خود قیمت کند و بدیگری بفروشد
و قیمت انرا نگاه دارد ضامن نیست یا اگر منتفع شود ضامن است و اگر در دو سال تعریف
فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه
متصل چون فربهی در این یکسال از مالک است و بعد از یکسال از ملتقط است
بعد از نیت تملیک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک امانت است
سیم تملک وان بعد از تعریف یکسال است با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک
وان واجبست هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک اوست و بیک گواه ثابت نمیشود
و وصف کردن ان کافی نیست و اگر در اینصورت ظن صدق تملک او داشته باشد
رد کردن جایز است پس اگر در اینصورت برد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبر نمیکند
و اگر در صورت وصف رد کند انگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر انتزاع عین
میکند و با تلف رجوع مینماید بر هر کدام که خواهد و اگر بر انکس رجوع کند که بوصف
کننده رد کرده است او را رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط انکه در وقت دادن
اقرار بملکیت او نکرده باشد چه در این صورت رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه
بگذرانند بعد از انکه باول داده باشد و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتوان
داد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون اید با و دهند پس اگر اسم دوم بیرون
اید انتزاع میکنند از اول و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسیکه باول داده است
اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است **تکمله** بدانکه
التقاط بر چند قسم است **قسم اول** واجب وان برداشتن طفلی است که اگر او را
برندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند **قسم دوم** حرام
وان برداشتن لقطه کسیست که نفس خود را میداند که خیانت میکند یا فاسق باشد اگر لقطه
در حرم یافته شود **قسم سیم** سنت وان برداشتن مالی است که اگر انرا برندارند
ضایع شود **قسم چهارم** مکروه وان بر چند قسم است اول منافق برداشتن ان

دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سیم برداشتن غیر فاسق لقطه مال و حیوان را
چهارم برداشتن چیزی که قیمتش ان کم باشد و منفعتش ان بسیار چون عصا و سیخ و نعلین
و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام
میدانند پنجم برداشتن چیزیکه کمتر از یک درهم باشد در غیر مکه و انچه بر یابنده
لقطه واجب است دو چیز است اول گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان دوم شناسانیدن
بگواه بعضی از اوصاف انرا تا انکه فایده گواه حاصل شود و انچه بر او مکروه است یک
چیز است تعریف کردن در مسجد و انچه بر صاحب گم شده واجبست انستکه هرگاه یابنده
انچه یافته باشد با و رد کند قبول نماید و اگر یابنده قصد تملک ان کرده
باشد و عیبناک شود چون انرا با ارش نقصان ان رد نماید قبول کند **تتمه** **خبر**
در احیای اموات وان زمینهائیست که کسی متصرف انها نباشد و معطل افتاده باشد
بواسطه منقطع شدن اب از انها یا مستولی شدن اب بر انها و این زمینها ملک امام است
پس اگر مسلمانی تصرف کند در انها بعمارت کردن مالک میشود بهفت شرط اول انکه اگر
امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت او هر کس عمارت کند او اولیست در تصرف
انها از دیگری تا عمارت او باقی باشد دوم انکه مملوک مسلمانی یا کسی که با امام صلح کرده
باشد نباشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارت کردن ان بی اذن مالک ان صحیح
نیست اما اگر مالک غایب باشد و کسی انرا عمارت کند تا امدن غایب او اولیست از دیگری
تا انکه عمارت او قایم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولیست به
تصرف در ان زمین سیم انکه کسیکه عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر یهود
باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در ان دو قول است چهارم انکه ان شخصی که اراده عمارت
زمین موات دارد میباید که کاری کند که در عرف و عادت گویند که ان زمین را احیا کرده
پس گردانیدن دیوار یا چیدن سنگها یا ... در ان کافی نیست چه اینها افاده
ملکیت او نمیکند بلکه افاده اولویت او میکند و اگر زمین منتقل شود از او بدیگری دیگری
اولیست از او و اگر زمین را بفروشد ان بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند
که انچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و خر زدن افاده ملکیت میکند
پنجم انکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم انکه
نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله انرا جهت مصلحه مسلمانان مخصوص
چیزی ساخته باشد چنانچه بقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته

بودند برای چریدن [illegible] و اهای زکوة و تصدقات و جزیه و همچنین است حکم زمینهائیکه
انحضرت صلی الله علیه و آله مقاطعه کرده باشند با جماعتی چنانچه موضع عقیق را ببلال
بن الحارث بچیزی قطع کرده بودند و کسی از صحابه دران تصرف نکرده بود تا زمان خلافت
عمر که او بلال را ازان منع کرد هفتم انکه حریم عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی
دارد و ان بر چند قسم است **قسم اول** حریم خانه و ان مقدار خاک ریز و برفانداز
ان است و جائیکه اب باران از ناودان بران ریزد و ممر داخل شدن انخانه باشد دوم
حریم دیوار و ان بمقدار ریختن خاک انست هرگاه خراب شود سیم حریم شهر و ان حوالی
انست جهة جمع شدن اهل ان شهر و اسب دوانیدن و خاک ریز کردن و چهارپایان ایشان
چریدن **چهارم** حریم نهر و ان بمقدار ریختن خاک انست و راه رفتن بر دو جانب ان پنجم
حریم چاهیکه شتران را اب میدهند و ان چهل ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهة اب
دادن شتران خود چاهی بکند دران چهل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بود
و در اسلام بیست و پنج ذرع است ششم حریم چاهیکه بشتر اب میکشند جهة زراعت
کردن بان اب و ان شصت ذرع است هفتم حریم چشمه و ان در زمین نرم هزار ذرع است
و در زمین سخت پانصد ذرع که دیگری را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی ان
چشمه چشمهٔ دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهة حریم قنات نیز همین مقدار
وارد شده هشتم حریم راه و ان در زمین موات هفت ذرع است و این حریمها در
زمین موات است و حریم در زمین معمور نیست **فصل دوازدهم در مشترکات**
بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسم است **قسم اول** راهها و فایدهٔ این است که در
رفتن و نشستن دران ضرری بجماعتی که ازان راه میروند نرساند و اگر جهة خرید و فروش
در راه بنشینند پس اگر راه وسیع باشد که بمتردّدین ضرر نرساند جایز است اما با ضرر
جایز نیست و اگر خود ازانجا برخیزد و متاع خود انجا بگذارد دیگری نمیتواند انجا نشست
اما اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید
میانهٔ مجتهدین دران خلاف است اقرب انست که حق او ازان مکان باطل شد به برخاستن
او ازان مکان بنای دیگر در راه کردن جایز نیست و اگر در راه بچیزی چون بوریا سایه
کند بشرطیکه ضرر بمتردّدین نرساند جایز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی خواهند
[illegible]

تردد مینماید حکم زمین موات دارد که هر کس احداث چیزی دران میتواند کرد بشرطیکه
ضرر بمتردّدین نرسد اما در راهیکه مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوان کرد مگر
باذن ایشان **قسم دوم** مسجدها و فایدهٔ ان معلوم است و هر کس سبقت کند
بگرفتن محلی او اولی است از دیگری بان مکان و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است
و اگرچه بقصد وضو ساختن برخواسته باشد مگر انکه رخت خود را در انجا گذاشته باشد
قسم سیم موقوفات عامه چون مدرسها و رباطها و فایدهٔ انها نزول طلبه علم و قوافل
در انها پس هر کس که ساکن حجرهٔ از انها شود و ازان جماعت باشد که اهلیت سکنی انجا داشته
باشد او اولی است از دیگری تا در انجاست و بیرون کردن او جایز نیست اگرچه بسیار در
انجا بماند بشرط انکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در این صورت با نقضای
ان مدت او را بیرون میتوانند کرد و همچنین اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید
که بطلب علم مشغول باشد و انکس بان مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را
با خود شریک نکند تا دامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده و هرگاه از حجره بیرون
رود حق او ازان مکان باطل میشود و اما اگر رخت او در انجا باشد حق او باطل میشود یا نه
خلاف است **قسم چهارم** معدنها و کانها و ان بر دو قسم است اول کانهای ظاهری
که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه
اینها مشترک است میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و
اگر کسی از انها چیزی بردارد منع او میتوان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند
گرفت و اگر دو کس یا زیاده بران سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و
احتمال قسمت و سبقت محتاج نیز دارد و اگر در جانب نمکزار چاهی در زمین موات بکنند
و اب بدانجا ارند و نمک کنند مالک ان میشوند و غیری با او دران نمک شریک نیست
دوم معدنهای باطنی که محتاج بخرج و عمل است چون کان طلا و نقره و اهن و مس و رصاص
و بلور و فیروزج و ان نیز مشترک است میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین انها را نیز
مخصوص امام میدانند پس اگر کسی ظاهر باشد که باحیا کردن مالک ان نمیشود و اگر ظاهر
نباشد و شخصی اظهار کند و احیا نماید [illegible] مالک او باشد مالک ان میشود و اگر
معادن در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده باشد مالک اوست خواه ظاهر باشد و
خواه مخفی و تعلق باحیا کننده دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیشود
[illegible] میانهٔ مسلمانان [illegible]

وما لك ان نميشود قسم پنجم ابها وان بر پنج قسم است اول انكه در ظرفي يا حوضي كرده
باشند ان ملك كسي است كه ظرف وحوض از او ست واكرچه از مباح كرفته باشد و
جايز است فروختن اب انها دوم اب چاهي كه كسي در ملك خود يا در زمين مباح كند
جهت دراين صورت مالك ان ميشود وكسي را بي اذن او دران تصرف جايز نيست وفروختن
ان يكجا ودونا جايز است باكراهيت وفروختن همه اب چاه جايز نيست چه تسليم ان متعذر است
و هركاه چاه قديمي كه پر از خاك شده باشد كسي ان را پاك كند مالك ان ميشود واكر كسي
چاهي در زمين مباح بكند نه بقصد مالك شدن بلكه جهت نفع كرفتن از ان او اولي است
بان در وقتيكه انجا باشد وهر كاه از انجا مفارقت كند هر كه سابق باشد در انجا او اولي است
بانتفاع از ان ومخصوص احدي نيست وهر كاه كسي چاهي در ملك خود بكند همسايه
خود را منع نميتواند كرد از چاه كندن ديكر عميقتر از ان چاه واكرچه اب چاه او باز چاه
سرايت كند سيم اب چشمه وباران واب انبار در زمين مباح نه از روي مالك
شدن مشترك است ميانه مسلمانان ومخصوص احدي نيست واز انها هر كس
انچه بردارد مالك ميشود چهارم اب نهرهاي بزرك چون اب فرات ودجله بغداد
كه ميانه مسلمانان مشتركست واكر اب ان كم باشد ووفا بهمه نكند اول ابتدا بكسي
كنند كه نزديك دهنه باشد اكر جهت زراعت باشد تا بند نعلين با و اب دهند
واكر براي درخت غير خرما باشد تا قدم وجهت درخت خرما تا ساق بعد از ان ان
جماعت اب را سر دهند بكسانيكه در پهلوي ايشان باشند وسر دادن از ان قدري كه
مذكور شد واجب نيست اكرچه بمتاخر نرسد پس اكر از اول چيزي باقي نماند ما بقي را
حقي نيست پنجم اب نهر مملوك كه جدا كرده باشند از مباح چنانكه كسي نهري از فرات
مثلا بريده باشد مالك ان اب ميشود وهر كس كه دران نهر كاري كرده شريكست در
ان بقدر نفقه وعمل خود اكر بهمه وفا كند والا بقدر حصه ونصيب خود قسمت كنند

باب يازدهم از كتاب جامع عباسي

در بيان نكاح كردن بدوام ومتعه وتحليل وملك يمين ودران مقدمه وسه مطلب
وخاتمه است مقدمه در بيان فضيلت نكاح واقسام ان بدانكه احاديث در فضيلت
نكاح كردن بسيار وارد شده وچون اين مختصر كنجايش ذكر جميع انها نداشت لهذا بر
سه حديث اقتصار رفت از انجمله در حديث ائمه معصومين عليهم السلام امده كه

در بيان نكاح كردن

هيچ فايده مسلمان را بعد از حصول اسلام بهتر از زن صالحه نيست كه هر كاه او را ببيند
خوشحال شود وهر كاه از او غايب شود حفظ ناموس ومال او كند ونيز در حديث ائمه معصومين
عليهم السلم واقع شده كه دو ركعت نماز يكه صاحب زن بكذارد بهتر است از هفتاد
ركعت نماز يكه عزب بكذارد ونيز در حديث امده كه بدترين مردهاي مسلمانان انكسانند
كه عزب مرده باشند واقسام نكاح كردن نظر بنكاح كننده پنج است اول واجب و ان
وقتي است كه نفس او مشتاق باشد وترسد كه اكر نكاح نكند در زنا افتد دوم سنت و
ان وقتي است كه خوف زنا نباشد وقادر بر نفقه وصيغه باشد سيم حرام چون زياده بر چهار
زن ازاد ودو كنيز بعقد دوام ودر مرد ازاد وزياده بر دو زن ازاد و يك كنيز
خواستن بنده را ونكاح كردن كافر وسني زن مسلمان را چهارم مكروه وان وقتي است
كه نفس او مشتاق نباشد وعاجز از نفقه باشد بر قول بعضي پنجم مباح و ان
نكاح ما عداي چهار قسم مذكور است واقسام نكاح نظر بمنكوحه نيز پنج است اول واجب
چون نكاح زن يا كنيزيكه بر ايشان ترسند از افتادن بزنا دوم مستحب چون نكاح خويشان
جهت صله رحم سيم حرام چون نكاح زنانيكه بسبب رضاع وغير ان حرام شده باشند و
همچنين زنان كافره غير يهوديه واهل كتاب را بعقد دوام خواستن ونكاح جماعتي از
زنان كه در ميان ايشان يكي از محرمان باشد چون مادر يا خواهر ومشتبه باشد چه
نكاح جميع انها حرام است چهارم مكروه چون نكاح زنان سفيه وزنيكه عقيم باشد
از او فرزند بهم نرسد ونكاح دختر زنيكه نكاه بعورت او كرده باشند پنجم مباح و ان
نكاح ما عداي چهار قسم مذكور است وباز نكاح كردن منقسم ميشود بر سه قسم
قسم اول نكاح كردن زن ازادي كه سبب ميراث بردن از يك ديكر شود
واين قسم را نكاح دائمي كويند قسم دوم نكاح كردن زن ازادي كه سبب
ميراث بردن از هم ديكر نشود وان را نكاح متعه كويند قسم سيم نكاح كردن
كنيز وان بر سه قسم است اول كنيز غير را بعقد خواستن دوم كنيز غير را تحليل
خواستن چنانچه مذكور خواهد شد سيم خريدن كنيز چه بمجرد خريدن وطي او
حلال ميشود مطلب اول در بيان نكاح متعه بدانكه مشروع بودن نكاح
متعه پيش فرقه ناجيه اثني عشريه اجماعيست ومشروعيت ان بنص قران واحاديث
موافق ومخالف ثابت است خلافا للمخالفين پس ايشان ميكويند كه مشروع بودن
ان نسخ شده واحاديثي كه در باب نسخ شدن ايه كريمه قرانيه نقل كرده اند

در بيان نكاح متعه

معارض یک دیگر نند و قول عمر که متعه در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله حلال بوده و من نهی میکنم از ان دلالت بران میکند که نسخ شده بود و بواسطهٔ قول عمر ایهٔ صریحهٔ قرانیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر با جتهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقابلهٔ نص قرانی خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله بوده چگونه این چنین حکمی بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی هروی که یکی از علمای مخالفین است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است و در جواب شامی گفت اگرچه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله حلال کرده است و کاری که انحضرت کرده باشد جهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه وجه است وجه اول سنت چون متعه کردن مؤمنهٔ عفیفه وجه دوم حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت علیهم السلام و سنیان را متعه کردن زن مسلمان حرام است وجه سیم مکروه چون متعه کردن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و بدانکه شروط نکاح شش است اول ایجاب چون انکحتک یا متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر تلفظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین گوید که متعت موکلتی من موکلک یعنی متعه کردم وکیل کنندهٔ خود را برای وکیل کنندهٔ تو دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی در صورت دوم سیم انکه ذکر مدت و کمی و زیادتی ان در عقد معتبر نیست پس اگر مدت را در عقد ذکر نکند میانهٔ مجتهدین خلاف است بعضی برانند که عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح دایمی میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطل است بخلاف نکاح دایمی که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی انرا مقداری نیست و بعضی از مجتهدین برانند که کمتر از یک درهم عقد نباید کرد پنجم انکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسی اشکال است ششم انکه زنان اهل کتاب اگر متعه کند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط شرعیست چون شب یا روز پیش او امدن و یک مرتبه یا دو مرتبه دخول کردن بشرط انکه زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت تمام شود از شوهر جدا گردد

و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث نمیبرد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن کند یا میراث میبرد یا نه در ان خلاف است و لعان و ایلاء در متعه نیست چنانچه در دایمی هست بطریقیکه مذکور خواهد شد و آیا با متعه ظهار میتوان کرد یعنی باو میتوان گفت که پشت تو همچو پشت مادر من است چنانچه بتفصیل خواهد امد خلاف است و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دایمی سنت است اما اگر ترسد از انکه او را گویند که زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت است که متعه را از حالش سؤال کنند هرگاه باو بدگمان باشند و خلاف است میانهٔ مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دایمی زیاده از چهار حرام است ولی انست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند مطلب دوم در بیان نکاح کنیز و ان بر سه قسم است قسم اول عقد و ان مخصوص کنیز غیر است و خلاف است میانهٔ مجتهدین که عقد کردن کنیز جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند جایز است بدو شرط اول ترسیدن از وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن ازاد و فرزند این کنیز اگر شوهرش ازاد باشد ازاد است و اگر اقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است قول مشهور انستکه بنده میشود و شروط ان شش است اول ایجاب دوم قبول بطریقیکه مذکور شد سیم اذن صاحب عقد غلام و کنیز بی اذن اقا صحیح نیست و موقوف بر اجازهٔ اوست و بعضی از مجتهدین برانند که باطل است و در این صورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگرچه ازادی را شوهر کرده باشد هرگاه با علم دخول کند چهارم اذن زن ازاد چه اگر کسی بی اذن او کنیزی را عقد کند و اگرچه ان زن ازاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست پنجم انکه زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر ازاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز را جایز نمیدانند ششم انکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد قسم دوم مالک شدن کنیز چه بملک دخول کردن او جایز است و عقد و ملک باهم جمع نمیشوند چه هرگاه کنیز غیری را عقد کند انگاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملکیت دخول میکند و این قسم منحصر در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کردن بخلاف عقد و هرگاه اقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست او را دخول کردن بان کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عدهٔ او و فسخ عقد او میتواند

در بیان نکاح کنیز

کرد هرکاه شوهر غلام او نباشد امّا اکر غلام او باشد تفریق میانهٔ ایشان میتواند کرد
وسنّت است بر اقا که هرکاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بان
کنیز بدهد که بصورت مهر باشد وبعضی از مجتهدین این چیز دادن را واجب میدانند
واکر یکی از غلام یا کنیز را بدیکری بفروشد مشتری مخیّر است در فسخ عقد او وهرکاه
اقا کنیز خود را بدیکری عقد کند بر اقا لازم است که روز از او خدمت بکیرد وشب
بکذارد که پیش شوهر خود رود واکر اقا کنیز خود را همراه بسفر برد وشوهر او خواهد
که همراه او رود اقا منع شوهر او نمیتواند کرد ومیانهٔ دو کنیز خوابیدن جایز است
بخلاف دو زن ازاد که خوابیدن میانهٔ ایشان مکروه است وهم چنین جایز است
دخول کردن با کنیز هرکاه طفلی انجا باشد که نکاه کند ووطی کنیز فاجره وکنیزیکه از
زنا بهم رسیده باشد جایز است ومنی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است وهیچ
یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست ودر تحلیل خلافست **قسم
سیّم** اباحه وتحلیل است وان چنانستکه شخصی بدیکری دخول کردن کنیز خود
را حلال کند واین قسم از خواصّ فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است وخلافست میانهٔ
مجتهدین که این قسم داخل قسم اول است یا داخل قسم ثانی سیّد مرتضی رضی الله عنه
داخل قسم اول میداند وشروط این قسم شش است اوّل ایجاب چون احللت لک وطی
امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را ویا بلفظ اباحت
جایز است یا نه دران خلافست دوّم قبول چون قبلت سیّم انکه شخصیکه تحلیل
میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم انکه مالک کنیز
دیوانه وطفل ومست وخفته وبیهوش نباشد ومفلسی که حاکم شرع بواسطه قرض خواهان
او را از مالش منع کرده باشد نیز نباشد پنجم انکه کسی که وطی کنیز را بر او حلال میکند
میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل انکه کنیز مسلمان را بکافر تحلیل کند
یا کنیز شیعه را بسنّی چه اینها جایز نیست ششم انکه انکنیز شوهر نداشته باشد پس هرکاه
این شروط بهم رسد وطی کردن کنیز بمجرّد کفتن صاحبش که دخول کردن او را بر تو حلال
کردم حلال میشود وتعیین مدّت شرط نیست واقتصار بر قول صاحب کنیز باید پس اکر
بوسه دادن یا خدمت کرفتن کنیز را حلال کند دخول کردن باو جایز نیست امّا اکر دخول
کردن را حلال کند بوسه دادن حلال است امّا خدمت کرفتن حلال نیست وفرزندی
که از این کنیز بهم رسد اکر پدر او ازاد باشد وصاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند

در بیان مقدمات نکاح

او بنده باشد ازاد است والا بنده **مطلب سیّم** در نکاح دایمی ومقدمات
وشرط ان ودران سیزده فصل است **فصل اوّل** در بیان مقدمات
نکاح بدانکه شصت ونه امر بنکاح متعلق است یک امر واجب وسی وچهار امر سنّت
وهشت امر حرام وبیست وشش امر مکروه امّا یک امر واجب اجابت خواستکاری
کردن مؤمنی است که قادر بر نفقه دادن باشد واکرچه در نسب موافق نباشد و
در اینصورت اکر ولی اذن ندهد کناه دارد وامّا سی وچهار امر سنّت اوّل خواستکاری
کردن پیش از عقد دوّم دو رکعت نماز کذاردن پیش از عقد سیّم استخاره کردن
چهارم بعد از نماز استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کذاردن
ششم دعای برامدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر بکر نمودن هشتم اختیار زن
کردن که از شان او زاییدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن
صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر ومادر او صالح ومؤمن باشند دهم
اختیار زن صاحب جمال کردن بشرطیکه مهر او کم باشد ... جمال او نکند یازدهم
اختیار زنی کردن که خویش او باشد جهت صله رحم ... سنیان را که ایشان
نکاح خویشان را مکروه میدانند دوازدهم اختیار مؤمنه کردن زیرا که نکاح زنیکه
که سنّی باشد جایز است سیزدهم عقد را در نکاح دایمی ظاهر کردن چهاردهم کواه
کرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد ومیباید که این خطبه مشتمل باشد
بر حمد خدا تعالی وصلوات بر حضرت رسالت پناه وائمهٔ معصومین علیهم السلام وکفتن
الحمد لله کافیست وبعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد
کردن خلاف مر سنیان را که ایشان در روز جمعه سنّت میدانند هفدهم دیدن روی
ودستهای زنی که ارادهٔ نکاح او داشته باشد وایستاده ونشسته دیدن او هجدهم
طعام دادن جماعتی از فقرای مؤمنان یک روز یا دو روز وبعضی از سنیان این طعام
دادن را واجب میدانند وسنّت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت
کردن ورفتن بمجلس عروسی وخوردن طعام ان واکرچه روزهٔ سنّتی داشته باشد
خصوصا اکر داند که افطار نکند صاحب طعام ازرده میشود وامّا اکر مجلس عروسی
مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بانجا حرام است مکر انکه کسی باشد که او را از ان
منع تواند کرد یا انکه بواسطهٔ خاطر او چیزهای حرام را برطرف کند واکر نداند که ...
مجلس رود پس اکر قدرت داشته باشد واجب است که برخیزد وبرود واکر رفتن از ان

مجلس باشد در نشستن انجا کناه ندارد و اکر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای سایه
دار باشد بعضی از مجتهدین برانند که اکر ان صورتها در ثیاب و قالی و فرش باشند جایزاست
رفتن بان مجلس و بعضی کفته اند که اکر بر بالش باشد نیز رفتن بانجا جایز است و اکر دو
کس بیك دفعه کسی را بعروسی خبر کنند بخانهٔ ان کسی رود که بخانهٔ او نزدیکتر باشد بیستم
رخصت خواستن از پدر در عقد کردن دختر بکر بیست و یکم وکیل کردن زن برادر
بزرك را در عقد کردن هرکاه پدر نباشد بیست و دوم اختیار کردن عقد برادر بزرك را اکر
هریك از برادران خواهند که او را جهت شخصی عقد کنند بیست و سیم دو رکعت نماز
کذاردن هریك از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول خواندن
بعد از نماز هریك از ایشان را بیست و پنجم امر کردن مردمانی که انجا حاضر باشند در وقت
دعا خواندن زن انکه امین کویند بیست و ششم دست بر پیشانی نهادن و روی او را
بقبله کردن پیش از دخول و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام
اعضا و موزهای زن را از پای وکندن و پاهای او را باب شستن و در در و خانه
ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول و بعد از
دخول بسم الله الرحمن الرحیم کفتن بیست و نهم باوضو بودن هریك از زن و شوهر
سی ام غلام خود را رخصت نکاح دادن اکر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج
فرج ریختن هرکاه کنیز حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند
سی و دوم مشخص کردن مهر پیش از دخول اکر در وقت عقد مشخص نکرده باشند سی و سیم
بیشتر از یك زن ازاد نخواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما
ان هشت امر حرام اول خواستکاری کردن زنیکه دیکری او را خواستکاری کرده باشد
و اجابت نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم خواستکاری کردن
زنیکه در عدهٔ رجعیه باشد خواه تصریح و خواه بکنایه و در عدهٔ وفات خواستکاری
بصریح حرام است اما بکنایه جایز است سیم عقد کردن وکیل زن او را برای خود چهارم
نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمانی را بکافر ششم
تزویج کردن زن مؤمنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم
تزویج کردن مسلمان زن کافره را هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند
هرکاه دانند که صاحب ان راضی نیست و اما بیست شش امر مکروه اول ترك نکاح
کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال

حه در حدیث از ائمهٔ معصومین علیهم السلام وارد شده که اکر کسی زنی را بقصد مال و
جمال نکاح کند از هر دو محروم میشود و اکر بقصد سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
واله نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی هر دو را باو روزی کند سیم عقد کردن در
وقتی که قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز اخر ماه پنجم ترك بسم الله
کردن در حالت دخول ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم در حال جماع نکاه
بفرج زن کردن و کراهت دیدن اندرون ان بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند و در حدیث امده که اکر فرزندی در این حال حاصل اید کور خواهد امد
هشتم سخن کفتن در حال جماع خصوصاً مرد را مکر ذکر خدا تعالی چه در حدیث امده
که اکر در حال جماع سخن کویند فرزندیکه حاصل شود کنك خواهد بود نهم طعام
عروسی را مخصوص مالداران ساختن اما اکر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است
دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن انچه در عروسی نثار کنند هرکاه ندانند
که صاحبان راضی نیست دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصاً اکر شراب خوار
یا سنی یا مستضعف باشد سیزدهم نکاح کردن زنانیکه سیاه باشند سوای زنان لولی
چهاردهم نکاح کردن زنیکه سفیه یا احمق باشد پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و
بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرکاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم نکاح کردن
زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم هفدهم زنی را که اراده نکاح او داشته
صریح کفتن که جماعی که ترا راضی کند در نزد من است یا بکنایه کفتن که من بسیار جماعم
هیجدهم عقد کردن زنیکه او را زاینده یا تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنیکه او را زاینده یا تربیت کرده باشد بیستم
نکاح کردن دختر زنیکه پدر او ان زن را خواسته باشد و بعد از انکه او را طلاق
داده باشد از شوهر دیکر بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر
او ملك شوهر کرده باشد غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکری بی رخصت
پدر او بیست و سیم نکاح کردن دختر زنیکه او را طلاق باین داده باشد فی الحال
بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زن از عیادت و تعزیت خویشان
بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن ازادی که بعقد دوام او را خواسته باشد
بی اذن او و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و هرکاه این عمل کند متعین است
کرده مثقال طلا دیت نطفه بان زن دهد و بعضی از مجتهدین این عمل را حرام میدانند

در بیان شروط عقد نکاح دائمی

اما در متعه وشیر دهنده وعقیم وزنان مسن وسلیطه وکنیز بی اذن ایشان
جایز است بیست وششم خوابیدن میان دو زن ازاد اما میان دو کنیز مکروه نیست

فصل دوم

در بیان شروط عقد نکاح دائمی وان شانزده است اول ایجاب
چون زوجتك یعنی زن کوید بمرد که تزویج کردم ترا دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی
مرد کوید قبول دارم نکاح را وقبلت کفتن بی انکه لفظ نکاح را بان ضم کنند نیز کافیست
واکر در لفظ ایجاب وقبول موافق نباشند چنانچه مذکور شد جایز است ومقدم
داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست واکر هر یك از زن وشوهر شخصی دیکر را وکیل
کنند وکیل زن چنین کوید زوجت موکلتی من موکلك یعنی نکاح کردم وکیل کننده
خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد کوید قبلت لموکلی یعنی قبول کردم نکاح را
جهت وکیل کننده خود سیم انکه هر یك از ایجاب وقبول را بصیغه مضارع کویند جایز
نیست اما اکر بصیغه امر کویند بعضی از مجتهدین انرا جایز داشته اند چهارم انکه در
صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اکر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم
انکه ایجاب وقبول را بصیغه عربی بکویند هر کاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند
اما اکر قادر بران نباشند بهر لغتی که دانند صحیح است ششم انکه هر یك از ایجاب و
قبول را بلفظ بکویند با قدرت اما اکر اشاره کنند صحیح نیست اما اکر قادر بر کفتن
لفظ نباشند اشاره کافیست هفتم انکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اکر معلق بر
شرط سازند صحیح نیست اما اکر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است هشتم انکه ایجاب
وقبول در یك مجلس واقع شود بی فاصله پس اکر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست اما
اکر فاصله سعال باشد صحیح است نهم انکه هر یك از زن وشوهر بالغ باشند پس اکر
طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم انکه هر یك از ایشان عاقل باشند
چه اکر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم انکه عقد بقصد واقع شود
پس اکر از مست یا بیهوش یا خفته بوقوع اید صحیح نیست واکر چه بعد از انکه بخود ایند اذن
دهند دوازدهم انکه هر یك از ایشان مسلمان باشند چه اکر یکی کافر باشد یا انکه زن مومنه
باشد وشوهر سنی صحیح نیست سیزدهم انکه ازاد باشند چه عقد بنده بی اذن اقا صحیح
نیست چهاردهم انکه زن یکی از انهائی نباشد که بر مرد حرام است پانزدهم انکه زن در حال
عقد مشخص باشد پس اکر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی انکه مشخص سازد صحیح
نیست شانزدهم انکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا اکر زن شخصی را وکیل

[illegible]

نماید که او را بپانصد درهم نقره عقد بندد پس اکر ان شخص او را ویست درهم عقد
کند صحیح نیست که بقول بعضی از مجتهدین ایا قدرت داشتن شوهر بر نفقه زن نیز
شرط است یا نه دران خلاف است میانه مجتهدین اقرب انستکه شرط نیست و
اکر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد

فصل سیم

در جمع کسانی که ولی عقد اند وانها سه قوم اند قوم اول پدر وجد پدری چه
ایشان ولی طفل ودیوانه وسفیه اند و وقتیکه بالغ وعاقل شوند واز سفاهت
برایند وبا وجود ایشان کسی دیکر ولی ایشان نیست وخلاف است میانه مجتهدین
که جد در حالت فوت پدر ولیست یا انکه در ولایت او زندکی پدر شرط است اقرب
انست که ولیست واکر چه پدر مرده باشد واکر پدر وجد کسی را وصی طفل سازند
ایا ان وصی را ولایت نکاح ان طفل هست یا نه میانه مجتهدین در این نیز خلاف است
اقوی انست که او را ولایت نکاح هست واکر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وی
با احتیاج او بنکاح میتواند برای او نکاح کرد واکر ولی طفل یا دیوانه جهة ایشان
نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ وعقل اختیار فسخ نیست مکر در چهار موضع اول
انکه او را بهم جنس نکاح نکرده باشند دوم انکه تزویج او با کسی کرده باشند که الت
مردی نداشته باشد سیم انکه زنی از برای او نکاح کرده باشند که صاحب
عیب باشد چهارم انکه جهت او کنیزی خواسته باشند یا دختر خود را بغلامی
داده باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ
شدن خصوصا بمذهب جمعی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترس
افتادن بزنا را شرط میدانند چه بر این مذهب طفلان را بعد از بلوغ میرسد که
فسخ کنند وهر کاه هر یك از پدر وجد برای طفل جداکانه عقد کنند عقد کسی
که پیشتر کرده باشد صحیح است واکر هر دو بیك دفعه عقد کرده باشند عقد
جد صحیح است وبیکی از چهار امر ولایت پدر وجد ساقط میشود اول انکه بنده
باشند دوم انکه ناقص عقل باشند سیم انکه کافر باشند وطفل مسلمان چه
کافر را ولایت بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر هست چهارم انکه احرام
بسته باشند جهت حج یا عمره چه اکر محرم در حالت احرام عقد کند [illegible]
وهر کاه یکی از چهار امر حادث شود ولایت پدر وجد ساقط میشود [illegible]
[illegible] قوم دوم [illegible]

ایشان با ان راضی نباشند اما بعد از ان ایشان را بیك دیگر عقد میتوانند کرد با وجود
اقای دیگری ولی ایشان نیست و بنده کان را بی اذن اقا نکاح کردن صحیح نیست قوم
سیم حاکم شرع چه هرگاه پدر و جد طفل نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود
حاکم شرع ولی اوست و اگر پدر و جد او باشند و همچنین امام ولی کسی است
که از بالغ شدن دیوانه شود با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح میتوانند جهت
ایشان نکاح کردن **فصل چهارم** در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان
حرام اند و ایشان بر دو قسمند **قسم اول** جماعتی که ایشان را مطلقا نمیتوان
خواست و ایشان دو صنفند **صنف اول** جماعتی از زنان اند که بواسطه
خویشی صحیح حرامند و هرگز حلال نمیشوند و اینها هفت قوم اند **قوم اول**
مادر و هرچند بالا رود **قوم دوم** فرزند **قوم سیم** فرزند زاده و
هرچند پائین برود **قوم چهارم** خواهر پدری و مادری **قوم پنجم**
دختر خواهر و دختر برادر و هرچند پائین روند **قوم ششم** عمه و هرچند
بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و اما عمه عمه گاه هست که
حرام نیست **قوم هفتم** خاله و هرچند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر
و خاله جد و اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند
اول پدر و هرچند بالا رود دوم فرزند سیم فرزند فرزند و هرچند پائین رود
ششم عم و هرچند بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هرچند بالا رود
بطریقی که مذکور شد صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شده اند بواسطه ...
شده و بسبب ان نکاح ایشان اصلا جایز نیست و اینها پانزده قوم اند قوم اول مادر
زن و هرچند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را بنکاح صحیح و مانند ان دخول کند
مادران زن و هرچند بالا رود بر او حرام موبد میشود و اگرچه مادر رضاعی
ان زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام موبد میشود
و اگر زنی را بعقد در آورد و دخول نکند با مادر او حرام موبد میشود یا نه میانه مجتهدین
درین خلاف است قوی انست که حرام موبد میشود و آیا در عقد کردن دختر میباید که
عقد از هر دو طرف لازم باشد یا از یك طرف یا انکه لازم بودن عقد لازم نیست
بلکه اگر عقد فضولی کنند مادر حرام میشود میانه مجتهدین درین نیز خلاف است
قوم دوم دختر زن مدخوله و هرچند پائین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح ...

چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هرچند پائین روند صح

کند دختر او و هرچند پائین رود حرام موبد میشود و اگرچه دختر رضاعی باشد خواه
ان دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا دخول بشبهه
یا زنا نیز همچنین است یا نه دران خلاف است اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح
مادر او حرام نمیسازد مادر را قوم سیم زن پدر و هرچند بالا رود و اگرچه پدر
رضاعی باشد بر پسر حرام موبد است و اگرچه پدر دخول نکرده باشد و همچنین کنیزی
که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام موبد اند زنانیکه پدر کسی یا پسر او با ایشان
زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند و هرچند پائین رود و اگرچه رضاعی باشد
بر پدر حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول
کرده باشد اما اگر هر یك از پدر و پسر زن یك دیگر را بشبهه دخول کنند یا بر
دیگری حرام میشود میانه مجتهدین دران خلاف است اصح انست که حرام نمیشود
و همچنین خلاف است میانه مجتهدین در اینکه کنیزی که پدر یا پسر دست بشهوت
مالیده باشند یا نگاه کرده باشند بجائیکه غیر از اقا کسی دیگر دست نتواند مالید
و نگاه کرد نتواند بشهوت نگاه کردن یا دست مالیدن یکی حرام موبد میشود بر دیگری
اقرب انست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بران رفته اند که اگر
پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود اما اگر پدر دست
مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام میشود قوم پنجم جماعتی از زنانند
که بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند و شروط شیر
خوردن ده است اول انکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردی بخورد
رضاع بهم نمیرسد دوم انکه هر یك از شیر خورنده و دهنده زنده باشند پس
اگر مرده باشند رضاع نیست سیم انکه شیر ان زن را از ابستنی بهم رسیده باشد
پس اگر زنی بی انکه حامله باشد شیر بهم رسانده و بطفل بخوراند رضاع بهم
نمیرسد چهارم انکه طفل شیر خالص را از پستان ان زن بمکد پس اگر چیزی در دهن
ان طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف انرا شیر نگویند
رضاع بهم نمیرسد پنجم انکه طفل شیر از پستان ان زن بمکد پس اگر ان زن
شیر خود را در ظرفی بدوشد و بخورد طفل دهد رضاع بهم نمیرسد ششم انکه
شیر ان زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا باشد رضاع بهم
نمیرسد و در شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسد اما رضاع بان بهم میرسد

یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست ششم قرب نسبت که بهم میرسد و رضای شوهر و اقادر شیر
دادن شرط نیست پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفل را شیر
دهد رضاع بهم میرسد و همچنین زائیدن زن حامله در شیر دادن شرط نیست پس
اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام
نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر شبهه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله که
شوهرش طلاق داده باشد طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد هفتم انکه طفل آن
مقدار از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید یا انکه یک شبانه
روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه انقدر که سیر شود و خود پستان را بگذارد و در حدیث
صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست هشتم انکه طفل در این پانزده مرتبه شیر
زنی دیگر را نخورد نهم انکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد و بعضی
از مجتهدین بر انند که شیرخورنده باید کردو ساله باشد پس اگر بعد از دو ساله شدن
او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم انکه صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی
را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده
باشد بر یک دیگر حرام نمیشوند و شیخ طوسی بر این رفته که اینها بر یک دیگر حرام میشوند
و هرگاه این شروط بهم رسد زن شیردهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب
شیر باشد پدر او میشود و فرزندانیکه از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان
خورده باشند برادر و خواهر او میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام
مؤبد میشوند اول زن شیردهنده و مادر او و هرچند بالا رود حرام مؤبد اند
بر طفل شیرخورنده و همچنین هر زنیکه پدر و مادر و اجداد طفل را شیر دهد
حرام مؤبد اند بجهت انکه اینها همه بمنزلهٔ مادرند در نسب دوم هر دختری را
که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بر آن شخص بمنزلهٔ دختر است در نسب سیم
فرزندان دختریکه زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزلهٔ فرزند زاده اند در نسب
چهارم هر دختریکه از شوهر شیردهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده
باشد و دخترانیکه زن شیردهنده زائیده باشد بر آن طفل حرام است چه اینها
بمنزلهٔ خواهرند در نسب پنجم فرزندان فرزند شوهر شیردهنده خواه نسبی و خواه
رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیردهنده چه ایشان بمنزلهٔ دختران خواهر و
برادرند در نسب ششم خواهر شوهر زن شیردهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب

[illegible] خواهر زن شیردهنده چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب و همچنین هفت
کس از مردان بر زنان حرام مؤبد میشوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن
شیردهنده بر دختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزلهٔ پدر
اوست در نسب سیم پسرانی که از آن شیرخورنده بهم رسند چه انها بمنزلهٔ فرزند
زاده اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیردهنده و نسبی شیردهنده
بر دختر شیرخورنده چه انها بمنزلهٔ برادرند در نسب پنجم فرزند و فرزند رضاعی
و نسبی شوهر شیردهنده چه انها بمنزلهٔ پسران برادر و خواهرند در نسب ششم برادر
شوهر شیردهنده چه او بمنزلهٔ عم است در نسب هفتم برادر زن شیردهنده چه او
بمنزلهٔ خال اوست در نسب اما مادر رضاعی شیردهنده و فرزندان رضاعی او
که از غیر آن شیردهنده باشند و عمه و خالهٔ رضاعی او و خواهر و دختر برادر رضاعی
او بر شیرخورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیردهنده بر پدر
طفل شیرخورنده خلافست شیخ طوسی بر این رفته که حرام میشود و همچنین برادران
برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند میتوانند که دختران شیردهنده
و شوهر او را نکاح کرد و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و در رضاع حرام
میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را مثلا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن
بر آن شخص حرام مؤبد میشود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر
دو بر شوهر حرام میشوند هرگاه بزن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد
زن بزرگ حرام میشود و بس **قوم ششم** زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدهٔ
رجعیه باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این صورت آن زنان بر انهائیکه دخول
کرده اند حرام مؤبد میشوند و کنیزیکه آقای او با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او
دخول کند یا بر آن شخص آن کنیز حرام میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست **قوم
هفتم** زنانیکه ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون
نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند در این صورت آن زنان بمجرد
عقد کردن بر انجماعت حرام مؤبد میشوند و اگرچه دخول بانها نکرده باشند و اگر
ندانسته بان زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا انکه با ایشان دخول کنند پس اگر دخول
کرده باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز شخصی ندانسته آن کنیز
را عقد کند یا بر انکس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن زنیکه در عده باشد میانهٔ

مجتهدین در آن خلاف است و اگر کسی زن شوهردار یا زن در عدهٔ کسی را نادانسته عقد
کند آیا بمجرد عقد بر او حرام مؤبد میشود در این خلاف است فوج هشتم زنانی
که مردان در حالتیکه احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند … از زنان
بر ایشان حرام مؤبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشند و با ایشان دخول
نکرده باشند آن عقد باطل است و حرام مؤبد نمیشوند امّا اگر دخول کرده باشند
آیا آن زنان حرام مؤبد میشوند بر ایشان یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلاف است
فوج نهم زنانی که شوهران با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنستکه شخصی
بزن خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان
را امر میکند باینکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقیکه مذکور شد باشد که در بحث لعان بیاید
چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند فوج دهم زنان
کر و گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در
این صورت بمجرد این گفتن آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند فوج یازدهم
دختران عمه و خاله هرگاه که با عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آنکسانی
که ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد میشوند امّا اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کرده
باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنای با ایشان واقع شده باشد حرام نمیشود
فوج دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانیکه با ایشان لواطه کرده
باشند بغیبوبت حشفه یا بعض از حشفه که در دبر ایشان غایب شده باشد چه
مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد
ایشان پیش از لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد لواطه کردن با
او حرام میشوند یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف است و همچنین خلاف است در حرام بودن
… در مادر او و دختر دختر او و امّا دختر خواهر او حرام نمیشود فوج سیزدهم
زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی داده باشند چه ایشان
بعد از آن حرام مؤبد میشوند بر شوهران خود فوج چهاردهم کنیزان که شوهران
ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی داده باشند پس بعد از آن ایشان بر شوهران خود
حرام مؤبد میشوند فوج پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او
دخول کند و مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبد
میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که از بعد از آنکه … از یک … باشد

نباید شود … … یا اگر دختر بالغ باشد و شوهر پیش از … با او دخول کند
او و این حال بهم رسد حرام مؤبد میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلاف است
و همچنین در اینکه اگر دختری را بانگشت بکارت ببرند آیا حرام مؤبد میشود یا نه
آنستکه حرام نمیشود و همچنین خلاف است در اینکه اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام مؤبد
میشود یا نه اقرب آنستکه نمیشود قسم دوم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند
بلکه بواسطهٔ مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر آن و آنها
هفده اند اول جمع کردن میانهٔ مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر نکرده باشد
چه هرگاه مادر را طلاق دهد دختر را میتواند خواست امّا جمع کردن میانه هر دو
حرام است دوم جمع کردن میانه دو خواهر و اگرچه بعقد متعه باشد حرام است چه
تا یک خواهر را طلاق ندهند و از عدهٔ خود بیرون برود اگر طلاق رجعی باشد
که شوهر در عده رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در طلاق باین
خلاف است میانهٔ مجتهدین اصح آنستکه جایز است سیم جمع میانه عمه و خاله و هر
چند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله در عقد و اگرچه
متعه باشد حرام است امّا اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن
میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلاف است
میانه مجتهدین و استاد بنده اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة و الدین …
نیز در این مسئله با ایشان متفق بودند زیرا که در این باب حدیثی بنظر نرسیده
چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن آن زن چه جمع میان ایشان حرام است
و آیا با اذن او جایز است یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلاف است پنجم جمع کردن زن
آزاد میانهٔ زیاده از چهار زن دایمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن
مرد آزاد میانهٔ زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز
نمیدانند هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از
دو زن آزاد جایز نیست هشتم جمع کردن بنده میانهٔ پنج کنیز یا زیاده چه بنده را
زیاده از چهار کنیز حرام است نهم زن بت پرست چه کفر مانع است از حلال بودن
او بر مسلمان دهم زن مسلمانی که مرتد شده باشد چه ارتداد مانع است از خواستن
او یازدهم زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن امّا ایشان را متعه کردن جایز است
بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزادیکه سه مرتبه شوهر او را طلاق داده باشد

بران شوهر حرام است تا انکه او را دیکری بعقد دخول کند و طلاق دهد انکاه براو حلال
میشود واکرچه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن ازادی که شش مرتبه شوهر
او را طلاق کوید بر شوهر او حرام است تا انکه او را دیکری بعقد دوام دخول کند
و طلاق دهد انکاه حلال میشود واکرچه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم
کنیزی را هرکاه شوهر او دو مرتبه طلاق کوید براو حرام میشود تا انکه شخص دیکر او را
بعقد دخول کند و طلاق دهد واکرچه طلاق دهنده ازاد باشد پانزدهم کنیزی را
هرکاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا انکه دیکری او را بعقد دخول
کند و طلاق دهد اکرچه طلاق دهنده ازاد باشد شانزدهم هرکاه هریك از دو شخص
دختر خود را بدیکری دهند که مهر یك فرج دیکری باشد حرام است و این نکاح را
شغار میکویند و این نکاح باطل است هفدهم هرکاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان
ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشند نکاح
کردن اجماعت بالتمام حرام است **فصل پنجم** در اقسام دخول کردن و
ان بر پنجاه و یك وجه است سه وجه واجب و شانزده وجه حرام و پنج وجه
سنت و بیست و هفت وجه مکروه اما سه وجه واجب اول دخول کردن بعد
از چهار ماه چه هرکاه کسی چهار ماه با زن خود دخول نکند واجبست که بعد از
ان دخول کند دوم هرکاه شخصی قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این
صورت ان زن معامله خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا چهار ماه
ان شخص را مهلت میدهد و مخیر میسازد میانه دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن
انکاه براو واجب میشود دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث
ایلا خواهد امد سیم هرکاه کسی با زن خود کوید که پشت تو همچو پشت مادر من است
در این صورت ان زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه
او را مهلت میدهد انکاه واجبست براو دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن
چنانچه در بحث ظهار خواهد امد اما شانزده وجه حرام اول دخول کردن در حالیکه
حیض داشته باشد دوم در حالیکه نفسا باشد سیم در حالیکه هریك از زن یا
شوهر احرام حج یا عمره بسته باشد چهارم در حالیکه هریك از ایشان روزه واجب
چون روزه ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلافست
پنجم در حالیکه وقت نماز تنك باشد ششم هرکاه یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب

کرده باشد هفتم در حالیکه یکی از ایشان در مسجد معتکف باشد هشتم هرکاه کسی بزن
خود کفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر من است پیش از انکه کفاره بدهد دخول
کردن حرام است نهم در حالیکه شخصی زن خود را بشبهه دخول کند شوهر ان زن را
دخول کردن بان زن حرام است تا انکه از عده دخول کننده بیرون رود دهم هرکاه
بسبب دخول کردن بدختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود
دخول کردن با او حرام است و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر نیك شود دخول با او
حلال میشود یازدهم دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زن دیکر باشد
باذن او بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتیکه زن نکذارد که شوهر با او
دخول کند جهت کرفتن مهر پس اکر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم
در حالتی که زن را طلاق کفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند پیش از انکه از
عده بیرون رود دخول کردن غیر شوهر با او حرام است چهاردهم دخول کردن
بکنیز حامله که خریده باشد پیش از انکه چهار ماه از حمل او بکذرد حرامست پانزدهم
دخول کردن بزنی که از دخول عاجز اید بواسطه بیماری یا بزرکی الت شوهر حرامست
شانزدهم هرکاه کنیزی بخرند پیش از انکه ان کنیز یك حیض ببیند یا چهل و پنج روز
از وقت خریدن او بکذرد دخول کردن با او حرام است و ایا در این مدت چنانچه
دخول کردن با او حرام است بوسیدن ان کنیز و دست مالیدن با او نیز حرامست
یا نه میانه مجتهدین در ان خلافست و اما پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن
با زن خود بی انکه ضرری باو رسد و قدرت بران داشته باشد دوم دخول کردن
در شب اول ماه رمضان سیم دخول کردن در شب سه شنبه و دو شنبه و پنجشنبه
و جمعه بعد از خفتن چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر پنجم دخول
کردن در روز جمعه بعد از عصر و اما ان بیست و هفت وجه مکروه اول دخول
کردن بعد از انکه محتلم شده باشد و پیش از انکه وضو بسازد یا غسل کند چه در
حدیث امده که اکر کسی بعد از انکه محتلم شده باشد وضو نساخته یا غسل نکرده
با زن خود دخول کند فرزندیکه حاصل شود دیوانه باشد دوم برهنه دخول
کردن سیم دخول کردن در کشتی یا جائی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان
میوه دار چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا بر امدن افتاب پنجم دخول
کردن در وقت زردی طلوع افتاب ششم دخول کردن در وقت ظهر مکر در روز

شنبه که سنت است ششم دخول کردن در اخر روز در وقتیکه افتاب زرد باشد
هفتم دخول کردن بعد از غروب افتاب تا بر طرف شدن شفق نهم دخول کردن در
شب اول هر ماه مگر در شب اول ماه رمضان که سنت است چنانچه مذکور شد و
همچنین مکروه است در اول ساعت شب دهم دخول کردن در نیمه هر ماه خصوصا
نیمه ماه شعبان یازدهم دخول کردن در اخر هر ماه چه در حدیث امده که اگر
فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در اخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد و
اگر نیفتد دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتیکه ماه یا افتاب گرفته
باشد یا بادهای سیاه وسرخ وزرد ترسناک بوزد یا زلزله باشد سیزدهم دخول
کردن در جائیکه طفل ایشان را به بیند چه در حدیث امده است که اگر در این
حالت فرزندی بهم رسد پس اگر پسر اید زانی باشد واگر دختر اید زنیه و بعضی
از مجتهدین برانند که اگر طفل ممیز باشد حرام است نه مکروه نهایتش در حدیث
مطلق واقع شده وهمچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه
میکرده باشد چهاردهم دخول کردن در حالتیکه روی یا پشت بقبله یا ایستاده
یا رو بافتاب باشد پانزدهم دخول کردن در سفر هرگاه اب یافت نشود واگر در
حضر نیز اب نباشد دخول کردن ایا مکروه است یا نه میانه مجتهدین در این
خلاف است شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه
سنت است که در این حالت بکارت او را نبرد هفدهم دخول کردن در دبر زنان
و مالک نیز که یکی از علمای سنیان است بر این رفته وبعضی از مجتهدین ما این را
حرام میدانند هیجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از انکه از ابستنی او چهار ماه
گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنیکه او از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد
باشد وخواه بخریدن بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از ان بیست و
یکم دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از
از انکه مشخص کند بیست ودوم دخول کردن بزنیکه از حیض ونفاس پاک شده باشد
وغسل نکرده باشد بیست وسیم دخول کردن در شب عید قربان بیست وچهارم
دخول کردن میان اذان واقامت بیست وپنجم دخول کردن در شبیکه روز از سفر
امده باشد بیست وششم دخول کردن در شبیکه روزش بسفر رود بیست وهفتم
دخول کردن با زنی باشتهای غیر ان زن تتمه در دخول کردن بشبهه

تعریف دخول کردن بشبهه

وان

وان بر سه قسم است اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی زنی را در جای
خواب خود ببیند وگمان کند که زن اوست ودخول کند دوم نسبت بکسی که دخول
باو واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد سیم نسبت
بما خذ حکم جهت اختلاف در ان چون دخول کردن بزنی که از زنا مخلوق شده باشد
[illegible] حرام بودن دخول با او [illegible]
باو دخول کند دخول بشبهه خواهد بود واحکام دخول کردن بشبهه پنج است
اول ساقط شدن حد از دخول کننده بشبهه ودر کنیز بشرطی است که گمان
حلیت داشته باشد چه اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصه شریک لازم است
دوم ثابت شدن نسب بوطی بشبهه چه اگر شخصی بزن بگمان انکه زن اوست دخول
کند فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست اما اگر [illegible]
[illegible] عده داشتن زنیکه بشبهه باو دخول کند [illegible]
دخول کننده از ممزوج شدن بنطفه شوهر او اما اگر دانسته دخول کند [illegible]
ندارد [illegible] میانه مجتهدین خلاف است [illegible]
مهر دادن چه هر کسی بزنی که بشبهه دخول کند مهر دادن لازم است [illegible]
ان زن عالم نباشد پس اگر عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن [illegible]
[illegible] دخول کرده باشد بشرطیکه زن [illegible] باشد
وبعضی از مجتهدین در این توقف کرده اند وبر تقدیر حرمت محرمیت [illegible]
نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است [illegible]
نکاح کردن با ان زن حرام است دست مالیدن باو نیز حرام است [illegible]
مالیدن باو حرام باشد نگاه کردن باو لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن
بر اجنبیه جهت گواه شدن بواسطه او حلال است ودست مالیدن او حرام
[illegible] دست مالیدن بزن نیز جایز است ونگاه کردن باو مکروه [illegible]
دست مالیدن بزن [illegible] ونگاه کردن بفرج او چه مکروه است نگاه کردن
[illegible] مذکور شد **فصل ششم** در انچه بر عقد کردن بزن و [illegible]
زن [illegible] دخول باو مترتب میشود وان صد وهفت امر است سی ودو امر
از ان واجب وبیست امر حرام ودو امر سنت [illegible] امر واجب اول غسل کردن
هر دو جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هرگاه اب نباشد سیم [illegible]

کردن روزهٔ واجب هرگاه در ان حال دخول کنند چهارم قضای اعتکاف واجب
هرگاه در اثنای ان دخول واقع شود پنجم تمام کردن در اعتکاف واجب زیاده هرگاه
شرط تتابع دران کرده باشند و بسبب دخول کردن در اثنای ان باطل نموده باشند
ششم قضای حج وعمرهٔ واجب هرگاه پیش از انکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند
از روی عمد دخول کنند هفتم تمام کردن افعال حجی که بسبب دخول کردن باطل
کرده باشند هشتم کفارهٔ دخول کردن در روزهٔ واجب و اعتکاف واجب و حج واجب
بانچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شده نهم نفقه دادن زنیکه در حج با او
دخول کرده باشد در سال دوم که بحج روند و راحلهٔ او نیز بر او واجب است هرگاه
فاسد کردانیدن حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد دهم تفرقه
کردن میانهٔ زن و شوهر در سال دوم هرگاه بان موضعی که در سال اول دخول
کرده باشد برسند باینطریق که شخصی با ایشان باشد تا انکه افعال حج را با تمام
رسانند و نگذارد که با یک دیگر خلوت کنند یازدهم هرگاه دخول در حالیکه زن
حیض داشته باشد واقع شود کفاره بر او واجب است چنانچه در بحث حیض مذکور شد
و بعضی از مجتهدین این کفاره را سنت میدانند دوازدهم عده داشتن هرگاه
بشبهه دخول واقع شود و اگرچه ان زن در سن زنانی باشد که حیض نه بیند و
همچنین عده لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و اگرچه با او دخول نکرده
باشد سیزدهم هرگاه شخصی زن عقدی داشته باشد و زنا کند واجب است
که حاکم شرع او را سنگسار کند و اگر زن نیز شوهر داشته باشد واجب است که
او را نیز سنگسار کند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی نداشته باشد
و زنا کنند موجب صد تازیانه اند و موی سر زن را باید تراشید و از شهر یک
سال بیرون باید کرد چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد چهاردهم
هرگاه زن را از دو [illegible] شوهر او سه طلاق دهد واجب است که شخصی دیگر او را
نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر ان شوهر حلال شود و همچنین هرگاه
شش طلاق گوید محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود و همچنین در هر
سه طلاق غیر [illegible] است اما در طلاق [illegible] نه طلاق حرام
مؤبد میشود چنانچه مذکور شد اگر کنیز باشد در طلاق دوم [illegible] محتاج
بکسی است که بعقد دخول کند تا حلال شود پانزدهم واجب است تعزیر کردن

مردیکه زن مردهٔ خود را دخول کند شانزدهم هرگاه کنیزی بخرد بشرط انکه بکر است
و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده است واجبست که ده یک قیمت کنیز را با کنیز
بفروشندهٔ او بدهد هفدهم هرگاه کنیزی را خریده باشد و بعد از انکه با او دخول
کرده باشد ظاهر شود که ابستن است واجبست که بیست یک قیمت کنیز را با کنیز
بفروشندهٔ او بدهد هیجدهم هرگاه شخصی مرتد شود و بعد از ارتداد با زن خود
دخول کند لازم است که مهر او را بدهد نوزدهم هرگاه کنیزی را که اقای او با او
دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد یک حیض به بیند انگاه با او
دخول کند اگر حیض به بیند و اگر نه بیند و در سن زنانی باشد که حیض نه بیند
چهل و پنج روز باید که صبر نماید و بعد از ان با او دخول کند اما اگر اقا دخول نکرده
باشد همان ساعت که بخرد دخول میتواند کرد بیستم زنی را که عقد کرده باشد و
پیش از دخول طلاق دهد واجب است بر شوهر که نصف مهر را باو دهد و اگر دخول
کرده باشد تمام مهر او را باید داد بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را
مشخص نکرده باشد واجب است بر شوهر که مهر المثل باو دهد بیست و دوم هرگاه
زن مقرر کردن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجب است بر او که قبل از دخول
مهر او را مشخص کند بیست و سیم واجب است بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی
که مهر مسمی فاسد شده باشد و همچنین واجب است مهر المثل در وطی شبهه و در
زنا کردن بشعدی بیست و چهارم واجب است نفقه دادن بزن عقد دایمی و اگرچه
او را طلاق داده باشند تا زمانی که از عده بیرون نرفته است و همچنین واجبست
نفقهٔ زنیکه او را طلاق گفته باشد و حامله باشد و واجبست دادن جامهٔ که بدن
خود را بان بپوشند و خانهٔ که دران بنشینند و خادمیکه خدمت ایشان کند هرگاه
از جماعتی باشند که خدمتکار داشته باشند و نیز واجب است دادن فرش
و چیزهائیکه بدن بان پاک سازند و ازالهٔ بوی بد از بدن کنند و ظروفیکه دران
طعام بپزند و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت اب غسل کردن بر قول بعضی از
مجتهدین بیست و پنجم هر چهار شب یک شب پیش زن خود خوابیدن چه
خوابیدن یک شب از چهار شب پیش او واجب است بیست و ششم اگر بزن ظلم
کرده باشد یعنی پیش او نخوابیده قضای ان واجبست بیست و هفتم اگر منی را
در بیرون فرج زن دایمی بریزد بی اذن او واجبست که ده مثقال طلا باو بدهد

بیست و هشتم بر زنیکه شوهر او مرده باشد واجب است که بعد از فوت او تا چهار ماه
و ده روز ترک زینت کند بیست و نهم واجب است بر زن تهیهٔ انچه دخول کردن و تمتع
گرفتن موقوف بران باشد سی‌ام هرگاه زن نفس خود را بشوهر واگذارد و نام مهر نبرد
انگاه او را پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان
شود واجب است بر شوهر اگر مالدار باشد که جامهٔ نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا
اسبی که قیمتا و ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بان زن بدهد و اگر مفلس باشد
انگشتری طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت ان باشد
بدهد و در این حکم میانهٔ بنده و ازاد فرقی نیست سی و یکم واجب است کشتن و
سوختن حیوان ماکول اللحم که با او دخول کرده باشند و همچنین واجب است قیمت
ان را بمالکش دادن **واما** بیست امر حرام اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دوم
طواف کردن پیش از غسل سیم روزه داشتن پیش از غسل پنجم خواندن هر یک
از چهار سوره که در خواندن انها سجدهٔ واجب است و اگر چه ایهٔ از انها باشد چون
خواندن بسم الله الرحمن الرحیم این سورها پیش از غسل ششم داخل شدن بمسجد
مکه و مدینه پیش از غسل هفتم درنگ کردن در مسجدها سوای ان دو مسجد پیش
از غسل هشتم خواستن مادر زنی که با او دخول کرده باشند نهم خواستن دختر زنی را
که با او دخول کرده باشند دهم پدر و فرزندان شوهر ان زن بران زن حرام است
یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتیکه ان زن در نکاح او
باقی باشد یا در عدهٔ رجعیه باشد دوازدهم خواستن دختر برادر یا دختر خواهر
زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن ایشان سیزدهم معقودهٔ هر یک از پدر و پسر بر
یک دیگر حرام است چهاردهم خواستن زن دیگر مرد ازادی را که چهار زن نکاحی
داشته باشد و همچنین زیاده از دو کنیز خواستن نیز حرام است پانزدهم بنده را از زیاده
از دو زن ازاد و چهار کنیز خواستن حرام است شانزدهم هرگاه شخصی زن ازادی داشته
باشد کنیز خواستن او بی اذن ان زن حرام است اگر ان مرد ازاد باشد اما اگر غلام باشد
ایا کنیز را بی رخصت زن ازاد میتواند خواست میانه مجتهدین در این خلاف است
اقرب انست که نمیتواند و بعضی از سنیان این را جایز میدانند هفدهم رد کردن فرزند
زنی را که با او دخول کرده باشد بانکه گوید که این فرزند از من نیست هجدهم ریختن
منی در غیر فرج زن ازادی که او را بعقد دوام خواسته باشد بی اذن او و اما در متعه

و کنیز جایز است نوزدهم عقد کردن زنیکه در عقد دیگری باشد چه بمجرد عقد
بر او حرام مؤبد میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن
مهر یا غیر ان بعد از دخول کردن **واما** دو امر سنت اول وضو ساختن کسی را که دخول
کرده باشد جهت خوابیدن هرگاه خواهد که غسل نکرده بخوابد و این وضوئیست که
مجتهدین گفته اند که بول و غایط ان را باطل نمیکند و هرگاه در انحال اب نباشد سنت است
که تیمم کند دوم برابر دانستن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در گشاده روئی و
قسمت روزها میانهٔ ایشان **واما** ان پنجاه و چهار امر باقی اول باطل شدن وضو و
غسل و تیمم بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سیم باطل شدن روزه
اگر عمداً دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزهای نذری که در
ان شرط تتابع نموده باشد هرگاه در اثنای ان دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود در
کفارهٔ ماه رمضان و غیر ان گاهی که دخول در ماه اول روزه واقع شده باشد پنجم
باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف
بعرفه و مشعر عمداً دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه
یا اعتکاف واجب دانسته دخول کند هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن
با او و پس احکامیکه مخصوص دختر بکر است از او ساقط میشود مثل انکه در بکر جهت نکاح
سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف زند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون
رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندیکه بعد از شش ماه یا
بیشتر متولد شود بدخول کننده و اگر چه دخول بشبهه باشد هرگاه ان زن شوهر نداشته
باشد یازدهم در عدهٔ رجعیه رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم لعان کردن بزن
مدخوله هرگاه نفی ولد کند سیزدهم ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر
جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم ثبوت
مهر بوطی کنیز مشترک شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتبه هفدهم گردیدن کنیز
صاحب فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت وارد شده هجدهم قطع
عده کردن هرگاه از زنا حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را هرگاه
بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بایع اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد بیست و
یکم ثبوت فسخ بسبب دخول کردن کنیزیکه بکسی بخشیده باشند در بابیکه رجوع
کردن جایز باشد بیست و دوم فسخ بیع هرگاه بایع در قیمت عیبی یابد چون نحو کرده

بکنیز بیست و ششم دلالت کردن بر اختیار نمودن چه هرگاه شخصی مسلمان شود و زیاده
از چهار زن داشته باشد لازم است که از جملهٔ انها اختیار چهار زن کند و هرگاه
دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین میکند
بیست و چهارم موقوف بودن انقضای عده هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقا یا انکه
دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان یا دخول کننده مسلمان شود و
مدخولهٔ او بت پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از رد نمودن جهة
البستی یا غیر بکر بودن کنیز که در این صورت دخول مانع از رد کردن ان کنیز نیست
بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود
اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد
باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و هفتم ممنوع بودن بسبب دخول
از نکاح کردن زنان دیگر کسیکه زیاده بر چهار زن کافره داشته باشد و خود مسلمان
شود [illegible] عدهٔ ایشان چه احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان شوند اما
اگر [illegible] نکرده باشد میتواند فی الحال زن دیگر خواست و همچنین ممنوع است از
خواستن خواهر زن کافره تا انکه ان کافره از عده بیرون اید و همچنین ممنوع است اختیار
[illegible] هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا انکه او از عده بیرون
اید بیست و هشتم واقع شدن ظهار معلق بر دخول بیست و نهم واقع شدن زن
آزادی معلق بر دخول سی ام باطل شدن اختیار زن و شوهر بسبب دخول در
عیبی که بعد از دخول بهم رسد مگر دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد
که بیاید سی و یکم تغیر مهر بحسب روزها در متعه سی و دوم قرار یافتن و صحیح بودن
نکاح بیمار بدخول کردن چه اگر بیمار زنی را نکاح کند ان نکاح قرار نمیگیرد مگر انکه
دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح باطل میشود سی و سیم ثبوت تحصین هر یک از
ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملک سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه
اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند سی و پنجم محرم شدن دختر بسبب دخول بمادر و
محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین
شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم محقق شدن رجوع در ایلا و ظهار بدخول کردن
سی و هشتم منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهائیکه بوی بد داشته باشد چون
پیاز و سیر و ازالهٔ بوی بدن و امر کردن بپاک ساختن انچه طبع از ان متنفر باشد چه دادن

مهر تقاضای ان میکند که شوهر انها تواند کرد سی و نهم التزام نمودن زن جهود به غسل
کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از [illegible] و شراب چهلم
منع کردن بیرون رفتن زن از خانه جهت عیادت و سفر غیر واجب [illegible] اگر چنانچه
که قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه هرگاه عقد کند [illegible] کرده
باشد و همچنین خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده یا نذر کرده باشد که نکاح
نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر و سوگند کرده چهل و دوم بیرون [illegible] دخول کنند
از عزب بودن بسبب عقد چهل و سیم تمتع گرفتن از زن [illegible] بدن
مرد بسبب عقد چهل و چهارم مالک شدن طلاق و [illegible]
بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ [illegible] عیب چهل و ششم سفر کردن و دور شدن
از زن [illegible] خواسته باشد چهل و هفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول
چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم ثبوت میراث بردن زن و شوهر
از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول [illegible] چهل و نهم جایز بودن غسل دادن
و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هرگاه دائمی باشد
پنجاهم مالک شدن نصف صداق بمجرد عقد هرگاه طلاق دهد پنجاه و یکم
بر انگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانهٔ ایشان اصلاح کنند
گاهی که میانهٔ ایشان نزاع باشد پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف
کنند در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر پنجاه و سیم سوگند خوردن هر یک
از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم منع کردن زن از [illegible]
خوردن بنذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر
باشد تتمه بدانکه در جمیع این احکامیکه مذکور شد قبل و دبر در انها شریکند
الا در پنج موضع که حکم مخصوص قبل است اول حلال شدن زن آزاد دیگری
را سه طلاق داده باشد یا کنیز یکه او را دو طلاق داده باشد چه موقوف است
حلال شدن ان زن بر شوهر بدخول کردن شخصی دیگر در قبل ان زن بعقد
دوم کسیکه ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتی
که دخول در قبل ان زن کند حکم ایلا بر طرف میشود سیم احصان یعنی [illegible]
مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب فسخ کردن زن در
نکاح کردن وقتی لازم است که دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون امدن

منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین امّا بیرون امدن از دبر موجب
غسل نیست و احکامیکه بر دخول کردن مترتب میشود میباید که در انمقدار باشد
که حشفه یا بعض از ان غایب شود و آیا این احکام نسبت بکسی که حشفهٔ او را بریده
باشند و بمقدار حشفه از الت او غایب شود مترتب میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در
ین خلاف است ظاهر اینستکه این احکام در او جاری نیست مگر در حرام شدن مادر
و خواهر و دختری که با او دخول کند **تکمله** بدانکه شش حکم در خواص
بکارت است اوّل ولایت پدر و جد در نکاح بکر دوّم استحباب اختیار نمودن بکر
جهت تزویج کردن سیّم وصیّت نمودن بجاریهٔ بکر چه اگر غیر بکر بد هند از عهدهٔ
نذر بیرون نمیتوانند امد چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه اگر وکیل غیر بکر
بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در وقت رخصت خواستن از او
بنکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن گوید ششم مخصوص بودن در وقت زفاف
بهفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید
و همچنانکه بکارت بسبب وطی برطرف میشود بغیر وطی نیز برطرف میشود بغیر وطی
نیز برطرف میشود چون جستن دختر از جائی بجائی یا چیزی بر او زدن یا بیماری یا
بواسطهٔ بسیاری سن او و آیا احکام بکارت زایل میشود از بکری که بغیر جماع
بکارت او رفته باشد میانهٔ مجتهدین در ان خلاف است و بعضی از سنیان گفته اند
که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر **تتمّه** عادت مجتهدین
امامیه اینستکه در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و اله مذکور میکنند و اگر چه بعضی از انها دخلی بنکاح ندارد بنابر این بندهٔ دعا
گو نیز در این کتاب اقتدا بایشان کرده انها را مذکور میسازد بدانکه سی و سه چیز
از خواص ان حضرت است اوّل حلال بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیران حضرت
را جایز نیست مگر بدو شرط اوّل قدرت نداشتن بر زن ازاد خواستن دوّم ترسیدن
از افتادن در زنا دوّم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر
انحضرت را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین سیّم حرام شدن زنانیکه انحضرت
نگاه بر ایشان میکرده و ایشان را میخواسته بر شوهران ایشان و واجب بودن
طلاق دادن شوهران ایشان را و این حکم برطرف شده چهارم حلال بودن زیاده
از چهار زن خواستن چه غیران حضرت را زیاده بر چهار زن جایز نیست و این حکم نیز

نسبت بانحضرت برطرف شد پنجم مخیّر بودن زنان انحضرت در بودن نزد او یا مفارقت
کردن از او و بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوانند کرد ششم
حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر انحضرت را جایز نیست
هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیران حضرت را واجب است که از
چهار شب یکشب پیش زن خود بخوابند هشتم حرام بودن زنان انحضرت بر غیر او
نهم واجب بودن مسواک کردن بر انحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن انحضرت
یازدهم واجب بودن شب برخواستن و بنماز شب قیام نمودن بر انحضرت دوازدهم
واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب
بود و اگر چه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدّقات
واجبی بر انحضرت بر قول بعضی از مجتهدین و تصدّقات سنّتی نیز بر او حرام بود چهاردهم
حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف غیر انحضرت که بر
دیگران حرام نیست مگر در عمل حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت
کردن و شعر گفتن شانزدهم حرام بودن کندن زره از تن مبارک بعد از انکه بقصد
جنگ پوشیده باشد پیش از انکه دشمن را به بیند هفدهم حلال بودن اختیار
کردن ان حضرت انچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیز خوش
شکل و جاروای نیکو و جامهٔ خوب و غیران چنانچه در بحث جهاد مذکور شد
هیجدهم حلال بودن روزهٔ وصال داشتن و ان چنانست که کسی یک روز
و یک شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر انحضرت
حرام است نوزدهم حلال بودن گرفتن نان و اب از گرسنگان و تشنگان چه
غیران حضرت را حرام است بیستم حلال بودن مخصوص زمینها جهت چریدن چاروایهای
انحضرت چه غیر او را حرام است بیست و یکم حلال بودن غنیمت بران حضرت و بر
امّت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه انها را جمع کرده باتش میسوخته اند
بیست و دوّم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران
سابق را سجده کردن بر خاک و عبادت کردن بغیر از وضو و غسل جایز نبوده بیست و
سیّم برانگیخته شدن انحضرت بر تمام عالمیان بیست و چهارم باقی بودن معجزهٔ
او یعنی قران تا قیام قیامت بیست و پنجم گردانیدن ان حضرت را خاتم پیغمبران بیست و
ششم نصرت کردن ان حضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یک ماهه راه

بیست و هفتم نگاه داشتن امت او را از مسخ شدن و فرو رفتن بزمین بیست و هشتم
مخصوص بودن انحضرت روز قیامت بشفاعت عام بیست و نهم مخصوص بودن ان
حضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید بدیده باین معنی که انچه پس پشت او
واقع میشد میدانست سی ام مخصوص او و دلت حضرت بخواب کردن چشم او و بیدار
بودن دل او باین معنی که اگر انحضرت در خواب میبود و کسی چیزی میگفت از ادر
میبافت سی و یکم مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب انها سی و دوم حلال
بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر انحضرت را حرام است سی و سیم حرام بودن
شعر گفتن **فصل هفتم** در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح دایم
شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند ان عقد صحیح است
و با دخول مهر المثل لازم است اگر بفرض کردن مهر راضی نشوند ولیکن سنت است
که دخول نکند تا مهر را مشخص نسازد اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد
ایا ان نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است و سنت است که صداق
پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه است که زیاده از ان باشد سید مرتضی
رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا را جایز نمیداند و سنت است که اگر شوهر
پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را ببخشند و مکروه است که خویشان زن
بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هرگاه در زندگی خود طلب نکرده باشد
و شروط صداق هرگاه در حال عقد کردن مقرر شود شش است اول انکه انچه
صداق میکنند چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند شد خواه عین باشد و خواه
منفعت چون تعلیم سوره از قران یا تعلیم منفعتی پس اگر چیزی که مسلمان مالک
ان نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر انند
که نکاح در این صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد ایا مهر
المثل میدهد یا قیمت شراب و خوک میانه مجتهدین خلاف است اقرب انستکه
مهر المثل میدهد اما اگر جهودان شراب را صداق کنند صحیح است و چون مسلمان
شوند و قبض نکرده باشند قیمت از امیدهند [illegible] انکه صداق معلوم باشد بدیدن
و اگر چه وزن ان معلوم نباشد چون پاره طلا یا نقره یا خرمن گندم یا انکه از او وصف
کند بنوعیکه جهالت از ان برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح
نیست و مهر المثل میدهند سیم [illegible] صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس

اگر وعده جهت دادن صداق مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در ان وعده ندهند
نکاح باطل باشد صحیح نیست و ایا در انکه ان شرط صحیح نیست یا صداق میانه مجتهدین
خلاف است چهارم انکه صداق چیزی نباشد که وجود ان عدم ان را لازم داشته
باشد پس اگر صداق این چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل انکه شخصی برای غلام
خود که تمام او یا بعض او ازاد باشد زنی نکاح کند و ان غلام را صداق ان زن کند
چه در این صورت صداق او باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم انکه صداق
مقداری باشد که زن بان راضی باشد پس اگر ان مقدار باشد که او بان راضی
نباشد صحیح نیست ششم انکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا بجهت طفل
صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق کند چه اگر بکمتر یا بزیاده از مهر المثل صداق کند
صحیح نیست و ایا در این صورت صداق باطل است یا نه میانه مجتهدین خلاف است
و جایز است که اقا کنیز خود را ازاد کند و ازادی او را مهر او گرداند و ایا در این صورت
ابتدا بازادی میکند یا بنکاح میانه مجتهدین خلاف است اقرب انستکه بهر کدام که
ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلامند **فصل هشتم** در بیان انکه
بدخول کردن مهر مسمی واجب میشود بدانکه مهر مسمی بدخول کردن در قبل یا در
دبر زن واجب میشود خواه بعقد صحیح باشد و خواه بشبهه و ممکن نیست که دخول بی
مهر باشد الا در چهار موضع اول انکه شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و او
دخول نماید چه در اینصورت مهر نیست ولیکن سنت است که اقا بغلام چیزی بدهد
که او بکنیز دهد تا بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را بر اقا در این
صورت واجب میدانند دوم انکه زن کافره حربیه باشد که نفس خود را با عقد نکاح
بر شوهر خود واگذاشته باشد و او دخول کند و بعد از ان هر دو مسلمان شوند چه
در اینصورت مهر نیست سیم انکه زن سفیه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر
دانسته با او دخول نماید چه در این صورت مهر نیست چهارم انکه زن ازادی غلام
شخصی را دانسته بی رخصت اقا شوهر کند و دخول واقع شود چه در اینصورت مهر
ندارد و در یک بار دخول کردن واجب نیست الا یک مهر مگر در پنج موضع اول
انکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن اقای ان کنیز
او را بفروشد و تا تمام شدن دخول در ملک اقای باشد بعضی از مجتهدین گفته اند
که دخول کننده دو مهر [illegible] اقای دوم دوم انکه زن پسر

در بیان انکه بدخول کردن مهر مسمی واجب میشود

وابد وبشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین برانند که پدر دو مهر میدهد یك
مهر بزن جهت دخول باو ویك مهر به پسر خود جهت فسخ نکاح میانهٔ پسر و زن
سیم انکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را آنکاه دختر را پدر بشبهه
وطی کند و مادر را پسر چه در این صورت هر کدام پیشتر دخول کرده باشد مهر ان
زنی را که بشبهه دخول کرده ونصف مهر زن خود را میدهد وانکس که بعد از او
دخول کرده نیز مهری ونصف مهر میدهد و در نصف مهر رجوع میکند بر کسی که
پیشتر دخول کرده پس انکس که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر میدهد چهارم
انکه هرکاه شخصی دو زن را در دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که اخر عقد کرده است
دخول کند انکاه ظاهر شود که یکی مادر و دیکری دختر بوده چه در این صورت ان
زنی که بشبهه دخول باو واقع شده تمام مهر میکیرد وان زنی که پیشتر عقد او کرده اند
نصف مهر پس بسبب دخول کردن یك مهر و نصف میدهد پنجم انکه چون با
زن یائسه یعنی زنی که از حیض دیدن مایوس شده باشد دخول کنند و در اثنای
دخول کردن او را طلاق کویند چه در این صورت مهر مسمی و مهر المثل با زن
دهند واکر در ثانی الحال عقد کنند دو مهر مسمی بدهند **فصل نهم**

در بیان انکه در چند موضع فسخ نکاح میشود

در بیان انکه در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع
نکاح برطرف میشود اول انکه سه طلاق دهند دوم انکه میانهٔ زن و شوهر
رنجش بهم رسد و زن چیزی در عوض دهد تا او را طلاق کوید واین را
خلع ومبارات کویند سیم انکه ولی او در حالت طفولیت او را بناهم جنس داده باشد
یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در این صورت بعد از بالغ شدن
میتواند فسخ کرد چهارم انکه ولی طفل او را با دیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند
چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد پنجم انکه زن پیش از دخول مسلمان
شود شوهر او فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضای
عده پس اکر عدهٔ او منقضی شود شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم انکه
زن جهودیه که پیش از دخول از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او
فسخ میشود اما بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای عده پس اکر عدهٔ
او منقضی شود و شوهرش مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم کسیکه
مرتد شود و پدر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول و انقضای عده نکاح زوجهٔ

او فسخ میشود و کسیکه پدر او مسلمان باشد بعد از انقضای عدهٔ وفات زوجهٔ او
فسخ میشود هفتم انکه زن و شوهر را در جنك بکیرند یا انکه زن صغیره کرفتار شود
یا شوهر بالغ به بند افتد مثل انکه کافر باشد و کرفتار شود چه در این صورت فسخ
نکاح زن کرده میشود هشتم انکه هرکاه اقا میانهٔ غلام و کنیز جدائی اندازد بعد از
انکه ایشان را بیك دیکر نکاح کرده باشد نهم هریك از زن یا شوهر راضی بنکاح شوند
بادعای انکه ان دیکری از طایفه مشخص باشد انکاه ظاهر شود که از ان طایفه نبوده
چه ان دیکری را در این صورت فسخ نکاح میرسد بر قول بعضی از مجتهدین دهم انکه جدهٔ
هریك از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد چه ایشان بیك دیکر حرام میشوند و
نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اکر پسر باشد عم خود میشود یا خال
او واکر دختر باشد عمه یا خالهٔ او یازدهم انکه هرکاه با مادر زنی دخول کنند نکاح دختر
او باطل میشود دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه در این صورت نکاح برطرف
میشود سیزدهم فروختن اقا کنیز خود را چه موجب ان میشود که اقای دوم مخیر باشد
در رد و امضای نکاح اول یا فسخ ان خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه
یکی از ایشان بنده باشد و خواه ازاد و خواه مالك واحد باشد و خواه متعدد بعضی
از مجتهدین کفته اند که بیع بنده را اثر در فسخ نکاح زن ازاد او نمیتواند کرد چهاردهم
انکه هریك از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانکی او دایمی باشد و
خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتوانند
کرد اما اکر بعد از عقد دیوانکی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمیتواند کرد اما مرد
را اختیار فسخ هست پانزدهم انکه مرد خصی باشد یعنی خواجه سرا باشد پیش از
عقد چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد و همچنین است حکم کسی که خصیهٔ او را کوفته
یا بریده باشند پیش از دخول واکر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را
دو قول است واکر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد
شانزدهم اکر مرد عنین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در این صورت
زن بحاکم شرع حال خود را عرض میکند و حاکم او را یك سال مهلت میدهد پس
اکر چنانچه در این یك سال دخول توانست کرد خوب والا بعد از ان زن را فسخ
نکاح میرسد واکر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد
هفدهم انکه هریك از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد

وبعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند ومیکویند اکر مرد جذام داشته
باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند کرد هیجدهم انکه هر یك از زن وشوهر برص داشته
باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد وبعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند
وعجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند وبرص را در عیب مردان
ذکر نکرده اند وحال انکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح چنین است ودر ان
برص نیز مذکور است نوزدهم انکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از
مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیستم انکه زن لنك زمین کیر باشد چه بر
قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست ویکم انکه زن قرن داشته
باشد وقرن بفتح قاف وسکون رای مهمله چیزیست مشابه استخوان که در فرج
زن بهم میرسد ومانع از دخول کردن میشود چه در اینصورت مرد فسخ نکاح او
میتواند کرد بیست ودوم انکه زن عفل داشته باشد وعفل بفتح عین بی نقطه و
سکون فا چیزیست که در فرج زن بهم میرسد مشابه کوشت پاره که مانع دخول
شود چه در این صورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ نکاح او میرسد بیست و
سوم انکه رتق داشته باشد ورتق بفتح رای مهمله وتای بدو نقطهٔ فوقانی وقاف
بهم امدن فرج ورویدن کوشت است بنوعیکه دخول کردن با او دشوار باشد چه
بر قول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح او میتواند کرد بیست وچهارم
انکه مخرج بول وحیض یا مخرج بول وغایط زن یکی بود چه در این حالت مرد فسخ او
میتوان کرد بیست وپنجم انکه هر یك از زن وشوهر خنثی باشد چه در این صورت
بعضی از مجتهدین کفته اند که فسخ نکاح میتوانند کرد بیست وششم انکه هرکاه
زن ازاد شود وشوهر او غلام باشد در اینصورت ان کنیز اختیار فسخ نکاح
خود دارد مکر در یك صورت که فسخ نمیتواند کرد وان در وقتی است که شخصی صد
درهم نقد وکنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد واو را بصد درهم به
دیکری عقد کرده باشد ودر حال مرض موت او را ازاد کند چه در اینصورت
کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که او ازاد نمیشود که فسخ نکاح خود تواند کرد
بواسطهٔ انکه قیمت ان کنیز زیاده از ثلث مال انشخص است ووصیت در ثلث
اعتبار دارد بیست وهفتم خواستن دختر برادر ودختر خواهر زنی را بدون اذن
عمه وخاله ایشان کسی را که عمه وخاله ایشان را نکاح کرده باشد چه در این

صورت عمه وخاله فسخ نکاح خود میتوانند کرد بیست وهشتم خواستن کنیز هرکاه
زن ازادی داشته باشد بی اذن او چه در اینصورت ان زن فسخ نکاح خود میتواند کرد
تتمه بدانکه خیار فسخ فوری است پس اکر بعد از دانستن عیب فسخ نکنند اختیار
فسخ ندارند ودر فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع شرط نیست وثبوت عیب
در چیزهائیکه ظاهر باشد چون برص وجذام وجنون بدو کواه عادل است و
در چیزهائیکه ظاهر نباشد چون عیبهای باطنی زنان بکواهی زنان واقرار ایشان
ثابت میشود **فصل دهم** در بیان انکه در چند موضع مهر المثل لازم است بدانکه
زن در بیست وپنج موضع مهر المثل میکیرد کاهیکه دخول واقع شده باشد
اول انکه در عقد ذکر مهر نکرده باشند چه در اینصورت با دخول مهر المثل
میکیرد واکر در اینصورت پیش از دخول خواهند که او را طلاق کویند واجبست
که متعه با او دهند ومتعه انستکه اکر شوهر مالدار باشد جامهٔ اعلی یا اسب اعلی
کرده مثقال طلا ار زیاده مثقال طلا با او بدهد واکر مفلس باشد انکشتری سیم
یا نقره واکر متوسط باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد واکر مفارقت بغیر طلاق
واقع شود چون فسخ ولعان انچه مذکور شد از متعه دادن سنت است وبعضی از
مجتهدین متعه دادن را در اینصورت نیز واجب میدانند وفرقی نیست در متعه
کرفتن میانهٔ زن ازاد وکنیز دوم انکه در عقد کفته باشند که انچه هر یك از زن و
شوهر یا اجنبی بعد از عقد مهر را مشخص کند ان مهر قبول است انکاه اکر بعد از
دخول وپیش از مشخص ساختن مهر بمیرد در این صورت ان زن مهر المثل میکیرد سیم
انکه چیزی را صداق کرده باشند که مسلمان مالك ان نتواند شد چون شراب و
خوك هرکاه که یکی از زن وشوهر مسلمان باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد
چهارم انکه صداق چیزی مجهول باشد چه در این صورت مهر المثل میکیرد پنجم
انکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه در این صورت مهر المثل باید داد وبعضی از مجتهدین
برانند که مثل انچیزی باید داد که بی عیب باشد ششم انکه چون زن وشوهر در قدر مهر
اختلاف کنند وهر دو سوکند بخورند در این صورت زن مهر المثل میکیرد هفتم
انکه هرکاه شخصی زیاده از چهار زن خواهد وبعد از دخول با ایشان مسلمان شود مهر
المثل بر او لازم است که بدهد وبعضی از مجتهدین مهر مسمی را در این صورت واجب میدانند
هشتم انکه اکر صداق پیش از قبض کردن تلف شود ومقدار ان را ندانند در اینصورت

در بیان انکه در چند موضع مهر المثل لازم است

او را مهر المثل باید داد نهم انکه صداق مغصوب باشد پس اکر عالم بغصب ان
باشند مهر المثل باید داد و اکر جاهل بغصب باشند مثل انرا یا قیمت انرا باید داد
و بعضی از مجتهدین در اینصورت نیز مهر المثل را لازم میدانند دهم انکه صداق
شرط نامشروعی کرده باشند چه در اینصورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم انکه
چیزی را صداق کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صداق کردن اقا
غلام غلام را برای زنی که بجهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او
باشد چه در این صورت مهر المثل میدهد دوازدهم انکه اکر ولی طفل را بکمتر
از مهر المثل یا زیاده از ان صداق کند در اینصورت منصرف بمهر المثل میشود سیزدهم
انکه عقد بر خنزیر یا شراب زن کفته باشد واقع شود در اینصورت مهر المثل باید
داد بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم انکه سفیه بی اذن ولی بزیاده از مهر المثل
صداق کند و دخول کرده باشد چه در اینصورت منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم
انکه هرکاه شخصی با دیکری کوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطیکه تزویج کنی
بمن دختر خود را و ان کنیز را صداق او کند چه در اینصورت مهر المثل میدهد
شانزدهم انکه اکر بشبهه با زنی دخول کرده باشد در اینصورت مهر المثل میدهد
هفدهم هرکاه کنیزی را پیش شخصی کرو کرده باشند و ان شخص با و دخول کند بکمان
انکه جایز است او را مهر المثل باید داد هیجدهم هرکاه شخصی کنیزی را بی رخصت
اقای او دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرکاه کنیزی را به بیع فاسد خریده
باشند و با و دخول کنند مهر المثل باید داد بیستم هرکاه زنی را باکراه دخول کنند
مهر المثل باید داد بیست و یکم هرکاه زن بزرک مدخوله شخصی زن کوچک او را شیر
دهد بر او لازم است که مهر المثل زن کوچک را بدهد هرکاه دانسته شیر داده باشد
بیست و دوم هرکاه دو عادل کواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و ان
شوهر کند و بعد از ان کذب کواهان ظاهر شود بان زن مهر المثل میدهند و رجوع
بر کواهان میکند و همچنین همین حکم است در صورتیکه کواهان کواهی دهند که
میانه زن و شوهر او رضاع واقع شده واقع شده و او بر ان شوهر حرام است و حاکم
شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از ان ان زن شوهر کند انکاه ظاهر شود که کواهان
دروغ کفته اند در این صورت شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن همان زن
شوهر اول است بیست و سیم هرکاه دو کس بشوهر بودن یک زن دعوی کنند و

ان زن تصدیق یکی از ایشان کند میباید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی
ان شخص دیکر پس اکر زن قسم نخورد و ان شخص قسم بخورد مهر المثل میباید داد
بیست و چهارم هرکاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از انکه ان زن بشوهر رفته
باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمیکنند
و او غرامت مهر المثل میکشد بیست و پنجم انکه اکر زن دعوی کند که مهر من مقدار
معین است و شوهر کوید من نمیدانم زیرا که وکیل من کرده و وکیل مرده باشد یا انکه
شوهر کوید مرا فراموش شده در اینصورت شوهر سوکند میخورد و مهر المثل
میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زن است بحسب شرف
و جمال بشرطیکه از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اکر زیاده باشد پنجاه مثقال
طلا باید داد **فصل یازدهم** در بیان انکه در چند موضع است که زن را
مهر نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیکیرد اول مرتد شدن زن پیش
از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله
داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر ندارد و همچنین اکر زن نیز پیش از دخول
مسلمان شود مهر ندارد سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتیکه
ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در اینصورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن
زن کوچک شخصی از زن بزرک مدخوله او بی انکه زن بزرک عالم باشد مثل انکه
در خواب باشد یا بیهوش باشد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد پنجم
شوهر کردن زن ازادی غلام شخصی را دانسته بی اذن اقای او چه در اینصورت
مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیزی ازادی را دانسته بی رخصت اقا چه در این
صورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبهائی که مذکور شد
که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد
هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن ان زن بر او چه در این صورت
پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اکر ان زن عالم بوده مهر ندارد و بعضی
از مجتهدین بر انند که در این صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین کفته اند که
اکر چیزی کرفته همان چیز مهر اوست و دیکر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ
کردن شوهر نکاح زنی را که با دعای ازاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد از ان
ظاهر شود که کنیز است چه در اینصورت بفسخ کردن پیش از دخول ان زن مهر ندارد

در بیان انکه در چند موضع است که زن را مهر نیست

واکرچه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی را که بادّعای ازاد
بودن او را نکاح کرده باشد انکاه ظاهر شود که بنده بوده چه در این صورت بافسخ
کردن پیش از دخول از زن مهر ندارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را بادّعای
[illegible] بوده که او را مهر کرده اند انکاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر
کنیز [illegible] بافسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزیکه پیش از دخول
ازاد شود [illegible] شوهر او غلام باشد چه در اینصورت مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن
زن ازاد نکاح خود را پیش از دخول بواسطهٔ خواستن شوهر او کنیزی بی اذن او
چه در اینصورت بافسخ مهر ندارد **فصل دوازدهم** در بیان انکه در چند
موضع مهر لازم [illegible] بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میکیرد اوّل طلاق دادن
زن پیش از دخول [illegible] مدّت را بزن به بخشد نصف انچه با و قرار
داده بدهد واکر زنی مهر خود را بچیزی صلح کرده باشد انکاه پیش از دخول ان
زن را طلاق دهد نصف مهر مسمّی را شوهر از زن میکیرد نه نصف چیزی را که بان
صلح کرده دوّم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزها ئیکه در زنان عیب است پیش از دخول
چه ان موجب نصف مهر است سیّم عنین بودن شوهر پیش از عقد چه در این
صورت زن نصف مهر میکیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام مهر را واجب
[illegible] اند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه زن در این
صورت نصف مهر میکیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد چه بر قول بعضی از
مجتهدین زن نصف مهر میکیرد ششم مرتد شدن شوهر چه در اینصورت پیش از
دخول زن نصف مهر میکیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز کفته اند هفتم خریدن
زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضی از مجتهدین نصف مهر میکیرد و بعضی
دیکر کفته اند که در اینصورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن زن با نچه یعنی در
میان ران زن منی ریختن چه باین عمل زن نصف مهر میکیرد بعد از طلاق واکر
بسبب این عمل منی بفرج زن رود و حامله شود ایا نصف مهر میکیرد یا نه در این
خلاف است اقرب انستکه نصف مهر میکیرد نهم شیر دادن زن بزرک داشته زن
کوچک را چه در اینصورت زن بزرک نصف مهر زن کوچک را [illegible] دهد و بعضی از
مجتهدین در اینصورت کل مهر را [illegible] داشته اند **فصل سیزدهم** در
بیان اختلاف میانهٔ زن و شوهر بدانکه اکر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در

عنین بودن مرد باینکه زن ادّعای ان کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر
باشد و کواه عادل نباشند قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اکر
زن دعوی کند که شوهر او عنین است قبول نمیکنند اوّل انکه شوهر او طفل باشد
دوّم انکه دیوانه باشد چه احتمال دارد که بعد از انکه دیوانکی او برطرف شود
دعوی کند که دخول کرده ام سیّم انکه زن کنیز باشد بر قول جمعی از مجتهدین که
شرط کرده اند در صحّت نکاح کنیز ترسیدن از افتادن در زنا زیرا که اکر قول
کنیز در اینصورت مسموع باشد لازم میاید که نکاح او باطل باشد واکر میانهٔ
زن و شوهر پیش از دخول اختلاف شود در اصل مهر [illegible] منکر آن باشد قول
قول اوست با قسم هرکاه کواه نباشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول
مشهور واکر در وصف مهر یا جنس ان اختلاف کنند و کواه نباشد قول قول
شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در وصف نیز
خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هرکاه هریک از زن و شوهر کواهان
بر مدّعای خود داشته باشند کواهان زن مقدّم است بر کواهان شوهر واکر
شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زن است با قسم
خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث وارد شده که با
دخول قول قول شوهر است با قسم واکر اختلاف کنند در انکه انچه زن کرفته است
مهر او بوده و زن دعوی هبه کند قول قول شوهر است با قسم واکر میانهٔ [illegible]
زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد واکر زن دعوی کند و شوهر [illegible]
پس اکر زن بکر باشد و شوهر کواهان عادل بر عدم دخول داشته [illegible] قول
قول اوست با قسم واکر کواهان عادل نداشته باشد مجتهدین [illegible]
واکر زن دعوی کند که شوهر او دو وقت عقد کرده و دو مهر بر او لازم است
و شوهر دعوی کند که یک مرتبه عقد کرده ام و یک مهر بر من لازم است قول
قول زن است با قسم واکر اختلاف کنند در بنک شدن مرض افضا و زن منکر بنک
شدن ان باشد قول قول زن است با قسم **خاتمه** در بیان [illegible] نکاح
دارد و در ان شش فصل است **فصل اوّل** در بیان شب خوابیدن پیش
زنان بدانکه در خوابیدن شب پیش زن میانهٔ مجتهدین خلاف است که ایا واجب
یا نه بعضی از مجتهدین کفته اند که واجب نیست مکر انکه میانهٔ ایشان ابتدا بقسمت

کند و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست
و مشهور انستکه واجب است پس اکر مرد زیاده از یک زن دایمی نداشته باشد بر او
لازم است که در هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد پس اکر دو زن داشته باشد
دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیکر هر جا که خواهد بخوابد و اکر سه زن
داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد اکر
چهار زن داشته باشد و همه دایمی باشند واجب است که هر شب پیش هر یک از
ایشان بخوابد و تا ضرورت نباشد بی رضای زنی که نوبت او باشد جای دیکر
بخوابد که حرام است و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی احادیث وارد
شده که پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و محدثین این حدیث را بر
استحباب حمل کرده اند و چاشت کردن با او را سنت میدانند و در شب خوابیدن
میانهٔ زنان ابتدا برنی کند که نام او بقرعه بیرون اید و ایا زیاده از یک شب قسمت
کردن میانهٔ زنان بدون رضای ایشان جایز است مثل انکه قرار دهد که پیش هر یک
سه شب بخوابد میانهٔ مجتهدین در این خلافست اما کمتر از یک شب قسمت کردن
جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر پیش زن میانهٔ بنده و ازاد
و خصی و عنین و غیر اینها و همچنین میانهٔ زن بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و
غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت موانست است و غرض مجامعت
نیست و منعه و کنیزی که او را عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام
وقت دیوانه باشد و زن ناشزه یعنی زنیکه از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت
او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن با زنان دیکر شریک نیستند و
تفاوتی در شب خوابیدن میان زنان ازاد نیست مکر در خواستن دختر بکر که چون
او را بخانهٔ شوهر ارند هفت شب پیش او خوابیدن لازم است و اکر بکر نباشد
سه شب چنانچه مذکور شد اما در خوابیدن شب پیش کنیز و ازاد تفاوت هست
چه کنیز نصف زن ازاد قسمت میبرد پس اکر کسی یک زن ازاد و کنیزی داشته باشد
دو شب پیش زن ازاد بخوابد و یکشب پیش کنیز و پنج شب دیکر هر جا که خواهد
بخوابد و اکر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و قضای
شب خوابیدن نسبت بزنیکه در سفر واجب یا غیر واجب باشد چون سفر حج واجب
و سنتی برضای شوهر رفته است میانهٔ مجتهدین در این خلافست و زنانیکه

شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمیتواند شب خود را بدیکری بخشد مکر
برضای شوهر و اکر بخشد رجوع میتواند کرد در ان پیش از تمام شدن ان شب و جایز
نیست که در عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بکیرد پس اکر چیزی کرفته باشد رد
کند و در شبی که نوبت خوابیدن پیش زنی باشد نباید بدیدن زن دیکر نمیتواند رفت
مکر بواسطهٔ عیادت ان زن و ایا اکر تمام شب انجا باشد برای زن واجب نوبت قضا
کند و واجب در شب خوابیدن پیش زن انستکه نزدیک او بخوابد اما دخول کردن
زن لازم نیست مکر در چهار ماه یک نوبت و اکر در شب خوابیدن پیش زنان بر
ایشان ظلم کند واجب است که جهت ایشان قضا کند بقدر انچه پیش ایشان نخوابیده
باشد و مخیر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان بانکه بخانهٔ ایشان رود یا
ایشان را بخانهٔ خود طلبد و کسیکه بواسطهٔ مانعی شب پیش زنان نتواند خوابید چون
پاسبانان و شب کردان روز ایشان بجای شب ایشان است **فصل دویم**
در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد بدانکه اکر میانهٔ ایشان کدورتی بهم
رسد پس اکر سرکشی از طرف زن باشد چنانچه از اطاعت مرد بیرون رفته باشد بانکه
هرکاه شوهر را به بیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت با و تغییر دهد باید
که شوهر نصیحت او کند و اکر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود
را بجانب او کند و اکر ان نیز فایده نکند از او کناره جوید و در جامهٔ خواب دیکر بخوابد
و اکر ان نیز فایده نکند او را بزند بنوعیکه بعد از ان میانهٔ ایشان اصلاح توان کرد
و باید انچنان نزند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اکر عضوی از او را
جراحت کند چنانکه بسبب ان تلف شود ضامن است و اکر سرکشی از جانب شوهر
باشد بانکه بعضی از حقوق زن را منع کند حاکم شرع شوهر او را از امتناع باز میدارد
و بر دادن ان حقوق جبر میکند و اکر شوهر زن را بیکناه بزند حاکم شرع او را منع کند
و اکر زن در صورت رنجیدن مرد از او بعض حقوق خود را بشوهر ببخشد که با و میل
پیدا کند حلال است بر شوهر قبول کردن ان و اکر سرکشی از هر دو طرف باشد و
ترسند که میان ایشان بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان زن را امر کند که
میانهٔ ایشان اصلاح کنند پس اکر هر دو بر اصلاح متفق شوند انچه حکم کنند صحیح است
و اکر بجدائی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست مکر باذن شوهر در طلاق دادن
و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او اکر چه خلع باشد **فصل سیم**

دربیان لاحق کردانیدن اولاد بپدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن شش ماه
یا بیشتر بگذرد و فرزندیکه حاصل شود از ان شوهر است بشرطیکه از اقصای مدت
آبستنی نگذرد و میانه مجتهدین در اقصای مدت آبستنی خلافست بعضی گفته اند
نه ماه است و بعضی برانند که ده ماه و بعضی یک سال و یک ماه گفته اند و اگر
کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد ولاحق کردانیدن او بپدر ممکن باشد یا و ملحق
باید کردانید و بمجرد انکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت که فرزندیکه از
او حاصل شده باشد فرزند او نیست و باین گفتن فرزندی ان فرزند برطرف
نمیشود و اگرچه زن دایمی باشد مگر انکه میان زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه
مذکور شد که کیفیت لعان مذکور کردید و اما اگر متعه یا کنیز باشد بمجرد گفتن شوهر
فرزندی ان فرزند برطرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین جایز نیست
نفی کردن فرزند بمجرد انکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است
که منی بی شعور در فرج او ریخته شده باشد **فصل چهارم** در بیان احکام
ولادت فرزند بدانکه بسی امر بولادت تعلق دارد دو امر واجب و بیست و دو امر
سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زاییدن
زن و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد دهند و اگر وجود مردان محرم نیز
متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند پیش از
بالغ شدن او و اما بیست و دو امر سنت اول غسل دادن مولود در وقت ولادت
دوم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که کاهی بعد از ان بطفل
نمیرسد و از ترس مرض ام صبیان محفوظ میماند و شیطان بر او دست نمییابد سیم خاک
کربلا علی ساکنها التحیة والثنا بکام طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب
دجله فرات و اگر آن نیز نباشد آب شیرین و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل در آب بریزند
تا شیرین شود و بکام او مالیدن و همچنین سنت است که خرما را بخایند و بکام طفل
بمالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن
بوزن موی سر او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بران طفل روز هفتم و بهتر از نامها
است که نام او را احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام کذارند و اگر زن باشد
فاطمه ... کنند چه در حدیث ... بخانه داخل نمیشود که در ان نام محمد و

در بیان احکام ولادت فرزند

احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبدالله و فاطمه باشد هفتم کنیت
و لقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او نهم سوراخ
کردن گوش راست طفل را در پایین و گوش چپ را در بالا دهم عقیقه کردن جهت
طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و دادن قیمت ان مجزی نیست
و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط میشود
یازدهم انکه گوسفند یا شتری که بواسطه عقیقه طفل میکشد باید که اگر فرزند
پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشد و اگر دختر باشد ماده دوازدهم انکه میباید که
دران گوسفند صفاتی که در گوسفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ اندرون
شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد سیزدهم انکه چهار یک ان گوسفند یا شتر را بزنی
که طفل را زاییده باشد دهند و اگر آن زن نباشد بمادر طفل دهند که تصدق
کند چهاردهم انکه گوشت ان را بپزند یا از ان طعامی سازند و بدرویشان دهند
و اقل ان ده درویش است پانزدهم انکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن
در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم انکه
در وقت کشتن گوسفند این دعای منقول را بخواند یا قوم انی بریء مما تشرکون
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین
ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا
من المسلمین اللهم منک ولک بسم الله والله اکبر هفدهم انکه اعضای ان گوسفند
یا شتر را از هم جدا کنند چه شکستن استخوانهای ان مکروه است هیجدهم عقیقه
کردن طفل بعد از بالغ شدن بجهت خود اگر داند که پدر عقیقه او نکرده است
نوزدهم مبارک باد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد بیستم خوردن به زن حامله
را چه در حدیث امده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوب روی و خوش
طبع باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن نفاس چه از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرزند او در این حالت از حکما کردد و در
بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حلیم شود بیست و دوم
پیچیدن طفل بخرقه سفید **و اما** ان شش امر مکروه اول کنیت کردن ابوالقاسم
طفلی را که نام او محمد کرده باشند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام
طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن سیم کنیت طفل را ابوحکیم یا

ابو مالک یا ابو عیسی کردن چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن و اندکی گذاشتن
پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن ششم
استخوان گوسفند یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای از اجزا باید کرد **فصل پنجم**
در بیان شیر دادن طفل و محافظت او و دایه گرفتن جهت او بدانکه چهارده امر بشیر دادن
طفل و محافظت او و دایهٔ او تعلق دارد دو امر از آن واجب است و شش امر سنت و
شش امر مکروه **اما** دو امر واجب اول آنکه مادر طفل شیری که اول مرتبه از پستان
بعد از زائیدن بیرون میاید بخورد او دهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده
نمیماند دوم اجرت آن شیر چه واجب است بر پدر که از مال خود بمادر دهد **اما**
اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته
باشد بر پدر واجب است **و اما** شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد
چه بهترین شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لابد است
از دادن مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه در این صورت اجرت بمادر دادن
لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت نطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از
اجرت زن بیگانه خواهد زیاده دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن
بیگانه هست که بی اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم
دوم آنکه دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بیست و سه ماه جایز است اما زیادتی
اجرت ندارد سیم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم
آنکه عفیفه باشد ششم آنکه خوش شکل باشد **و اما** آن شش امر مکروه اول آنکه
زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتواند شیر دادن
بشرطیکه او را از خوردن شراب و خوک منع باید کرد دوم آنکه شیر دهنده زن
جهودیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه بیشتر است سیم شیر
دادن زن جهودیه هرگاه که بخانهٔ خود ببرد و شیر دهد چهارم آنکه شیر از ولد
الزنا باشد پنجم آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده و در بعضی از احادیث وارد
شده که اگر کنیزی بزنا حامله شده باشد و طفلی را شیر دهد اگر آقای او شیر او را
حلال کند حلال میشود و الا فلا ششم آنکه شیر دهنده غیر مسلمان و بد خلق و
احمق باشد و محافظت کردن طفل در دو سال که شیر میخورد مادر او اولی است از
پدر و اگر چه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن محافظت کردن پسر پدر اولی است

در بیان شیر دادن طفل

از مادر و اگر طفل دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت او اولیست از پدر و بعضی
از مجتهدین تا نه سال گفته اند و بعضی بر آنند که تا شوهر نکرده است مادر اولی است
از پدر و قول اول اقوی است و اگر دختر پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر
بمحافظت او اولی است از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد اما سنت است
که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت
او تا وقت بلوغ بآن دیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشند محافظت
او بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد تعلق بخویشان
دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع
محافظت مادر ساقط میشود و تعلق بپدر میگیرد اول آنکه مادر کافره باشد و پدر
مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سیم آنکه مادر مؤمنه نباشد و پدر
مؤمن باشد چهارم آنکه مادر از محافظت او امتناع نماید چه در این صورت حاکم شرع
پدر را بر محافظت طفل جبر میکند پنجم آنکه مادر شوهر دیگر کند ششم آنکه مادر
خواهد که بسفر رود چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر
ساقط میشود و پدر پسر را همراه میبرد هفتم آنکه مادر بجذام بهم رساند چه بعضی
از مجتهدین بر آنند که پدر در این صورت اولی است بمحافظت از مادر هشتم آنکه مادر
دیوانه باشد **فصل ششم** در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه سه چیز سبب
وجوب دادن نفقه و کسوت میشود **سبب اول** خویشی چه نفقهٔ پدر و مادر
هرچند بالا روند و نفقهٔ فرزندان او هرچند پایین آیند واجب است هرگاه قادر
بر دادن نفقه و کسوت باشد و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان
ایشان و عم و خال و عمه و خاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت مؤکده است
و بعضی از مجتهدین نفقهٔ اینها را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر
مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند یا آنکه مفلس باشند نفقهٔ
ایشان واجب است و نفقهٔ پدر و مادر وقتی واجب است که زیاده از قوت یک
روز و یک شب جهة خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع
نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر میکند و اما مقدار نفقه که ایشان را کافی
باشد و جامه که ایشان را بپوشد و خانه که ایشان در آن ساکن باشند لازم است
که با ایشان بدهد اما نکاح کردن جهت ایشان با وجود احتیاج او و نفقهٔ زنان ایشان

در بیان نفقه و کسوة دادن

لازم نیست بلکه سنت است و همچنین با وجود احتیاج خدمت کار برای ایشان بهم
رسانیدن و نفقهٔ او دادن لازم نیست و اگر نفقهٔ خویشان را مدتی نداده باشد
قضای ان واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد برای نفقهٔ
خود قرض کنند بواسطهٔ انکه خویش ایشان غایب باشد دادن ان قرض بر او واجبست
و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقهٔ فرزند بر جد لازم است
و هر چند بالا رود و اگر جد موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجب است
که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه دادن از
خویشیکه دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند **سبب**
دوم زن بودن چه نفقهٔ زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول انکه زن
دایمی باشد چه نفقهٔ متعه واجب نیست و نفقهٔ زنیکه او را طلاق رجعی داده باشند
و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است و آیا نفقهٔ زن در عدهٔ وفات واجب است
یا نه مجتهدین را درین دو قول است دوم انکه زن شوهر خود را بر دخول کردن قدرت
کامل دهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقهٔ او واجب نیست و همچنین نفقهٔ
زنیکه سرکشی کند نیز واجب نیست سیم انکه زن بالغ باشد چه نفقهٔ زن غیر بالغ
لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقهٔ زن غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم
انکه زن مرتده نباشد چه نفقهٔ مرتده ساقط است و اگر چه حامله باشد بر قول
بعضی از مجتهدین که نفقه را جهت غیر حمل لازم نمیدانند و هرگاه این چهار شرط بهم
رسد هشت چیز بر شوهر واجب است اول انکه شکم او را از نان سیر کند دوم انکه نان
خورش باو دهد و اگر مدتی نان و نان خورش بزن ندهد قضای ان لازمست و اگر بعضی
از مدت با شوهر چیزی نخورد قضای ان مدت لازم نیست و نمیتواند که شوهر زن
را تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر صباح زن نفقهٔ خود را میتواند طلبید و صبر
کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز او را طلاق بائن دهد نفقهٔ ان روز
را از او باز نمیگیرد اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی نفقه رجوع میکند
یا نه میانهٔ مجتهدین دران خلاف است و زن نفقهٔ زیاده از یک روز نمیتواند
طلبید و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهند تا خدا تعالی وسعتی باو دهد
و زن درینصورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از انکه شوهر مالدار شود
نفقهٔ سابق را از او میگیرد بشرطیکه در مفلسی بقدر استطاعت او نفقه نکـ

سیم انکه جامه باو دهد که او را بپوشاند و ان پیراهنست و زیر جامه و مقنعه و اگر از
اهل تجمل و شرف باشد جامه جهت غیر خانه او را لازم است و در زمستان زیادتی
جامه برای دفع سرما لازم است و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان
متعارف باشد جهت او نیز لازم است و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای
ان مدت بر شوهر لازم است و در جنس نان و نان خورش و جامه رجوع میکنند بزنانی
که مثل ان زن در ان شهر باشند چهارم انکه خدمت کاری باو دهد اگر از اهل خدمت
کار باشد و لازم نیست که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمت کار نیز لازم نیست
و اگر چه ان زن از اهل زیاده از یک خدمت کار باشد و نفقهٔ خدمت کار زن بر شوهر
لازم نیست و اگر زن خدمت کاری داشته باشد که شوهر بان راضی باشد خوب
و الا شوهر میتواند او را بیرون کرد و دیگری را بجای او اورد و اگر زن بشوهر گوید که
اجرت خدمت کار مرا بمن ده که من خدمت خود میکنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست
و اگر زن زیاده از یک خدمت کار داشته باشد شوهر منع ان زیاده میتواند کرد و
همچنین پدر و مادر زن را نیز از امدن نزد او مانع میتواند شد و آیا او را از خوردن
چیزهای بد بو منع میتواند کرد یا نه مجتهدین را دو قول است اقرب انستکه او را منع
میرسد و همچنین از خوردن چیزهائیکه سبب بیماری او شود و از خوردن زهر او را
منع میتوان کرد پنجم خانه که دران ساکن شود و غیر شوهر دران تردد نکند ششم
فرشی که روز بر بالای ان نشیند و لحاف و بالشی که شب دران بخوابد و جهت خدمت
کار او لحاف و بالش لازم نیست هفتم ظرفیکه دران طبخ کند و ظرفیکه دران طعام
بخورد و کوزهٔ که اب از ان بیاشامد و کافیست که ان از چوب باشد یا از گل هشتم
چیزهائیکه بان بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه
و بوی خوش و اجرت حمام لازم نیست مگر انکه سرما باشد چه درینصورت اجرت
حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت و دوا جهت بیماری او بر شوهر لازم نیست
سبب سیم مالک بودن چه نفقهٔ بنده و علف حیوانات تا انکه علف کرم ابریشم
و زنبور عسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسبی داشته باشد جایز است که اقا
نفقهٔ او را از کسب او دهد اگر کسب او وفا بنفقهٔ او کند و اگر وفا نکند تتمهٔ ان
را لازم است که اقا بدهد و در نفقهٔ بنده رجوع ببندگان مثل ان اقا کنند و
هرگاه اقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند

بنفقه دادن یا فروختن انها یا کشتن حیوانانی که قابل کشتن باشند

باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی

در طلاق دادن

در بیان طلاق دادن زنان وعده نگاه داشتن ایشان وخلع مبارات وایلا وظهار ولعان با ایشان ودران چند مطلب است **مطلب اول** در طلاق دادن ودران چند فصل است **فصل اول** در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق بر چهار قسم است **قسم اول** طلاق واجب وان بر سه قسم است اول طلاق دادن شوهر زنی را که باو گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر من است چه دراین صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت دهد انگاه واجب بود براو طلاق گفتن یا بعد از دادن کفاره دخول کردن دوم طلاق دادن زنیکه شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه دراینصورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد انگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجب است سیم طلاق دادن

در اقسام طلاق دادن

خویشان شوهر وخویشان زن درحالتیکه اصلاح میانهٔ زن وشوهر ممکن نباشد باذن شوهر وبعضی از مجتهدین اینقسم را سنت میدانند **قسم دوم** طلاق حرام وان برچهار قسم است اول طلاق دادن زنیکه حیض یا نفاس داشته باشد هرگاه شوهر با او دخول کرده باشد وحاضر باشد دوم طلاق دادن زن بالغه که حیض میدیده باشد ولیکن حامله نباشد وباو دخول کرده باشد پیش از انکه حیض ببیند ویاک شود سیم زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن دریک مجلس چه بمذهب شیعه یک مرتبه لفظ طلاق کافیست ودوم وسیم حرام است اما در مذهب سنیان جایز است چهارم طلاق دادن زنیکه درانشب نوبت خوابیدن پیش او باشد بر قول بعضی از مجتهدین **قسم سیم** طلاق مکروه وان بردو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را درحالتیکه میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدا تعالی طلاق را دشمن میدارد دوم طلاق دادن زن بیمار خود را **قسم چهارم** طلاق سنت وان درحالتی است که شوهر برسد که از عهدهٔ حقوق زن بیرون نتواند امد یا شکی از ان زن در دل داشته باشد وگاهی مجتهدین طلاق سنت میگویند ومقابل طلاق بدعت میخواهند واین طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند وگاهی طلاق سنت میگویند ومراد ایشان انستکه چون مرد زن را

طلاق دهد بشرایط طلاق وبعد از ان بگذارد که از عده بیرون رود انگاه او را عقد کند این را طلاق سنت بمعنی اخص میگویند وطلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسم است **قسم اول** طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع صیغه ان رجوع نمیرسد وان بر هفت قسم است اول طلاق دادن زنیکه باو دخول نکرده باشد دوم طلاق زنیکه از دیدن خون حیض مایوس شده باشد سیم طلاق غیر بالغه چهارم طلاق زنیکه چیزی بشوهر داده باشد که درعوض ان او را طلاق گفته باشد چه دراینصورت مادامیکه ان زن رجوع دران چیزیکه داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد تا انکه او را شخصی نکاح کند پنجم طلاق دادن زن ازاد مرتبهٔ سیم ودر کنیز مرتبهٔ دوم چه دراینصورت رجوع نمیتواند کرد تا انکه شخصی دیگر ان زن را نکاح کند دخول نماید ششم طلاق دادن زن ازاد مرتبهٔ ششم ودر کنیز مرتبهٔ چهارم چه دراینصورت نیز رجوع نمیتواند کرد تا انکه شخصی او را بعقد دراورد ودخول کند هفتم طلاق دادن زن ازاد مرتبهٔ نهم ودر کنیز مرتبهٔ ششم چه دراینصورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چرا که اگر طلاق عدی باشد حرام مؤبد میشود واگر غیر عدی باشد محتاج بانستکه شخصی دیگر او را نکاح کند ودخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد **قسم دوم** رجعی وان بر دو قسم است اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است وان ماسوای طلاق باین است دوم طلاق عدی وان چنانست که زنی را بشرایط طلاق دهند ودر عده بان زن رجوع کنند ودخول نمایند انگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند انگاه در عده رجوع نمایند وباز دخول کنند وهرگاه این چنین طلاق دهند زن ازاد را سه مرتبه وکنیز را دو مرتبه شوهر را دیگر نمیرسد که باو رجوع کند ودخول باو حرام است تا انکه شخصی دیگر آن زن را بنکاح دایمی دخول کند ودر مرتبهٔ ششم ازاد ودر مرتبهٔ چهارم کنیز نیز حرام میشود تا انکه دیگری بنکاح دایمی باو دخول کند ودر مرتبهٔ نهم زن ازاد ودر مرتبهٔ ششم کنیز بر شوهر حرام مؤبد میشود وهمچنین اگر طلاق بگویند ودر عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون رود وعقد کنند در مرتبهٔ نهم ازاد ودر مرتبهٔ ششم کنیز حرام مؤبد نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح دایمی با ان زن دخول کند حلال میشود وفرقی نیست در انشخصی که دراین مراتب میانهٔ زن وشوهر بنکاح دایمی درمیاید از انکه بنده باشد یا ازاد واگر این شخص درحالت حیض ونفاس بان زن دخول کند

بوی

بعد از مفارقت او با شوهر حلال میشود یا انکه شرط است که در حالتیکه زن از
حیض پاک شود ان شخص دخول کند تا انکه حلال شود مجتهدین را در این دو قول است
وشرط است که ان شخص در فرج دخول کند پس اگر بی دخول منی خود را در فرج
او بریزد حلال نمیشود و همچنین اگر در غیر قبل نیز دخول کند **فصل دوم**
در بیان شروط طلاق بدانکه شروط طلاق یازده است اول صیغه طلاق مثل انکه
شوهر بزن خود گوید اَنتِ طالِقٌ یعنی تو طالقی یا انکه اشاره بزن کند و گوید هذِهِ
طالِقٌ یعنی این زن طالق است یا انکه بگوید زَوجَتی طالِقٌ یعنی زن من طالق است
و سوای این طریق پیش شیعه طریقه دیگر صحیح نیست پس اگر کسی بزن خود گوید
اَنتِ طَلِّقُ یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود
و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید که تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا
که این لفظها صریحا دلالت بر طلاق ندارند و اگرچه بان قصد طلاق کنند دوم
انکه صیغه را بغیر عربی بگوید هرگاه قدرت بر عربی داشته باشد و اگر قادر بران
نباشد بهر طریقیکه قدرت بران دارد صحیح است سیم انکه صیغه را بلفظ بگوید هرگاه
قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر
حاضر و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است
و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل انکه گنگ باشد اشارت کافیست و در حدیث امده که
در اینصورت مقنعه بر سر ان زن اندازد تا دلالت کند بر انکه زن را لازم است که بعد
از این رو از او بپوشاند و بعضی از مجتهدین بر انند که اگر شوهر زن را مخیر سازد میانه
طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق نکند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم
انکه صیغه را معلق بر شرطی یا صفتی نسازد پس اگر معلق سازد صحیح نیست پنجم انکه
بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکند که منافی طلاق باشد مثل انکه بعد از انکه
گوید اَنتِ طالِقٌ بگوید نصف طلقه ششم انکه در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی
قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصد کند صحیح نیست هفتم انکه
طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگرچه ولی او را اذن دهد
و اگرچه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند
هشتم انکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی زن
دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی او دوری

در بیان شروط طلاق

باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم انکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر
او را باکراه بران دارند صحیح نیست دهم انکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس
طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین اگر نام زنی طالق باشد
و در وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام ان زن کند صحیح نیست یازدهم انکه زنی
را که طلاقش میگویند باید که زن دایمی باشد چه طلاق متعه و کنیز نکه با و دخول
کرده باشند بسبب مالک شدن و زنیکه بشبهه با و دخول کنند صحیح نیست دوازدهم
انکه در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد اگر با و دخول
کرده باشد و حیض میدیده باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر
شوهر با او دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که از پاکی بناپاکی دیگر
انتقال کرده یا انکه ابستن باشد طلاق دادن او در حالتیکه حیض و نفاس دارد
صحیح است سیزدهم انکه زنی را که طلاق میدهند میباید که در لفظ یا در قصد
معین باشد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که طلاق در این حالت صحیح است و تعیین ان بقرعه میشود یا
انکه شوهر تعیین میکند چهاردهم انکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند
و هر دو بیکبار بشنوند پس اگر حاضر نباشند یا انکه هر دو بیکبار نشنوند یا انکه یک
عادل بشنود یا انکه عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری
را در طلاق کافی میدانند پانزدهم انکه ان دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان
در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان **فصل سیم** در بیان رجوع کردن
شوهر بعد از طلاق بدانکه رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است و این بر دو
قسم است **قسم اول** قولی مثل انکه شوهر بزن گوید راجَعتُكِ و ارتَجَعتُكِ
یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا انکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره
او یا برگرفتن مقنعه از سر او که رجوع از ان فهمیده شود بجای گفتن است **قسم دوم**
فعلی چون دخول کردن بان زن یا بوسیدن یا دست بشهوت بر او مالیدن و اگر
ان زن را که طلاق رجعی گفته اند در عده عقد کنند یا عقد کردن رجوع است
یا نه مجتهدین را در این دو قول است و همچنین خلاف است در صحت معلق ساختن
رجوع بر شرطی و در رجوع [illegible] رجوع او را شرط نیست پس
اگر [illegible] غایب را طلاق [illegible] رجوع کنند صحیح است و واجب نیست

در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق

کواه کرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است وحرام بودن دخول بزن چون دخول در
حالت حیض مانع رجوع کردن از زن نیست پس اکر در حالتیکه حیض داشته باشد یا
احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است واکر اختلاف شود میانهٔ زن وشوهر در رجوع
یا در دخول وزن منکر دخول باشد قول قول زن است با قسم واکر زن دعوی کند بر
شوهر که عدهٔ او تمام شد در زمانیکه احتمال داشته باشد که راست کوید مثل آنکه
بیست وشش روز ودو لحظه از طلاق کفتن او کذشته باشد قول قول زن است با
قسم وظاهر بعضی احادیث دلالت بر قول مرد میکند چه قول زن را در چیزهائیکه معتاد
نباشد قبول نمیکنند مکر کواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن آن زن مطلع باشند

در بیان عدهٔ داشتن زنان

فصل چهارم در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی
معین را که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی شود شوهر نکنند وآن
برده قسم است **قسم اول** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان سه مرتبه از حیض پاک
شدن است وایشان جمعی از زنانند که عادتی مقرر داشته باشند که در هر ماهی
چند روز معین حیض بینند وبا ایشان دخول کرده باشند وتحقق دخول بغیبوبت
حشفه است در قبل واکرچه انزال نکرده باشند پس چون ایشان را طلاق دهند باید
که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند واکر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد
وخصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده بر ایشان واجب است یا نه مجتهدین
را در این خلاف است واکر این قسم زنان دعوی کنند که عدهٔ ایشان تمام شد در زمانی
که ممکن باشد راست کویند قول ایشان را قبول میکنند وکمتر زمانی که زنان سه حیض
به بینند وپاک شوند بیست وشش روز ودو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق
بیک لحظه حیض دیده باشد وعادتش سه روز باشد وده میانهٔ دو حیض ده روز
پاک باشد وخلاف است میانهٔ مجتهدین که آیا لحظهٔ اخیره داخل عده است یا آنکه
علامت بیرون رفتن زنان است از عده اصح آنست که لحظهٔ اخیره داخل عده نیست
بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است از عده **قسم دوم** جماعتی از زنان
که سه ماه عدهٔ ایشان است وایشان چهار قومند اول زنانیکه عادتی مقرر
در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یک مرتبه حیض بینند ودر سن زنانی
باشند که حیض میبینند وایشان را طلاق دهند چه عدهٔ ایشان سه ماه است اکر در
وقت دیدن ماه طلاق دهند والا دو ماه هلالی وسی روز عدهٔ ایشان است

دوم زنانی که بالغ نباشند چه بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق واجب است
بر ایشان که سه ماه عده دارند وبعضی کفته اند که ایشان عده ندارند سیم زنانیکه
از حیض دیدن مأیوس شده باشند واوان یأس کاهی که از طایفهٔ قریشیه یا نبطیه باشند
در پنجاه سالکی بهم میرسد واکر از طایفهٔ قریشیه یا نبطیه باشند در شصت سالکی
چه عدهٔ ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماه است وبعضی برانند
که عده ندارند چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان
را طلاق کفته چه عدهٔ ایشان سه ماه است **قسم سیم** جماعتی از زنان که عدهٔ
ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است وایشان دو قومند اول کنیزانیکه
ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدن است واکرچه شوهر ایشان
آزاد شده باشد وکمتر زمانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز ودو لحظه است
دوم زنانی که بعقد متعه با ایشان دخول کرده باشند چه عدهٔ ایشان دو مرتبه از
حیض پاک شدن است هرکاه ایشان را عادت مستقیم باشد **قسم چهارم** جماعتی
از زنان که عدهٔ ایشان چهل وپنج روز است وایشان دو قومند اول کنیزانیکه
ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند دوم زنانیکه ایشان را بعقد متعه دخول
کرده باشند وحیض نه بینند **قسم پنجم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان نه ماه است
وایشان زنانی اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند ودیکر نه بینند چه بعد از
طلاق عدهٔ ایشان نه ماه است وبعضی از مجتهدین کفته اند که عدهٔ این قسم زنان
شش ماه است **قسم ششم** جماعتی از زنان اند که عدهٔ ایشان بزاییدن ایشان
منقضی میشود وآنها زنان حامله اند چه زنان حامله را هرکاه طلاق دهند بزاییدن
از عده بیرون میروند واکرچه بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه
حمل از کسی باشد که بجهت او عده نکاه میدارند یا احتمال داشته باشد که از او
باشد چون فرزند زنیکه شوهر با او لعان کرده باشد وبعضی از مجتهدین برانند که
عدهٔ حامله در طلاق کمتر از سه ماه وزاییدن اوست پس اکر زاییدن او کمتر از سه
ماه باشد عدهٔ او زاییدن اوست واکر سه ماه کمتر از زاییدن باشد عدهٔ او سه
ماه است واکر حمل زن از زنا باشد عده ندارد واکر زنی را در سفر طلاق دهند
وخواهند که خواهر او را تزویج کنند یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق
یکی از ایشان در سفر تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشانست

قسم هفتم جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان
جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند و اگرچه شوهران ایشان بنده باشند
چه بر ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند و در این مدت ترک
زینت کنند یعنی جامهٔ نیکو نپوشند و بوی خوش بکار نبرند و سرمه نکشند و اگر
احتیاج بسرمه پیدا کنند شب بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب
بر روی نمالند و هرچه در عرف و عادت از زینت دانند بر ایشان حرام است امّا
ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن بسبب اختلاف شهرها
و عادتها مختلف میشود پس هر جامهٔ که در عرف و عادت از زینت گویند نپوشند
امّا سر خود را شانه زدن و بدن را از چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن
گرفتن و در خانهای [illegible] بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام نیست و همچنین
زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانیکه شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام
نیست و در آنچه مذکور شد فرقی میان زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک
و بزرگ نیست خواه در حیض دیدن عادتی مقرّر داشته باشند و [illegible]
باشند و همچنین کنیزانیکه آقا با ایشان دخول کرده باشد حامله باشند بعد از
مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارند **قسم هشتم** کنیزانیکه
شوهران ایشان مرده باشند و اگرچه آن شوهران آزاد باشند چه عدهٔ ایشان بعد
از مردن شوهران ایشان شصت و پنج روز است نصف عدهٔ زنان آزاد و آنچه در زن
آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که عدهٔ کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز
در عدهٔ آزاد شود عدهٔ او نیز عدهٔ آزاد است امّا اگر در عدهٔ باین باشد همان عدهٔ
رجعیهٔ کنیزان را تمام میکند **قسم نهم** جماعتی از زنان که حامله باشند و
شوهران ایشان مرده باشند چه عدهٔ ایشان دورترین دو مدتست از چهار ماه و
ده روز و زاییدن یعنی هر کدام از این دو مدت که دورتر باشد آن عدهٔ ایشان است
پس اگر کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عدهٔ او چهار ماه و ده روز باشد و اگر زیاده
باشد عدهٔ او زاییدن اوست **قسم دهم** زنانی اند که شوهران ایشان گم شده
باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد و ایشان خویش نیز نداشته باشند که نفقهٔ زنان
ایشان دهند و آن زنان از نفقهٔ خود عاجز باشند و صبر نکنند حال خود را بحاکم شرع عرض

نمایند حاکم شرع چهار سال ایشان را انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال
با ایشان میدهد و در این مدت چهار سال خبر از شوهران ایشان میگیرد و تفحص
حال ایشان در آن جهتی که گم شده اند میکند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولی
گم شده ایشان را طلاق میدهد و عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور
و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او بعد عده پیدا
شود اولی است بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست خواه
شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد **تتمه** واجب است بر کسیکه کنیز مدخوله
میفروشد یا کنیزی را که بخرید یا بهر نحویکه باشد مالک میشود بشرطیکه آن
کنیز جوان باشد و حیض ببیند آنکه انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند آنگاه با او
دخول کند و اگر حیض نه بیند امّا در سن زنی باشد که حیض میبیند واجب است
برا که چهل و پنج روز انتظار بکشد آنگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد باید که
انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول کند و اما در
مدت استبرا غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرام است یا نه مجتهدین را در آن
دو قول است اقوی آنست که جایز است و اگر در ایام استبرا دخول کند گناه کار
میشود امّا عده این نیز دو قول است اقوی آنست که لازم است و اگر در وطی اول کوا
که مالک اول استبرا کرده یا آنکه در حالتیکه حیض دار باشد با او منتقل شود یا آنکه
زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی باشد استبرا در اینصورتها واجب نیست و
در مدت عدهٔ رجعیه نفقه بر شوهر لازم است بطریقیکه در نکاح مذکور شد
و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که او را در آن خانه طلاق گفته بغیر عذر
و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب
حد زدن باشد چه او را بجهت حد زدن بیرون میتوان کرد یا آنکه او را آزار کند
چه در اینصورت نیز جایز است که او را از خانه بیرون کند و بخانه دیگر بفرستد و
همچنین نفقهٔ کنیز نیز در عدهٔ رجعیه لازم است و در عدهٔ باین نفقه لازم نیست
مگر آنکه حامله باشد **مطلب دوم** در بیان خلع و مبارات کردن و آن
چنانست که میانهٔ زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن
به بخشد که در عوض آن او را طلاق گوید و فرق میانهٔ خلع و مبارات آنست که خلع
رنجش از طرف زن است و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع [illegible] حرام

در بیان خلع و مبارات کردن

وسنت و مباح امّا حرام وان وقتی است که شخصی زن خودرا باکراه بران دارد که خلع
کند و همچنین حرام است هرگاه شخصی زن خودرا از بعض حقوق او باز دارد تا خلع
کند وامّا خلع سنت انستکه زن بشوهر کوید که من کبیی را بر تو بیاورم که تو از ان از ردهٔ
شوی و بعضی از مجتهدین دراینوقت خلع را واجب میدانند وامّا خلع مباح وان
گاهی است که زن از مرد ازرده باشد ومالی باو دهد تا او را خلع کند وشروط خلع
ومبارات زیاده بر شروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است اوّل ایجاب چون
خالعتُكِ یا بارئتكِ یعنی شوهر کوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات با تو و یا بعد از
صیغهٔ خلع بیفاصله طلاق باید کفت یا انکه خلع فسخ است ومحتاج بطلاق نیست امّا
اکر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع است دوّم قبول زن بیفاصله پیش
از ایجاب یا بعد از ایجاب سیّم انکه میباید خلع با زردکی زن واقع شود ومبارات با زردکی
شوهر و زن هردو پس اکر خلع ومبارات بی ازردکی واقع شود صحیح نیست واحیاناً
اکر صیغهٔ طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود وشوهر را در عدّه میرسد که
رجوع کند چهارم انکه چیزیکه زن در عوض طلاق بشوهر میدهد باید که چیزی
باشد که مسلمان مالك ان توان شد پس اکر شراب وخوك باشد صحیح نیست وان
عوض مقدار معیّن ندارد بلکه انچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از
مهر باشد امّا در مبارات میباید که از مهر زیاده نباشد وخلع کردن کنیز بی اذن
اذن اقا صحیح نیست امّا اکر اقا اذن دهد صحیح است وان عوض را وقتی که کنیز ازاد
میشود میدهد واکر بندهٔ شخصی بی اذن اقا با زن خود خلع کند ان عوض ملك اقا است
وخلع صحیح است پنجم انکه صیغهٔ خلع ومبارات را باید که دو مرد عادل بالغ بیکدفعه
بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اکر دو مرد عادل بیك دفعه نشنوند
صحیح نیست ششم انکه خلع ومبارات مجرّد از شرط باشد مکر انکه شرطی باشد که
خلع ومبارات انرا لازم داشته باشد چون شرط انکه هرکاه زن در ان عوض رجوع
کند شوهر نیز در زوجیت رجوع نماید چه این شرط صحیح است زیرا که هرکاه عقد خلع
ومبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد مکر انکه زن در ان عوضی که بشوهر
داده است در عدّهٔ رجعیه رجوع کند چه در اینصورت شوهر را میرسد که در عدّه
رجوع نماید امّا اکر زن طفل باشد یا غیر مدخوله یا یائسه یعنی از حیض ... مایوس
شده باشد در عوض رجوع نمیتواند کرد زن که ... وشوهر ... عوض ...

اختلاف کنند قول زن مقدم است با قسم **مطلب سیم** در بیان ظهار و ایلا
کردن با زن خود و دران دو فصل است **فصل اوّل** در اقسام ظهار کردن
وشروط ان بدانکه ظهار بر دو قسم است اوّل انکه کفارهٔ ان پیش از دخول کردن است
وان چنانستکه شخصی بزن خود کوید که پشت تو همچو پشت مادر منست چه در
اینصورت حرام است براو دخول کردن تا انکه کفاره ندهد چنانچه در بحث کفاره
مذکور شد دوّم انکه کفارهٔ ان بعد از دخول کردن است وان چنانستکه شخصی
بزن خود کفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر من است اکر با تو دخول کنم پس در
اینصورت اکر بان زن دخول کند ظهار بهم میرسد وکفاره براو لازم میشود و
شروط ظهار کردن نه است اوّل صیغه مثل اَنتِ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمّی یعنی تو بر من همچو
پشت مادر منی و ایا در این حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه
نسبی وخواه رضاعی با مادر مساوی اند یا اینحکم مخصوص مادر است میانهٔ مجتهدین
در این خلاف است اقرب انستکه همه در اینحکم مساویند واکر شخصی بزن خود کوید
که پشت تو همچو پشت زن فلان کس است ظهار واقع نمیشود دوّم انکه ظهار کننده
بالغ باشد پس اکر طفل باشد صحیح نیست سیّم انکه ظهار کننده عاقل باشد پس
اکر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه ظهار کننده قصد ظهار کند ومختار باشد
پس اکر از مست یا خفته یا بیهوش یا کسی که او را باکراه بران دارند واقع شود صحیح
نیست پنجم انکه با زن دخول کرده باشد پس اکر دخول نکرده باشد ظهار کردن
با او صحیح نیست چنانچه در روایت فضل بن یسار از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السّلام وارد شده و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند واصح
قول اوّل است و در دخول کردن دخول در دبر کافی است ششم انکه ظهار را معلّق
بر صفتی نسازد پس اکر معلّق بر صفتی سازد چون طلوع افتاب مثلاً صحیح نیست و
اکر معلّق بر شرط سازد ایا صحیح است یا نه مجتهدین را در این خلاف است اقرب
انستکه صحیح است هفتم انکه صیغهٔ ظهار را دو مرد عادل بیك بار بشنوند به
طریقیکه در طلاق مذکور شد پس اکر دو مرد عادل بیك بار نشنوند صحیح
نیست هشتم انکه در حالتیکه شوهر صیغهٔ ظهار میکوید میباید که ان زن از
حیض ونفاس پاك باشد هرکاه شوهرش حاضر باشد وحامله نباشد و دران
پاکی دخول باو نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اکر ظهار کند در

حالتیکه حیض یا نفاس داشته باشد یا حامله باشد یا در ان پاکی با او دخول کرده
باشد صحیح نیست نهم انکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع کرداند پس اکر بزن خود
کوید که دست تو همچو دست مادر من است ظهار نیست و ایا اسلام شرط است یا نه
میانهٔ مجتهدین خلافست و همچنین ایا در ظهار نکاح دایمی شرط است و متعه را
ظهار میتوان کرد نیز خلافست و ایا اکر ظهار را بمدتی معین معلق دارند صحیح است
یا نه مجتهدین را در این دو قول است اقرب انست که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو
قول است در اینکه ایا حکم ظهار مکرر میشود بمکرر کردن ظهار یا انکه در حکم
یک مرتبه ظهار کردن است اقرب انستکه مکرر میشود و کفارهٔ ظهار در زمان اول
وقتی واجب میشود که ارادهٔ دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجبست
و جایز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اکر پیش از کفاره دخول کند از روی عمد
و علم دو کفاره براو واجب میشود و اکر مکرر دخول کند کفارهٔ دخول کردن مکرر
میشود نه کفارهٔ ظهار اما اکر دخول نکند و طلاق دهد و بکذارد که از عده بیرون
رود انکاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد اکر با کنیز
ظهار کند انکاه ان کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اکر شوهر از دخول کردن
با زنیکه با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم
سه ماه مهلت میدهد با انکه کفاره دهد و دخول کند یا انکه او را طلاق دهد
و بعد از سه ماه اکر شوهر امتناع نماید حاکم او را جبر میکند بر یکی از اینها یا بنا بر قولی
طعام و اب را بر او تنک میکرداند تا انکه اختیار یکی از اینها کند **فصل دوم** در ایلا کردن
در ایلا کردن و ان چنانستکه شخصی قسم بخورد که با زن دایمی خود دخول نکند
یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بان زن و شروط ایلا کردن هشت است
اول انکه ان شخصیکه سوکند میخورد بالغ باشد چه سوکند طفل صحیح نیست دوم
انکه عاقل باشد چه اکر دیوانه باشد صحیح نیست سیم انکه قصد کند و مختار باشد
پس اکر غافل یا مست یا خفته یا کسی باشد که او را باکراه بران دارند صحیح نیست
چهارم انکه بزنی که سوکند میخورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او باشد
چه اکر کنیز باشد و بملکیت با او دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم انکه با زن
دخول کرده باشد چه اکر دخول نکرده باشد صحیح نیست ششم انکه سوکند را باسم
خدا تعالی بخورد چنانچه در بحث سوکند مذکور شد پس اکر بغیر اسم خدا سوکند

خورد سوکند نیست و بعربی کفتن ان لازم نیست پس اکر بفارسی با زن خود کوید
که والله دیکر با تو دخول نمیکنم ایلا واقع میشود و سوکند خوردن بطلاق زن
و ازادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنیان را که ایشان میکویند صحیح است هفتم
انکه صریح بکوید که والله من الت خود را در فرج تو غایب نکنم پس اکر بکنایه کوید
مثل انکه والله که با تو سر بر یک بالین نکذارم یا در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست
و اکرچه اینها قصد ایلا کند و اکر کوید که والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا
کند صحیح است هشتم انکه سوکند خوردن را مجرد سازد از شرط و صفت پس اکر
معلق بر شرطی یا صفتی سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و
هرکاه این شروط بهم رسد زن در اینصورت حال خود را بحاکم شرع عرض میکند
و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد میانهٔ دخول کردن و
کفاره دادن یا طلاق کفتن و بعد از چهار ماه اکر از اینها امتناع نماید جبرش میکند
بر یکی از اینها و اکر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل میشود و اکر در اثنای چهار ماه شوهر
مرتد شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اکر بنده یا خواجه سرا با زن خود
ایلا کنند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدا تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است
و اکر کسی سوکند خورد بر ترک دخول بمدتی معین و انمدت منقضی شود انکاه دخول
کند کفاره ندارد و اکر کسی ایلا کند با کنیزی انکاه او را بخرد و ازاد کند و عقد کند
حکم ایلا باطل میشود و ایا حکم ایلا بمجرد خریدن ان کنیز باطل میشود یا نه مجتهدین
را در این خلافست و اکر چند مرتبه ایلا کند ایا کفارهٔ ان مکرر میشود یا همه یک
حکم دارد در این نیز خلافست اقرب انستکه مکرر نمیشود مکر انکه در زمانهای
مختلف ایلا کند مثل انکه کوید والله که شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه بکوید
والله که شش ماه دیکر دخول نکنم و کفاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب میشود
که عمداً واقع شود پس اکر سهواً دخول کند یا بشبهه یا جنون واقع شود کفاره ندارد
و ایا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست
و اکر اختلاف شود میانهٔ زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدم است
که دعوای ابقای ان میکند و اکر اختلاف در زمان ایقاع ایلا واقع شود قول کسی
مقدم است که دعوای تاخیر ایلا میکند و اکر میانهٔ جهود و نصاری ایلا واقع شود
و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میانهٔ ایشان بطریق اسلام

حکم کند یا انکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید **مطلب چهارم** در لعان
یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقیکه مذکور میشود و دران سه فصل است

در چیزهائیکه سبب لعان میشود

فصل اول در چیزهائیکه سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان
میکردد **امر اول** نسبت دادن شوهر زن خود را بزنا و در این صورت به
پنج شرط لعان لازم است اول انکه هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان
طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و ازادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و
فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند دوم انکه زنی که
شوهر او دعوی مینماید که زنا کرده است و او را بعقد دایمی خواسته باشد چه اگر
متعه باشد لعان واقع نمیشود سیم انکه زن عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد
لعان او صحیح نیست چهارم انکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی کوید که من دیدم که
شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر کمان کرده باشد یا جمعی با و کفته
باشند و اگرچه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست پنجم انکه زن کر یا کنک نباشد
چه اگر کر یا کنک باشد بی لعان کردن بر شوهر حرام موبد میشود هرگاه شوهر
دعوای مشاهده زنا کردن با او کند و ایا دخول کردن شوهر با زن شرط است
مجتهدین را در این سه قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط
نمیدانند و بعضی کفته اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط
نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است **امر دوم** انکار فرزند زن
خود کردن چه در اینصورت نیز بچهار شرط لعان لازم است اول انکه زن بعقد
دایمی باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده باشد
سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین برانند که اگر انکار فرزند متعه جهت برطرف
شدن حد باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود و ایا در کنیز لعان واقع میشود
مجتهدین را در این چند قول است بعضی میکویند مطلقا موجب لعان میشود و بعضی
کفته اند که بسبب نداختن او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان
واقع نمیشود و قول اقرب انستکه در کنیزی که بملک دخول کند لعان واقع نمیشود
و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود دوم انکه با زن دخول کرده باشد
چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمیشود سیم انکه از دخول
کردن با زن شش ماه یا زیاده کذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یک سال که

نهایت مدت ابستنی زنان است نکذشته باشد چه اگر این چنین نباشد انکار
فرزند او سبب لعان نمیشود چهارم انکه در وقت زاییدن ان فرزند او را اقرار به
او نکرده باشد چه اگر اقرار کرده باشد انکار او بعد از اقرار سبب لعان نمیشود
و اگرچه اقرار بفرزندی او بکنایه از او صادر شده باشد مثل انکه شخصی با او کفته
باشد که مبارک باشد فرزندی که خدای تعالی بتو داده و او امین کفته باشد یا انشاء
الله تعالی اما اگر در حالت زاییدن او زن ساکت بوده باشد و بعد از زاییدن انکار
فرزندی ان فرزند کند مجتهدین را در این دو قول است اقرب انستکه انکار او در
این صورت موجب لعان میشود **فصل دوم** در کیفیت لعان کردن و

در کیفیت لعان کردن

شروط ان بدانکه هرگاه شخصی بزن خود کوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد
یا انکار فرزند او کند بشروطیکه مذکور شد و کواهی بر مدعای خویش نداشته
باشد حاکم شرع ان شخص را امر میکند که چهار مرتبه بکوید اشهد بالله انی لمن
الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی کواه میکیرم خدای تعالی را که من از راستکویانم
در انچه ان زن را بان نسبت دادم از زنا کردن و بعد از انکه چهار نوبت این قول را بکوید
امر کند که چهار نوبت دیکر بکوید که ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین یعنی به
درستیکه لعنت خدای بر من باد که اگر من از دروغ کویان باشم و بعد از انکه انشخص
چهار مرتبه این قول بکوید ان زن را امر کند که چهار نوبت بکوید که اشهد بالله انه
لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی کواه میکیرم خدای تعالی را که شوهر من از
دروغ کویان است در انچه مرا باان نسبت داده است از زنا کردن و بعد از انکه چهار نوبت
این قول را بکوید امر کند که چهار نوبت دیکر بکوید ان غضب الله علی ان کان من
الصادقین یعنی غضب خدای بر من باد اگر شوهر من در این دعوی از راستکویان
باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن
حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط
میشود و ان مرد از ان میراث میبرد اما در این صورت حد بر او لازم است و جایز است
که جهت اسقاط حد با وارث لعان کند و اگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او
نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که در این صورت میراث نمیبرد و اگر مرد
پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث میبرد و فرزندیکه شوهر انکار او کرده بود
نیز میراث میبرد و اگر زن چهار مرتبه اقرار بزنا کند یا از لعان امتناع نماید حد زنا

زنا ثابت میشود و اگر حامله باشد او را حد نزنند تا زمانی که بزاید و اگر شوهر پیش از
تمام شدن لعان اعتراف بدروغ گفتن خود کند حد بر او ثابت میشود و اگر بعد از
تمام شدن لعان اعتراف کند یا بعد از لعان کردن مرد و اعتراف کنند میانهٔ مجتهدین
در این خلاف است و اگر شوهر بزن گوید که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو
حد بر او لازم میشود یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد پس چون میان ایشان لعان
واقع شود حد یکه از جهت زن بر او لازم بود بلعان ساقط میکردد اما حد یکه از
جهت آن مرد بر او لازم میاید ساقط نمیشود دوم زایل شدن نکاح آن زن و شوهری
میانهٔ ایشان سیم حرام موبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم بر طرف
شدن فرزندی فرزند بسبب لعان هرگاه سبب انکار فرزندی فرزند آن زن
باشد **فصل سیم** در آنچه تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق
بلعان دارد دوازده امر واجب اول واقع کردانیدن لعان در حضور امام یا کسی
که امام او را نصب کرده باشد جهت حکم کردن میان خلایق یا جهت لعان کردن
بخصوص و اگر شوهر و زن در لعان کردن بحضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است
و اگرچه امام یا نایب موجود باشند دوم آنکه شهادت را بطریقیکه مذکور شد
بگویند پس اگر بجای اَشْهَدُ اَحْلِفُ یا اُقْسِمُ یا شَهِدْتُ بِاللّٰهِ بگوید لعان واقع
نمیشود سیم آنکه لفظ الله را بگوید پس اگر الرحمن یا الرحیم بدل کند لعان نیست
و همچنین اگر بعضی از کلمات آنرا بگوید و بعضی را نگوید چهارم آنکه لفظ لعن و
غضب را بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پس اگر چنان کند لعان
واقع نمیشود پنجم آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر میکند باید که بگوید
که فرزندی که از این زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر خلاف آن لازم
نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقیکه مذکور شد بگویند پس اگر
گویند که اِنّی صادِقٌ یا کاذِبٌ یا مانند آنها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان
واقع نمیشود هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی
بگویند با قدرت و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است و در این صورت حاکم
شرع را دو مرد عادل لازم است که زبان غیر عربی را داند و یک عادل کافی
نیست هشتم ترتیب بطریقیکه مذکور شد بانکه شوهر اول چهار مرتبه ابتدا
بشهادت کند آنگاه لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه

در آنچه تعلق بلعان کردن دارد

لعن کند بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه بغضب نهم آنکه شوهر
و زن هر دو در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که ایستاده باشند و بعضی
از مجتهدین بر آنند که شوهر در حال ذکر شهادت و لعن میباید که ایستاده باشد
و اگرچه زن در آن حال نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب
میباید که ایستاده باشد و اگرچه شوهر در آن حال نشسته باشد دهم مشخص ساختن
زن بانکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را یا او را بنوعی وصف کند که احتمال غیر او
نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نمیشود
یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را بی در پی بگویند دوازدهم آنکه هر یک
از شوهر و زن بگفتن آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن
نماید پس اگر هر یک از ایشان بی آنکه حاکم تلقین کند بگویند صحیح نیست **و اما**
هشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و روی با ایشان دوم آنکه شوهر
بر دست راست حاکم شرع بنشیند و زن بر دست چپ و سیم آنکه جماعتی از مردان در
آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند چهارم آنکه
حاکم شرع مرد را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید و نصیحت کند و او را از عذاب خدای
خدای تعالی در آخرت بترساند و این آیت را بر او بخواند که اِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ
اللّٰهِ وَ اَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلاً تا آخر آیه پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب وعظ
بگوید و نصیحت کند بطریقیکه در مرد گفته شد ششم آنکه لعان را در مکان شریف
چون میان رکن و حجر الاسود و مقام ابرهیم علیه السلام واقع کرداند اگر در مکه
باشد و میانهٔ منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و قبر مطهر آنحضرت اگر در مدینه
باشد و در زیر صخره اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمهٔ معصومین
علیهم السلام اگر در آنجاها باشد و در مسجد جامع [illegible] اگر در شهر دیگر باشد
هفتم آنکه در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع کرداند هشتم آنکه مردمان
را
براِیشان حکم کنند

باب سیزدهم از کتاب جامع عباسی

در شکار کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام شکار
بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و [illegible]

در فصل اول در [illegible]

شبهه حرام و شبهه امر مکروه اما یک وجه واجب وان وقتی است که نفقهٔ شخصی که
شکار میکند و نفقهٔ عیال او موقوف بران باشد چه در اینصورت شکار کردن
او واجب است و اما یک وجه سنت وان وقتی است که انشخص نفقه داشته باشد
اما وسعتی نداشته باشد واز شکار کردن قصد وسعت معاش کند چه در این
صورت سنت است شکار کردن او و اما هفت وجه حرام اول شکار کردن
بالتی که از دیگری بقهر و تعدی گرفته باشد خواه ان الت سک شکاری باشد
یا سلاح یا دام چه در این صورت شکار کردن بان الت حرام است اما شکار حرام
نمیشود و اجرت ان الت را واجب است که بصاحب او بدهد دوم شکار کردن بالتی
که از شکار بزرگتر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم شکار
کردن در خانهٔ غیری بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سک و تیر و نیزه و
شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرغ و یارس و پلنک و کمان گروهه و کندن
سر شکار و کوفتن سر او و کشتن بتفنک و سید مرتضی علم الهدی نقل اجماع امامیه
کرده است بر حرام بودن شکاری که بغیر از سک معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته
باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که انچه درندها چون یارس و پلنک بکشند
حلال است و در حدیث صحیح بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده
که ان حضرت فرموده اند که اگر یارس شکاری را بکشند حلال است و
بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سک شکاری بهرچه شکار کنند حرام است
و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان گروهه را مکروه
میدانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه
شکاری را که اینها بکشند خوردن او حرام است ششم شکار کردن محرم در حالیکه
احرام بسته باشد چه در ان حالت شکار او حکم مرده دارد و خوردن ان حرام است
هفتم شکار کردن در حرم مکه و مدینه و اما شش وجه مکروه اول شکار کردن
بسکی که او را اتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن بسک سیاه و بعضی
از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام منقول است که ان حضرت میفرموده که گوشت شکاری را که سک سیاه
گرفته نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله امر بکشتن سک
سیاه کرده اند سیم شکار کردن در شب و بچهٔ جانوران را از اشیانهای ایشان

بیرون اوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه پنجم شکار کردن
در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکاری که بتوجه بحرم مکه یا مدینه
دوم در شروط شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن شرط است اول
انکه سکی که بان شکار میکنند میباید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه
سر دهند شکار را نکشد پس اگر ان سک تعلیم نداشته باشد و شکار را بکشد
حرام است دوم انکه انسک شکار را نخورد چه اگر خوردن عادت او باشد حلال
نیست سیم انکه کسی که سک را سر میدهد یا انکه تیر میاندازد یا نیزه و شمشیر
میزند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز خواه مرد باشد
و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز
ان شکار حلال نیست و اگرچه بسم الله گفته باشد و اگر ان کس جهود و ترسا
باشد یا حلال است میانهٔ مجتهدین در ان خلاف است و اقرب انستکه حلال
نیست و همچنین اگر سنی باشد یا حلال است یا نه در این نیز خلاف است بعضی
از ایشان گفته اند که اگر سنی عداوت اهل بیت داشته باشد حرام است و
اگر نداشته باشد حلال و بعضی از مجتهدین برانند که اگر انشخص که سک را سر
میدهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند
که اگر انچنان کوری باشد که قصد شکار تواند کرد حلال نیست و اگر با سک
مسلمان سک غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سک شکار را بکشند حلال نیست
چهارم انکه کسی که سک را سر میدهد یا تیر میاندازد یا شمشیر و نیزه میزند میباید
که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا هرچه ذکر باشد در ان وقت بگوید و گفتن
الله تنها کافی نیست پس اگر عمداً ترک گفتن بسم الله کند ان شکار حلال نیست و
همچنین اگر غیر انکسی که سر میدهد و حربه میزند بسم الله گوید حلال نیست و
همچنین اگر دو سک شکاری را بکشند که در وقت سر دادن یکی از انها بسم الله
گفته باشند و دیگری عمداً نگفته باشد نیز حلال نیست اما اگر بسم الله را فراموش
کرده باشد انشکار حرام نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت
سر دادن بسم الله را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت انشکار بسم الله باید
گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشند و پیش از انکه سک
یا تیر یا نیزه یا شمشیر بان شکار برسد بسم الله بگویند حلال است اما اگر عمداً ترک

کرده باشد یا پیش از رسیدن بشکار بسم الله گویند آیا حلال میشود یا نه میانهٔ
مجتهدین در این خلافست و همچنین اگر جاهل حکم باشد یا حکم کسی دارد که
عمدًا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده در این نیز خلافست و
آیا نام خدای تعالی را بعربی گفتن لازم است یا بهر زبانی که گویند جایز است در
این نیز خلافست و آیا بجای بسم الله یا الله اکبر اگر اللهم اغفر لی یا اللهم صل
علی محمد و آل محمد بگویند شکار حلال میشود یا نه در این نیز میانهٔ مجتهدین خلافست
پنجم آنکه بقصد شکار کردن سگ را سر دهند یا تیر بیندازند پس اگر بقصد شکار
سگ بدود یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای
رفتن سگ را بطلبند و نگاه دارند آنگاه سر دهند حلال میشود ششم آنکه قصد
جنس شکار کند پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه قصد جنس
شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت دندان
سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر
عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلال است اما اگر
بآن جراحت نمیرد بلکه بواسطهٔ تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه
یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد بی آنکه جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد
از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه در این صورت جراحت سگ
کشنده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری که مجروح شده باشد
در آب بمیرد یا اگر سر او از آب بیرون آورده باشد یا آنکه آن شکار حیوانی باشد
که آب او را نکشد چون قاز و اردک حلال است هشتم آنکه شکار مجروح از نظر
غایب نشود و در او حیات باشد که ماندن او امکان داشته باشد و اگر چه نصف
یک روز بیش نماند پس اگر در اینصورت از نظر پنهان شود و او را مرده بیابند حلال
نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد
نهم آنکه آنکس که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پیش شکار
حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را تواند کشت
لازم است که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر
شدن او چیزی نباشد که شکار را بآن تواند کشت میانهٔ مجتهدین در آن خلافست
اقرب آنستکه حرام است و بعضی بر آنند که در اینصورت بگذارند که سگ آن

شکار را پاره پاره کند دهم آنکه میباید که شکار آنچنان باشد که نتواند گریخت
خواه وحشی باشد و خواه اهلی پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته
باشد حلال نیست **فصل سیم** در احکام شکار کردن بدانکه واجبست آن
موضعی از شکار را که سگ بدندان گرفته باشد با آب بشویند و بعضی از مجتهدین
شستن آنرا واجب نمیدانند و شرط نیست در تیرانداز و نیزه گذار و شمشیر زن
که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلال است
و همه در آن شکار شریکند و همچنین شرط نیست که دیگری در شکار مدد نکند
چه اگر دیگری او را مدد کند حلال است و همچنین حلال است که اگر تیر بزمین
آید و از آنجا جسته بر شکار خورد و او را بکشد و اگر شخصی شکاری را بشمشیر
زند و دو نصف کند بشرطیکه مذکور شد حلال است خواه دو نصف مساوی
شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کند و خواه نکند مگر آنکه نصفی که
سر با او باشد حرکتی کند مانند حرکت حیوان زنده چه در این صورت محتاج بکشتن
اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف مختلف کنند نصف
بزرگ حلال است و بعضی بر آنند که اگر دو نصف کنند یکی حرکت کند و یکی
نکند آن نصفی که حرکت کند حلال است و هر شکاری که بدست آرد یا بدام
گیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد مالک
او نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند آنکسیکه اول او را گرفته بود اگر در وقت
بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آنکسی که در دفعهٔ
ثانی آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانهٔ کسی
آید یا در خانهٔ کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی در آید مالک آن نمیشود
بلکه آنکس بگرفتن او از دیگری اولیست پس اگر کسی بی رخصت و بخانهٔ او در
آید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی
آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشند یا اگر شکاری یا مرغی آن خانه یا کشتی
در آید مالک میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این خلافست و اگر شکاری بدست
کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال
کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند
واجبست که بصاحبش دهند

در اقسام ذبح

باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن و در آن چند فصل است

فصل اول در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یك قسم مکروه و یك قسم سنت و شش قسم مباح **اما** چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است دوم ذبح کردن دیوانه سیم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز **و اما** یك قسم مکروه و آن ذبح کردن شتر است هرگاه مؤمن نباشد و محتاج باو شوند **و اما** یك قسم سنت و آن ذبح کردن مؤمن است **و اما** شش قسم ذبح کردن مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسك شکاری بشرطیکه در باب شکار کردن مذکور شد سیم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هرگاه خلقتا و تمام شده باشد یعنی موی بر او روئیده باشد خواه روح در او داخل شده باشد و خواه نشده باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازم است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلال است و در اینقول اشکال است و اگر خلقتا و تمام نشده باشد حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن زنده بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آنشخص و بسم الله گفتن او شرط نیست بلکه سنت است پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطیکه مسلمانی به بیند که زنده او را بیرون آورده اما اگر نه بیند حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر مرده احتیاط آنست که از همه اجتناب کند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن اوست بدست یا با آلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را باتش بسوزانند حلال نیست ششم ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا بحیوانی که رمیده باشد و ذبح آنها بطریقیکه از شارع معهود شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقیکه

در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد

ممکن باشد مشروع است **فصل دوم** در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه **اما** سیزده امر واجب اول آنکه کسیکه ذبح میکند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سیم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز پس اگر کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آنحیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوك بذبح کردن پاك نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاك میشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاك نمیشود و حیوانیکه مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست اینها پاك میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلاف است ششم آنکه چهار عضو آن حیوان را ببرند و آن مجرای خوراك و آب و حلقوم که راه نفس اوست و دو رگ گردن چه اگر یکی از این چهار را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافیست هفتم آنکه اعضای آنحیوان را که میخواهند ذبح کنند باهن چون کارد و شمشیر و نیزه ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهرچه مقدور باشد چون آبگینه و سنگ سر تیز و نی ببرند و اما اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه مجتهدین را در این خلاف است بعضی بر آنند که بدندان و ناخنی که متصل ببدن و انگشتان باشد جایز است اما اگر جدا باشد جایز نیست هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله گویند و آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن حیوان را رو بقبله کنند اگر مقدور باشد باینطریق که سر و گردن و سینه او را بطرف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که محل ذبح را بجانب قبله کردن کافی است پس اگر عمدا رو بقبله ذبح نکنند حرام است و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر این

رفته اند که در صورتیکه ان حیوان را رو بقبله کردن ممکن نباشد انکس که ذبح میکند
خود رو بقبله کند دهم انکه چهار اعضای او را بیك دفعه ببرند پس اکر بعضی را
ببرند و بعضی را بکذارند که در زمان دیکر ببرند آیا حلال است مجتهدین را در
این دو قول است آقرب انستکه اکر در وقتی که بعضی از اعضای انحیوان را که بریده اند
حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند انکاه بکشند حلال است یازدهم
انکه انحیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدبی از و بیرون اید پس اکر حرکت
نکند یا خون معتدبی نیاید حلال نیست دوازدهم انکه مردن او بسبب کشتن
او باشد پس اکر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیکری شکم او را پاره کند حلال
نیست سیزدهم انکه اکر آن حیوان شتر باشد نحر کنند یعنی او را به نیزه بکشند و
محل نحر کردن او کردن است باینطریق که نیزه یا حربه در کوی که در میانه بیخ کردن
و سینه او است بزنند و اکر کاو و کوسفند باشد سر او را ببرند پس اکر شتر را سر
ببرند و کاو و کوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست **واما** پنج امر سنت اول
نحر کردن شتر ایستاده در حالتیکه یك دست او را بمیانه بغل بسته باشد و
هر دو پای او را رها کند دوم بستن هر دو دست و هر دو پای کاو را در حال
ذبح نمودن و دم او را رها کردن سیم بستن هر دو دست و یك پای کوسفند
را در وقت کشتن و یك پای او را کذاشتن چهارم سر دادن پرنده ها را بعد از
ذبح کردن پنجم تعجیل کشتن **واما** هفت امر مکروه اول در وقت ذبح کردن
بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای پشت دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیم
جدا کردن سر در وقت ذبح از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند
چهارم کردانیدن کارد در وقت سر بریدن که بطرف بالا بریده شود و در
بعضی از احادیث نهی از این عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان در حالتیکه حیوان
دیکر نکاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم ذبح نمودن روز جمعه
پیش از زوال **فصل سیم** در بیان حلال و حرام و مکروه بودن حیوانات
و ان بر چهل قسم است شش قسم از انها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم
مکروه **اما** شش قسم حلال اول شتر و بعضی از سنیان کفته اند که مذهب
امامیه انستکه کوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه انمذهب ابو الخطاب
که او در وقتی امامی بوده و بعد از ان غالی شده دوم کاو اهلی و وحشی سیم

در بیان حلال وحرام ومکروه بودن حیوانات

کوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو چهارم کورخر پنجم هر پرنده که دفیف او بیش
از صفیف باشد یعنی برهم زدن بال او بیشتر از پهن داشتن ان باشد یا انکه
چینه دان یا سنك دان داشته باشد یا انکه در عقب پای او خاری باشد پس
کبوتر و قمری و کبك و دراج و تیهو و کنجشك و انچه بدینها ماند حلال است ششم
ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و زبیدا و ادبیان و طمر و طیرانی از اقسام ماهی
حلال است چه ایشان فلس دارند **واما** ان بیست قسم حرام اول سك بری و بحری
دوم خوك بری و بحری سیم کربه اهلی و وحشی چهارم همه درندها چون
شیر و کرك و پلنك و یارس و کفتار و روباه و خرکوش و شغال و انچه بدینها ماند
پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار ششم خز و سنجاب و سمور و فنك هفتم حشرات
چون مار و عقرب و خسفار و مکس و کیك و پشه و شپش و غیر انها هشتم حیوانیکه
عادت بخوردن فضله آدمی کرده باشد چه او حرام است تا انکه او را مدتی
استبرا کنند یعنی اکر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاك
بدهند و اکر کاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در کاو نیز چهل روز
کفته اند و بعضی از ایشان سی روز و اکر کوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین
در کوسفند بیست روز کفته اند و بعضی یك هفته و اکر مرغ خانکی باشد سه
روز و اکر مرغابی باشد یك روز و اکر اردك باشد پنج روز و بعضی سه روز کفته اند
و در بعضی روایات شش روز واقع شده و اکر غیر انها باشد واجب است که ان
مقدار ایشان را ببندند و علف دهند که ان اسم از ایشان برطرف شود نهم
حیوانیکه کوشت او را خورند چون کوسفند یکه بشیر خوك پرورده شود و انقدر
شیر بخورد که استخوان او سخت کردد حرام میشود و هر چه از او بزاید نیز حرام است
دهم حیوانیکه کوشت او را خورند و با وشخصی وطی کند چه ان حیوان و نسل او
حرام است و واجب است سوزانیدن انحیوان چنانچه زود باشد که در بحث
حدود مذکور شود و اکر این چنین کوسفندی در میان کله مشتبه شود ان
کله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا انکه یکی بماند یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب
یعنی چنکل داشته باشد چون باز و چرغ و عقاب و شاهین و باشه و غیر انها
دوازدهم کلاغ با جمیع اقسام او سوای کلاغیکه در زراعت میباشد و زاغیکه
خاکستری رنك است که اینهر دو مکروه است سیزدهم خفاش و طاووس

وبعضی این هر دو را مکروه میدانند چهاردهم مرغیکه او را نشانه تیر میسازند
تا آنکه میمیرد و همچنین حیوانیکه مجروح سازند و بگذارند تا بمیرد پانزدهم
ماهی که فلوس نداشته باشد چون جری و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه
ماهی مرده بماهی زنده مشتبه شود بعضی از مجتهدین برآنند که آنرا در آب اندازند
اگر بر پشت افتد حرام است و اگر برو افتد حلال شانزدهم سنگ پشت هفدهم
خار پشت هیجدهم خرچنگ بری و بحری نوزدهم گوشتی که در زیر سیخ بریان کنند
زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه آن سیخ زبر را شکافته باشند و همچنین حرام
میشود اگر ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند بشرطیکه ماهی حرام بر بالای
ماهی حلال باشد اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم
هر حیوانی تابع آن حیوان است و اگر تخم حلال با حرام مشتبه شود هر کدام که هر
دو طرف او مختلف باشد حلال است **واما** چهارده قسم مکروه اول اسب دوم
خر سیم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانیکه
یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و سنت است استبرای چنین
حیوانی هفت روز بعلف دادن اگر علف خورد و اگر علف نخورد نه روز
شیر حیوانی دهند که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت
او حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم او است نشویند پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد ششم
زاغی کوچک که در حوالی زراعت میباشد و زاغیکه برنگ خاکستر باشد هفتم
هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی کرده اند از کشتن هدهد
هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید
و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و مؤید قول او لست آنکه بال بر هم زدن او
بیشتر از صف بستن بال او ست نهم قبره یعنی چکاوک چه در حدیث آمده که
قبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بان بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح
میگوید و لعن بر دشمنان اهل بیت میکند دهم فاخته چه در حدیث آمده
که شوم است نگاه داشتن فاخته یازدهم حباری دوازدهم صرد سیزدهم
صوام و آن مرغی است دراز گردن گرد آلوده رنگ که بر درخت خرما میباشد
چهاردهم شتران و وجه کراهت او آنچه در حدیث آمده است که او مار را میکشد
فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر آنها حرام است و مکروه

وآن برسی و دو قسم است بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه **اما**
بیست و چهار قسم حرام اول هر چیز روانی که مست کند چون شراب که شیره
انگور میکنند و بتعی که از عسل و نقیعی که از مویز مزده که از زرت و فضیخی که از خرما
و جعه که از جو میگیرند و غیر اینها چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه
بسیار و فقاعیکه از مویز و جو میگیرند حکم شراب دارد باجماع مجتهدین اما هر
چیزیکه از او بوی شراب آید چون رب سیب و رب به و اترج و آنچه بدینها ماند
حلال است و در حکم شراب است شیره انگوری که بجوشد و کمتر از دو حصه
آن ناقص نشود اما اگر دو حصه آن ناقص شود و اگر چه بتغیر آتش باشد حلال است
و اگر شیره مویز را آفتاب بجوشاند آیا حلال است یا نه میانه مجتهدین خلافست
اصح آنست که حلال است زیرا که آفتاب زیاده از دو حصه آن ناقص کرده و همچنین
کشمش و مویزیکه در طعام کنند حلال است بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود
حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنچیزیکه
بسبب آن شراب سرکه میشود در آن مستهلک شود و خواه نشود اما اگر چیزی
نجس در شراب اندازند یا کافری دست بآن رساند آنگاه سرکه شود پاک نمیشود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند استعمال آن جایز
نیست تا آنکه آن شراب سرکه شود دویم خونیکه از ذبح کردن حیوان آید حرام است
خواه خون جهنده داشته باشد و خواه نداشته باشد چون کبک و غیر آن و
در حلال بودن خون دل میانه مجتهدین خلافست سیم بول از هر حیوانیکه
باشد حرامست خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند و خواه از اعیان نجسه
باشد چون سگ و خوک و خواه از غیر آن چون شیر و پلنگ سوای بول شتر
جهت شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانیکه گوشت آنرا خورند جایز میدانند
و همچنین حرام است منی و فضلات ایشان و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق
ایشان چه خوردن اینها همه حرام است چهارم شیر هر حیوانیکه گوشت آنرا
نخورند و در حلال بودن شیریکه در پستان حیوان مرده باشد مجتهدین را
خلافست پنجم هر چیز روانیکه نجاست عارض او شود خوردن آن حرامست
چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر جماعتی که در آیه کریمه
قرآنیه استثنا شده اند که ایشان بی اذن صاحبان میتوانند خورد و اگر ایشان

نیز دانند که صاحبش بان راضی نیست برایشان نیز حرام است هفتم اعیان نجسه چون
نجاست ادمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس اگر اینچیزها قابل
پاک کردن باشد خوردن انها پیش از پاک کردن حرام است و همچنین نانی که از اب
نجس خمیر کنند حرام است خوردن ان و روغن که بسته باشد هرگاه نجاست ببعضی
از اجزای ان برسد بانچه نجاست بان رسیده حرام است و باقی حلال هشتم مرده
و در حکم اوست هر پاره از زنده پاره کنند چه ان نیز حکم مرده دارد و خوردن و
استعمال کردن ان حرام است سوای پشم و موی و نه نشین و پر مرغ اگر ان را ببرند
و اگر بکنند بیخ ان را که بمرده متصل است باید شست و شاخ و سم و دندان و ناخن
و استخوان و تخم مرغ هرگاه پوست بالایین را سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه چه
بعضی از مجتهدین استعمال انها را از مرده جایز داشته اند نهم ذکر حیوانات
خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر ان و خواه
باطن یازدهم سپرز هر حیوانی دوازدهم زهره هر حیوانی سیزدهم انثیین هر حیوانی
یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه هر حیوانی یعنی جائیکه بچه در ان قرار میگیرد شانزدهم
نخاع و ان مغزیست سفید که در مهرهای پشت میباشد و عوام از احرام مغز میگویند
هفدهم علباء و ان دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده است
هجدهم غدد یعنی گوشتهائیکه در میان گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلها
انگشتان که متصل بعصب کف دست و پاست بیستم حدقه و ان سیاهی است که
در چشم میباشد که بدان چیزی میبینند و ان را مردمک چشم میگویند بیست و یکم
خرزه دماغ و ان مغزیست که در کله سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین
سوای خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیین و مثانه چیزی دیگر را از
حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دویم خاک و گل خوردن
خواه پاک باشد و خواه نجس سوای تربت حضرت امام حسین علیه السلام که
بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد و گل ارمنی نیز برای دوا میتوان خورد
بیست و سیم زهرهای کشنده و اما چیزیکه بسیار ان کشنده باشد و کم از کشنده
نباشد بسیار ان حرام است چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند اینها بیست و
چهارم بنگ خوردن حرام است و هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهم
رسد مثل انکه در صحرائی واقع شود و چیزی نباشد که بخورد سوای ان چیزهای

حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و او
را بکشند یا مال او را ببرند در این صورت جایز است که انقدر بخورد که سد
رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطیکه انشخص بجنگ امام عادل نرود و راهزن
مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار
او را حرام است و اگر شخصی در صحرائی باشد و چیزی نداشته باشد که بخورد و
ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد که بقیمت دهد و او را قدرت
بر قیمت دادن ان نباشد واجب است بر انکس که طعام باو دهد و اگر ندهد بقهر
و غلبه از او میتوان گرفت و اگر تشنه باشد و ترسد که بمیرد انمقدار شراب میتواند
خورد که نمیرد و اگر از تشنگی محتاج بخوردن بول باشد نیز میتواند خوردن و فرق
نیست میانه خوردن بول خود یا غیر و بعضی از مجتهدین برانند که بول خود را بخورد
نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق حرام است مگر باحتیاج **واما** هشت قسم
مکروه اول گوشتها و رگهای حیوانیکه او را خورند دویم کرده حیوانیکه گوشت او را
خورند سیم گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر ایشان پنجم چیزهائیکه جنب
و حایض و نفسا و کسیکه پرهیز از نجاست نکند برطوبت دست بر ان نهاده خوردن
انها مکروه است ششم پیاز و سیر خوردن کسیکه اراده داخل شدن مسجد
داشته باشد و در شب جمعه خوردن هفتم ابهای گرم خوردن خصوصا
ابهائی که بوی گبریت از ان اید بقصد شفا هشتم شرابیکه بعلاج او را سرکه کرده باشند
و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند

باب پانزدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان اداب طعام خوردن و اب نوشیدن و در ان چهار مطلب است

مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام ان بدانکه اقسام طعام پنج است
اول واجب چون طعام سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات
با عاجز شدن از عتق دویم حرام چون طعام مائده که در ان شراب خورند سیم
سنت چون طعام عروسی و خانه نو ساختن و از حج امدن و ختنه پسر کردن
چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام خانه تعزیت پنجم مباح
و ان ماعدای طعامهائیست که مذکور شد و اما انچه تعلق بطعام خوردن و اب

در بیان طعام خوردن و اقسام ان

نوشیدن ورخت پوشیدن دارد هفتاد شش امر است یك امر واجب وچهل و
چهار امر حرام وبیست وپنج امر مکروه اما یك امر واجب وان کردانیدن دهن است
از موضع طلا ونقره اکر در ظرف طلا کوب ونقره کوب طعام خورند واما
چهل وچهار امر سنت اول دست شستن پیش از طعام خوردن دوم پاك نکردن
دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از طعام چه در حدیث ائمه معصومین
سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا ان تری در دست باشد برکت در ان
طعام هست سیم نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن چهارم لیسیدن انکشتان
طعام خوردن پنجم انکشتان خود را لیسیدن ششم طعام از پیش خود خوردن
هفتم لقمه را کوچك برداشتن هشتم بسیار خائیدن نهم بمردم نکاه نکردن
در حالت طعام خوردن دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم
کفتن وهمچنین سنت است کفتن بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر رنکی وهر قسمی
از طعام که بر سفره باشد یا بر هر ظرفی واکر در ابتدای طعام خوردن بکوید بسم الله
الرحمن الرحیم من اوله الی اخره بر اول واخر طعام کافیست واکر بسم الله را فراموش
کرده باشد هر وقت که بخاطرش اید بکوید ودر بعضی از احادیث اهل بیت علیهم
السلام امده که اکر یکی از اهل مجلس بسم الله کوید از همه کافیست یازدهم الحمد لله کفتن
بعد از فارغ شدن از طعام وانچه در این زمان میانه مردمان متعارف شده است
از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست دوازدهم الحمد
لله مکرر کفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام
این دعا خواندن الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین وسقانا فی ظمائین وکسانا
فی عارین وهدانا فی ضالین وحملنا فی راجلین واوانا فی ضاحین واخدمنا فی عانین
وفضلنا علی کثیر من العالمین چهاردهم هر دو دست را شستن واکرچه بیکی طعام
خورده باشد پانزدهم هر دو دست بعد از شستن بر ابروهای خود مالیدن چه
در حدیث اهل بیت علیهم السلام امده که کلفها از روی زایل میکرداند شانزدهم
هر رنکی از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست
شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن انکاه کسی که
در دست راست او نشسته باشد ودر دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی
کنند که در جانب دست چپ صاحب طعام نشسته باشد انکاه اخر از همه

صاحب طعام دستهای خود را بشوید ودر بعضی احادیث واقع شده که در دست
شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه ازاد باشد و
خواه بنده هیجدهم انکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم
انکه صاحب طعام بعد از همه دست از طعام خوردن بکشد بیستم دعا کردن جهت
صاحب طعام بطریقیکه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله منقول است
که انحضرت بعد از طعام بصاحب طعام میکفته اند اطعم عندکم الصائمون واکل
طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة الاخیار بیست ویکم اول نماز کردن هرگاه
طعام در وقت نماز حاضر شود ووقت نماز وسعت داشته باشد مکر انکه جماعتی
انتظار او کشند بیست ودویم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن وپای راست
را بالای پای چپ نهادن بیست وسیم بعد از هر سه روز یکبار کوشت خوردن
بیست وچهارم خلال جهت مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن وخلال
کردن بعد از طعام خوردن وبیرون اوردن انچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و
پنجم سبزیها با طعام اوردن چه در حدیث امده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چنین میکرده اند بیست وششم پیش از طعام ابتدا بنمك کردن وبعد از طعام ختم
بسرکه یا نمك نمودن بیست وهفتم دهن را بعد از طعام بسعد یعنی به بلان شستن
چه در حدیث امده که دفع درد دندان میکند بیست وهشتم جمع کردن انچه در
دستارخوان ریخته باشد اکر در خانه طعام خورده باشند وکذاشتن انچه در ان
ریخته باشد اکر در صحرا خورده باشند بیست ونهم شب سیر خوابیدن مرد پیر
چه در حدیث امده که هرگاه مرد پیر شب بخوابد وشکم او سیر باشد باعث ان
میشود که شب خواب کند وبوی دهن او نیك شود سی ام خوردن انچه از طعام
در دستارخوان ریخته باشد چه در حدیث امده که سبب شفای مرضها میشود
ومحتاجی را زایل میسازد وفرزند زیاده میکرداند ومرض ذات الجنب را برطرف
میکند سی ویکم ضیافت کردن مهمان واکر نخواهند اب خوردن جهت ایشان
اوردن واکر نخواهند اب وضو برای ایشان حاضر ساختن سی ودویم اعزاز و
احترام نمودن مهمان سی وسیم مهمان بسیار بخانه اوردن وطعام دادن چه در
حدیث امده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است سی وچهارم انچه
در خانه حاضر باشد بواسطه مهمان اوردن سی وپنجم تکلف نکردن جهت مهمان

اکر خود امده باشد و تکلف کردن اکر او را طلبیده باشد سنی و ششم دنیا صفا
پختن و اکر مقدور او باشد و کم پختن اکر مقدورش نباشد سنی و هفتم در روز
مهمان را تواضع نمودن و انچه خواهد جهت او حاضر کردن چه روز سیم مهمان
چون اهل خانه اینکس میشود سنی و هشتم صاحب طعام خود با مهمان خوردن
سنی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اکر چه بمسافت پنج میل
باشد اما اکر کافر طلبد اجابت او لازم نیست چهلم با شنهای عیال خود طعام
خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن با شنهای عیال خود طعام میخورد
و کافر با شنهای خود چهل و یکم انکه بعد از حاضر شدن نان بر دستار خوان انتظار
چیزی دیکر نکشد و شروع در خوردن کند چهل و دویم کوچك پختن نان چه در
حدیث امده که با هر نانی برکتی هست چهل و سیم بعد از کذاردن نماز خفتن چیزی
خوردن چه ان از عادت پیغمبر انست چهل و چهارم خوردن پاره نان که در راهها
یافته باشند چه در حدیث امده که هر کس ان را بخورد حسنه در دیوان اعمال
او بنویسند و اکر نجس باشد و ان را بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال
او نوشته میشود **و اما** چهار امر حرام اول بسیار خوردن بحدی که ضرر رساند
چه هر کاه چیزی خورده باشند و دیکر چیزی خورند باعث امتلا میشود و
مرضها از این بهم میرسد و در حدیث امده که چیزی خوردن در حالیکه سیر
باشند باعث مرض میشود دویم رفتن بمجلس ضیافتی که او را نطلبیده باشند و
بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم خوردن طعام در مایده که شراب
یا هر چه مست کننده باشد خورند چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن
و اما ان بیست و پنج امری که مکروه است اول شکم را از طعام پر ساختن
دویم تکیه کرده طعام خوردن سیم بعد از طعام هر کاه اروغ زند سر بسوی
اسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث امده
که مربع نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد پنجم پسر خود را همراه بردن
هر کاه او را تنها بمهمانی طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار
هفتم طعام خوردن در حالیکه راه روند هشتم اجابت کردن دعوت طعامیکه
جهت ختنه دختران پخته باشند نهم نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه
نهادن دهم پاك کردن استخوان از کوشت چه در حدیث امده که جنیان را در ان

نصیبی هست پس اکر تمام کوشت او را بخورند انچه در ان خانه بهتر است میبرند یازدهم
هر روز کوشت خوردن و در خوردن روزی دو مرتبه کراهت بیشتر است
دوازدهم زیاده از چهل روز ترك خوردن کوشت کردن سیزدهم کوشت نیم
پخته خوردن چهاردهم مرد پیر را کرسنه خوابیدن پانزدهم فراخ دستی کردن در
معاش هر کاه مفلس باشد شانزدهم مهمان را خدمت فرمودن هفدهم ترك
کردن چیزی خوردن در وقت شام چه در حدیث امده که ان موجب خرابی بدن
میشود و نیز در حدیث امده که هر کس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی
نخورد قوت از او میرود و تا چهل شبانروز باز نمیاید هجدهم بد وامکشت طعام
خوردن با اختیار نوزدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال
کردن بچوب درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن به نی و ریحان سبب مرض
جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب شاهسپرم و انار مکروه است بیست و
یکم ماهی خوردن چه در حدیث امده که خوردن ان کوشت بدن را میریزاند بیست و
دویم پنیر بی مغز کردو و کردو بی پنیر خوردن بیست و سیم کوشت قاق خوردن
بیست و چهارم کوشت کندیده خوردن چه ان باعث خرابی بدن میشود بیست و
پنجم از چیزیکه موش از ان خورده باشد خوردن **مطلب دوم** در بیان
منافع طعامها و میوهها بطریقیکه از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین منقول است نان شعیر بدانکه نان جو خوردن از شعار پیغمبران است و قوت
و در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نکیرد الا هر مرضی که در ان باشد بیرون
کند و قوت پیغمبر انست نان برنج در حدیث امده که جهت مبطون نافعترین دواهاست
و دباغت معده میکند کوشت در حدیث امده که خوردن کوشت کوشت را در بدن
میرویاند و سید طعامهاست در دنیا و اخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و اله کوشت سر دست را دوست میداشتند کوشت قالیه بدترین کوشتهاست چه بمجرا
بول نزدیکتر است کوشت کبك ساقهای پای را قوی میکند و تب را میراند کوشت
مرغ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که کوشت مرغ بهترین کوشت
هاست قطاة از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که کوشت قطاة مبارك را
و صاحب یرقان را کبابش نافع حباری از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول
که کوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوة باه میدهد کوشت میش

در بیان منافع طعامها و میوهها

وکاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که گوشت میش شنوائی و
بینائی را زیاده میکند و گوشت گاو با چغندر خوردن برص را برطرف میسازد هر کسیه
در حدیث آمده که نفع بسیاری دارد و سبب قوهٔ باه میشود تخم مرغ در حدیث
آمده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیماریهاست که سبب آن بلغم باشد
عدس بریان کرده تشنگی را میشکاند و قوهٔ معده میدهد و شفای هفتاد مرض است
و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میکرداند آرد گندم بریان کرده طعام
پیغمبرانست و خوردن آن گوشت میرویاند و استخوان را سخت میسازد و قوهٔ باه
میدهد پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هر یک تنها مرض است
شکر نافع است از همه چیزها و ضرر ندارد سرکه و زیت طعام انبیاست و منافع آن
بسیار است ذهن را روشن میکرداند و عقل را زیاده میکند و صفرا را کم میسازد
و دل را زنده میسازد و کرمهائیکه در شکم آدمی باشد میکشد و شهوت زنا را برطرف
میسازد و زیتون بادها را میشکند روغن دواست خصوصا در تابستان شیر
گوسفند سیاه نافع تر است از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو
سیاه شیر و عسل جهت آب پشت نافع است برنج بهترین چیزهاست برای قطع
بواسیر نخود بریان کرده جهت درد پشت نافع است هفتاد پیغمبر از او دعا
کرده باقلی مغز ساق را زیاده میکند و فربه میسازد و آب را در دماغ زیاده
میکرداند و اگر با پوست بخورند دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم
میراند ماش مرض بهق را زایل میکرداند کدو باعث زیادتی دماغ میشود موز سرخ
هر صباح ناشتا بیست و یک عدد خوردن آن دفع مرضها میکند آنچه شبیه ترین
میوه‌هاست بمیوه‌های بهشت بعضی از مرضها را نافع است قطع بواسیر و نقرس میکند
انار سید میوه‌هاست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را بهترین
میوه‌ها گفته سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میکند و در هر اناری دانه
از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام انار را تنها
میخورده‌اند و دانهٔ انار را با پیه او خوردن دباغت معده میکند و وسوسهٔ
شیطان از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار
بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه
انار بخورد صد و بیست روز و از وسوسهٔ شیطان خلاصی یابد و دود کردن چوب

انار جانوران میگریزانند سیب نافع است جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی
بلغم و خوردن آن خون از بینی آمدن را برطرف میسازد به رنگ را نیکو میکرداند
و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو رو میسازد و غم را میبرد و کسی که آنرا
بخورد کلام او تمام حکمت میشود و شجاعت میآورد آمرود دل را جلا میدهد و معده
را دباغت میکند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشد آلو التهای حرارت میکند
و صفرا را ساکن میسازد و خشک آن جوشش خون را فرو مینشاند و مرض را میراند
اترج بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
ترنج سبز را دوست میداشته‌اند سفرجل دباغت معده میکند و بواسیر را زایل
میسازد و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول را نافع است کاسنی اما النسا و قولنج
هفت ورق آن و بر هر ورقی از آن قطرهٔ از آب بهشت است و باه را زیاده میکند
و فرزند را نیک میسازد و در آن شفای هزار مرض است بادروج یعنی ریحان
کوهی سده را میگشاید و اشتهای طعام میآورد و سل را میبرد و هضم طعام
میکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از آن دوست میداشته‌اند شد باجهت
سیر نافع است و اگر سه روز بخورند بوی دهن را خوشتر میکند پیاز نانخواه را
دفع میکند و قطع بواسیر مینماید و امان است از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام از آن با نمک میخورده‌اند کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبران است باعث
زیادتی حافظه میکردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام و برص را برطرف مینماید
خرفه حضرت فاطمه علیها السلام از آن دوست میداشته‌اند کاهو خون را صاف
میکند سداب عقل را میافزاید چغندر را از حضرت امام ... علیه السلام منقول است که آن دفع جذام میکند و سنا ... و استخوان
را سخت میکرداند کماة آب آن شفای درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقول است که در آن سه خصلت است ورق او بادها را
میشکند و مغز او بول را میراند و اصل او بلغم را برطرف میسازد کزدنا مان استاز
قولنج و بواسیر و باه را قوی میکرداند شلغم جذام را میبرد بادنجان مرض را میبرد
و طبیعت را با صلاح میآورد پیاز قوت باه میدهد و بلغم را میبرد و پشت را
سخت میکرداند و تب را زایل میکند و مرض وبا را برطرف میسازد و سعتر خوردن
آن پیش از طعام رطوبتها را دفع میکند **مطلب سیم** در آداب نوشیدن

بدانکه بیست وسه امر بآب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه **اما** یک امر واجب کردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد **واما** سیزده امر سنت اول در وقت اب خوردن ابتدا دعا بخواند الحمد لله منزل الماء من السماء ومصرف الامر کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء دوم انکه بعد از اب خوردن ابتدا دعا بخواند الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی فارونی واعطانی فارضانی وعافانی وکفانی اللهم اجعلنی ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه واله وتسعده بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین سیم انکه اب را بمکد چهارم انکه بهر دو دست بنوشد پنجم انکه بسه نفس بنوشد اگر اب دهنده غلام باشد ششم انکه بیک نفس بنوشد اگر اب دهنده ازاد باشد هفتم انکه اب بسیار ننوشد چه بسیار نوشیدن اب مادهٔ جمیع مرضهاست هشتم انکه از نزدیک دستهٔ کوزه واز موضع شکسته اب ننوشد نهم انکه در وقت اب نوشیدن حضرت امام حسین علیه السلام را یاد نماید و صلوات فرستد و قاتلان او را لعن کند چه اگر انحضرت را یاد نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود و صد هزار کناه از دیوان اعمال او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میکردد دهم اینکه از ناودان خانهٔ کعبه فرود اید نوشیدن چه سبب شفای مرضها دانست یازدهم اب زمزم نوشیدن چه دران شفای مرضهاست دوازدهم اب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است سیزدهم هدیه بردن اب زمزم بشهرها **واما** یک امر حرام وان در ظرف طلا و نقره اب نوشیدن است **واما** هشت امر مکروه اول اب نیل مصر نوشیدن چه ان دل را میمیراند دوم انکه بیک نفس اب نوشیدن اگر اب دهنده غلام باشد سیم انکه بسه نفس اب نوشیدن اگر اب دهنده ازاد باشد چهارم بیک بار سر کشیدن اب چه ان باعث مرض کباد میشود وان مرضی است در جگر پنجم ایستاده اب نوشیدن ششم انکه از نزدیک دستهٔ کوزه واز موضع شکسته اب نوشیدن هفتم بسیار اب نوشیدن هشتم تکرار خوردن **مطلب چهارم** در اداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن وانکشتری بدست کردن وکفش وموزه ونعلین در پای کردن و در

در اداب رخت پوشیدن

ان دو فصل است **فصل اول** در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل بر پنج قسم است **قسم اول** رخت پوشیدن واجب چون رخت پوشیدن زن هرگاه شوهر او خواهد و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود **قسم دوم** رخت پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت خوب پوشیدن مرد برای زن خود و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم **قسم سیم** رخت پوشیدن حرام چون حریر پوشیدن مردان را در غیر جنگ و ضرورت چنانکه مذکور خواهد شد **قسم چهارم** رخت پوشیدن مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن را در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هرگاه ارادهٔ زینت نکند **قسم پنجم** رخت پوشیدن مباح وان رخت خوب پوشیدن است سوای انچه مذکور شد چون رخت خوب پوشیدن مباح است **فصل دوم** در انچه برخت پوشیدن خوب متعلق است بدانکه چهل وسه امر برخت پوشیدن متعلق است یک امر واجب و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه **اما** یک امر واجب انکه جامه پاک باشد در حالتیکه نماز میکند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست **واما** شش امر حرام اول پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام و در وقت نماز کردن خلاف است سیم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختیکه غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد انکه با او زنا کنند ششم انکشتری طلا در انکشت کردن **واما** بیست و شش امر سنت اول رختیکه میپوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت دوم انکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث امده که جامهٔ پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وائمهٔ معصومین علیهم السلام بوده سیم انکه کوتاه باشد چهارم انکه استین انجامه از انکشتان دراز تر نباشد پنجم انکه جامهٔ خانه غیر جامهٔ بیرون رفتن باشد ششم انکه در حالت پوشیدن جامهٔ کوزهٔ نو را پر اب سازند و سورهٔ انا انزلناه سی و دو بار بران بخوانند و بدمند و قدری ازان بر انجامه پاشند چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که سبب فراخی نعمت میشود مادامیکه از انجامه اثری باقی باشد هفتم در حالت

پوشیدن جامهٔ نو اینکه دعا را بخواند که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد علیه السّلام روایت کرده که گفت پرسیدم از آنحضرت که کسی که جامهٔ نو بپوشد چه کار کند آنحضرت فرمودند که این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَتُقًی وَبَرَکَةٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ حُسْنَ عِبَادَتِکَ وَعَمَلاً بِطَاعَتِکَ وَاَدَاءَ شُکْرِ نِعْمَتِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَسَانِی مَا اُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَاَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ سَوِّمْنِی بِسِیمَاءِ الْاِیمَانِ وَتَوِّجْنِی بِتَاجِ الْکَرَامَةِ وَقَلِّدْنِی حَبْلَ الْاِسْلَامِ وَلَا تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْاِیمَانِ مِنْ عُنُقِی نهم آنکه ایستاده عمامه بندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد شده دهم آنکه همیشه تحت الحنک ببندد یازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَآمِنْ رَوْعَتِی وَاَعِفَّ فَرْجِی وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِی ذٰلِکَ نَصِیبًا وَلَا لَهُ اِلٰی ذٰلِکَ وُصُولاً فَیَصْنَعَ لِیَ الْمَکَائِدَ وَیُهَیِّجَنِی لِارْتِکَابِ مَحَارِمِکَ دوازدهم آنکه زیر جامه را رو بقبله نپوشد سیزدهم آنکه موزه و کفش و نعلین را نشسته بپوشد چهاردهم آنکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در آن کند و در کندن اول از پای چپ بکند پانزدهم آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَطِّئْ قَدَمَیَّ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَثَبِّتْهُمَا عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْاَقْدَامُ شانزدهم آنکه در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی مَا اُوَقِّی بِهِ قَدَمَیَّ مِنَ الْاَذٰی اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْهُمَا عَلٰی صِرَاطِکَ وَلَا تُزِلَّهُمَا عَنْ صِرَاطِکَ السَّوِیِّ هفدهم آنکه نعلین و موزهٔ زرد بپوشد چه در حدیث آمده از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که فرمودند کسیکه نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آید و نعلین زرد لباس پیغمبران است نوزدهم پوشیدن موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که پوشنده را فربه میکند بیست و یکم انگشتری بدست کردن بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن بیست و سیم انگشتری عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که آن امان است از هر بلائی بیست و چهارم انگشتری که نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که

مفلسی را میبرد بیست و پنجم انگشتری که نگین آن فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که کسیکه در دست او انگشتری باشد که نگین او فیروزه باشد هرگز محتاج نشود بیست و ششم انگشتری که نگین آن جزع یمانی باشد در دست کردن **و اما ده امر مکروه** اول پوشیدن موزهٔ سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند و غم میاورد اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست سیم پوشیدن جامهٔ مصور بتخصیص در نماز چهارم جامهٔ سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران که بمومنان بگوی که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامهٔ سیاه پنجم جامهٔ پوشیدن که بسبب آن انگشت نما باشد چه در حدیث آمده که کسی که جامهٔ بپوشد که بسبب آن جامه مشهور شود خدا تعالی او را جامهٔ از آتش دوزخ بپوشاند ششم جامهٔ سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامهٔ که زرد باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرموده که رنگ کردن جامه بزعفران خاصهٔ بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده اند و از آن عذر گفته که من چون عروسی کرده ام جهت آن قبای زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعل پوشیده براه روند مگر آنکه یکی را بد وختن داده باشند چه در حدیث آمده که هر که در یک نعل راه رود اگر شیطان ضرری باو رساند کسی را ملامت نکند مگر نفس خود را نهم انگشتری از آهن در دست کردن دهم عمامه را نشسته پیچیدن

باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی

در اقسام قضا پرسیدن

در قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام آن و صفات قاضی و در آن سه فصل است **فصل اول** در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسم است **قسم اول** قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانهٔ مسلمانان و آن وظیفهٔ امام است یا نایب او و بر امام واجب است که در هر قطری از اقطار و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرایطی که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند بر او واجب عینی است

وبعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمیدانند هرگاه جمعی دیگر باشند که بان قیام توانند نمود واگر امام تعیین نکند واجب کفائی است مگر انکه منحصر یك شخص باشد چه در اینصورت با عدم تعیین امام نیز برانکس واجب عینی است واگر امام عالم بحال انکس نباشد براو واجب است که حال خود را بعرض امام رساند تا امام عالم بحال او شود و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایط را لازم است حکم کردن و واجب است بر مردمان رفع قضایای خود باو نمودن چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام ونبودن فقیه جامع الشرایط قضای فقیه عادل امامی واگر چه مجتهد نباشد کافیست وحکم او حکم فقیه جامع الشرایط است وهرگاه جماعتی که اهلیت قضا در ایشان باشد بسیار باشند یا قضا رسیدن ایشان سنت است یا نه مجتهدین را در این خلاف است اقرب انستکه اگر کسی که بر خود اعتماد داشته باشد که بان قیام تواند نمود سنت است که متکفل ان شود وبعضی از مجتهدین برانند که اگر مفلس باشد سنت است که بقضا رسد واز بیت المال رزق گیرد و اگر بفضل مشهور نباشد سنت است که مرتکب قضا شود تا مشهور بفضل گردد واگر مشهور بفضل باشد یا انکه محتاج نباشد مکروه است قضا رسیدن وجایز است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که حکم شرع بطریق حق جاری میتواند ساخت وحکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست واگر چه ان ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع جهت ضرورت بان قاضی جایز است واگر ان قاضی حکمی کند بواسطه شخصی بگرفتن مال خود ان شخص را جایز است گرفتن ان وجایز است متعدد بودن قاضی در یك شهر و در اینصورت مردمان در رفع کردن قضای خود بهر کدام که خواهند مخیرند هرگاه در جامعیت شرایط مساوی باشند واگر مساوی نباشند رفع باعلم باید کرد واگر در علم مساوی باشند باورع واگر یکی اعلم باشد ودیگری اورع اعلم مقدم است بر اورع واگر در اینصورت میانه مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود وهر یك از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد مقدم است بر قاضی مدعی علیه وجایز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا انکه هر قاضی را بنوعی از قضا مخصوص کرداند مثل انکه یکی را جهت قضا رسیدن میانه مردان تعیین نماید ودیگری را جهت زنان واما جایز است که

شرط کند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین در این خلاف است وکسیکه جاهل باحکام شرعیه باشد وشرایط قضا در او محقق نباشد قضا رسیدن براو حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که قاضی بر چهار قسم است سه از ایشان در دوزخند ویکی در بهشت اول انکه دانسته حکم بباطل کند دوم انکه حکم بباطل کند وندانند که باطل است سیم انکه حکم بحق کند وندانند که حق است این هر سه بدوزخ میروند اما چهارم انکه حکم بحق کند وداند که حق است این قاضی به بهشت میرود **قسم دوم** قضا رسیدن خاص وان در صورتیستکه مدعی ومدعی علیه بشخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم کند وحکم این شخص بر ایشان جاریست واگر چه امام یا کسی از جانب او جهت قضا رسیدن عام موجود باشد وشرط است در این قاضی انچه در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفاتیکه مذکور خواهد شد وایا رضای مدعی ومدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرط است مجتهدین را در ان خلاف است واگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم ان قاضی براو نافذ نیست واین قاضی بر مدعی ومدعی علیه حکم بتعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطائی عاقله دیت نمیدهد **فصل دوم** در صفات قاضی بدانکه بیست وهفت صفت میباید که در قاضی باشد دوازده صفت واجب وپانزده صفت سنت **اما** دوازده صفت واجب اول انکه بالغ باشد چه قضای طفل صحیح نیست دوم انکه عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست سیم انکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست وبعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضعیکه گواهی او مسموع باشد صحیح است چهارم انکه مؤمن باشد چه قضای غیر مؤمن صحیح نیست پنجم انکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند وگناه صغیره از او بسیار سر نزند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم انکه حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا صحیح نیست هفتم انکه قدرت بر چیزی نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم انکه ازاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم انکه کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است دهم انکه فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست یازدهم انکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد چون قضای فرزند بر پدر وبنده بر اقا وعدو بر عدو صحیح نیست دوازدهم انکه در

در صفات قاضی

احکام شرعیه واصول ان اجتهاد کرده باشد واجتهاد بدانستن هفت علم حاصل
میشود اوّل علم کلام بدلیل تفصیلی چه دلیل اجمالی کافی نیست وان علمی است که بحث
کرده میشود دران از شناختن خدا تعالی وصفات ثبوتیه وسلبیه وعدل وحکمت
او و نبوت پیغمبر وامامت امیر المؤمنین وائمّه علیهم السلام ومعاد وامّا معرفت
انچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر واعراض ودفع شبهها تیکه کرده اند واشند
واجب کفائی است دوّم علم اصول فقه وان علمی است که بحث میشود دران از دلایل
احکام شرعی از امر ونهی وعموم وخصوص واطلاق بطریق تفصیل واجمال وبیان وغیر
اینها سیّم علم نحو ضروری وان علمی است که بحث میشود دران از احوال اخر کلمه
وکلام از حیثیت اعراب وبنا امّا استیفای مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف
ضروری وان علمی است که بحث میشود دران از احوال بنای کلمه پنجم علم بلغت
عرب انمقدار که قران واحادیث حضرت رسالت پناه وائمّه معصومین علیهم السّلم
را تواند فهمیدن ششم علم منطق وان علمیست که فهم را از خطای در فکر نگاه
میدارد واز علم منطق دانستن شرایط حدّ وبرهان ومعرفت اشکال اقترانیه و
استثنائیه کافیست هفتم دانستن چهار اصل اوّل ایات قرانیه دوّم احادیث
نبویه صلّی الله علیه واله وائمّه علیهم السّلم که از انها احکام شرعیه مستنبط میشود
ودر دانستن انها دانستن نیست وپنج امر لازم است وان دانستن ناسخ ومنسوخ
انهاست وعموم وخصوص وامر ونهی واطلاق وتقیید ومحکم ومتشابه واجمال
وبیان وظاهر ومأوّل وقصد الفاظ وکیفیت دلالت ومفاسد الفاظ ومتواتر و
احاد ومسند ومرسل ومقطوع وحال روات وتعارض ادلّه وقوّت استخراج وایات
قرانیه که احکام شرعیه ازان مستنبط میشود قریب بپانصد ایه است وحفظ انها
شرط نیست بلکه فهمیدن معانی واستحضار انها هرگاه محتاج بان شود کافیست
ودر احادیث اعتماد بر اصل مصحّح از چهار اصل مشهور که ان کافی ومن لا یحضره الفقیه
وتهذیب واستبصار است که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده اند کافیست
سیّم احاطه بمسایل اجماعیه تا انکه اجتهاد بخلاف ان نکند امّا معرفت مسایل اجماعی
وخلافی واجب نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب وبراءة اصلیه در جائیکه محتاج
بدلیل عقلی میشود وانجا ایات قرانیه واحادیث نباشد ودانستن قیاس پیش امامیه
حجت نیست امّا نزد سنّیان حجت است ومراد بدانستن این علوم انست که او را قوت

ان باشد که رد فرع باصل تواند کرد واستنباط فرع از اصل تواند نمود چه تحصیل
این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است امّا بهم رسانیدن ان
قوت بغایت مشکل است تا انکه توفیق الهی شامل حال کدام سعادتمند گردد ع
اینکار دولت است کنون تا کرا رسد وامّا پانزده صفت سنّت اوّل انکه قاضی
زاهد ومتورع وامین باشد دوّم انکه اعمال صالحه بسیار کند سیّم انکه از هوای
نفس شدید الفقه باشد چهارم انکه بتقوی حریص باشد پنجم انکه بی عنف و
تعدّی صاحب قوت باشد وبی ضعف وسستی ملایم باشد تا انکه در باطل او
طمع نکند وضعیف از عدل او مایوس نشود ششم انکه حلیم باشد هفتم انکه فهیم
باشد برای امور هشتم انکه ضابط باشد نهم انکه چیزها را زود بشنود دهم انکه قوت
در بصر وبصیرت او باشد یازدهم انکه دانا باشد بزبان اهل انشهر یکه در انجا
قاضی است دوازدهم انکه از طمع منزّه باشد سیزدهم انکه صادق القول باشد
چهاردهم انکه صاحب رای باشد پانزدهم انکه جبّار نباشد تتمّه قاضی بودن
شخصی بسبب تعیین امام بسه طریق ثابت میشود اوّل شنیدن از امام که بشخصی بصیغه
ماضی گوید ولّیتك الحکم یعنی والی کردانیدم ترا در حکم کردن یا استنبتك فی الحکم
یعنی نایب کردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر گوید چون احکم بین النّاس یعنی
حکم کن تو میان مردمان دوّم گواهی دادن دو عادل بر قول امام در تعیین او
سیّم گواهی دادن جماعتی که از گواهی ایشان ظنّی حاصل شود وبشیاع برسد وقول
قاضی در تعیین از جانب امام بی این سه طریق کافی نیست واگرچه قرینه بران دلالت
کند وایا کافی است خط امام در قبول کردن قول او میانه مجتهدین در این خلافست
وعزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اوّل دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن
یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان براو ودر این صورتها بعد از عزل او باین
سببها اگر اینها زایل شود عود قضا نمیکند دوّم مردن امامیکه ان قاضی را نصب کرده
سیّم ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن
او چهارم عزل کردن امام او را جهت مصلحتی وایا امام او را بی مصلحت عزل میتواند
کرد یا نه مجتهدین را در ان خلاف است اقرب انستکه میتواند ودر عزل علم قاضی
بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیح است واگر قاضی بعد
از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمیکنند مگر

در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد

بگواه کذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبول است **فصل سیم**
در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا پرسیدن
دارد شانزده امر واجب سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما
شانزده امر واجب اول حاضر ساختن مدعی علیه و اگر چه تحریر دعوی او نکرده باشد
بخلاف غایب که او را تکلیف حضور نکند مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی
لازم است که از ولایت او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکند
و گواه میگیرد و اگر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی
پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او باشد اگر او وکیل تعیین نکرده باشد و اگر حکم
قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر
شدن پیش از قاضی امتناع نماید قاضی حکم باحضار او میکند و اگر خواهد که او را تعزیر
کند جایز است و قاضی معزول نیز اگر مدعی علیه را بطلبد لازم است رفتن و اما اولی
آنست که تحریر دعوی کند آنگاه مدعی علیه را بطلبد دوم برابر داشتن مدعی و
مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر و در نظر کردن و گوش بر
سخنان ایشان انداختن و جواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و
عدل نمودن و حکم کردن و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان
مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب
مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مجلس شریح پهلوی او
نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل
قلبی در هیچ کدام واجب نیست سیم مقدم داشتن کسیکه پیشتر بدعوی آمده باشد
مگر آنکه متاخر ضرورتی داشته باشد چون مستعجل و کسیکه بسفر رود یا زن
باشد چه در اینصورت واجب است که اینها را مقدم دارد و اگر در آمدن مساوی
باشند قرعه بنام ایشان بزنند پس بنام هر کس که بیرون آید او را در یک دعوی مقدم
دارد و بس چهارم شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا
بسخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی در این مسئله
نقل اجماع کرده و بعد از آن قرعه بزنند خلاف مر سنیان را که ایشان گفته اند که
میباید هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه و صرف دعوای ایشان
کنند یا صلح نمایند و حاکم در اینصورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم زجر کردن

کسیکه از طریق شرع در مجلس او تعدی کند باین طریق که اول با همسنگی و نرمی
دفع او نماید پس اگر باین متنبه نگردد درشتی کند و محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق
از قاضی باشد سنت است که عفو کند ما دامیکه بفساد نکشد ششم تلقین کردن
یکی از مدعی و مدعی علیه را بچیزیکه ضرر دیگری در آن نباشد و هدایت کردن
یکی از ایشان را بحجت او هفتم رشوه نگرفتن پس اگر گرفته باشد واجب است که
بصاحبش رد کند با وجود آن و بدل آن با تلف آن هشتم آنکه قاضی در اثنای گواهی
دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه از او وسیله گواهی خود سازد یا او را دلیر
گرداند بر گواهی دادن هر گاه در گواهی دادن مردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه
خواهد که بر حقی اقرار کند حاکم شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد
مگر در حدود نهم حکم کردن هر گاه مدعی التماس حکم کند و موجب حکم پیش او ثابت
شده باشد پس در اینصورت بگوید که حکمت یا قضیت یا انفذت و آنچه بدینها
ماند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه حق مدعی را تسلیم او کند یا او را بگرفتن
آن عین یا فروختن آن امر نماید کافیست و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست
که بگوید مدعای تو پیش من ثابت شده یا دعوی تو ثابت است چه در اینصورت
نقض آن جایز است بخلاف امر کردن بگرفتن عین جهت آنکه نقض آن جایز نیست
دهم حکم خود را بر طرف کردن هر گاه خلاف آن بقرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر
واحد صحیح ظاهر گردد خواه او حاکم باشد و خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده
باشد جاهل بان و خواه نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین واجب
نوشتن تمسک جهت اقرار کننده هر گاه خصم او التماس کند و آنکس معروف باشد
یا کسی باشد که او را بشناسند و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و با تعذر
آن آنکس که التماس میکند بدهد دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن
از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی نماید و اصل مال ظاهر نداشته باشد
یا آنکه اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد و اگر اینچنین نباشد
او را حبس کند تا آنکه مفلسی او بگواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد ظاهر شود یا
آنکه خصم او تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند بفروختن
و اگر از فروختن امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا آنکه بنیابت او خود بفروشد
سیزدهم سؤال کردن از گواه هر گاه مدعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی

کواه کند او را بحاضر کردانیدن ایشان امر نماید و بعد از انکه کواه را حاضر کردانند
حاکم از ایشان سؤال نکند مکر بالتماس مدعی یا انکه کوید هر کس پیش او کواهی هست
بکوید پس اکر هر دو کواه متفق کویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان
نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین بر انند که بی اذن
مدعی حکم میتواند کرد لیکن واجبست که کواهان را بر خصم عرض کند تا انکه اکر خصم
فسق ایشان را داند ظاهر کرداند پس اکر خصم جهت جرح کردن مهلتی طلبد سه روز
او را مهلت دهد و بعد از ان حکم کند و اکر حال کواهان را نداند کواهان عادل
از مدعی طلب کند و اکر مدعی کوید که کواه ندارم [illegible] مدعی کند که او را قسم
بر مدعی علیه میرسد پس اکر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد چهاردهم
سؤال کردن از حال کواهان از عدالت و فسق ایشان اکر عالم نباشد و اکرچه مدعی
علیه از ان ساکت باشد و موقوف نیست واجب بودن تزکیه کواهان بر طعن زدن
ایشان و آیا وجوب تفحص حال کواهان ساقط میشود باقرار کردن مدعی علیه بعدالت
ایشان مجتهدین را در این دو قول است پانزدهم انکه در حالیکه مدعی علیه از قسم
خوردن امتناع نماید حاکم یک مرتبه باو بکوید که اکر قسم نمیخوری مدعی قسم میخورد
وحق را باز یافت مینماید و همچنین واجبست بر حاکم قسم دادن مدعی بر غایب و میت
وغیر اینها شانزدهم انکه تا یکی از مدعی علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اکر اینها نباشند
و حکم کند حکم او صحیح نیست و اما سی و شش امر سنت اول بمسجد جامع رفتن در وقت
امدن بشهر و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن و سؤال نمودن از خدا تعالی توفیق
و عصمت و اعانت را و سلام کردن بر انکسی که اول پیش او اید دوم نزول کردن در
میان شهر سیم کرفتن صورت تمسکات و محضرها و قبالها را از قاضی معزول چهارم
سؤال کردن از احوال انشهر و شناختن اهل انرا از انکه محتاج بشناختن باشد پنجم
منادی کردن بامدن او در وقت در امدن بشهر و خواندن چیزی که امام جهت او
نوشته باشد ششم انکه ابتدا کند باحوال انهائیکه در حبس قاضی معزول باشند پس
اکر محبوس اقرار کند بواسطه خصم او را نکاه دارد تا انکه حق را بدهد و اکر منکر باشد
سؤال از خصم کند پس اکر خصم اعتراف کند بانکه او را بغیر حق حبس کرده اند رها کند و اکر
محبوس کوید مرا خصمی هست اما نمیشناسم او را نکاه دارد تا خصم او پیدا شود و اکر
کوید خصم ندارم حال خصم او را بمنادی کردن تحقیق نماید پس اکر بعد از منادی کردن

خصم او ظاهر نشود او را سر دهد و اکر کوید که حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین
را درین دو قول است اقرب انستکه قولش مقبول نیست چه متضمن قدح در قاضی
اول است بلکه تفحص حال او باید کرد و او را قسم باید داد بر بری الذمه بودن او و انکاه
ورا رها کند و آیا کفیل کرفتن از و دراینصورت لازم است یا نه دران خلاف است و
اکر کوید که خصمی دارم اما مرا بظلم حبس کرده بود در این نیز میانه مجتهدین خلاف است
اقرب انستکه قول او مقبول نیست چنانچه در مسئله سابق کذشت هفتم نکاه کردن
در اموال اطفال و دیوانکان پس حکم کند میانه ایشان بانکه ببیند که اطفال اکر بالغ
و عاقل شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم و ولی ایشان اکر از ولایت معزول شده
باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس
اکر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل
کرداند و بدل ایشان جماعتی دیکر تعیین کند و اکر ضعیف باشند دیکری را با ایشان
ضم کند هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس هرکاه امینان خاین
شده باشند امانتهای مسلمانان را از ایشان باز کیرد و لقطه و ضاله که در معرض تلف
باشد یا انکه نفقه انها برابر قیمت انها شده باشد بفروشد و ما عدای انها را نکاه
دارد یا انکه بکسی دهد که انها را یافته باشد نهم فکر کردن در محرران و قسمت کنندکان
املاک و کسانیکه کواهان را تزکیه کنند و مترجمان و کسانیکه قاضی اکر کر باشد سخنان
مدعی و مدعی علیه را بقاضی بفهمانند پس هرکدام از اینها که فاسق شده باشند
بدیکری بدل کند دهم نشستن جهت قضا در جائیکه امدن پیش او باسانی میسر
کردد یازدهم انکه روی بقبله بنشیند و بعضی از مجتهدین بر انند که پشت بقبله
بنشیند و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند دوازدهم انکه وضو
بسازد و جامه خوب بپوشد سیزدهم انکه بسکینه و وقار از خانه بیرون اید چهاردهم
انکه بسیار کشاده روئی نکند بحیثیتی که مردم در سخن کفتن پیش او جرات کنند و چندان
کرفته نیز نباشد که مانع از سخن کفتن پیش او شود پانزدهم انکه خالی باشد از انچه او را
مشغول سازد و باعث پراکندکی خاطر او کردد چون غضب و کرسنکی و تشنکی و خوش
حالی بسیار و غم بیشمار و بیماری و خواب و انچه بدینها ماند شانزدهم حاضر کردانیدن
علما در مجلس قضا تا انکه او را اکاه کردانند بر ماخذ حکم یا خطائیکه از او واقع شود
هفدهم حاضر کردانیدن جماعتی از عدول را در مجلس قضا جهت ترتیب خصوم در دعوی

وجماعتیکه براقرار نمودن مردمان وحکم کردن قاضی کواه شوند وکواهی عادل و
قاسمی امین هیجدهم ترغیب نمودن قاضی مدعی ومدعی علیه را بصلح کردن پس اکر
از صلح امتناع نمایند حکم کند واکر ان مسئله بر قاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت
طلبد تا بر او ظاهر شود واجتهاد در تحصیل ان کند نوزدهم متفرق ساختن کواهان
هرکاه دران قضیه شک وریبی داشته باشد اکر کواهان از اهل فضل وعلم
نباشند بیستم انکه کسی که اقرار بحدی نماید قاضی چنان کند که شاید او انکار ان
کند واز حد خلاص کردد چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله نسبت
بماعز کردند بیست ویکم امر کردن بنشستن مدعی ومدعی علیه در برابر او وجایز است
انکه هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مکر انکه ایستاده کافر
باشد ونشسته مسلمان بیست ودوم انکه در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته
باشد بیست وسیم انکه قاضی خود متوجه خریدن وفروختن خود نشود بیست وچهارم
حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی ومدعی علیه وضیافت نکردن یکی از ایشان را
بیست وپنجم انکه هرکاه مدعی ومدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند با ایشان بکوید
که سخن کویید یا مدعی شما سخن کویید بیست وششم انکه در ساقط کردانیدن حق یا
ابطال دعوی شفاعت نکند بیست وهفتم عیادت مدعی ومدعی علیه کردن و
بر جنازهٔ ایشان حاضر شدن بیست وهشتم اجتهاد کردن در انکه مدعی ومدعی علیه
را ابرا بر خواهد اکر ممکن باشد بیست ونهم سؤال کردن از عدالت کواهان در نهانی چه
ان از تهمت دورتر است وهرکاه مدتی بکذرد که در کواهان تغییر حال ممکن باشد
مجددا از حال ایشان سؤال کردن وبعضی از مجتهدین کفته اند که هرکاه شش ماه بر ایشان
بکذرد از حال ایشان سؤال باید کرد سی ام انکه قاضی در وقت قسم دادن وعظ کوید
سی ویکم انکه قضایای هر روز وهفته وماه وسال را در جائی جمع کند وتاریخ انها
را بنویسد تا انکه از تغییر محفوظ باشد سی ودوم انکه بر حکم کردن در هر قضیهٔ
کواهان عادل بکیرد سی وسیم عفو کردن قاضی از کسیکه درشتی باو کند سی وچهارم
ترک کردن قاضی کرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اکر احتیاج بان نداشته
باشد وهمچنین است حکم کاتب ومترجم قاضی ومعلم قران ومدرس اداب وغیر ان
وصاحب دیوان وکیال وکواهانیکه کواهی دهند مکر انکه برای سفر کردن ومؤنت سفر
محتاج بان باشند چه در اینصورت کرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جایز است سی وپنجم

انکه سه نوبت بکسیکه قسم متوجه اوست بکوید که اکر قسم نمیخوری حکم میکنم بحق
جهت دیکری سی وششم سوکند مغلظ دادن در اموالیکه زیاده از ربع دینار
باشد **واما** چهار امر حرام اول چیزی دادن جهت قاضی شدن وبعضی از مجتهدین
بر انند که انکسیکه ارادهٔ قاضی شدن دارد اکر میان مردمان مشهور نباشد
سنت است که چیزی دهد وقاضی شود تا انکه بعلم وفضل مشهور کردد دوم رشوه
کرفتن قاضی در قضا پرسیدن وهمچنین رشوه دادن بقاضی حرام است مکر انکه داند
که اکر رشوت ندهد مالش فوت میشود چه در اینصورت جایز است سیم اجرت
کرفتن قاضی با عدم تعیین وعدم احتیاج از مدعی ومدعی علیه وغیر ایشان اما با
احتیاج مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی ومدعی علیه را بچیزیکه
مستلزم ضرر دیکری باشد **واما** یازده امر مکروه اول دربان نکاه داشتن قاضی
در وقت قضا پرسیدن وبعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت انکه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه واله نهی از ان کرده دوم قضا پرسیدن در وقت کرسنکی
وغضب سیم خریدن وفروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار
کشاده رو بودن قاضی که بسبب ان هیبتش از دلها ساقط شود پنجم بسیار مقبوض
بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مشخص جهت کواه شدن هفتم شفاعت کردن
قاضی جهت حقی یا ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن کواهان هرکاه از اهل فضل
باشند ووعظ کفتن ایشان نهم سخن کردن با یکی از مدعی ومدعی علیه وبعضی از
مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا پرسیدن وبعضی از مجتهدین ان را حرام
میدانند یازدهم رزق کرفتن قاضی با علم احتیاج وعدم تعیین از بیت المال **مطلب**
دوم در بیان تحقیق نمودن دعوی وجواب کفتن وکیست حکم حاکم ودران
چند فصل است **فصل اول** در تحقیق نمودن دعوی بدانکه مدعی کسی است
که هرکاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد با انکه خلاف اصل یا خلاف
ظاهر را دعوی کند ومدعی علیه مقابل اوست وشش چیز در مدعی شرط است اول
انکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم انکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه
معتبر نیست سیم انکه مختار وجایز التصرف باشد چه دعوی غافل ومست وبیهوش
وخفته وکسیکه او را باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم انکه دعوی را جهت
نفس خود کند یا جهت کسیکه ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده

تحقیق نمودن دعوی

باشد پس اکر غیر انها دعوی کند صحیح نیست پنجم انکه انچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالك ان تواند شد پس دعوی شراب وکوشت خوك کردن مسلمان صحیح نیست واکرچه دعوی بر جهود باشد ششم انکه دعوی او بحسب شرع لازم باشد پس اکر شخصی دعوی نماید که فلان ملك را فلان شخص بمن بخشید این دعوی مسموع نیست تا انکه بکوید که بمن بخشید و بتصرف من داده چه در بخشیدن تا قبض نه منند لازم نمیشود وجواب مدعی علیه بر سه قسم است **قسم اول** انکه اقرار کند بانچه مدعی دعوی میکند پس در اینصورت هرکاه مدعی علیه بالغ وعاقل ومختار وجائز التصرف باشد لازم میشود بر او اداء حق کردن واکر در اینصورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا کواه بکیرد حاکم چیزی بران بنویسد وکواه بکیرد بشرطیکه مدعی علیه را بشناسد یا دو کواه عادل کواهی دهند که بر حال او ظاهر شود چنانچه کذشت واکر بر این مدعا کواه نباشد ومدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد ودران نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد وبمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد واکرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو بایکدیکر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی بر غیری واکر مدعی علیه در صورتیکه اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید وبکواه انرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند واکر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود **قسم دوم** انکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس در اینصورت اکر حاکم شرع عالم باشد بحق مدعی حکم کند بر مدعی علیه بدادن ان حق بمدعی ولکر عالم نباشد طلب کواه از مدعی کند پس اکر کواهان عادل بکذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند واکر کواهانی بکذراند که حال انها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت کواهان از مدعی وطلب جرح در ایشان از مدعی علیه نماید واکر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهد پس اکر مدعی کوید که کواهان من غایب اند حاکم او را مخیر میسازد میانه قسم دادن مدعی علیه وصبر کردن تا کواهان را حاضر کرداند ودر اینصورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد واکر مدعی کوید که کواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعی علیه قسمی است پس اکر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد وحاکم بی رضای مدعی یا حاکم شرع اکر قسم بخورد اعتبار ندارد وبعد از انکه مدعی علیه قسم بخورد

دعوی ساقط میشود پس اکر بعد از ان مدعی مالی از مدعی علیه بیابد حرام است که انرا بعوض مال خود بردارد مکر انکه مدعی علیه بعد از قسم کویند که قسم دروغ خوردم واکر مدعی بعد از قسم مدعی علیه کواه بکذراند حق او در اینصورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین خلاف است اصح انستکه ثابت نمیشود ودر اینصورت که قسم متوجه مدعی علیه باشد اکر از قسم خوردن امتناع نماید یا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بان حق جهت مدعی یا انکه مدعی هرکاه قسم بخورد جهت او حکم کند مجتهدین را در این نیز خلاف است اقرب انستکه مدعی باید که قسم بخورد انکاه برای او حکم کند واکر در این صورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید ایا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در ان مجلس دعوی او ساقط میکردد در این نیز میانه مجتهدین خلاف است ومشهور انستکه بالکلیه دعوی او ساقط میشود مکر انکه در مدعای خود کواهان عادل بکذراند واکر مدعی از قسم خوردن در اینصورت مهلت طلبد حاکم او را مهلت میدهد بخلاف مدعی علیه که اکر او در قسم خوردن مهلت طلبد مهلتش نمیدهند ودر صورتیکه قسم متوجه مدعی باشد ایا میرسد او را که طلب حاضر کردانیدن خصم خود کند مجتهدین را در این خلاف است اقرب انستکه لازم نیست وقسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود انستکه باسم خدا تعالی باشد یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوکند خوردن کذشت واکر حاکم داند که جهود را اکر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او دهد مکر انکه مشتمل باشد مذهب او بقسم دادن بر فعل حرامی وسنت است که حاکم در حقوق سوکند مغلظه بدهد مکر انکه در ربع دینار باشد که سوکند مغلظه خوردن بر مدعی لازم نیست وسنت است که حاکم سوکند خورنده را پیش از سوکند خوردن وعظ کوید وقسم خوردن میباید که در مجلس حاکم واقع شود مکر کسیکه معذور باشد چون زنیکه عادت او نباشد که از خانه بیرون اید یا بیماری که بمجلس حاکم نتواند حاضر شد وسوکند خوردن کنك باشارت اوست وبعضی از مجتهدین کفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند وبکنك دهند که بخورد اکر بخورد دعوی او ساقط میشود واکر نخورد انچه مذکور شد بر او حکم میکند وکافیست منکر را سوکند خوردن بر نفی استحقاق مدعی واکرچه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد وسوکند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود ودر ترك ان ودر فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر وقسم خوردن برد وقسم است

قسم اول بر نفی وان وظیفهٔ منکر است چنانچه مذکور شد **قسم دوم** در اثبات
وان در پنج موضع است که مدعی در انها قسم بخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع
ضرری از خود اول لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم میدانند دوم
قسم خوردن مدعی بر کشتن و قسم خوردن خویشان او سیم قسم خوردن مدعی
هرگاه دو گواه نداشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعی علیه رد
کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری
هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدعی در اینصورت تنها
قسم میخورد جهت اثبات مال خود و در چهار موضع مدعی قسم میخورد اول انکه
مدعی علیه قسم را رد کند چه در اینصورت مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد دوم
انکه مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت مدعی قسم میخورد سیم
انکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در اینصورت مدعی قسم
میخورد چهارم انکه مدعی دعوی کشتن یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص
خواهد امد چه در اینصورت قسم متوجه مدعی است و در سه موضع رد قسم بر
مدعی ممکن نیست اول انکه هرگاه وصی یتیم مالی را بر شخصی دعوی کند و انشخص
منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در اینصورت رد قسم بر وصی یتیم نیست
دوم انکه وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت مرا بچیزی برای فقرا وصیت کرده
یا بخمس یا زکوة یا حج وصیت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید
چه در اینصورت حبس منکر لازم است تا انکه سوگند خورد یا اقرار کند سیم انکه امام
وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع است بلکه حبس منکر میکند
تا سوگند خورد یا حکم بنکول کردن او کند و در پنج موضع امام قسم نمیتواند داد اول
انکه شخصیکه منکر باشد تمام شدن سال بر مال او در زکوة دوم انکه شخصیکه
منکر باشد رسیدن مال او بنصاب سیم انکه شخصیکه دعوی ناقص بودن خرص
معتاد کند پنجم انکه جهودی که دعوی اسلام پیش از تمام شدن سال تا انکه از
دادن جزیه خلاص شود **قسم سیم** انکه مدعی از جواب ساکت باشد و سبب
ان اگر از افت گنگی باشد حاکم او را بهر طریقیکه تواند عالم گرداند تا انکه
جواب او از اقرار و انکار معلوم شود و اگر سبب عناد و عداوت باشد او را حبس
کند تا جواب مدعی گوید یا انکه حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن او

بعد از انکه حاکم شرح جواب را با او ظاهر کند و او جواب اقرار و انکار را بگوید مدعی
را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهت مدعی بحق او
فصل دوم در انچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام حکم میتواند کرد در حقوق
الله و حقوق الناس بعلم خود و غیر امام از قاضیان جامع الشرایط در حقوق الناس بعلم
خود حکم میتوانند کرد و ایا در حقوق الله نیز حکم بعلم خود میتوانند کرد یا نه مجتهدین
را در این خلاف است اقرب انستکه حکم میتوانند کرد اما بمجرد خط خود حکم نمیتوانند کرد هرگاه
کیفیت ان حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در
چهار موضع جایز داشته اند و در ما سوای ان منع کرده اند اول عدالت گواهان و جرح
ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم بان میتواند کرد و اگر عالم نباشد
بعدالت یا فسق ایشان واجبست بر او که از حال گواهان سؤال کند و اگرچه مدعی علیه
از ان ساکت باشد دوم اقرار کردن در مجلس حاکم و اگرچه در غیر او نشود سیم حکم کردن
باعلم یقینی بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسیکه در مجلس قضا بی
ادبی کند و اگرچه غیر او بان عالم نباشد و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم
را که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد و ان در صورتیستکه در واقعهٔ که یک گواه باشد
و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در اینصورت قاضی حکم میتواند کرد و قاضی حکم میکند
قاضی در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط انکه
مدعی قسم بخورد بر بقای حق چه در اینصورت قسم دادن مدعی واجب است هرگاه
مدعی جهت خود دعوی نماید اما اگر جهت موکل یا مولی باشد بر او قسم نیست بلکه
مال را تسلیم او میکند یا کفیل میدهد تا انکه غایب شود و بر دعوی بر طفل و میت و
دیوانه قسم خوردن لازم است و اما اگر در شهر باشد و از امدن بمجلس حکم متعذر
باشد ایا قاضی حکم در ان نمیکند یا نه مجتهدین را در این خلاف است اقرب انستکه حکم
میکند اما بعد از انکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای ان کند و بگواهان عادل
ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد رد کند و قاضی در حق الله بر غایب حکم
نمیتواند کرد اما اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر حق الناس و حق الله چون دزدی کردن
غایب حکم میکند بر غایب برد مال اما بر دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب
نوشتهٔ قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگرچه مهر کرده باشد
اما اگر قاضی قاضی دیگر را بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی

دیکر کوید که این دعوی پیش من ثابت شده است بران دیکری انقاد ان لازم نیست
فصل سیم در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرکاه مدعی و مدعی علیه دعوی
کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و کواه نداشته باشند حاکم هر یك را بر نفی
استحقاق اندیکری سوکند میدهد و بالسویه ان چیز را میانه ایشان قسمت مینماید
و همچنین است حکم ان اکر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اکر یکی از ایشان سوکند
خورد و دیکری نخورد حاکم ان را بکسی دهد که سوکند خورد پس اکر سوکند خوردن
انکس بعد از سوکند نخوردن اندیکری باشد حاکم او را سوکند میدهد و میانه
نفی و اثبات جمع میکند و اکر پیش از قسم خوردن اندیکری باشد حاکم شرع او را جهت
اثبات قسمی دیکر میدهد و همچنین بالسویه میانه ایشان قسمت میکند هرکاه هر دو
کواه داشته باشند وانچه در دست هر یك باشد حاکم از او میکیرد و بدیکری میدهد
و اکر یکی از ایشان کواه داشته باشد انچیز تعلق باو دارد با قسم پس اکر یکی از ایشان خانه
او را متصرف باشد و دیکری را کواه نباشد قسم متوجه اوست خواه انکس که متصرف است
کواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و کواه از قسم خوردن او کافی نیست و اکر
یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع انچیز کند و دیکری دعوی نصف ان کند
و کواه داشته باشد حاکم نصف را بکسی میدهد که دعوی کل میکند بی منازعی
و نصف دیکر را قرعه میزنند باسم هر یك که بیرون اید از اوست بعد از انکه قسم بخورد
جهت نفی استحقاق دیکری و اکر از قسم خوردن امتناع نماید دیکری قسم بخورد و اکر
او نیز امتناع نماید نصف را در میانه ایشان دو قسمت سازند پس مدعی کل سه ربع میبرد
و مدعی نصف یک ربع و اکر ایشان کواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت
میکند بعد از انکه مدعی نصف را قسم میدهد و اکر هر دو متصرف باشند و کواه نداشته
باشند حاکم از میان ایشان بدو قسم منقسم میسازد و مدعی قسم میخورد و بر مدعی
علیه قسم نیست و اکر در اینصورت هر دو کواه داشته باشند حاکم نصف را بمدعی
کل میدهد و در نصف دیکر چون کواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساویند
مجتهدین در این اختلاف کرده اند جهت انکه ایا کواهان داخل معتبر است یا کواهان
خارج پس بمذهب جمعی که کواهان داخل را اعتبار کرده اند ان نصف را بمدعی کل باید
داد و بمذهب جمعی که کواهان خارج را اعتبار کرده اند ان نصف را بمدعی نصف
باید داد و در صورتیکه کواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل کواهان میکند

و اکر در عدالت مساوی باشند اما تاریخ کواهان مختلف باشد انچه در تاریخ مقدم
باشد حکم بان مقدم کردن مقدم است و اکر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزنند
و حکم بان کنند و هرکاه کواهان بعد از کواهی دادن و پیش از حکم کردن رجوع کنند حکم
او باطل نمیشود ولیکن اکر دعوی مال باشد کواهان ان مال را ضامنند خواه ان عین
باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر عین باقی باشد ان عین را
میکیرد و اکر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن باشد رجوع
کردن کواهان پیش از استیفای انها باشد استیفای ان جایز نیست و در قصاص بعضی
بر ان رفته اند که منتقل بدیت میکردد و بعضی کفته اند که ساقط میشود و اکر
رجوع کردن ایشان در اینصورتها بعد از استیفای انها باشد و اعتراف کنند که
عمدا بدروغ کواهی داده اند کواهان را قصاص میتوان کرد اما زیادتی دیه ایشان
را باید داد و اکر اعتراف کنند که بخطا کواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیه میدهند
و اکر بعضی کویند که عمدا کواهی دروغ داده ایم و بعضی کویند بخطا کواهی داده ایم
بر انهائیکه عمدا کواهی داده اند قصاص است و انهائیکه خطا کرده اند تتمه دیه انها
را میدهند و اکر دعوی طلاق زن باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند میانه مجتهدین
در ان خلاف است بعضی از ایشان کفته اند که حاکم ان زن را بشوهر اول رد میکند
و مهریکه شوهر ثانی داده کواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین بر انند که اکر
بعد از دخول شوهر ثانی رجوع کرده کواهان غرامت نمیکشند بلکه شوهر ثانی بسبب
دخول مهر را میدهد زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند
و اکر پیش از دخول رجوع کند کواهان نصف مهر را غرامت میکشند و اکر دروغ
کفتن کواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع اینصورتها و تعزیر ایشان
میکند خواه ثبوت ان پیش از حکم باشد خواه بعد از حکم و کواهان ضامنند در صورتهای
مذکوره بتفصیلی که مذکور شد **فصل چهارم** در بیان قسمت کردن میانه
شریکان و ان تمیز کردن حصه یکی از شریکان است از حصه دیکری بدانکه
سنت است بر حاکم که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهائیکه میانه شریکان
مشترك باشد قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد
و شروط قسمت کننده پنج است اول انکه بالغ باشد دوم انکه عاقل باشد سیم
انکه مؤمن باشد چهارم انکه عادل باشد پنجم انکه عالم باشد بمعرفت حساب و اکر

شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر ان شخصیکه حاکم شرع
تعیین کرده جایز است و دران شخصیکه شریکان باو راضی شده باشند سوای انکه
مکلف باشد هیچ شرطی از شروط مذکوره لازم نیست که در او باشد چه اگر بقسمت
کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسم است **قسم اول**
قسمت اجباری یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و
قهر میانهٔ ایشان قسمت میکند وان نیز بر دو قسم است اول انکه چیزیکه میانهٔ
شریکان حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصهٔ هر یک مساوی باشد یا انکه مختلف
باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر بدیگری نرسد و مراد بضرر
انستکه در قسمت کردن قیمت واقعی ان نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین
گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد واگرچه اندك باشد بی رضای شریك
حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین بر انند که هر قسمتی که سبب ان شود که
شریك از حصهٔ خود منتفع نشود لازم نیست و بعضی گفته اند که وقتی قسمت لازم است
که شریك بطریقیکه پیش از قسمت کردن انتفاع از حصهٔ خود میبرد بعد از قسمت نیز
همان انتفاع گیرد و بهترین اقوال قول اول است دوم انکه شریکی ضرر باو رسد بسبب
قسمت کردن و راضی بقسمت نشود چه در اینصورت نیز حاکم بقهر میانهٔ ایشان قسمت
میکند **قسم دوم** قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمیتواند کرد بلکه تا
شریکان بان راضی نشوند صحیح نیست وان نیز بر دو قسم است اول انکه بسبب قسمت
کردن ضرر بشریك رسد و از ان منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت
نباشد یا انکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن یاقوتی که میانهٔ دو شخص مشترك
باشد دوم انکه قسمت کردن مستلزم ان باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد
تا حصه مساوی شود پس در اینصورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع بقهر نمیتواند میانهٔ
ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب
قسمت کردن باجزا یا بزبان کند جایز است اما اجابت او اندیگری را لازم نیست بلکه
هر یك را میرسد که فسخ کنند و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصهٔ شریك باجزا
قسمت کنند در صورتیکه اجزا مساوی باشد و متفق شوند بحصهٔ خود بی قرعه
لازم میشود و اگر متفق نشوند حاکم میانهٔ ایشان قرعه زند باین طریق که اسمهای
ایشان را بر رقعها بنویسد و بکسی دهد که مطلع بران نباشد و او را امر کند که بیرون

اوردن اسم هر یك را بر حصهٔ ایشان یا حصه را بر اسم هر یك از ایشان انچه بیرون
اید بدان عمل کنند واگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت
باطل میشود واگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریك
دیگر را قسم باید خورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است واگر قسم نخورد و مدعی
قسم بخورد قسمت باطل است واگرچه حصهٔ بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری
بوده و اجزای ان مساوی باشد قسمت باطل نمیشود واما اگر اجزا مختلف باشد قسمت
باطل میشود **مطلب سیم** در شهادت یعنی گواهی دادن و دران چند فصل است
فصل اول در واجب بودن ان و شروطان بدانکه گواهی دادن واجب کفائیست
باجماع مجتهدین باید ...ت بران خواه او را جهت گواه شدن طلبیده باشند و خواه
نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بران
حرام است مگر مؤنت سفر جهت ادای شهادت وگاه هست که واجب عینی میشود
در صورتیکه گواه منحصر در یك شخص باشد و شروطیکه در گواه میباید باز ده است
شرط اول انکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که گواهی اطفال در جراحتی که سرایت بمردن نکند مقبول است بشرط انکه
ده سال داشته باشند و متفرق گواهی ندهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند
و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا مقبول نمیدانند **شرط سیم** انکه
مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست واگرچه جهت کافری گواهی دهد و بعضی
از مجتهدین بر انند که گواهی جهود جهت جهود مقبول است و بعضی گواهی اهل ذمه
را در حق یکدیگر جایز داشته اند واگرچه در مذهب مختلف باشند چه گواهی دادن
جهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر جهود باجماع جایز نیست و گواهی دادن جهود
نیز جهت مسلمان جایز نیست مگر در وصیت کردن هرگاه مسلمانان عادل نباشند
و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی دادن ایشان در وصیت وقتی مقبول است که
در سفر باشند و بعضی گواهی دادن ایشان را در وصیت وقتی مقبول میدانند که
بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت **شرط چهارم** انکه مؤمن باشد یعنی قایل
بامامت دوازده امام علیهم السلم باشد پس گواهی غیر مؤمن صحیح نیست **شرط پنجم**
انکه عادل باشد و عدالت قوتیست نفسانیکه باعث ملازمت تقوی و مروت میگردد
و عدالت بکردن گناهان کبیره و مصر بودن بر گناهان صغیره زایل میشود و مجتهدین

عدد گناهان کبیره را در کتب خود مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست چیز ذکر
کرده اند اول اثبات شریک جهت خدا تعالی کردن دوم مسلمان را بغیر حق کشتن و بغیر
حق زخم زدن سیم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم از جنگ گاه گریختن هرگاه در
رکاب امام باشد و دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بدو طریق که در بحث جهاد مذکور
شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را بزنا نسبت دادن نهم
مال یتیم بغیر حق خوردن دهم غیبت مسلمانان کردن یازدهم سوگند بدروغ خوردن
دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هرچه مست کننده باشد مثل بنگ و
غیره خوردن چهاردهم استحلال کعبهٔ معظمه یعنی حلال داشتن امور یکه در حرم
کعبه اقدام بان حرام است مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و ترک کردن
احرام در وقت داخل شدن در ان سوای جماعتیکه ایشان را استثنا کرده اند پانزدهم
دزدی کردن شانزدهم بیعتی را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از ائمهٔ معصومین علیهم
السلام بسته شده باشد شکستن هفدهم کافر شدن و بدیار کفر رفتن بعد از مسلمان
بودن هجدهم از رحمت خدا تعالی نومید بودن نوزدهم از مکر خدا تعالی ایمن بودن
و در حکم این هردو است اعتراض بر قضا و قدر الهی کردن بیستم عاق شدن یعنی از
اطاعت مادر و پدر در هر موضعیکه اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و
بعد از انکه این بیست چیز را ذکر کرده اند گفته اند که این بیست چیز صریحا در احادیث
مذکور است که اینها گناهان کبیره اند و بعضی دیگر از مجتهدین بر انچه مذکور شد هجده
چیز دیگر زیاده کرده اند اول قیاده یعنی میانهٔ زنان و مردان وسیله شدن و ایشان
را بیک دیگر بحرام رسانیدن دوم دیوث بودن سیم بیرون اوردن کسیکه پناه
بکعبه و مدینه برده باشد مگر انرا که مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب مال
مسلمان کردن پنجم سخن چینی نمودن ششم قطع صلهٔ رحم کردن هفتم کم کشیدن
و کم پیمانه کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه کردن برای خریدن
هشتم باهل ظلم نفع رسانیدن نهم ترک کردن نماز و روزه و زکوة و حج در سالیکه
واجب شده باشد دهم با زن خود ظهار کردن یازدهم گوشت مرده و خوک بی
احتیاج خوردن دوازدهم مسلمانان را زدن سیزدهم سرود مستان شنیدن
و بان طریق خواندن چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو مسلمانان کردن شانزدهم
مردان را حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان در دل داشتن

هجدهم وصیت کردن جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین
گفته اند که عدد گناهان کبیره هفتاد است و در بعضی از احادیث امده که عدد
گناهان کبیره بهفتصد نزدیک تر است که بهفتاد و بعضی از مجتهدین بر انند که گناهان
کبیره انست که شارع جهت انها حدی قرار داده باشد پس هرچه حد نداشته باشد
گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهیست که کننده انرا
در قران یا در حدیث بعقاب سخت وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین بر انند که
گناه کبیره هر گناهیست که از کردن ان فهمیده شود که کنندهٔ ان بمذهب و ملت کم
اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره نمیباشد بلکه همه گناهان
کبیره اند اما نظر بیک دیگر کرده بعضی از انها صغیره اند مثل انکه نظر کردن بزنان
اجنبیه صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت
بزنا کردن بدیشان و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث امده که نگاه بخوردی
گناه مکنید بلکه نگاه ببزرگی کسی کنید که نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی از
احادیث امده که هر گناهی عظیم است و همچنین عدالت بترک مروت نیز زایل میگردد
و ان هرچیزیست که سبب سبکی اینکس شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها
و سر برهنه راه رفتن و چیزهائیکه سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل
لباس لشکریان پوشیدن و غیر اینها و عدالت گواهان بسه چیز ثابت میشود اول علم
حاکم بان بمعاشرت باطنی کردن با او دوم گواهی دادن دو عادل بعدالت او و باید که
گواهان ان شخص را بنام او و نام پدر او در حضور مدعی و مدعی علیه تعریف کنند چه
ممکنست که میانهٔ شاهد و مدعی شرکتی باشد یا میانهٔ او و مدعی علیه عداوتی باشد
سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی نیست
و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر ان متعارض شوند گواهان فسق مقدم اند بر گواهان
عدالت هرگاه مطلق گواهی دهند و سبب را مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی
از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم اند و بعضی بر انند که گواهان عدالت و اما
عدالت گواهان باقی ثابت میشود برد کردن مدعی بعدالت او و میانهٔ مجتهدین خلافست
و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بر عدالت شخصی حاکم را شکی باشد سنتست
که میانهٔ گواهان تفریق کند هرگاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت
گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق

در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت کواهی دادن **شرط ششم** انکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست ودر بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زانیه را در چیزی اندك قبول میتوان کرد وکواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اکر میانهٔ مردمان بخلاف ان مشهور باشد کواهی ان مقبول است **شرط هفتم** انکه در کواهی دادن متهم نباشد چه اکر در کواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون شهادت شریك جهت شریك خود وشهادت وصی در انچه جهت او وصیت کرده باشند وشهادت قرض خواهان جهت مفلسی بمالی وشهادت تا جهت غلام وشهادت عاقله بفسق کواهانی که کواهی دهند بر کشتن شخصی دیکری را بخطا وشهادت قرض خواهان مفلس بفسق قرض خواهان دیکر **شرط هشتم** انکه میانهٔ ایشان عداوت دنیوی نباشد چو کواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است هرکاه عداوت متضمن فسق نباشد وعداوت دینی مانع نیست جهت انکه کواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیح است **شرط نهم** انکه کواهان بسیار سهو نکنند **شرط دهم** انکه در حقوق الناس بسر خود کواهی ندهند تا انکه حاکم شرع از ایشان کواهی نطلبد پس اکر بسر خود کواهی دهند کواهی ایشان دران معاملهٔ که بسر خود جهت ان کواهی داده باشند مقبول نیست اما اکر در معاملهٔ دیکر مقبول است اکر دران بسر خود کواهی ندهند اما اکر کواهی دادن ایشان در حقوق الله بسر خود باشد مسموع نیست **شرط یازدهم** انکه کواهی را بلفظ بکویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در کنك اشاره که دلالت بر مقصود کند کافیست وشرط نیست در کواه انکه بیکانه باشد چه کواهی خویشان نیز مقبول است واما کواهی پسر بر پدر مقبول است میانهٔ مجتهدین در این خلافست اقوی انستکه صحیح نیست ومیباید که کواهان در وقت کواهی دادن باین شروطیکه مذکور شد متصف باشند پس اکر این شروط در وقت کواه شدن در ایشان نباشد ودر وقت کواهی دادن متصف بانها شوند کواهی ایشان مقبول است مکر در کواهان طلاق که میباید در وقت کواه شدن بر طلاق باین شروط متصف باشند چنانچه مذکور شد **فصل دوم** در انچه سبب کواه شدن میشود بدانکه کواه کواهی نمیتواند داد تا انکه او را علم قطعی حاصل نباشد بانچه بران کواهی میدهد وان بدو چیز حاصل میشود اول دیدن در انچه از او توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی

نمودن وکشتن وشیر خوردن وزاییدن وزنا کردن ولواطه نمودن وکواه دادن کسیکه کر باشد در اینها مسموع است هرکاه شروطیکه مذکور شد در او باشد وجایز است دیدن کواه روی زن اجنبیه را جهت کواه شدن بر او مکر انکه آواز او را بشناسد چه در این صورت دیدن روی او جایز نیست دوم شنیدن در انچه قابل شنیدن باشد چه شنیدن عقود وایقاعات ودیدن خط خود کافی نیست واکرچه عادلی کواه دهد وانچه سنیان نسبت بامامیه داده اند که ایشان قایلند بجواز کواهی دادن بدروغ جهت برادر مؤمن خود غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند برانکه این کواهی دادن جایز نیست و تصریح نموده اند که این قول مذهب محمد بن علی شلمغانیست که داخل غلاة است وسبب غلط افتادن سنیان اینست که ان مرد وقتی مذهب امامیه داشته وبعد ازان داخل غلاة شد وکواه تا انکه نسب شخصی را وعین او را نشناسد کواهی جهت او نمیتواند داد پس انتساب او کافی نیست چه تزویر ممکن است واکر حال امر در بر کواه مجهول باشد ودو عادل حال او را براو مشخص کنند صحیح است **فصل سیم** در بیان تفصیل حقوقیکه بکواهان عادل ثابت میشوند وانها بر پنج قسم اند **قسم اول** انکه بکواهی چهار مرد عادل ثابت میشود وانها سه چیزند اول زنا دوم لواطه سیم سحق **قسم دوم** انکه بکواهی چهار مرد عادل یا سه مرد ودو زن ثابت میشود **قسم سیم** انکه بکواهی چهار مرد عادل یا دو مرد وچهار زن ثابت میشود وان زنا نیست که موجب جلد است چه ان بکواهی دو مرد وچهار زن نیز ثابت میشود **قسم چهارم** انکه بکواهی دو مرد عادل ثابت میشود وان بیست ودو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا نسبت دادن زنان سیم خوردن هرچه مست کننده باشد چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عدهٔ زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیت کردن بشخص غیر مال نوزدهم نسبت بیستم دیدن ماه هرکاه در اسمان ابر باشد بیست ویکم دخول کردن با جوان بیست ودوم کشتن ادمی که موجب قصاص باشد یعنی بعمد کشته باشد **قسم پنجم** انکه بکواهی دو مرد عادل یا یك مرد ودو زن یا یك مرد با قسم ثابت میشود

وان هر چیزیست که مالك باشد یا غرض از او مال باشد وان هفده چیز است اول
دین و قرض دوم غصب سیم قراض چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه
هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم وعده کردن در بیع دوازدهم وصیت
بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن شانزدهم که هر مال
ثابت هفدهم هبه معوضه هجدهم کشتن که موجب دیت باشد و دیت جراحتها و هم
چنین کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا ازاد بنده را چه در اینصورت تنها
دیت ثابت میشود و خلافست میانه مجتهدین که ایا ازادی و نکاح و قصاص باین
قسم گواهان ثابت میشود یا نه اقرب انستکه بیك مرد و دو زن ثابت میشود **قسم**
ششم انکه بگواهی مردان تنها و زنان تنها و با اجماع هر دو ثابت میشود و قاعده
در ان انستکه در هر موضعی که اطلاع مردان بران دشوار باشد گواهی زنان در ان
کافیست و ان هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن سیم اواز کردن طفل در
وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت بمال
چه وصیت بمال گواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت و بگواهی
سه زن ربع وصیت وایا بگواهی یکمرد نصف وصیت ثابت میشود مجتهدین را در
این خلافست و اشکال در خنثی اقوی نیست و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیت
بمال کرده ایا جایز است که او وصیت را در گواهی دادن زیاده گوید یا انکه ربع از انکه
موافق اصل وصیت باشد بگوید میانه مجتهدین در این خلافست هفتم انقضای
عده هشتم حیض و نفاس **قسم هفتم** انکه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدن
ماه هرگاه در اسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین **قسم هشتم** انکه بگواهی
یك کس ثابت میشود چون عزل وکیل چه هرگاه وکیل را بگواهی یك مرد عادل ظنی حاصل
شود عزل میشود چنانچه در بحث وکالت مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار
که او در اول ماه یك گواه عادل کافی میداند **قسم نهم** انکه بقسم تنها ثابت
میشود چون کشتن چه مدعی و خویشان او هرگاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم
میخورند تا کشتن ثابت میشود **فصل چهارم** در بیان تفصیل حقوقیکه
بشیاع ثابت میشوند بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و
شیاع اخبار جماعتی است که حاکم شرع را بان ظن غالب حاصل شود و در ذکر
تفصیل حقوقیکه بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین خلاف است بعضی از ایشان

در بیان تفصیل حقوقیکه بشیاع ثابت میشوند

هفت چیز ذکر کرده اند اول نسب بپدر و مادر دوم مردن شخصی سیم ملك
طلق چهارم وقف صدقات پنجم نکاح ششم ازادی و بندگی هفتم ولایت از
قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع
ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سیم رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن
پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم کافر بودن
نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم
وصایت چهاردهم ازاد بودن پانزدهم تهمت در کشتن شخصی دیگر را و بعضی از مجتهدین
زیاده بر این بیست و دو چیز پنج چیز دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین
سیم ازاد کردن بنده چهارم مفلس بودن پنجم دیدن ماه **فصل پنجم**
در تفصیل حقوقیکه بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان عادل ثابت میشود
و اینقسم را گواهی بر گواهی میگویند و ایا در اینقسم گواهی دادن زنان بر گواهی مردان
مقبول است یا نه مجتهدین را در ان خلافست اقرب انستکه مسموع نیست و اگر
چه در جاهائی باشد که گواهی زنان در انها مقبول باشد و باین قسم گواهی یازده
چیز ثابت میشود اول قصاص دوم طلاق سیم نسب چهارم ازادی پنجم قرض
و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم زائیدن نهم اواز کردن طفل در
وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و غیر ان و قاعده کلیه در
اینقسم انستکه هرچه حق الناس است باین گواهی ثابت میشود اما حق الله ثابت
نمیشود در گواهی دادن اینقسم گواهان مشروط بچهار شرط است اول انکه میباید
که گواهان فرع انقول را از گواهان اصل بشنوند و بر هر یك از گواهان اصل دو گواه
فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یك از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع
نیست دوم انکه گواهان اصل حاضر نباشند مثل انکه بیمار یا مرده یا در سفر یا در
حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند امد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر
شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سیم انکه شروطیکه در گواهان اصل مذکور
شد باید که در گواهان فرع باشد پس اگر این شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع
نیست چهارم انکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن بانکه نام
ایشان را مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان
اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این خلافست اصح

در تفصیل حقوقیکه بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهی گواهان عادل ثابت میشود

ذکر کنند پس اگر نام ایشان را [illegible]

شنید که گواهی گواهان فرع در اینصورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی
بودن در عدالت مسموع نیست و بعضی بر اانند که با مساوی بودن گواهی ایشان
مسموع است و مراتب این قسم گواهی دادن سه است اوّل اعلام و ان چنانست
که گواهان اصل بگواهان فرع بگویند که گواه باشید بر انکه ما گواهیم که فلان
شخص نزد فلان کس مبلغی دارد دوّم انکه گواهان فرع اینقول را از گواهان اصل
در حضور حاکم شرع بشنوند سیّم انکه گواهان فرع اینقول را در غیر مجلس حاکم شرع
از گواهان اصل بشنوند و در قسم سیّم میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انستکه
مسموع است و گواهان در قسم اوّل چنین ادای شهادت کنند که گواه گرفته اند
ما را فلانیان و در قسم دوّم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند
و در قسم سیّم شنیدیم که فلانیان چنین میگفتند

باب هفدهم از کتاب جامع عباسی

در اقرار کردن و وصیّت نمودن و در ان دو مطلب است **مطلب اوّل**
در اقرار کردن و ان بر دو قسم است اقرار بحق کردن و اقرار بخویش کردن و در ان
چند فصل است **فصل اوّل** در اقرار بحق کردن و شروط ان چهارده است
اوّل انکه بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست امّا اقرار ببلوغ باحتلام با
امکان ان صحیح است بدون گواه و قسم امّا اگر اقرار ببلوغ بسال کند در این
صورت تا بگواه ثابت نسازد مقبول نیست دوّم انکه عاقل باشد چه اقرار
دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی
صحیح است سیّم انکه اقرار را بچیزی معلق نسازد چون موت زید و شهادت
عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغهٔ عربی
و فارسی و غیر ان چهارم انکه قصد اقرار کند چه اقرار کسیکه قصد نداشته
باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر مستی مست بسبب خوردن غیر حرامی باشد اقرار او
صحیح است و با اقرار خود موخذ است پنجم انکه اقرار کننده ازاد باشد چه
اقرار بنده بانچه تعلق بمولی دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه انچه اقرار

در اقرار بحق کردن

بمال از او واقع میشود بر او لازم است که بعد از ازاد شدن از عهدهٔ ان بیرون اید امّا
اگر بنده از اقا ماذون باشد در تجارت کردن و انچه بدان متعلق است پس اگر اقرار
بچیزی از او واقع شود که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار
او بچیزی که غیر مال باشد چون طلاق زوجه ششم انکه مختار باشد پس اقرار کسی
که او را باکراه بران دارند صحیح نیست هفتم انکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه
در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و همچنین اقرار
مفلسی که حاکم شرع بواسطهٔ قرض خواهان او را از مالش منع کرده باشد در عین
صحیح نیست امّا در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش برای اجنبی
با تهمت بورثه صحیح نیست امّا اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی باشد از اصل بیرون
میرود هشتم انکه کسیکه اقرار جهت او میکند میباید که اهلیّت ان داشته باشد که
جهت او چیزی اقرار کند چه اگر برای ملک یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست و
اگر جهت چار و ابی اقرار کند در ان خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال
بطلان دارد و بعضی بر انند که احتمال استفسار دارد یعنی سبب ان را از او بپرسند
پس اگر گوید بسبب ان بعضی گفته اند که بمالک او متعلق است و اقرب باستفسار است
پس اگر تفسیر کند بارش جنایت بر شخصی ان را از او قبول میکند و اگر چه تعیین ان نکند
بر قول اقرب و طلب تعیین از او میکند و احتمال بطلان نیز در اینصورت میرود
و اگر اقرار کند جهت بندهٔ منصرف بمولای او میشود و اگر جهت مسجدی یا مدرسهٔ
اقرار کند و ذکر سبب ممکن ان نماید چون وصیّت یا وقف یا مطلق گوید صحیح است و اگر
سبب محال ذکر کند ان سبب لغو است امّا ان اقرار درست است بر قول بعضی از
مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در اینصورت باطل میدانند و اگر جهت حمل اقرار کند
همچنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر وصیّت کرده باشد و از باقی
ورثه است اگر نسبت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند
بطریق میراث اگر وصیّت نباشد چه در وصیّت با عدم تنصیص بزیاده و نقصان
همه مساویند نهم انکه کسی که جهت او اقرار میکند تکذیب اقرار کننده نکند
چه اگر تکذیب او کند مستحق چیزی نمیشود مگر انکه بعد از تکذیب تصدیق کند
یا انکه تکذیب او اقرار را جهت غیر یا ازادی غلام را لازم داشته باشد چه بر
قول شیخ اگر شخصی بندهٔ را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود ازاد میشود دهم

انکه انچه بان اقرار میکند جهت کسبی باید که چیزی باشد که او مالك ان تواند شد پس
اکر جهت مسلمانی بخوك یا شراب یا جهت کافری بمصحف یا بندهٔ مسلمانی اقرار کند
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت اخر را جایز داشته اند و کفته اند که
حاکم شرع ایشان را بفروختن انها جبر میکند یازدهم انکه انکسی که برای او اقرار میکند
میباید که او را اصلا احتیاج نباشد که مالك چیزی تواند شد پس اکر اقرار کند باز آدمی
جهت غلام کسبی صحیح نیست و همچنین اکر اقرار بفضلهٔ انسان یا پوست مرده کند مکر
انکه پوست را جهت حلال دانندهٔ مرده اقرار کند چه در این صورت صحیح است و اکر
اقرار کند جهت شخصی بحبهٔ از کندم یا پوست جوزی لازم است که بانکس بدهد
و اکر چه انرا مال نکویند دوازدهم انکه انچیز ملك اقرار کننده نباشد پس اکر کوید که
ملك من از فلان است صحیح نیست سیزدهم انکه چیزی باشد که احکام اقرار دادن
جاری باشد پس اکر کسی را بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی بر او وقف کرده
باشند و او انچیز را بجهت غیری اقرار کند صحیح نیست چهاردهم انکه چیزیکه اقرار بان
میکند میباید که در دست او باشد پس اکر اقرار بمال غیر کند صحیح نیست **فصل**
دوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شروط اقرار بخویشی کردن زیاده بر انچه
مذکور شد سه چیز است اول ممکن باشد الحاق اقرار بمقر به پس اکر اقرار کند به بنوت
معروف بنسبت یا به بنوت بزرکتر از خود یا مساوی بخود یا کمتر از خود که عادت بران
جاری باشد باطل است و همچنین باطل است نسبت اقرار بکسی که شرعا ممنوع باشد چون
ولد الزنا و ولد اللعان و اکر چه در اینصورت تنها فرزند میراث نمیبرد و اکر اقرار کند که این
ولد نیست از زنا خلاف است که اقرار باین از قبیل تعقیب اقرار بمنافی است که قبول
نمیکند و اول انرا قبول میکند دوم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و
مست چه در صغیر انکار اعتبار ندارد و اکر چه بعد از بلوغ باشد و اکر دو شخص
یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر ولد چون اخوت صحیح است و تعدی نمیکند از
مصادقات بورثهٔ ایشان سیم عدم منازعت در نسب پس اکر دو کس در فرزندی
نزاع کنند اعتبار بکواه است و اکر عم اقرار کند ببرادری مال میت را ببرادر میدهد
و اکر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیق کنند مال را بفرزند میدهند
و اکر تکذیب کنند زیاده از هشت نصیب خود را باو میدهند و اکر برادران
کویند که فرزندی هست و زوجه منکر باشد انچه زیاده از ربع است برادران باو

در اقرار کردن بخویشی بودن

میدهند و اکر فرزند بفرزند دیکر اقرار کند نصف را باو میدهند و اکر هر دو
بثالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و با عدالت هر دو در نسب و میراث هر دو ثابت
میشود **فصل سیم** در احکام اقرار کردن بدانکه هرکاه شخصی برای شخصی بمال
معینی اقرار کند لازم است براو دادن انمال بان شخص و هرکاه اقرار کند بچیزی
مجهول تعیین ان بر متعارف بلد اقرار کننده است و هرکاه متعدد باشد یا انچه
در استعمال غالب نباشد تعیین ان باقرار کننده تعلق دارد و هرکاه اقرار بمجهول
کند صحیح است و حاکم الزام نماید اقرار کننده را بتفسیر آن مثل انکه اقرار کند
بمال یا بشیء یا مال بسیار یا مال عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط انکه اقرار در عرف مال کویند
پس در اینصورت اکر اقرار بپوست بادام یا حبهٔ از کندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی
رحمة الله کفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعضی احادیث وارد شده که
کثیر را حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بهشتاد تفسیر کرده اند
و در این قول اشکال است چه این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر
اقرار کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است اول اقرار کردن بشیء و آن
اعم از مال است پس اکر انرا بحد قذف یا شفعه تفسیر کند حاکم انرا قبول میکند
اکر بسرکین نجس تفسیر کند قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را جایز داشته اند
دوم اقرار بمال پس انچه انرا در عرف مال کویند بر او لازم است و اکر چه قلیل باشد
پس اکر مال نباشد چون سرکین نجس داخل نیست و آیا تفسیر مال بحبهٔ کندم جایز است
در ان خلاف است چنانچه مذکور شد سیم اقرار باسمای اجناس چون زیت و
ذهب و فضه و قول قول مقر است در تفسیر اینها باسم چهارم اقرار بصیغهٔ جمع
انرا حمل میکند بر سه یا بیشتر و اکر کوید که من از این اقرار دو میخواستم که اقل جمع
منطقی است در ان خلاف است اقرب انستکه قبول میکند پنجم اقرار بصیغهٔ عدد
چون صد و هزار و تفسیر آن تعلق بمفرد دارد و اکر چه بحبهٔ کندم کند ششم ابهام
در صله چون له علی ما بین واحد الی عشرة یعنی فلانی را است بر من از یك تا ده چه
این احتمال هشت دارد و احتمال ده و نه دارد و احتمال نه نیز دارد هفتم ابهام
در وصف چون له علی درهم ناقص و همچنین اکر کوید له علی مال عظیم جلیل نفیس
هشتم ابهام در جزو چون نصف مثلا و تفسیر میکند بنصف انچه معمول باشد و اکر
اقرار کند بدرهمی و نصفی بعضی از مجتهدین میکویند که نصف راجع بدرهم میشود

در احکام اقرار کردن

نهم ابهام بکذا پس اکر کوید له علیّ کذا مثل آنستکه بکوید له علیّ کذا درهمٌ برفع یا نصب
یا جر اقرب آنستکه مراد واحد است چه رفع ببدلیت است و نصب بتمییز و جر باضافه
و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی کفته اند که در نصب احتمال بیست دارد
و در جر احتمال صد دارد چه اقل عددیکه ممیز در آن مجرور است صد است و اکر
کذا کذا درهم باشد مثل اولست در حالت نصب و جر و بعضی بر آنند که در نصب
احتمال یازده دارد و اکر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است
دهم ابهام بعطف و مانند آن چون له علیّ درهمٌ و درهمٌ و درهمٌ چه احتمال دارد
که مراد سه درهم باشد و اکر کوید که مراد بثانی تاکید اولست صحیح است یازدهم
ابهام بظرفیت و مانند آن چون له زیتٌ فی جرةٍ او سمنٌ فی عکّةٍ او قماشٌ فی عیبةٍ
او الفٌ فی صندوقٍ ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین کفته اند که هر چند بی ظرف
نمیباشد اقرار بان اقرار بظرف است و اقرار بجار و اقرار بزین اوست اما اقرار به
بنده که عمامه بر سر و جامه در بر دارد اقرار بعمامه و جامه نیست دوازدهم
ابهام در اعیان چون له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین میکند پس با
تعیین اکر مقر له منکر باشد سوکند میدهند و انتزاع میکند حاکم مقر به را
یا در دست مقر میکذارد پس اکر مقر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند
سیزدهم ابهام مستخرج و آن بطریق استخراج مجهول است و این وقتی معتبر است
که مقر له عالم باشد بان عبارت پس اکر عامی را تلقین کنند حکم بران مترتب
نمیشود مثلا بطریق جبر و مقابله اکر کوید زید را بر من مالی است و نصف مال
عمرو و عمرو را بر من مالی است و نصف مال زید پس مال هر یک بطریق جبر
و مقابله چهار است و بهر یک از ایشان شش میباید داد و در تفسیر جنس
رجوع باقرار کننده باید کرد چهاردهم ابهام ممکن استخراج و لی حساب در رجوع
بمقر کنند چون له علیّ من الفضة بوزن هذه الصخرة او بقدر ثمن عبد زیدٍ
پانزدهم ابهام از حیثیت عموم چنانکه کوید زید را است جمیع آنچه در دست منست
و اکر کوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلان است او را زیاده از قدر مال
او باید داد و اکر در این صورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوکندش
میدهد و اقرار بعین و دین صحیح است پس اکر کوید که عینی که بر ذمه بکر است
تعلق بزید دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است و اکر کوید بر تست هزار

واو در جواب کوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بان در اینصورت مقر است براو لازم است
و اکر در جواب کوید وزن کن یا نقد کن یا کوید که من مقرم و نکوید مقرم بان در این
صورت لازم نیست چه در عرف دو دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در دو
صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم بان جهت تو یا دیکری **فصل چهارم**

در منافی اقرار

در منافی اقرار و آن بر دو قسم است **قسم اول** مقبول است بدو شرط اول بعد از اقرار
کردن بچیزی استثنای زیاده بران یا مساوی آن نکند بلکه بکمتر از آن استثنا
کند مثل آنکه بکوید فلانی را است بر من ده درهم الا دو درهم چه در این صورت
اقرار بهشت درهم کرده دوم آنکه استثنا متصل باشد چنانکه اکر در مثال مذکور
بی فاصله کوید الا دو درهم صحیح است اما اکر بعد از مدتی استثنا کند صحیح نیست
و استثنا از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه را که او بر
این رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اکر استثنا متعدد باشد بحرف عطف
یا آنکه استثنای سیم زیاده از دو باشد هر دو استثنا از اول بیرون میروند مثل
آنکه کوید فلانی را است بر من ده درهم الا سه درهم پس در این صورت چهار درهم
اقرار کرده و اکر بحرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه
مستغرق نباشد و اکر استثنا بتردید باشد مثل آنکه کوید فلانی را است بر من ده درهم
الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در این دو احتمال است چه احتمال شش دارد
و احتمال هفت نیز دارد و اکر کوید فلانی را است بر من درهمی بلکه درهمین میانه
مجتهدین در این قول خلاف است اقرب آنستکه بیک درهم کرده مکر آنکه کوید
مراد من دو درهم است و اکر بعد از جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه کوید
فلانی را است بر من ده درهم و جامه الا درهمی میانه مجتهدین در این خلاف است
بعضی از ایشان بر این رفته اند که عاید بجملهٔ اخیر است و بعضی کفته اند که عاید
بهر دو جمله است **قسم دوم** مردود مثل آنکه کوید فلانی را است بر من هزار
دینار قیمت شراب یا کوشت خوک یا متاعیکه قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت
مسلمانی بشراب یا خوک چه در اینصورت منافی اقرار مقبول نیست **مطلب
دوم** در وصیت نمودن و در آن سه فصل است **فصل اول** در

در وصیت نمودن بمال و شروط آن

وصیت نمودن بمال و شروط آن بدانکه وصیت تمالک کردانیدن کسی است
شخصی را بعین یا منفعتی بعد از مردن و بعضی از مجتهدین کفته اند که وصیت

مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط ان دوازده است
اول ایجاب چون اوصیت لفلان بکذا او افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم
جهت فلان شخص بفلان چیز مثلاً یا انکه کوید که فلان مبلغ بتصدق دهید و بفلان
مبلغ حج اجاره کنید بعد از وفات من وانچه بدینها ماند وصیغه عربی در وصیت لازم
نیست واکرچه قادر بران باشد و وصیت کنک وکسی که از نطق عاجز باشد باشاره
وکتابت است واکر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بان واجب نیست
واکرچه در حال نوشتن او حاضر باشند دوم قبول کسی که وصیت برای او میکند
خواه بلفظ باشد چون قبلت وخواه بفعل باشد چون تصرف کردن در ان واین در
جائی شرط است که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا
مسجد یا قنطره قبول شرط نیست وبعضی از مجتهدین کفته اند که قبول صحیح نیست
مکر بعد از وفات ودر قبول اتصال بایجاب شرط نیست پس اکر بعد از وفات
واقع شود صحیح است واکر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی یا بعد از
وفات او رجوع میتواند کرد و قبول کرد خلاف است مشهور انست که جایز است
اما اکر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطل است واکر پیش از قبول و بعد از
قبض رد کند لغو است باجماع واکر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلاف است
واکر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث او قبول میرسد خواه پیش از مردن موصی
باشد وخواه بعد از موصی وبعضی از مجتهدین بر انند که در اینصورت وصیت
باطل است وبعضی کفته اند که اکر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل
میشود واکر نه صحیح است وبعضی از مجتهدین بر انند که اکر موصی له بعد از موصی بمیرد
تعلق بوارث او میکیرد واکر پیش از او بمیرد باطل است ودر قبول ورد ورثه
موصی له حکم او دارند واکر موصی له وارث نداشته باشد راجع بورثه موصی
میشود وبعضی کفته اند که بامام میرسد سیم انکه موصی بالغ باشد چه وصیت
طفل صحیح نیست ودر وصیت طفل ممیز وطفلی که ده ساله باشد خلاف است
بعضی از مجتهدین کفته اند که وصیت کمتر از ده ساله در ابواب البر صحیح است وبعضی
کفته اند که اکر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است واکر زن است هفت
ساله چهارم انکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست پنجم انکه رشید
باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مکر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از

مجتهدین وبعضی مطلقا صحیح میدانند وهمچنین کسی که خود را زخم زده باشد ودر
ان زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم انکه قصد کند چه
وصیت مست وخفته وبیهوش صحیح نیست هفتم انکه موصی له در حال وصیت
موجود باشد پس اکر وصیت کند جهت حمل وجود او در حال وصیت معتبر است
واکر مسکوک باشد در وجود او صحیح نیست هشتم انکه صحیح باشد که مالک شود
یعنی صلاحیت مالک شدن چیزی داشته باشد چه وصیت جهت ملک و
جاد واو دابه صحیح نیست مکر انکه در دابه قصد علف او کند نهم انکه موصی و
موصی له ازاد باشند چه وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست واکرچه قایل
باین شویم که بنده مالک چیزی میشود واما وصیتی که در حال رقیت کرده بعد
از ازادی او نافذ است یا نه در ان خلاف است واولی نفوذ است هرکاه وصیت
را بر ازادی خود معلق ساخته باشد واکر موصی له بنده موصی باشد وصیت
او صحیح است ومنصرف بازادی او میشود هرکاه ثلث مال موصی وفا بان کند
دهم انکه وصیت بر موصی له جایز باشد پس وصیت بر ظالمان وبنوشتن کتب
ضلال وکافر حربی صحیح نیست واکرچه ذی رحم باشد وبعضی از مجتهدین در ذی
رحم جایز داشته اند و وصیت بر جهودان صحیح است وبعضی از مجتهدین مطلقا
جایز نمیدانند ودر کسی که وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر
جهت مسلمان بچیزی که مالک ان تواند شد صحیح است اما اکر بشراب جهت مسلمان
وصیت کند صحیح نیست یازدهم انکه وصیت بچیزی باشد که مالک ان تواند
شد پس وصیت بشخص ازاد و وقف ام ولد وکوشت میته وسرکین نجس وفضلات
وحشرات صحیح نیست وهمچنین وصیت بشراب وخوک در مسلمانان صحیح نیست
اما اکر هر دو جهود باشند صحیح است دوازدهم انکه ثلث مالیکه در حال
وفات باشد وفا بوصیت کند پس اکر زیاده از ثلث مال باشد زیاده باطل است
مکر انکه وارث اجازت دهد واجازت وارث بعد از وفات موصی معتبر است باجماع
وقبل از ان اعتبار ندارد بنا بر قول اکثر وبعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات را
منع نموده اند وخلاف است میانه مجتهدین که ایا اجازت وارث در اینصورت
باتنفیذ ان چیز است که موصی وصیت کرده یا بابتدای عطیه است **فصل**
دوم در اقسام وصیت کردن واحکام وصیت مطلق بدانکه وصیت بچهار

قسم است اول وصیت واجبه چون وصیت کردن جهت ادای حقوق واجب
خواه حق الله باشد وخواه حق الناس دوم وصیت مستحبه چون وصیت کردن
بمال کم پس وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث
و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با استغنای وارث
بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت ربع را بهتر میدانند وخمس را
با فقر بهتر میدانند وچون وصیت بشهادتین واقرار بنبوت پیغمبر وامامت ائمه علیهم
السلام وجمیع آنچه پیغمبر خبر داده سیم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب
وگوشت خوک وغیر آن چهارم وصیت مکروه چون وصیت کردن بمال بسیار
وهرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه میکند مگر اراده
کردن بتفاوت ودر بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که وصیت در عم وخال
بطریق میراث است وجهت خویشان وموالی ومستحق زکوة وسبیل الله بطریقی است
که در بحث وقف مذکور شد ووصیت بمجهول وغیر موجود صحیح است وتعیین
آن بعد از وفات متعلق بوارث است پس اگر وصیت بمال یا نصیب یا مال قلیل
یا عظیم کند تعیین آن بوارث تعلق دارد هرگاه بدانند از موصی قدر معین را
مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت حسن بن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام وارد شده ودر بعضی روایات صحیحه نیز ایراد یافته که
مراد بجزو سبع است ودر بعضی دیگر آمده که ثلث است ودر روایت صحیحه وارد
شده که مراد بسهم ثمن است ودر بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده وشیء
سدس است واگر وصیت بمال بسیار کند پس بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است
چنانچه در بعضی احادیث وارد شده دون نذر که مذکور شد واگر کسی جهت شخصی
شمشیری وصیت کند در بعضی احادیث وارد شده که غلاف وزیور اند داخل است
ودر وصیت بصندوق آنچه از اموال در آن باشد داخل است وهمچنین در وصیت
کشتی آنچه از طعام در آن باشد داخل است **فصل سیم** در بیان وصی ساختن
وآن والی کردانیدن شخصی است برای اخراج حقی یا بر طفل ومجنون و پدر وجد
طفل بالاصالة الثابتة ولایت دارند ووصی که پدر وجد جهت طفل تعیین کنند
صحیح است واگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است واگر او را نهی کنند
از وصی گرفتن نمیتواند گرفت وبا اطلاق خلاف است ومکاتبه صفار از حضرت

در بیان وصی

امام حسن عسکری علیه السلام مؤید جواز است وشروط وصی هشت است اول
آنکه عاقل باشد پس وصی کردانیدن دیوانه صحیح نیست واگر بعد از آن دیوانگی
بهم رسد وصایت او باطل میشود واگر دیوانگی او برطرف شود آیا وصایت او عود
میکند میانه مجتهدین در آن خلاف است واگر دیوانگی ادواری باشد نیز در آن
خلاف است اقرب آنستکه در وقت غیر دیوانگی صحیح است دوم آنکه بالغ باشد هرگاه
تنها باشد پس وصی کردانیدن طفل منفرد یعنی آنکه بالغی را با او وصی کند صحیح نیست
وتصرف بالغ نافذ است تا زمانیکه طفل بالغ شود آنگاه هر دو شریک کنند سیم آنکه
مسلمان باشد پس هرگاه مسلمان نباشد یا کافر باشد وصی بودن او بر اطفال
مسلمانان جایز نیست چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق
باطل است واگر چه بعد از فوت موصی فاسق شود وبعضی گفته اند که در اینصورت
باطل نمیشود پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند ویا بنده خود را وصی
میتواند کرد در آن خلاف است ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون
پدر وجد پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جد وصی کرداند صحیح نیست هفتم آنکه
وصی تواند که از عهده وصایت بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض
یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است یا صحیح وحاکم کسی را با او ضم میکند یا نه
میانه مجتهدین خلاف است واگر عجز در اثنا بهم رسد حاکم شخصی را با او ضم میکند
هشتم آنکه صیغه بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع نمودم یا امر
فلان طفل خود را بتو تفویض کردم یا تو وصی منی واین شروط در حال وصیت معتبر است
تا حین فوت پس اگر یکی از این شروط خلل رساند وصایت باطل است وبعضی گفته اند
که در حال وصیت کافی است وبعضی بر آنند که تا حین وفات میباید وشرط نیست در
وصی ذکوریت پس زن وخنثی را با اجتماع شرایط وصی میتوان کردانید وشیخ
طوسی اجماع شیعه را بر این نقل کرده وهمچنین بصر شرط نیست وآنچه در روایت
سکونی منع از آن واقع شده محمول بر کراهیت یا تقیه است واتحاد وصی نیز شرط
نیست وبا اطلاق هر دو باهم تصرف میکنند وبا امتناع حاکم جبر میکند ایشان را
بر اجتماع وواجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد بشرط
آنکه موصی در حیات باشد واین خبر باو برسد پس اگر خبر باو نرسد وبمیرد مشهور
آنستکه وصی را قیام بامر وصایت لازم است مگر آنکه عاجز باشد وبعضی از مجتهدین

گفته اند که هرگاه عالم بوصیت نباشد تا انکه بمیرد رد میتواند کرد و وصی امین است وضامن نیست مکر با تعدی یا تفریط و در جائیکه عادت جاری بتوکیل باشد جایز است وصی را که وکیل بکیرد و در غیر انچه عادت بان جاری نباشد خلاف است اقوی انستکه جایز است وجایز است وصی را استیفای دین خود از انچه در دست او است بی اذن حاکم و همچنین ادای دین غیر نیز باعلم خود میتواند کرد بنا بر انکه انکار قرض خواه را شود کند دهد و بعضی بر انند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند داد و این اقوی است و باید که وصی اقتصار کند بر انچه جهت او تعیین کرده اند پس اگر بر مال موجودی او را وصی کرده باشند در مالی که بعد از ان بهم رسد دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل است و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند بر حاکم لازم است که تعیین کند و حاکم مالک عزل ان وصی است هرگاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر مراجعه او جایز است واحاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت مادامیکه زنده باشد و وصایت رجوع ثابت نمی شود مکر

بشهادت	دو مرد	مسلمان	عادل

باب هیجدهم از کتاب جامع عباسی

در قسمت کردن ترکه و میراث وان منتقل شدن مالی است یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه بیکی از وجوهیکه مذکور خواهد شد بشرطیکه یکی از امور یکه مانع میراث بردن انها شود چنانچه مذکور خواهد شد در انها نباشد و در ان شش مطلب است **مطلب اول** در بیان انچه سبب میراث بردن میشود وان بر هفت وجه است **وجه اول** خویش بودن وان باتصال شخصی است بدیکری بولادت یا بانتهای ان هر دو بدیکری بر وجه شرعی وان بر سه قسم است **قسم اول** دو قومند که با یکدیکر میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان و هر چند پائین روند واین دو قوم با یکدیکر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیکری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پدری داشته باشد تمام مال تعلق بپدر دارد و اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلق بمادر دارد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه یک مال میت تعلق بمادر دارد و تتمه تعلق بپدر دارد و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از پدر و مادر شش یک مال را میبرند و تتمه ان تعلق بپسر دارد و اگر با پدر و مادر

در بیان انچه سبب میراث بردن میشود

دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه ایشان و دختر پنج حصه میشود بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدر و مادری یا چهار خواهر پدر و مادری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث ان بپدر و مادر و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان میبرند و شش یک از پدر است یا از مادر و تتمه میانه ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میکردد و هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از وست و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او از ان دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و هرگاه میت فرزند نداشته باشد و فرزند زاده داشته باشد ان فرزند زادها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقیکه مذکور شد خواه تنها باشند و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد پس دختر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر میبرد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر دو برابر دختر میراث میبرند و بعضی از مجتهدین کفته اند که اولاد دختر از ذکور و اناث در میراث بردن مساویند **قسم دوم** نیز دو قومند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان دوم جد و جده و هر چند بالا روند واین دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که در قوم مرتبه اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزند زادکان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیکر میراث خواری نداشته تمام مال تعلق باو دارد و اگر چه برادر پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میکردد و همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر برادر و خواهر جمع شوند برادر دو حصه میبرد و خواهر یک حصه چنانچه در میراث پدر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری با پدر و مادری جمع

شوند اکر واحد باشد شش یك مال تعلق باو دارد واکر زیاده از واحد باشد سه یك
مال بایشان تعلق دارد وتتمهٔ ان از برادران وخواهران پدر ومادریست وبعضی
از مجتهدین برانند که هرکاه با خواهر پدر ومادری خواهر مادری جمع شود نصف از
خواهران پدر ومادریست وشش یك از خواهر مادری وباقی میانهٔ ایشان بچهار
حصه میشود سه از خواهر پدریست ویك حصه از خواهر مادری وبعضی از مجتهدین
کفته اند که هرکاه برادر وخواهر مادری با برادر وخواهر پدری تنها جمع شوند تتمهٔ
رد برهمه قسمت میشود وهرکاه جد وجدهٔ میت وبرادر وخواهر او بایکدیکر جمع شوند
جد مساوی برادر میراث میبرد وجده مساوی خواهر وجد وجدهٔ پدری چون برادر
وخواهر پدریست وجد وجدهٔ مادری چون برادر وخواهر مادریست لیکن جد
پدر ومادری جد پدری را از میراث منع نمیکند چنانچه برادر وخواهر پدری ومادری
منع برادر وخواهر پدری میکنند وفرزندان برادر وخواهر در وقتیکه پدران و
مادران ایشان موجود نباشند با جد وجده [illegible] پدران ومادران خود را
میبرند وهرکاه شخصی بمیرد وازاو جد پدری یا مادری مانده باشد ودیکر
میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد خواه جد پدری باشد
وخواه جد مادری وهرکاه جد وجده جمع شوند جد یك حصه میبرد وجده
نیم حصه اکر هردو پدری باشند وبرابر حصه میبرند اکر هردو مادری
باشند واکر از دو طرف باشند جد یا جدهٔ مادری اکر تنها باشد شش یك میبرد
وتتمه تعلق بجد وجدهٔ پدری دارد واکر زیاده باشند سه یك تعلق بایشان
دارد وتتمه تعلق بجد وجدهٔ پدری وبعضی از مجتهدین برانند که اکر کسی مادر مادری
ومادر پدری بکذارد مال او میانهٔ ایشان بچهار حصه میشود یك حصه مادر مادری
برمیدارد وسه حصه مادر پدری وجد قریب بمیت جد بعید را منع میکند از
میراث پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد ومیت را در مرتبهٔ اولی چهار
جد ممکن است که باشند پدر ومادر وپدر او وپدر ومادر او ودر مرتبهٔ دوم هشت
جد وجده ممکن است ودر مرتبهٔ سیم شانزده ودر مرتبهٔ چهارم سی ودو و
همچنین هرچند بالا رود پس اکر شخصی هشت جد وجده بکذارد اجداد وجدات
مادری ثلث مال را میبرند بالسویه وتتمه با اجداد وجدات پدری متعلق است
باین طریق که ثلث تتمه بپدر ومادر ومادر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی ودو

ثلث تتمه بپدر مادر وپدر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد
وجدات مادری چهار است وسهام اجداد وجدات پدری نه است پس فریضهٔ
ایشان از صد وهشت منقسم میکردد جهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه
خواهد امد وبعضی از مجتهدین کفته اند ثلث ثلث بپدر ومادر مادر میرسد
بالسویه ودو ثلث ثلث بپدر ومادر پدر بالسویه میرسد وثلث [illegible] وثلث باقی بپدر و
مادر مادر پدر متعلق است بالسویه وباقی بپدر ومادر پدر پدر تعلق دارد ذکر
دو مثل انثی ودر اینصورت سهام خویشان مادری شش است وسهام خویشان
پدری هجده پس فریضهٔ ایشان از پنجاه وچهار منقسم میکردد جهت تداخل چنانچه
خواهد امد وبعضی از مجتهدین برانند که ثلث ثلث از پدر ومادر مادر است بالسویه
ودو ثلث ثلث از پدر ومادر پدر است ذکر دو مثل انثی میبرد واین قول از پنجاه و
چهار منقسم میکردد دو قول اول اقوی نیست **قسم سیم** نیز دو قومند اول عم و
عمه وهرچند بالا روند دوم خال وخاله وهرچند بالا روند واین دو قوم با عدم
در مرتبه ثانیه میراث میبرند پس هرکاه شخصی بمیرد وعم بکذارد میراث باو متعلق است
وهمچنین است عمه واکر هردو جمع شوند یك حصه عم میبرد ونیم حصه عمه
بشرط انکه هردو پدر ومادری یا پدری باشند اما اکر مادری باشند بالسویه
میراث میبرند واکر عم وعمهٔ پدر ومادری وعم وعمهٔ مادری جمع شوند ثلث مال
از خویشان مادریست هرکاه زیاده از واحد باشند وسدس مال اکر واحد
باشد وتتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر ضعف انثی واکر شخصی بمیرد وازاو
خال بماند تمام مال او تعلق بخال او دارد وهمچنین است خاله خواه پدری باشد
وخواه مادری که تعلق باو دارد وفرقی نیست میانهٔ خال وخاله در میراث چه
همه برابر میراث میبرند واکر خال وخالهٔ پدر ومادری یا خال وخالهٔ مادری جمع
شوند خویشان مادر سدس میبرند اکر واحد باشند واکر متعدد باشند ثلث بالسویه
وباقی از خویشان پدر ومادری یا پدریست با عدم خویشان پدر ومادری واما ذکر
ایشان در اینصورت دو مثل انثی میبرد میانهٔ مجتهدین در این خلاف است اصح
انستکه همه برابر میراث میبرند واکر متفرق باشند سدس ثلث تعلق بخال یا خاله
دارد وثلث ثلث با تعدد وتتمه بخال وخالهٔ پدر متعلق است واکر عم وعمه و
خال وخاله جمع شوند سدس با واحد بودن ایشان بایشان متعلق است واکر متعدد

باشند

باشند ثلث بالسویه ... بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله
با وجود ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود نباشند میراث میبرند و اعمام
و اخوال میت اولی اند بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و
خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکهٔ متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق
بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد باین طریق که ثلث دو
ثلث بخال و خالهٔ پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگر ان بعم و عمه متعلق است
ذکر دو مثل انثی میبرد پس فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که خال مادر و خالهٔ او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث
از عم و عمهٔ مادر است پس در اینصورت فریضهٔ ایشان از پنجاه و چهار منقسم
میگردد و بعضی برانند که اخوال اربعه ثلث را بالسویه میبرند و ثلث ثلثان را
عمه و عم مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان بعم و عمهٔ پدری متعلق است
ذکر دو مثل انثی میبرد و در این صورت فریضهٔ ایشان از صد و هشت منقسم
میگردد **تتمه** اقرب بمیت از هر صنفی ابعد از ان صنف را از اصل میراث منع
میکند و آن بر شش وجه است **وجه اول** منع طبقهٔ اولی ثانیه را لیکن
سنت است جد و مادر را که سدس بجد و جده بدهند بانصباء علی خواه جد
و جدهٔ پدری باشند و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند دادن
سدس سنت نیست دوم منع طبقهٔ ثانیه طبقهٔ ثالثه را سیم منع نزدیکتر از هر
مرتبه بپدر و مادر خویشان پدری تنها را در ان مرتبه چهارم منع طبقهٔ ثالثه معتق
را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره غیر او را و اقرب از هر
صنفی منع ابعد از صنف دیگری نمیکند چون خواهران مادری و جد قریب
پدری میت چه در اینصورت جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری
ثلث را و همچنین جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه در اینصورت
جد پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت ببرادر پدری نمیرساند و میراث میبرد
با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر در هشت موضع اول میراث بردن پدر و مادر
با فرزند زاده چه پدر و مادر نزدیکترند از فرزند زاده بمیت دوم میراث بردن
اجداد با فرزند زاده بر قول محمد بن بابویه که مستند شده است بحدیثی که از حضرت
امام موسی علیه السلام نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و از او دختر دختر و جد

و جده بمانند سدس مال را جد و جده میبرند و باقی از ایشان است سیم میراث
بردن برادر مادری با پسر برادر پدر و مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده اند
بانکه چون در پسر برادر پدر و مادری دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک
سبب سدس از برادر مادری است و تتمه از پسر برادر پدر و مادری و این قول ضعیف است
چه همین علت را در برادر پدری و برادر پدر و مادری جاری میتوان ساخت و
حال انکه مانع است برادر پدر و مادری برادر پدری را از میراث بردن بمذهب
صاحب این قول چهارم در صورتیکه شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد و
عم پدری تنها باجماع مجتهدین شیعه مال ان میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم
را در مال او دخلی نیست و اینحکم تغییر نمیابد بمتعدد بودن هر یک از پسر عم پدر
مادری و عم هر دو و همچنین حکم تغییر نمیابد بموجود بودن زوج و زوجه
با ایشان و ایا بذکوریت و انوثیت حکم تغییر میابد مثل انکه دختر عم پدر و مادری
با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمهٔ پدری جمع شود میانه مجتهدین
در این خلاف است اجود انستکه حکم تغییر میابد و مال در اینصورت تعلق بعم
یا عمهٔ پدری دارد و همچنین خلاف است میانهٔ مجتهدین در این که هرگاه با پسر
عم و عم مذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که مال تعلق بعم و خال دارد بطریق
میراث و بعضی برانند که میانهٔ عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث و بعضی گفته اند
که تعلق بخال دارد و قول اول اقوی است و اگر یکی از پسر عم و عمه خنثی باشد یا
هر دو خنثی باشند احتمال تغییر حکم دارد و احتمال ان نیز دارد که ایشان را ذکر
فرض کنیم پنجم میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین
ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین هشتم میراث
بردن عمه مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین **تکمله**
هرگاه با پدر و مادر فرزند جمع شود ایشان را از بردن زیاده از دو سدس مال
منع میکند مگر انکه فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده
از دو سدس نمیکند بلکه با یکدیگر میراث میبرند بطریقیکه مذکور شد و همچنین
دو دختر با یکی از ایشان و فرزندان شوهر زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است
منع میکنند و هرگاه برادران میت با مادر او جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس
میکنند بهفت شرط اول انکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر ایشان موجود

نباشد مادر را منع نمیکنند دوّم انکه دو برادر یا یك برادر و دو خواهر یا چهار خواهر
باشند چه اگر این چنین نباشد مادر را منع نمیکنند و خنثی در اینصورت چون
انثی است و احتمال قرعه اینجا قوی نیست سیّم انکه برادران پدر و مادری یا پدری
باشند چه برادران مادری میّت منع مادر نمیکنند چهارم انکه در برادران یکی
از چیزها یکه مانع ارث است موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود
باشد منع مادر نمیکنند پنجم انکه برادران میّت در ان وقت موجود باشند چه
اگر در شکم مادر باشند مادر را از زیاده از سدس منع نمیکنند ششم انکه زنده
باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکنند و همین حکم دارد اگر برادران میّت و میّت
در یك زمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی و
مهدوم علیه توقف کرده اند هفتم انکه میانه حاجب و محجوب مغایره باشد چه
اگر متحد باشند منع نمیکنند مثل انکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در
بحث میراث مجوس خواهد امد یا در وطی شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر
خود را وطی کند و دختر زاید مد خوله هم مادر و هم خواهر پدری خود خواهد
بود **وجه دوّم** که سبب میراث بردن میشود ان زن شوهریست که
بعقد دوام باشد و زن ازاد باشد و دخول شرط نیست مگر انکه شخصی در حالت
بیماری زنی را عقد کرده باشد چه در اینصورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث
نمیبرد و هر یك از زن و شوهر با اصحاب مراتب ثلث سابقه میبرند هر گاه مانعی
از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان را دو نصیب است اوّل اعلی و ان
در شوهر نصف مالست و در زن چهار یك و اگر چه زنان متعدد باشند هر گاه
میّت را فرزندی باشد **وجه سیّم** ولای ازادی چه هر گاه کسی بنده خود
را ازاد کند از او میراث میبرد بچهار شرط اوّل انکه او را برضا و رغبت ازاد کرده
باشد یعنی ازاد کردن بر او واجب نباشد چون ازاد کردن برای کفاره چه در این
صورت میراث نمیبرد دوّم انکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب ان ازاد شود
چون بریدن گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده
باشد از ان بنده میراث نمیبرد و بنده ازاد کرده از اقا بولا میراث نمیبرد مگر در
ولای دایر و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده ازاد کرده شده از اقا
میراث میبرد سیّم انکه از کناهان و جنایاتی که از بنده صادر میشود در وقت ازاد

کردن او خود را بری نساخته باشد چه در اینصورت میراث نمیبرد چهارم انکه
میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد
میراث نمیبرد و هر گاه باین شروط مردی بنده ازاد کند و ان بنده بمیرد ازاد
کننده از ان بنده میراث میبرد و اگر ازاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق
باولاد ازاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث و اگر اولاد نباشند میراث
او ببرادران و خواهران پدری و اجداد و جدّات و اعمام و عمّات و اخوال و خالات
و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری را در اینصورت میراث نمیرسد و اگر
ازاد کننده خویشان کسی باشد که ازاد کننده را ازاد کرده باشد میراث از او میبرند
و همچنین هر چند بالا روند و اگر ازاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدم او
خویشان پدری ان زن باشند اگر در اینصورت بسبب خویشی پدران زن میراث میبرند
و هر گاه بنده کنیزی را که ازاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق
بکسی دارد که مادر ایشان را ازاد کرده باشد پس اگر بعد از ازادی مادر ایشان کسی
پدر ایشان را ازاد کند ولای اولاد منتقل میشود که حال ازاد کرده باشد و اگر بعد
از ازادی پدر ایشان را ازاد کند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشان را ازاد
کرده باشد **وجه چهارم** ولای ضامن جریره و ان چنان است که شخصی غیر
وارث جنایتهای گناهان مرد ازادی را ضامن شود شرط کند که از و میراث برد میراث
از و میبرد هر گاه میراث خواری نداشته باشد امّا او از ان شخص میراث نمیبرد مگر
انکه او نیز ضامن او شده باشد **وجه پنجم** ولای کسی که کافری را مسلمان
کرده باشد چه هر گاه ان کافر مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتّی
ضامن جریره انکسی که او را مسلمان کرده از و میراث میبرد **وجه ششم** ولای
مستحقین زکوة چه هر گاه بنده را از زر زکوة بخرند و ازاد کنند و ان بنده بمیرد
و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکوة است **وجه هفتم**
ولای امامت چه هر گاه کسی بمیرد و هیچیك از جماعتی که مذکور شد نداشته
باشد میراث او از امام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه شخصی بمیرد و
از و یك زن بماند چهار یك ان از زن است و تتمّه ان در حالت حضور تعلق بامام
دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام میراث کسی را که میراث خوار نداشته
در زمان خود بفقیران شهر و همسایگان مفلس خود میداده و در حال غیبت

امام دران چند قول است بعضی از مجتهدین بر انند که از انکاه دارند تا ظهور
امام و همچنین وصیت بورثهٔ خود کنند در رسانیدن ان با امام و بعضی کفته اند
که در زمین دفن کنند و بعضی بران رفته اند که بر فقرا قسمت نمایند و استاد بنده
اعنی افضل المتاخرین بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده اند
واکر ظالمی از ابتعدی بکیرد کسی ضامن ان نیست اما دادن ان بظالم بی خوف جایز نیست
و همچنین اکر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او نیز از
امام است **مطلب دوم** در بیان انچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن
مانع میشود بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود اول بنده
بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت ازاد باشد و خواه بنده و میراث میت در
اینصورت تعلق بمیراث خوار ازاد دارد و اکرچه دور باشد چون ضامن جریره
و اکر بعض از او ازاد باشد و بعض بنده بمقدار انچه ازاد است میراث میبرد پس
اکر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او ازاد باشد و برادر ازادی
داشته باشد مال او میانهٔ پسر و برادر بدو قسم منقسم میشود و اکر برادر نصف
ازاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک ان از برادر و اکر با ایشان عم ازادی
باشد چهار یک از برادر است و نیمه را او میبرد و اکر نصف او ازاد باشد هشت
یک را میبرد و اکر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم
شرع ان بنده را میخرد و ازاد میسازد و نیمهٔ مال میت را باو میدهد خواه
ان بنده پدر و مادر و فرزند میت باشد و خواه غیر اینها از خویشان باشد و بعضی
از مجتهدین کفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیکر را نمیخرند دوم
کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد و اکرچه نزدیک باشد تا انکه ضامن
جریره اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و ورثهٔ کافر او را
از میراث بردن منع میکند و اکرچه نزدیک باشند اما اکر ورثهٔ مسلمان موجود
نباشند ورثهٔ کافر میراث میبرند و فرقی میانهٔ کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی
و غالی نیست در میراث بردن از یک دیکر و بعضی از مجتهدین بر انند که ناصبی و
غالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست اما در میانهٔ
سنی‌ها از مسلمانان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین کفته اند
که مؤمن از اهل بدعت میراث میبرد اما او از مؤمن میراث نمیبرد و ورثه

در بیان انچه فی الجمله مانع از میراث بردن میشود

کافر اکر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند همه شریک میشوند اکر مساوی باشند و تمام
مال را میبرند اکر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثهٔ
اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادر خود اند در اسلام و کفر چه بحسب اسلام میراث
میبرند سیم کشنده بودن چه کشنده را از مال میت میراثی نیست و اکر جمعی در
قتل شریک باشند همه از میراث ممنوع اند اکر عمداً کشته باشند و در انکه اکر
خطا باشد خلاف است مشهور انست که از دیت او ممنوع اند و اکر شبه عمد باشد
دران نیز خلاف است بعضی از مجتهدین بر انند که اکر شخصی پسر خود را جهت تادیب
بزند چنانکه بمیرد میراث از و میبرد و همچنین اکر جراحت کسی از خویشان خود را
ببندد یا بدوزد که بمیرد میراث از و میبرد و اکر طفلی یا دیوانهٔ کسی را بکشد میراث
میبرد و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد مکر در صورتیکه
اقا غلامی را ازاد کند انکاه ان غلام را بکشد و اقا را پسری باشد چه در اینصورت
بعضی از مجتهدین کفته اند که اینجا پسر مولی از غلام میراث نمیبرد زیرا که
انتقال ولایت پسر بعد از مردن پدر است و پدر پیش از مردن ولای او ساقط
شده و بعضی بر انند که در اینصورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا منتقل میشود
از اقرب بابعد با عدم او و در این حال معتق در حکم عدم است و همچنین خلاف کرده‌اند
در انکه هرکاه معتق کافر باشد و بکریزد و بدار حرب برود و او را بکیرند و بنده
کنند و او فرزندی داشته باشد انکاه غلامیکه معتق ازاد کرده بود بمیرد بعضی
کفته اند که در این صورت ولد معتق میراث از او نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال
دارد و بعضی بر انند که میراث میبرد چه معتق در اینصورت در حکم معدوم است
و دیت مقتول را کسی میبرد که وارث مال است و بعضی از مجتهدین منع قرابت
مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند چهارم لعان
کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیکر میراث نمیبرند و فرزندیکه بسبب
انکار او لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث میبرند و در بعضی از روایات
وارد شده که او از خال میراث نمیبرد اما خال از او میراث میبرد اقرب انست که
هر دو میراث میبرند و اکر پدر بعد از لعان اعتراف بفرزندی او کند او از و میراث
نمیبرد و اما در اینصورت خویشان پدر از او میبرند دران خلاف است پنجم زنا
کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد و پدر از او و خویشان او نیز از و میراث

نمیبرند امّا پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از و میراث میبرند ششم بری
شدن پدر از کناهان پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن اوست از پسر
بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر بر انند که منع میراث نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر
خود را از میراث چه در این صورت پسر از ثلث ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن
نسب مثل انکه زنی یا کنیزی را که مولی یا شوهر دخول کرده باشد اجنبی با و دخول
کند در طهر واحد چه فرزندی که در این حالت حاصل شود مشکوک فیه خواهد
بود چه در اینصورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان
اوست و سنّت است که پدر جهت او حصّه از مال خود بیرون کند و بعضی از مجتهدین
انکار اینقسم نیز کرده اند نهم غیبت منقطعه یکی از میراث خوار چه ان مانع است از میراث
بردن او تا انکه زندکی او بکواه دانسته شود یا بکذشتن مدّتی که انقدر مدّت کسی
زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین کفته اند که در اینصورت چهار سال مال او
را نکاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اکر یافت نشود مال او را میانه
ورثه قسمت کنند دهم قرضی که تمام ترکه را فرا کرفته باشد یازدهم دو کس بیك
دفعه مردن یا انکه مشتبه باشد تقدّم و تاخّر هر یك بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم
چه در اینصورت چنانچه عنقریب مذکور میشود از یك دیکر میراث نمیبرند و
مال هر یك از ورثه از احیای اوست دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم
زنده بیرون نیاید میراث نمیبرد پس اکر مرده یا نطفه بیفتد میراث نمیبرد سیزدهم
ابعد درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض
بودن مرد در وقت عقد زن و دخول نکردن با او و مردن در ان مرض چه بر قول
مشهور زن را میراث نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعض میراث مثل انکه
جمعی که بکواهی ایشان کل میراث ثابت نشود کواهی دهند چون کواهی یك زن بر او
از دادن طفل چه در این صورت ان طفل میراث نمیبرد مکر چهار یك مال شانزدهم
مشتبه شدن وارث ازاد و بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه ازاد
را بیرون ارند و میراث باو دهند هفدهم قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میّت
چه ورثه از ان میراث نمیبرند هجدهم وصیت کردن میّت سه یك مال خود را
برای کسی چه در اینصورت ورثه از سه یك مال او میراث نمیبرند نوزدهم
مالی را که میّت وقف کرده باشد چه ورثه از ان نیز میراث نمیبرند بیستم

جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در این صورت اکر او را بکشند وارث
از قیمت او محروم است امّا اکر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در این
صورت مخیّر است میانه دادن غلام یا دادن دیت جنایتی که در شرع جهت ان
جنایت مقرّر باشد بیست و یکم فرزند داشتن زن چه ان زن از شوهر
دویمین میراث نمیبرد بیست و دویم حرام مؤبّد شدن زن مدخوله بر شوهر
بواسطه شیر دادن زن کوچك چه در اینصورت او میراث نمیبرد و در غیبت اکر
از طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب
ذکر نکرده اند و از خواص این کتاب است بیست و سیم قدر حبوه که تعلّق به پسر
بزرك دارد و وارثان دیکر از ان محرومند و حبوه در کلام عرب بمعنی عطیّه است
و ان چنان است که هر کاه شخصی بمیرد انکشتری و شمشیر و مصحف و رختهای بدن
او تمام تعلّق به پسر بزرك دارد و بعضی روایات امده که زره و کتابها و راحله
و سلاح او نیز از پسر بزرك است و ایا این اجناس اکر متعدّد باشند همه از پسر
بزرك است یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب انستکه جامها چون بلفظ جمع
در حدیث وارد شده تمام از اوست و اجناس دیکر که بلفظ واحد وارد شده یکفرد
از ان تعلّق به پسر بزرك دارد و بعوض این عطیّه لازم است به پسر بزرك که نماز
و روزه که بسبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد و با وجود قدرت بر
قضای ان اهمال کرده باشد قضا کند و این خاصّه مذهب امامیّه است و
در مذهب سنّیان نیست و شروط حبوه شش است اوّل انکه پسر بزرك موجود باشد
که اکر کسی پسر بزرك نداشته باشد حبوه نیست و اکر پسر بزرك متعدّد باشند مجتهدین
را در ان خلافست اقرب انستکه حبوه میانه ایشان منقسم میشود دوّم انکه پسر بزرك
بی عقل و سفیه نباشد بر قول بعضی از مجتهدین سیّم انکه بالغ باشد بر قول بعضی از
مجتهدین چهارم انکه غیر از حبوه میّت چیزی دیکر داشته باشد چه اکر چیزی دیکر
نداشته باشد حبوه نیست پنجم انکه میّت قرضی نداشته باشد که مستغرق تمام
مال او باشد چه اکر چنین قرضی داشته باشد حبوه نیست امّا اکر بعضی از ورثه
قرض میّت را از مال خود بدهند یا حبوه تعلّق به پسر بزرك دارد یا نه مجتهدین را
در این خلافست اقرب انستکه تعلّق باو دارد و همچنین اکر در صورتیکه قرض
میّت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرك قرض او را از مال خود بدهد یا جایز است

که متصرف حبوه شود یا نه دران نیز خلافست اقرب انست که جایز است ششم
انکه قضای روزه و نماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اکر
انها را قضا نکند حبوه تعلق باو ندارد و خلافست میانهٔ مجتهدین که ایا حبوه را
به پسر بزرک دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین براین رفته اند که واجبست
و اکر فرزند بزرک میت دختر باشد نیز حبوه تعلق به پسر بزرک دارد و خلافست
میانهٔ مجتهدین که ایا قیمت حبوه را از حصهٔ میراث او کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین
برانند که کم نمیکنند و اکر میت حبوه را جهت دیکری یا برای صرف مصلحتی از مصالح
مسلمانان وصیت کرده باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب انستکه اکر مساوی
ثلث ترکه است در انچه تعیین کرده صرف باید کرد و اکر زیاده از ثلث باشد موقوفست
بر اذن پسر بزرک و اکر نصیب هر وارثی کمتر از حبوه باشد مجتهدین را دران خلافست
بعضی کفته اند که ممنوع نیست پسر بزرک از حبوه و بعضی برانند که ممنوع است

مطلب سیم در بیان تفصیل صاحبان فروض و قرابت و سهام ایشان

و دران دو فصل است **فصل اول** در تفصیل صاحبان فرض و قرابت
بدانکه انچه در قران مجید از تصریح حصهٔ هریک از میراث خواران وارد شده انرا
فرض ایشان کویند و انچه حصهٔ ایشان از عموم قران استنباط کرده اند انرا قرابت
کویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود بسه قسم **قسم اول** جماعتی که بفرض
تنها میراث میبرند چون مادر و برادران و خواهران پدر و مادری یا مادری و
شوهر در صورتی که فریضه منضمن ردی نباشد و زن بنا بر قول اصح که برو رد
نمیشود **قسم دوم** جماعتیکه کاهی بفرض و کاهی بقرابت میراث میبرند چون
پدر و دختران و خواهران پدری **قسم سیم** جماعتیکه بقرابت تنها میراث
میبرند و انها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال
و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب دو مرتبهٔ اولی اصحاب فروض اند سوای پدر و باعد
فرزند و پسر هرکاه با او دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب
مرتبهٔ ثالثه بقرابت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند
و انچه از میت میماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اکر متعدد باشند هریک حصهٔ
خود را میکیرند و انچه زیاده میماند یا بصاحبان فرض رد میشود چنانچه مذکور
خواهد شد و در رد بر شوهر هرکاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست

در تفصیل صاحبان فرض و قرابت

اصح انست که برا او رد میشود و در رد بر زن نیز خلافست اصح انست که رد نمیشود
چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام باشد و خواه در حضور و از هرکاه میراث خوار
سوای او نباشد و اکر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که باان میراث برا او جمع شود
بهمهٔ ان میراث میبرد و هرکاه هریک از ان مانع دیکری باشد بهمهٔ ان میراث
نمیبرد و ان به هشت وجه است اول انکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود بهر دو
میراث میبرد چون عم که خال باشد دوم انکه در شخصی زیاده از دو امر نسبی جمع
شود بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله
باشد سیم انکه در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از انها منع دیکری کند بیک
امر میراث میبرد چون برادری که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد چهارم انکه
نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیکری نباشد اما غیر انها یکی از انها
را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد
چه در انصورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانعند از میراث بردن پس نصف
میراث از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر پنجم انکه دو نسب در شخصی
و یک نسب در شخصی دیکر جمع شود چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز
باشد چه یکی بهر دو نسب میراث میبرد و ان دیکری بیک نسب ششم انکه دو
سبب در یک شخص جمع شود که هریک مانع دیکری نباشد بهر دو سبب میراث
میبرد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره باشد هفتم انکه دو سبب در شخصی
باشد و یک نسب در شخصی دیکر که یکی از انها را منع کند چون شوهر که معتق باشد
و زن را پسری یا برادری باشد چه در اینصورت شوهر بشوهری میراث میبرد
اما بمعتق بودن میراث نمیبرد هشتم انکه دو سبب جمع شود در شخصی که یکی مانع
باشد دیکری را از میراث بردن چون امام هرکاه غلامی را که ازاد کرده باشد میرد
بولای عتق میراث ازان غلام میبرد نه بولای امامت **فصل دوم** در بیان
تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض در قران مجید بر شش قسم است
قسم اول نصف و ان نصیب سه قوم است اول نصیب شوهر هرکاه فرزند
و فرزند زاده نداشته باشد دوم نصیب یک دختر هرکاه با او پسری نباشد سیم
نصیب یک خواهر پدر و مادری یا پدری با عدم خواهر پدر و مادری هرکاه برادر
نباشد **قسم دوم** ربع و ان نصیب دو قوم است اول شوهر هرکاه فرزند یا

در تفصیل سهام ...

فرزند زاده باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند وفرزند زاده نباشد **قسم**
سیم ثمن وان نصیب یك زن یا چند زنست هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود
باشد **قسم چهارم** ثلث وان نصیب دو قوم است اول نصیب مادر هرگاه
میت فرزند یا برادران نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری
خواه ذکر باشند وخواه انثی **قسم پنجم** ثلثان وان نصیب دو قوم است اول
نصیب دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر با ایشان نباشد **قسم ششم** سدس وان
نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر است هرگاه فرزند یا فرزند زاده
موجود باشد دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر یا یك برادر یا چهار خواهر
پدر و مادری یا پدری داشته باشد سیم نصیب یکی از خویشان مادری و
مرکبات فروض سته هر یك با دیگری بعد از سقوط مکررات انها بر بیست و یك
وجهست چهارده ترکیب از ان ممکنست وهفت ترکیب ممتنع اما چهارده ترکیب ممکن
اول جمع شدن نصف با نصف مثل انکه زنی بمیرد و شوهری وخواهر پدری ومادری
یا پدری داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و
دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی وخواهری پدر و مادری یا پدری داشته
باشد سیم جمع شدن نصف با ثمن مثل انکه شخصی بمیرد و دختری یا زنی داشته باشد
چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقص بر خویشان پدری
میشود مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته
باشد چه در اینصورت نصف از شوهر آن زنست و ما بقی از خواهران او پنجم جمع
شدن نصف و ثلث مثل انکه زنی بمیرد و دختر و شوهری و مادری داشته باشد
ششم جمع شدن نصف و سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته
باشد هفتم جمع شدن ربع و ثلثان مثل انکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر
و مادری یا پدری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل انکه مردی بمیرد
و زنی و مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل انکه شخصی بمیرد
و زنی و یك خواهر مادری داشته باشد دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل انکه
شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته باشد یازدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل
انکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان
با ثلث مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر و مادری یا پدری و دو خواهر مادری

داشته باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دو خواهر
پدر و مادری یا پدری و یك خواهر مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس
با سدس مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزندی داشته باشد واما هفت
ترکیب ممتنع اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضهٔ شوهر است با فرزند و فریضهٔ
زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضهٔ زنست با عدم فرزند
وثمن فریضهٔ اوست با وجود فرزند سیم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضهٔ زنست
با وجود فرزند و ثلث فریضهٔ مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با
ثلثان پنجم جمع شدن ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضهٔ
مادر است با عدم فرزند و سدس فریضهٔ اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن
ثمن با ثمن **مطلب چهارم** در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بانها
میشود و دران دو فصل است **فصل اول** در بیان نسبتهائیکه میان سهام
ورثه و عدد رؤس ایشان بهم میرسد بدانکه نسبتهائیکه میان اعداد غیر واحد ممکن است
که بهم رسد چهار قسم است **قسم اول** تماثل وان چنانستکه دو عدد مثل یك
دیگر باشند **قسم دوم** تداخل وان چنانستکه دو عدد بر وجهی باشند که عدد
اقل را چون یك مرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی سازد و
با اول که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش و اینقسم را متداخلان
گویند **قسم سیم** توافق وان چنانستکه دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را
چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازد عددی ثالث غیر از ایشان هر
دو را فانی سازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که ان هر دو عدد دران موافق
اید چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را
فانی میسازد و گاه هست که فقها جهت کمی عدد فریضهٔ متداخلان را متوافقان یعنی
اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسری موافق هستند واین را میانهٔ رؤس
سهام اعتبار میکنند چنانچه زود باشد که در مسایل انکسار مذکور گردد **قسم چهارم**
تباین وان چنانستکه دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر
از واحد نیز ایشانرا فانی نکند چون سه و پنج **فصل دوم** در بیان کسوری که در
فریضه باشند و مخارج مشترکهٔ انها بدانکه کسر انستکه چون واحدی را باجزاء معینه
قسمت کنند تمام ان اجزا را مخرج میگویند و بعضی از انرا کسر و کسر بر پنج قسم است اول

در قواعد حسابیکه در قسمت ترکه احتیاج بانها میشود

کسر مفرد چون ثلث دوم کسر مکرر چون ثلثان سیم کسر مضاف منحل چون نصف ثلث
چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف سدس و ربع خمس کسر معطوف چون ثلث و ربع
و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که ان کسر ازو صحیح بیرون اید پس مخرج نصف دو است
و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج
سدس شش است پس مخارج فروض سته پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس
و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج
ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر
معطوف تباین حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه
ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد
حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در جزء وفق کسر معطوف علیه چون ربع و سدس
که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد انها باید کرد
چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر
انست که نظر کنی در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثنائی و ثلاثی پس اگر تباین باشد
ضرب کنی حاصل ضرب مخرج را که سه است و اگر توافق باشد در جزء وفق ضرب کنی و
حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج
فروض سته بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و
ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانه شش
و چهار توافق بنصف بود نصف احدهما را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر
کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق بربع بود ربع احدهما را در دیگری ضرب
کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به
بیست و چهار کردیم **مطلب پنجم** در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه
بعلم حساب و ان بر پنج طریق است **طریق اول** انکه در میانه ورثه صاحب
فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند عدد روس ایشان سهام ایشان خواهد
بود و اگر با ایشان دختران جمع شوند هر دو دختر را یک پسر حساب کند و بر ایشان
قسمت نماید و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه نباشند
طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد بر ایشان
قسمت باید کرد و ترکه میت نسبت بسهام ورثه بر سه قسم است **قسم اول** انکه

در دانستن نصیب هر وارثی

ترکه بعدد سهام ورثه باشد و ان بر چند قسم است اول انکه بی کسری بر ورثه
منقسم شود مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه
اقل عددی که سدس دارد شش است سدس او که دو است بپدر و مادر متعلق است
و چهار باقی بچهار دختر دوم انکه با کسری منقسم شود پس خالی از ان نیست که بر یک
فرقه منکسر است یا بر زیاده اگر بر یک فرقه منکسر باشد پس در نسبت اگر میانه
روس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد روس را در اصل فریضه مثل
انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است
دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است ان
سهام و عدد روس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هیجده میشود پس
پدر و مادر شش سهم میبرند و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد روس و سهام
ایشان توافق باشد جزء وفق عدد روس ایشان را در ... فریضه ضرب ...
کرد مثل انکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و شش دختر داشته باشد حصه پدر و مادر
دو سهم میشود و حصه شش دختر چهار سهم و میانه چهار و شش توافق ... است
نصف عدد روس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هیجده میشود
شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر بر زیاده از
یک فرقه منکسر باشد پس خالی از ان نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق ... است
بعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانه روس هر فرقه منکسره و سهام ایشان
توافق هست رد باید کرد روس ایشان را بجزء وفق و اگر میانه روس و سهام ایشان
توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه روس سهام بعضی از فرق توافق باشد
و میانه روس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کند روس ایشان را بجزء وفق ...
انچه میانه ایشان توافق نباشد بحال خود بگذارد انگاه نظر کند میانه عدد روس
جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه
و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزء وفق فرقه را در عدد
فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که
باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد روس هر فرقه را در عدد روس فرقه دیگر
و حاصل را در عدد فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در
انچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که بر انکسار سهام بر ورثه زاید باشد بیست و چهار

از انجمله دوازده صورت که انکسار انها مستغرق جمیع فرقست وامهات مسایل انکسار آن
در این رساله مذکور میکردد اوّل انکه میانهٔ سهام جمیع فرق وعدد روس ایشان توافق باشد
ومیانهٔ روس جمیع فرق تماثل باشد و روس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد وعدد روس
یك فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وشش زن وهشت خواهر مادری
وده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب
شش زنست وچهار سهم نصیب خواهران مادری وپنج سهم نصیب خواهران پدری وچون
میانهٔ سهام زوجات وروس ایشان توافق بثلث بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشانرا بثلث
که دو بود ومیانهٔ سهام خواهران مادری وروس ایشان توافق بربع بمعنی اعم بود روس
ایشانرا بربع که دو بود رد کردیم ومیانهٔ روس خواهران پدری وسهام ایشان توافق بخمس
بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا بخمس که دو بود چون روس جمیع فرق بعد از رد انها بجزء وفق متماثل
شد یکی از انهارا در اصل فریضه ضرب کردیم بیست وچهار شد پس حصهٔ هریك از زنان
یکسهم شد وحصهٔ هریك از خواهران مادری وخواهران پدری یکسهم دوم انکه میانهٔ
روس وسهام جمیع فرق توافق نباشد ومیانهٔ روس ایشان تماثل باشد همان روس یکفرقه
را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل انکه شخصی بمیرد وهفت زن وهفت خواهر مادری
وهفت خواهر پدری داشته باشد چون اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ
زنان سه سهم است بر روس ایشان منکسر ومیانهٔ انها تباین است وحصهٔ خواهران
مادری چهار سهم است بر روس ایشان منکسر ومیانهٔ انها تباین است وحصهٔ خواهران
پدری پنج سهم است بر روس ایشان منکسر ومیانهٔ انها تباین است وچون روس جمیع
متماثل بود روس یك فرقه را در اصل زدیم هشتاد وچهار سهم شد پس حصهٔ هریك از زنان
سه سهم شد وحصهٔ هریك از خواهران پدری پنج سهم وحصهٔ هریك از خواهران مادری
چهار سهم سیم انکه میانهٔ روس وسهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانهٔ روس وسهام
بعضی دیکر توافق نباشد ومیانهٔ روس جمیع فرق تماثل باشد روس ان بعضی را که میانهٔ
سهام وروس ایشان توافق باشد بجزء وفق رد باید کرد وهمان روس یکفرقه را در
اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وسه زن ونه خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یکسهم وحصهٔ خواهران سه سهم
وچون میانهٔ سه ونه توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا به سه وسه
را در اصل فریضه زدیم دوازده شد حصهٔ زنان سه سهم شد وحصهٔ هریك از

خواهران پدری یکسهم چهارم انکه میانهٔ روس وسهام جمیع فرق توافق باشد ومیانهٔ
روس ایشان تداخل باشد روس هر فرقه را بجزء وفق رد باید کرد واکثر را در اصل فریضه
باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وشش زن وشانزده خواهر مادری وده خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه است با
روس ایشان چون توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا بدو که ثلث
شش است وحصهٔ خواهر مادری چهار است با روس ایشان متوافق بربع بود بمعنی
اعم رد کردیم روس ایشانرا بربع که چهار است وحصهٔ خواهران پدری پنج است با
روس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم روس ایشانرا بخمس که دو است وچون میانهٔ
روس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم وچهار را در اصل فریضه زدیم چهل و
هشت شد حصهٔ هریك از زنان چهار سهم شد وحصهٔ هریك از خواهران مادری
یکسهم وحصهٔ هریك از خواهران پدری دو سهم پنجم انکه میانهٔ روس وسهام جمیع
فرق توافق نباشد ومیانهٔ روس ایشان تداخل باشد همان روس یکفرقه را در اصل
فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وسه زن وشش پسر داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان هشت سهم است یك سهم حصهٔ زنان ومیانهٔ ان وروس ایشان تباین
وهفت سهم حصهٔ پسران ومیانهٔ انها نیز تباین وچون میانهٔ روس هر دو فرقه
تداخل بود اکتفا بشش کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد
حصهٔ هریك از زنان سه سهم شد وحصهٔ هریك از پسران هفت سهم ششم انکه میانهٔ
روس وسهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانهٔ روس وسهام بعضی توافق نباشد
ومیانهٔ روس ایشان تداخل باشد روس ان بعضی را که با سهام ایشان موافقند بجزء
وفق رد باید کرد واکثر را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وچهار زن و
شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان
یك سهم شد وحصهٔ برادران سه سهم وچون میانهٔ ایشان توافق بثلث بود بمعنی
اعم رد کردیم روس ایشانرا بثلث که دو است وچون میانهٔ دو وچهار تداخل بود
چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم شد و
حصهٔ هریك از برادران پدری دو سهم هفتم انکه میانهٔ روس جمیع فرق وسهام
ایشان توافق بمعنی اعم باشد ومیانهٔ روس ایشان توافق باشد روس ایشانرا بجزء
وفق رد باید کرد وجزء وفق روس فرقه را در فرقهٔ دیکر ضرب باید کرد وحاصل را در

وفق فرقهٔ ثالثه وهمچنین حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم بود چون میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشانرا بثلث یعنی چهار حصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم روس ایشانرا بربع یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود میانهٔ روس و سهام ایشان بخمس بود رد کردیم روس ایشانرا بخمس یعنی ده و چون میانهٔ روس و فرقهٔ اولی و ثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده باشد و میانهٔ حاصل و روس فرقهٔ ثالثه توافق بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد انگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل سهم و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم هشتم انکه میانهٔ روس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ روس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یکسهم و حصهٔ برادران پدری سه سهم و چون میانهٔ روس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم روس ایشانرا بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست سهم شد و حصهٔ برادران پدری شصت سهم نهم انکه میانهٔ روس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانهٔ سهام و روس بعضی توافق نباشد روس ان بعضی را که توافق دارد میانهٔ روس و سهام ایشان رد باید کرد بجزء وفق و ضرب باید کرد جزء وفق فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه و حاصل او را در فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار است حصهٔ زنان یکسهم و حصهٔ خواهران پدری سه سهم و میانهٔ سهام و روس ایشان توافق بثلث است بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا بثلث که چهار است و چون میانهٔ روس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم شد

و حصهٔ خواهران پدری سی و شش سهم دهم انکه میانهٔ سهام و روس جمیع فرق توافق باشد و میان روس ایشانرا بجزء وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد روس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد روس فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است سه سهم حصهٔ زنان و چون میانهٔ روس ایشان و سهام ایشان توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا بثلث که دو است و حصهٔ خواهران مادری چهار است و چون میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بثلث بود رد کردیم روس ایشانرا بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران پدری پنج است و چون میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم روس ایشانرا به پنج انگاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل انرا در پنج زدیم و همچنین حاصل انرا در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصهٔ زنان نود سهم شد و حصهٔ خواهران مادری صد و بیست و حصهٔ خواهران پدری صد و پنجاه یازدهم انکه میانهٔ روس سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ روس جمیع فرق تباین باشد روس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد روس فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری داشته باشد و اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم و چون میانهٔ سهام و روس جمیع فرق توافق بود ضرب کردیم دوازده را در پنج و حاصل انرا در هفت و همچنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد حصهٔ زنان دویست و ده سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصهٔ خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم دوازدهم انکه میانهٔ روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ روس و سهام بعضی نباشد و میانهٔ روس جمیع فرق تباین باشد روس متوافقین را بجزء وفق رد باید کرد و روس فرقهٔ اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هشت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده حصهٔ زنان سه سهم و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم و چون میانهٔ سهام و روس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم روس ایشانرا

بنصف که سه باشد وچون میانه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه وحاصل را در اصل فریضه یکهزار وهشت سهم حاصل شد حصهٔ زنان دویست وپنجاه ودو سهم سد وحصهٔ خواهران مادری سیصد وسی وشش سهم وحصهٔ خواهران پدری چهارصد وبیست سهم **قسم دوم** انکه ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی را بر صاحبان فروض رد باید کرد سوای زوجه که اصح انستکه مطلقا براو رد نمیشود ودر زوج خلافست اصح انست که رد میشود چنانچه مذکور شد وسوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان قایلند بانکه انچه از حصهٔ صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان پدر بیت واین را تعصیب میکویند وتعصیب پیش شیعه باطل است واز عادت فقهای امامیه رضوان الله علیهم انست که هرکاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض ایشان مینمایند انکاه تتمه را نیز بایشان رد میکنند وحضرت سلطان المحققین وبرهان المدققین نصیر الملة والحق والدین محمد طوسی قدس سره در رسالهٔ میراثیهٔ خود یکدفعه بر صاحبان فرض قسمت میکند با وجود انکه طریقهٔ قسمت خواجه اخصر از طریقهٔ قسمت ایشان است واحادیث حضرات ائمه معصومین علیهم السلم نیز بر طبق ان وارد است چنانچه در روایت صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که کفت که انحضرت علیه السلم صحیفهٔ میراثیهٔ که بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلم واملای حضرت رسالت پناهی صلی الله واله بود بمن نمود دیدم که نوشته بود که شخصی مرده ودختری ومادری کذاشته حصه دختر نصف است و حصهٔ مادر سدس پس مال را بر چهار سهم قسمت باید کرد سه حصه ازان تعلق بدختر دارد ویک حصه بمادر وهمچنین محمد بن مسلم نقل کرده که دران صحیفه دیدم بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واملای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله نوشته بود که مردی فوت شده ودختری وپدری ومادری کذاشته حصهٔ دختر نصف است سه سهم وحصهٔ هریک از پدر ومادر یک سهم پس مال را بر پنج قسمت باید کرد سه حصه ان تعلق بدختر دارد ودو حصه بپدر ومادر **تکمله** بدانکه جمیع مسایلی که مشتمل بر رد بر صاحبان فروض است در طبقهٔ اولی وطبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه رد را جایز میدانند یازده قسم است اول انکه شخصی مرده باشد ودختری ویکی از پدر یا مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین اصل فریضهٔ ایشان از

چهار سهم منقسم میشود دوم انکه شخصی مرده باشد ودختری وپدری ومادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود سیم انکه شخصی مرده باشد وسه دختر یا بیشتر ویکی از پدر یا مادر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم میشود پنجم انکه مردی مرده باشد ودختری ویکی از پدر یا مادر وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از سی ودو سهم منقسم میکردد ششم انکه مردی مرده باشد وپدری ومادری وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میکردد هفتم انکه شخصی مرده باشد ودو دختر یا بیشتر ویکی از پدر یا مادر وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از چهل سهم منقسم میکردد هشتم انکه شخصی مرده باشد ویک خواهر مادری ویک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار سهم منقسم میشود نهم انکه شخصی مرده باشد ودو خواهر مادری ودو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میکردد دهم انکه شخصی مرده باشد ودو خواهر مادری یا بیشتر ویک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود یازدهم انکه شخصی مرده باشد ویک خواهر مادری و یک خواهر پدری وزنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم میکردد واکر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتها یکه در ماسبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود ورد نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی وان چنانست که انچه از فرض صاحبان فروض زیاد میاید بر پنج سهم منقسم میکردد مثل انکه شخصی بمیرد ودختری وپدری ومادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شش سهم است دو سهم تعلق بپدر ومادر دارد وسه سهم تعلق بدختر دارد وتتمه بر ایشان رد میشود به پنج سهم دوم رد ارباعی وان چنانستکه تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل انکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره دو برادر یا یک برادر ودو خواهر یا چهار خواهر یا مادری یا پدری داشته باشد چه در اینصورت بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه میانهٔ دختر وپدر بچهار سهم منقسم میکردد وبعضی از مجتهدین در اینصورت نیز به پنج حصه منقسم میکنند وحصهٔ مادر را بپدر میدهند پس پیش ایشان رد بر یک قسم است **قسم سیم** انکه ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد وسبب ان دو امر است اول داخل شدن شوهر مثل انکه زنی بمیرد ودختری وپدری ومادری وشوهری داشته

باشد اصل فریضه ایشان دوازده است چهار سهم حصهٔ پدر و مادر است و سه
سهم حصهٔ شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضهٔ دختر شش است چون اینجا
شوهر داخل باشد حصهٔ او ناقص میشود و نقص بر او واقع باشد و هرجا که در ترکه
نقصی بهم رسد بر پدر و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری است خلاف
مر سنیان را که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول
میگویند و عول در مذهب حق امامیه باطل است دوم داخل شدن زن مثل آنکه
شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر و مادری یا پدری و زنی داشته
باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ثلث آن که چهار است حصهٔ خواهران مادری است
و ربع آن که سه است حصهٔ زن و پنج باقی حصهٔ خواهر پدر و مادری یا پدری است و
سهام مفروضهٔ ایشان شش باشد اینجا نقص بر زن واقع میشود **طریق دوم**
آنکه سهام هر وارثی را از فریضه نسبت دهند پس بآن نسبت از ترکه میگیرند و این
نزدیک است بفهم هرگاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و از او زنی و پدر
و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضهٔ ایشان از دوازده سهم تقسیم
میشود زن ربع ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه که چهار است میبرد و باقی
که پنج است و ربع و سدس ترکه است پدر و متعلق است و گاه هست که نسبت واضح
نیست و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره
باشند چه در اینصورت محتاج است که پنج را در عدد سهام فریضه ضرب کنند تا
شصت حاصل شود آنگاه هر دیناری را بدوازده جزء باید کرد تا منقسم شود پس
زوجه را پانزده جزء میرسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزء که یک
دینار و ثلث دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزء که دو دینار و نصف سدس
دینار باشد **طریق سیم** آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نمایند بعد از آن خارج
قسمت را در سهام هر یک از ایشان ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و
این نزدیک است بفهم چه قسمت در اینصورت سهل است مثلاً هرگاه فریضهٔ مذکوره
باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار
را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف دینار بهم میرسد و
نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل میاید و نصف
دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود **طریق چهارم**

مستعمل میانه دو فریضه و آن بر دو قسم است اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده
دینار چه سهام هر وارثی را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آنچه حاصل شود بر
اصل فریضه قسمت باید نمود پس خارج قسمت نصیب آن وارث است مثل آنکه سه زن
و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند چه فریضهٔ ایشان بیست و چهار است منکسر
میشود نصیب اولاد بر پنج و وفق بیست و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و
بیست حاصل میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آنرا ضرب باید کرد در دوازده
که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار
خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است
چون آنرا در دوازده ضرب کنند دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و
بیست خارج قسمت دو دینار میشود آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام
هر پسری بیست و شش است چون آنرا در دوازده ضرب کنند و بر صد و بیست قسمت
نمایند خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود نصیب هر دختری دیناری
و سه عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر
گردد و کسر را بر آن بیفزایند و چنانچه مذکور شد در آن عمل کنند پس در مثال مذکور
هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد آنرا بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد
سی و هفت و همچنین هرگاه ممکن باشد بقیراط و حبات قسمت باید کرد و بآن عمل نمود
و دیناری بیست قیراط است و قیراطی سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از ارز اسم خاصی
نیست **طریق پنجم** مناسخات و آنچنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی
از ورثه او بمیرد چه در اینصورت قسمت هر دو فریضه را از اصل باید کرد و آن بر دو
قسم است **قسم اول** آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش
خواهر از شخصی بعد از فوت او بماند و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن
یک خواهر بمیرد تا آنکه یک برادر و خواهر بماند مال میت میان ایشان اثلاثاً حصه
میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران
مادری باشند **قسم دوم** آنکه وارث و استحقاق مختلف باشد یا یکی از اینها پس
اگر نصیب میت ثانی بر ورثهٔ ایشان منقسم شود هر دو مسئله از مسئلهٔ اولی منقسم
میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر
بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد فریضهٔ اولی هشت است حصهٔ شوهر چهار است و

بر ورثهٔ او منقسم میشود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانهٔ نصیب میت ثانی و
سهام ورثهٔ او توافق باشد وفق فریضهٔ ثانیه را و وفق نصیب را در فریضهٔ اولی
ضرب میکنند مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد
از آن پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر بماند فریضهٔ اولی شش است نصیب پسر
چهار است و سهام ورثهٔ او شش و میانهٔ سهام ورثه و رؤس ایشان توافق بنصف است
سه را در شش ضرب میکنند هجده میشود و اگر تباین باشد فریضهٔ ثانیه را در
اولی ضرب میکنند چون پدری و مادری و پسری باشد و پسر بمیرد و دو پسر و
یک دختر از او بماند فریضهٔ اولی شش است و حصهٔ پسر چهار است و سهام ورثهٔ
او پنج و میانهٔ رؤس و سهام ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی میشود
و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر
فرض کثرت تناسخ کنند **مطلب ششم** در لواحق میراث و در آن چهار فصل است

فصل اول در میراث جماعتیکه بیک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر
سر ایشان افتد و همه بمیرند از یک دیگر میراث میبرند بچهار شرط **شرط اول**
آنکه هر یک مال داشته باشد چه میراث در مال است پس اگر در میانهٔ ایشان کسی
باشد که مال نداشته باشد میراث نمیبرد و از او میراث نمیبرند **شرط دوم** آنکه
از یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی
از ایشان فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمیبرد **شرط سیم** آنکه
تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد
مقدم میراث نمیبرد **شرط چهارم** آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد
پس اگر دو کس بیک دفعه با جل خود بمیرند میراث از هم نمیبرند و بعضی از مجتهدین بر آنند
که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی
را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هر گاه این چهار شرط بهم رسد
میراث از هم دیگر میبرند از جمیع چیزهای یکدیگر مگر از آنچه از یکدیگر میراث میگیرند
که از آن میراث نمیبرند زیرا که لازم میاید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محال است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث میبرند و خلاف است میانهٔ مجتهدین
که آیا در اینصورت تقدیم میراث بردن کسیکه نصیب او کمتر باشد واجب است یا نه
اقرب آنستکه واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند

در لواحق میراث

اول فرض مردن پسر باید کرد و حصهٔ پدر را از ترکه پسر باید داد و بعد از آن فرض مردن
پدر باید کرد و حصهٔ پسر را از متروکات پدر بیرون آورد سوای آنچه از پسر بمیراث
برده چه از آن میراث نمیبرد آنگاه آنچه هر یک از ایشان میراث برده است بمیراث خوار
زندهٔ او میرسد و اگر یکی از ایشان میراث خوار نداشته باشد میراث او بکسی میرسد
که با او غرق شده و از او بورثهٔ زندهٔ او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی
یعنی کسیکه هم آلت مرد داشته باشد و هم فرج زن و قاعده در تحقیق حال او چنان است
که ببینند آخر از کدام منقطع میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر آن کنند
که پیشتر منقطع میشود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در اینصورت
خنثی مشکل است و در حکم او میانهٔ مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که پهلوهای
او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زن است و اگر هفده باشد باینطریق
که نه ضلع از جانب راست و باشد و هشت ضلع از جانب چپ مرد است و بعضی
گفته اند که قرعه بزنند و بر آن حکم کنند و بعضی بر آنند که اگر علامتی از لحیه یا بول
یا حیض یا احتلام یا جماع در او باشد بآن عمل نمایند و اگر این علامتها نباشد میراث مرد
باو دهند و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن باو دهند
ترکه را یکمرتبه بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند و یکمرتبهٔ دیگر بر تقدیر انوثیت
آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزء وفق در توافق یا در اکثر در تداخل
و حاصل را در دو ضرب کنند یا آنرا تضعیف نمایند آنگاه هر وارثی را نصف آنچه
حاصل میشود از دو فریضه بدهند پس هر گاه میت پسری و دختری و خنثائی
بگذارد فریضهٔ ایشان از چهل منقسم میشود چه فریضهٔ ذکوریت پنج است و انوثیت
چهار و چهار در پنج بیست میشود و بیست را که در دو ضرب کردیم شد حصهٔ ذکر
بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود و حصهٔ انثی بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود
و نصف هر دو هجده است و حصهٔ خنثی سیزده میشود زیرا که حصهٔ او بر تقدیر
ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده و حصهٔ دختر نه میشود زیرا که حصهٔ
او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیت او سیزده میشود و در
صورت مذکوره اگر شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب
باید کرد و نصیب او و [illegible] زن باید داد آنگاه تتمه را باید قسمت کرد بر چهل سهم
هر سهمی نسبه سهم [illegible] شوهر باشد و هفت سهم اگر زن باشد اگر پدر و مادر

در میراث خنثی

خنثی جمع شود فریضهٔ ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت پنج و حاصل ضرب پنج
در شش سی است و هرگاه سی را در دو ضرب کردیم شصت میشود پدر و مادر بیست و
دو میبرند سه حصهٔ ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست است و بر تقدیر انوثیت بیست و چهار
و خنثی سی و هشت میبرد بر تقدیر ذکوریت چهل میبرد و بر تقدیر انوثیت سی و شش و اگر
با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این هر دو صورت اکتفا بشش باید کرد و اگر یکی از
پدر و مادر با خنثی جمع شوند فریضهٔ ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت چهار و میانهٔ
ایشان توافق است نصف هر یک را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد باز دوازده
را در دو ضرب کردیم بیست و چهار شد پس حصهٔ یکی از پدر و مادر پنج باشد و حصهٔ
خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع فریضهٔ ایشان نیز مثل فریضهٔ پدر
و مادر با خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست میشود
و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئلهٔ انوثیت را در جمله مسئله ذکوریت
ضرب کردیم نود میشود و نود را در دو ضرب میکنیم صد و هشتاد میشود حصهٔ یکی
از پدر و مادر سی و سه میشود بر تقدیر ذکوریت سی و شش میبرد و بر تقدیر انوثیت سی
و حصهٔ دختر شصت و یک و حصهٔ خنثی هشتاد و شش پس در اینصورت از حصهٔ پدر
نصف [illegible] رد افتاده است زیرا که هر دو بر تقدیر انوثیت هر دو شش است که فاضل است
بر تقدیر ذکوریت و اگر پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی جمع شود نصیب مادر ایشان
بر فریضهٔ ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر و مادری
یا پدری خنثی باشند چون اولاد اند و اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچو برادران
پدری‌اند و اخوال چون برادران مادری **فصل سیم** در بیان میراث کسی
که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد و میراث کسی که دو سر داشته باشد و میراث
فرزندیکه در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او با مادرش لعان کرده باشد و
میراث ولد الزنا اما میراث کسی که هیچ یک از فرج ذکر و انثی نداشته باشد یا کسیکه یکی
از مخرج قبل و دبر داشته باشد یا کسیکه هیچ کدام نداشته باشد و آنچه بخورد قی
کند یا کسیکه بول و غائط او هر دو از یک موضع بیرون آید همه بقرعه بیرون باید آورد
باینطریق که بر پارچهٔ کاغذی بنویسند عبد الله و بر پارچهٔ دیگر امة الله و از آن سهام
مبهمه بگذارند و باید دعا بخوانند که اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب و
الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا امر هذا المولود کیف

یورث ما فرضت له فی کتابک بعد از آن سهام را مشوش سازند و دفعه بیرون آورند
پس اگر عبد الله بیرون آید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون آید میراث دختر و
تحقیق میراث کسی که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد باینطریق است که یکی از ایشان
را بیدار کنند اگر هر دو بیکدفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرند و اگر یکی بیدار
شود و دیگری در خواب باشد میراث دو کس میبرند و میراث فرزندیکه در شکم باشد
وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاطا
حصهٔ دو پسر را باید نگاه داشت پس اگر مرده زاییده شود ورثه قسمت کنند و میراث ولد
ملاعنه از برای پدر و فرزند و زوجهٔ اوست و با عدم ایشان از خویشان مادری او است
بالسویه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند
و زوجهٔ اوست و پدر و مادر از او میراث نمیبرند و نه کسی که با ایشان نزدیک باشد
و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث از او میبرد و با عدم او امام
علیه السلام و ولد الزنا از یک طرف منع مخصوص بآن طرف است دون طرف دیگر
فصل چهارم در بیان میراث مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلاف است
در میراث ایشان بعضی گفته اند که میراث میبرند بسبب صحیح و بسبب صحیح بفاسد
نمیبرند و بعضی بر آنند که بهر دو میبرند خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی
گفته اند بنسب صحیح و فاسد میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و آنچه
در احادیث وارد شده موید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام روایت کرده که فرمودند مجوسی را مادر و خواهر و دختر میراث میبرد
انکه مادر اوست و هم زن اوست و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه
السلام بکسی دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود فرمود که نمیدانی
که این پیش مجوسی نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از او دختری
بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را میبرد و نصیب دختران دیگر میبرد و اگر
خواهر مادری خود را که جدهٔ پدری او باشد یا خواهر پدری را که جدهٔ مادری
باشد بخواهد هر دو میراث میبرد و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث مانع میرسد
چون دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه
باشد و خواهر که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است مسلمانان
بسبب فاسد میراث نمیبرند بالاجماع اما بنسب فاسد چون وطی بشبهه میراث میبرند

در میراث مجوس

باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی

در بیان حدود دیگر بجهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیران در شرع مقرراست و تعزیرها یکه اهل شرع جهت بعضی از کناهان قرار داده اند بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده و بجهت شرع عقوبت خاصی است متعلق بازار بدن کسیکه کناهی از او صادر شده باشد و شارع جهت آن مقداری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و دران سه مطلب است **مطلب اوّل** در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و دران چند فصل است **فصل اوّل** در بیان قسم اوّل از اقسام حدود و آن بریدن دست راست است در مرتبهٔ اولی و پای چپ در مرتبهٔ ثانیه و حبس مخلد در مرتبهٔ سیم و کشتن در مرتبهٔ چهارم و این حد دزدیست و شرط آن چهارده است اوّل آنکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند تادیبش باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبهٔ اولی دزدی او را عفو باید کرد و در مرتبهٔ دوم تادیب او باید کرد و در مرتبهٔ سیم سرهای انکشتان او را انقدر باید تراشید که خون آلوده شود و در مرتبهٔ چهارم سرهای انکشتان او را قطع باید کرد و در مرتبهٔ پنجم دست راست او را بطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد اگرچه مکرر از او دزدی صادر شود امّا اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر دیوانکی دزدی کند حد از او ساقط نمیشود سیم آنکه مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بران دارد بر او حدی نیست چهارم آنکه اینچه دزدیده استعمال باشد پس اگر مال نباشد بر او حدی نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد و اگرچه جامهای او زیاده از یک ربع مثقال طلا بوده باشد حد ندارد امّا اگر بالغ را بدزدد و جامهای او ربع مثقال طلا باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرک کسی را بدزدد حد ندارد مکر آنکه در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی میانهٔ جامه و طعام و میوه و آب و نمک و برف و خاک و کل ارمنی و حیوان و غیران نیست پنجم آنکه آن مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهاریک مثقال شرعی طلای خالص است که مضروب بسکهٔ معامله باشد یا هرچه قیمت آن ربع مثقال باشد پس در دزدیدن چیزیکه قیمت آن کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انکشتری که وزن آن ستریک مثقال باشد که قیمت

آن چهاریکمثقال بدزدد حد دارد امّا اگر وزن آن چهاریک مثقال باشد بدزدد بکمان آنکه ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامهٔ بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد و بعد از دزدیدن آن جامه بر او ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانهٔ مجتهدین در آن خلافست و آیا دزدیدن نصاب بیکدفعه شرط است یا نه در این نیز خلافست اقرب آنستکه شرط است و همچنین خلاف کرده اند در آنکه اگر دو شخص ربع یکمثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان لازم است یا نه اقرب آنستکه لازم نیست ششم آنکه آنمال مال فرزند و بنده نباشد چه اگر پدری مال فرزند خود را بدزدد و آقا مال بندهٔ خود را و اگرچه مکاتب باشد بر این هر دو شخص قطع نیست امّا اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازم است و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم آنکه تمام آنمال مال غیر دزد باشد چه اگر مال خود را که باجاره داده باشد از جائی بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را یا مال خود را بکمان آنکه مال غیر است بدزدد و همچنین قطع نیست هرکاه پیش از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز و پیش از آنکه بحاکم عرض کنند و حکم بقطع او کنند مالک او شود بهبه یا بمیراث یا بخریدن نهم آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد مثل آنکه کسی توهم کند که آنچه برده است ملک اوست و اگرچه بمجرد دعوی باشد قطع نیست دهم آنکه آنمال دزدیده از محرمات نباشد پس دزدیدن شراب و کوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگرچه میانهٔ او و جهود مشترک باشد لیکن در اینصورت از جهت جهود غرامت باید کشید و اگر سکی را که قیمت آن ربع مثقال باشد بدزدد مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنستکه سبب قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد در آن خلافست اقرب آنستکه قطع لازم است و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمیشود امّا اگر مال جهودی که بشرایط ذمه باشد بدزدد باعث قطع میشود یازدهم آنکه آنمال را از حرز بدزدد و مراد بحرز جائیست که مال را بواسطهٔ محافظت و نکاه داشتن در آن کذارند و آن مختلف باختلاف اموالست پس صندوق مقفل حرز زر و جواهر است و دکان در بسته حرز متاع و غیران و خانه و باغ

در بیان قسم اوّل از اقسام حدود

حرز میوه و طویله حرز چارو او قبر حرز کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان
نگاه میکرده باشد آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع میشود یا نه میانهٔ مجتهدین در این
خلاف است و درخت حرز میوه نیست پس اگر میوه از درخت بدزدد قطع نیست و اگر
در مسجد را بدزدد یا کفن را از قبر برارد قطع لازم است و آیا شرط است که قیمت ان ربع
یکمثقال باشد یا نه مجتهدین را در ان خلافست و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند
و کسی انرا بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامه خانهٔ کعبهٔ معظمه یا پارهٔ از ان
مجتهدین را خلافست و اگر چیزیرا از غیر حرز چون صحراها و اسیاها و راهها و مسجدها
بدزدد قطع نیست دوازدهم انکه دزد در بیرون اوردن انمتاع از حرز منفرد باشد
پس اگر حرز را بشکند و دیگری انرا بیرون برد بر هیچکدام قطع نیست سیزدهم انکه دزد
متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر چارپائی بار کند و بیرون اورد یا طفلی را همراه ببرد
که انرا بردارد قطع نیست چهاردهم انکه دزد به پنهانی ببرد چه اگر بظاهر بقهر و غلبه
یا غیر ان ببرد قطع نیست و در دزد مسلمانی و ازادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست
پس اگر کافری یا بندهٔ یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع بر ایشان لازم است و بعد از
انکه شروط مذکور متحقق شود واجبست بر دزد که انچه دزدیده همان را یا مثل
انرا یا قیمت انرا اگر تلف شده باشد بصاحبش دهد اما رد کردن مال دزدیده بصاحب
ان مانع از قطع دستش نمیشود و حد او انستکه حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ اول
چهار انگشت دست راستش را ببرد و کف و انگشت شصتش را بگذارد و در مرتبهٔ
دوم پای چپ او را تا عقب ببرد و عقب را بگذارد و در مرتبهٔ سیم او را حبس مخلد کنند
و در مرتبهٔ چهارم اگر دزدی کند مثل انکه در حبس چیزی بدزدد حاکم او را بکشد
و غیر حاکم را جایز نیست و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف
شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض راست او نمیتوان برید و سنت است که دست
و پای دزد را بعد از بریدن بروغن زیت داغ کنند **فصل دویم** در بیان
قسم دوم از اقسام حدود و ان بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن
و از حلق کشیدن است و در این حد میانهٔ مجتهدین خلافست که آیا امام میانهٔ انها
مخیر است که بترتیب همه را بعمل اورد یا نه بعضی از مجتهدین قایلند و همچنین خلافست
در اینکه ایا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشند و بعد از ان از حلق بکشند این حد
محاربست و محارب کسیستکه در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز شمشیر

ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف
باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی باشد که کمان برند که راه مسلمانان میزنند یا نه
و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را
کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را باید برید انگاه او
را باید کشت و اگر همین مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپ
او را باید برید و از شهر بیرون کرده چیزی از او باید برید که از مصاحبت و مجالست و نکاح
کردن با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن ببلاد شرک منع نمایند و اگر ایشان او
را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا انکه او را سر دهند و
از شهر خود بیرون کنند و اگر انکس را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازم است و
اگر اقتصار بکشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را نکشته و جراحت هم نکرده
باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او انستکه او را از ان شهر بیرون کنند و اگر ان
شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط میشود اما اگر مال کسی را برده
باشد از او میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازم است و اگر
کسی ... سلاح ظاهر کرده است طامع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خود برسد
و همیشه جهت دفع شر او با شمشیر برهنه گردد او را حدی نیست چه او محارب نیست
و همچنین کسیکه مدد محارب کند اما باعث کشتن و ایذای مردمان نشود چه بر او نیز حدی
نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب بروغن زیت داغ کنند
فصل سیم در بیان هشتم قسم از اقسام حدود و ان حد زناست و شروط
ان هفت است اول انکه هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه
انرا تعزیر میکنند دوم انکه عاقل باشند چه بقول اقوی بر مجنون حدی نیست سیم
انکه مختار باشند چه بر کسی که باکراه او را بران دارند حدی نیست چهارم انکه انزنکه
با او دخول کرده بران مرد حرام باشد چه اگر حلیلهٔ او باشد حدی ندارد پنجم انکه ان زنا
عمداً کرده باشد یا مالک او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد
حدی نیست ششم انکه با زن بشبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم بتحریم باشد پس
اگر بشبهه دخول کرده باشد حدی نیست هفتم انکه الت خود را در فرج زن غایب
ساخته باشد خواه در قبل و خواه در دبر او و غیبوبت حشفه کافیست پس اگر
غیبوبت نشود ... حد زنای بکران بود که او را صد تازیانه

در بیان هشتم قسم از اقسام حدود

میمودند و سخنان درشت باو میکفتند و اکر زنا با غیر بکر بوده حبس مخلد میکرداند
انکاه نسخ شد و اقسام حد زنا هشت است قسم اوّل رجم کردن یعنی تا کمر در زمین
نشاندن و سنکسار کردن و این حد هر یک از مرد جوان ازاد بالغ عاقلی است که زن
مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و هر صبح و شام او را رسیدن بان زن ممکن باشد
و همچنین حد هر یک از زن جوان ازاد بالغ عاقلی است که شوهر داشته باشد و زنا
کند و بعضی از مجتهدین کفته اند که در اینصورت جمع میانه صد تازیانه و سنکسار
باید کرد و اکر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حد تعلق باو دارد و انکه دیکر را
حد دیکر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و همچنین است حد زنی که شوهر داشته
باشد و دیوانه با او دخول کند قسم دوّم جمع میانه حد تازیانه زدن و سنکسار
کردن و ان حد دو قوم است اوّل حد مرد پیر ازاد بالغ عاقلی است که زن مدخوله
بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند
پس در اینصورت ابتدا تازیانه باید نمود انکاه سنکسار باید کرد و اکر یکی از ایشان
بطریق مذکور نباشد ان حد تعلق باو دارد دوّم حد مردی که در میان پایهای مرد
دیکر منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و ازاد
و مسلمان و کافر محض و غیر محض قسم سیّم صد تازیانه است و ان حد هفت قوم است
اوّل حد مرد و زن ازادی که زن و شوهر نداشته باشند و زنا کنند دوّم حد زن ازادیکه
عقد واقع شده باشد امّا شوهر با او دخول نکرده باشد و زنا کند سیّم حد مردیست
که زنا بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنیکه شوهر داشته باشد و طفلی با او
زنا کند برضا و رغبت او پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو مرتبه
ایشانرا تعزیر کرده باشند ششم حد کسیکه در میان پایهای مردی دیکر منی خود را
بریزد و زن نداشته باشد هفتم زنیکه با زنی مساحقه کند و بعضی از مجتهدین برانند
که اکر شوهر داشته باشد ایشانرا سنکسار باید کرد قسم چهارم صد تازیانه
و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است و ان حد مرد ازادیست که بکر باشد
یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن داشته
باشد امّا با او دخول نکرده باشد چه حد او انستکه صد تازیانه بزنند و سرش را
بتراشند و یکسال او را از شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن موی سر و بر مردان
شهر بیرون کردن نیست قسم پنجم پنجاه تازیانه است و ان حد بنده بالغی است که

زنا کند خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نداشته باشد و بر بنده کان تراشیدن
موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم ششم هشتاد و پنج تازیانه است که
سه ربع حد است و ان حد دو کروه است کروه اوّل حد جماعتیکه نصف ایشان ازاد
باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند در اینصورت نصف حد ازاد که پنجاه تازیانه
و نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه است براو میزنند هر کاه زن ... و هر طریکه
در ازاد مذکور شد نداشته باشند کروه دوّم حد جماعتیکه زنان و مردان را بزنا وصلت
دهند یا مردان را با مردان جهت لواطه رسانند قسم هفتم ضغث است یعنی جمع
کردن تازیانه و جمیع انها را یکبار بر انکس که زنا کرده است زدن و این حد بیماریستکه طاقت
تازیانه نداشته باشد قسم هشتم حد با زیادتی تعزیر و ان حد جماعتی است که در
شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از
چهارده قسم حدود و ان حد لواطه است یعنی جماع کردن مردان با یکدیکر و شروط
ان سه چیز است اوّل انکه بالغ باشند چه غیر بالغ را حدی نیست بلکه تعزیر لازم است
دوّم انکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و امّا اکر یکی از ایشان بالغ و عاقل
باشد و دیکری طفل و دیوانه حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه سیّم انکه مختار
باشند پس اکر کسی را باکراه بران دارند حد براو لازم نیست و بعد از انکه این شروط
بهم رسد حد لواطه انستکه ایشانرا بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنکسار کنند
یا دیواری بر سر ایشان فرود اورند یا از کوه بلندی ایشانرا بیندازند و امام مخیر است
میانه انکه هر دو را بسوزاند یا سنکسار کند یا یکی از ایشانرا بسوزاند و یکی را سنکسار
کند و فرقی نیست میانه بنده و ازاد و بنده مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه
انکه زن داشته باشند یا نداشته باشند و بعضی از مجتهدین کفته اند که اکر زن
داشته باشند ایشانرا سنکسار باید کرد بطریق حد زنا و اکر نداشته باشند صد
تازیانه باید زد و اکر بعد از انکه نزد حاکم شرع لواطه شخصی بکواهان ثابت شود توبه
کنند حد از ایشان ساقط نمیشود و اکر بعد از علم پیش امام اقرار کرده باشند انکاه توبه
کنند امام مخیر است میانه حد زدن و عفو کردن فصل پنجم در بیان قسم
دوازدهم از اقسام حدود و ان هشتاد تازیانه است و ان حد دو قوم است قوم اوّل
حد کسیکه دشنام بکسی دهد باین طریق که بو زنا میکنی یا لواطه میکنی و امثال اینها
و شرط ان ... اوّل انکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر باید کرد دوم انکه عاقل باشد

در بیان قسم یازدهم از جمله حدود

در بیان قسم دوازدهم از حدود

حد

چه دیوانه را تادیب باید کرد سیم انکه کسی را که دشنام میدهد ازاد باشد چهارم
انکه کسی را که دشنام میدهد مسلمان باشد پنجم انکه عفیف باشد چه اکر زانی یا
کسی را که بفسق مشهور باشد بانچه در ایشانست دشنام دهد حد ندارد ششم انکه
کسی را که دشنام میدهد فرزند او نباشد چه اکر فرزند باشد پدر را حد نمیزنند
هفتم انکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنامیکه میدهد چه اکر بلغتی دشنام
دهد که معنی ان را نداند او را حد نمیزنند و هرکاه این شروط متحقق شود دشنام
دهنده را هشتاد تازیانه باید زد و او را در میان مردمان مشهور باید ساخت
تا کواهی او را قبول نکنند و در اینحکم میان ازاد و بنده فرقی نیست و بعضی از مجتهدین
کفته اند که اکر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اکر دشنام دادن
نسبت بجماعتی متعدد باشد حد نیز متعدد میشود و اکر جمعی را دشنام دهد و ایشان
در طلب حد بیکدفعه جمع شوند او را یک حد باید زد و اکر متفرق بطلب حد اید
حد نیز متعدد بر او باید زد و اکر شخصی را کوید که ای پسر زانی و زانیه در اینصورت
دو حد بر او لازم است و اکر بکسی دیوث کوید پس اکر در عرف دشنام دهنده این
لفظ دشنام باشد او را حد میزنند و اکر نه تعزیرش باید کرد و اکر کافری را که مادرش
مسلمان باشد کوید که ای پسر زانیه حد بر او لازم است اما اکر زن بمیرد حد از
او ساقط میشود و بچهار امر نیز ساقط میشود اول بتصدیق مقذوف دوم بکواه
کذرانیدن سیم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و انحد میراث برده میشود و اکر
بعضی از ورثه عفو کنند حد ساقط نمیشود و هرکاه کسی را سه مرتبه حد بزنند و
توبه نکند در مرتبه چهارم میکشند و هرکاه قذف مکرر کرده باشد و او را حد
نزده باشند یک حد باید زد **قوم دوم** حد شخصی که شراب یا هرچه مست
کننده باشد خورده و همچنین شیره انکور که بجوشد و دو ثلث ان کم نشود نیز حکم
شراب دارد و شروط ان چهار است اول انکه شراب خورنده بالغ باشد چه
طفل را حدی نیست دوم انکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی نیست سیم انکه
مختار باشد چه اکر کسی را باکراه شراب دهند یا انکه بخوردن ان مضطر باشد مثل
انکه در جائیکه اب نباشد و لقمه در کلوی او مانده باشد ناچار شراب میتوان
خورد که ان لقمه را فرو برد چهارم انکه عالم باشد بحرمت و نجاست ان چه اکر جاهل
باشد حد نمیزنند و هرکاه این شروط متحقق کردد حد او هشتاد تازیانه است و در

اینحکم میانه کافر یکه بتظاهر شراب خورد و میان مسلمان و بنده و ازاد فرقی
نیست و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند و اکر شارب خمر را
مکرر حد بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین برانند که در
مرتبه سیم او را باید کشت و اکر مکرر شراب بخورد و او را حد نزده باشند یک حد بر او
لازم است و اکر پیش از انکه نزد حاکم شرع شراب خوردن او بکواه ثابت شود توبه
کند حد از او ساقط است اما اکر بعد از ثابت شدن توبه کند ساقط نمیشود و اکر ثبوت
ان باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن بر او و عفو کردن از او و اکر شراب خوار
را اعتقاد این باشد که شراب حلال است و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است اکر
مرد باشد و توبه او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین کفته اند که
توبه او در اینصورت قبول است و کسیکه فروختن شراب را حلال داند او را توبه
باید داد و اکر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اکر فروختن از احلال نداند
تعزیرش باید کرد و حکم کشتن بر کسی که غیر شراب را حلال داند جاری نیست و کسیکه
شراب خورده باشد اکر دعوی نماید که جماعتی باکراه بخورد من داده اند حد از او
ساقط میشود بشرطیکه کواهان عادل تکذیب او نکنند و اکر دعوی کند که مرا علم
بحرمت شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد
فصل ششم در بیان قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و انحد حبس مخلد
و کشتن اما حبس مخلد و انحد چند جماعت است اول حد کسیکه امر بکشتن کسی کند
دوم حد کسیکه در مرتبه سیم دزدی کند بعد از انکه دست راست و پای چپ
او را بریده باشند سیم حد زنی که مرتد شده باشد و اما کشتن و انحد بیست و
پنج قوم است اول حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند
دوم حد کسی که با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا
کند سیم حد جهودی که با زنان مسلمان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه
نباشد و خواه زن اطاعت کرده باشد و خواه باکراه زنا کرده باشد چهارم حد
کسی که با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسی که بزن پدر یا کنیزی که پدر با او دخول کرده
باشد زنا کند ششم حد کسیکه او را جهت تفخیذ یعنی منی ریختن در میان رانها
سه مرتبه تعزیرش کرده باشند هفتم حد زنانیکه ایشان را سه مرتبه جهت سحق تعزیر
کرده باشند هشتم حد کسانیکه جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حد زده

[illegible] که شراب خورده باشد واو را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی اید و کریختن او ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که بقصد بردن مال کسی اید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را سب کند چه او را باید کشت واکرچه بی اذن امام باشد مادامیکه متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله داشته باشد هفدهم حد کسی که تصدیق نماید دعوی انکسی را که دعوی پیغمبری کند هجدهم حد مسلمانیکه ساحر باشد و سحر کند نوزدهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است و در این کشتن کفاره بر او لازم نیست اما اگر بحسب شرع زنای او ثابت نشاند قصاص بر او لازم است مرتد فطری یعنی مردیکه پدر او مسلمان باشد و او کافر کردد بیست یکم مرتد ملی یعنی مردیکه پدر او کافر باشد و او مسلمان شود و بعد از اسلام کافر کردد پس او را توبه باید فرمود و تا سه روز مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت واگر اینچنین شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبهٔ چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون کفتن چیزیکه دلالت بر کفر او کند یا بفعل است چون سجده کردن بت و در نجاست انداختن مصحف بقصد استهزا و استخفاف و شروط مرتد ملی و فطری چهار است اول انکه بالغ باشد چه اگر طفلی مرتد شود تعزیر میکنند دوم انکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه و اثر بر او لازم است سیم انکه مختار باشد چه اگر باکراه او را مرتد سازند چیزی بر او لازم نیست چهارم انکه قصد داشته باشد پس اگر بی قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست و توبهٔ مرتد فطری بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نیست و زن او فی الحال عدهٔ وفات نگاه میدارد واگرچه با او دخول نکرده باشد بر قول اقوی و میراث خوار ترکهٔ او را میان خود قسمت میکنند واگرچه او را نکشته باشند واگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت بلکه حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در او پوشانید تا انکه

توبه کند یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد واگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند و این مرتد را تا نکشند ورثهٔ او میراث او را قسمت نمیکنند و قسمت او صحیح نیست یا نکاه کمسلمان [illegible] زن او عدهٔ طلاق نکاه میدارد نه عدهٔ وفات پس اگر در عدهٔ طلاق توبه کرد همان زن او میشود واگر بعد از عده توبه کرد [illegible] و توبهٔ مرتد انستکه اقرار کند بانچه انکار کرده بود و نماز کردن او کافی نیست واگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جائز نیست و [illegible] او بسبب مرتد شدن ساقط میشود پس نمیتواند که دختر خود را جهت دیگری عقد کند یا جهت پسر صغیر خود زنی خواست و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتوان داد و بعضی از مجتهدین برانند که میتواند داد بیست و دویم حد کسی که بخانهٔ کسی نگاه کند بعد از انکه او را منع کرده باشند چه او را قبل از منع نمیتوان کشت بیست و سیم حد کافری که بکشتن غلامان خود عادت کرده باشد بیست و چهارم حد مسلمانیکه بکشتن جهود عادت کرده باشد بیست پنجم حد کسیکه مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد چنانکه در باب بیستم مذکور خواهد شد **مطلب دویم** در انچه متعلق بحدود دارد و ان دو فصل است **فصل اول** در انچه حدود باز ثابت میشود بدانکه دزدی به سه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل بشرطیکه شرع دوم بگواهی دادن یک عادل با قسم خوردن صاحب مال سیم باقرار کردن دزد در دو مرتبه و محارب بودن یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن مسلمانان را و کاری کردن بعنی بجهت [illegible] بیرون اوردن و با حیوان دخول کردن و اینها بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو مرد عادل دوم باقرار کردن یک مرتبه و لواط بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن بدو چیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل دوم باقرار کردن دو مرتبه و ببوی شراب امدن از دهن کسی شرب او ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه نیز دارد و زنا بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل یا چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه و شرطیکه در گواهان زنا و لواطه میباید سه است اول انکه گواهان دعوی مشاهده کنند بطریقیکه میل در سرمه دان باشد دوم انکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت سیم اجتماع گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی

دهند صحیح نیست و بعد از آنکه زنا او لواط بطریقیکه مذکور شد پیش حاکم شرع ثابت
شود اقامت حد و دبر ایشان میکند و غیر از امام نایب و دیگری متولی حد نمیتواند
شد و در اقامت کردن آقا حد را بر غلام و کنیز خود هرگاه خود بیند مجتهدین را در
این خلاف است و همچنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن هرگاه خود
ببینند نیز خلاف است اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر
برخصت امام و امام مخیر است میانه حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام و میانه
دادن ایشان باهل ملت خود تا بطریق خود حد بر آنکه بزدند ثابت کردن حد
حضور گواهان که بگواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر آنکه گواهان
بمیرند یا غایب باشند حد میتوان زد و سنت است امام را تلقین انکار کردن کسی را
که اقرار میکند چه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی که
حال او باشد **فصل دوم** در آنچه تعلق بحد و دارد و آن سی امر است دوازده امر
واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و شش امر مکروه **اما** دوازده امر واجب اول
حاضر [illegible] شهود و بعضی از مجتهدین جمعی را [illegible] اقامت حد [illegible] واجب است
و اقل [illegible] سه است و بعضی گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند باید که ده
[illegible] گفته اند و بعضی این حاضر شدن را سنت میدانند
[illegible] سنگسار کشتن بغسل میت کردن و کفن پوشانیدن
و اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجم [illegible] و کفن کنند
چهارم نماز گذاردن بر او و دفن کردن او و بعد [illegible] شدن پنجم [illegible]
زنا کردن او گواهی داده اند اول ایشان [illegible] موجود باشند
[illegible] ابتدا کردن [illegible] باشند هفتم آنکه [illegible]
[illegible] واجب شود اول [illegible] تازیانه بزنند آنگاه رجم کنند هشتم
آنکه در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی
از مجتهدین [illegible] سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین کرده باشند
[illegible] ثابت بگواه شده او را برگردانند و اگر باقرار ثابت شده و اگر
سنگ [illegible] برگردانیدن او لازم نیست نهم آنکه [illegible] را برهنه کرده سنگسار
[illegible] گفته اند بطریقیکه در حالت زنا کردن بوده بزنند دهم [illegible]

عورتین مرد را جسته و زن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی
میانه گفته اند دوازدهم اجتناب کردن از زدن تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان
و اما پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن کسیکه او را سنگسار کرده باشند دوم
اقامت حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنیکه نفاس
یا استحاضه داشته باشند چه این هر دو بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحتی تقاضا
کند که اقامت حد باید نمود حد ضغث باید زد چنانچه مذکور شد سیم اقامت حد
بر زنیکه حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت
او کند و شیر دهد چهارم اقامت حد در حرم کعبه کسی را که ملتجی بحرم کعبه شده باشد
پنجم گذاشتن کسیکه او را از حلق کشیده باشند زیاده از سه روز **اما** هفت امر سنت
اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر بحاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت حد دوم
آنکه سنگهائیکه میزنند کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد و بسیار کوچک نیز نباشد
که او را دیر بکشد سیم آنکه مرد را ایستاده حد بزنند و تازیانه و زنان مخدره
در خانه بزنند چهارم حد را بر بدن او متفرق گردانیدن یعنی بر یک جای بدن او نزدن
پنجم آنکه در بریدن دست و پای نوعی ببرند که آسان باشد ششم آنکه بعد از بریدن
بروغن زیت داغ کردن هفتم آنکه دست بریده را در گردن او آویختن **اما** شش امر
مکروه اول حاضر شدن کسی که حدی بر او باشد در رجم دوم اقامت حد در مساجد سیم
اقامت حد در حین سختی گرما و سرما پس در تابستان در صبح و شام باید زد و در زمستان
در میانه روز چهارم ضامن شدن کسیکه حدی بر اوست پنجم شفاعت در اسقاط
حد او ششم مؤخر داشتن حد بعذر **مطلب سیم** در بیان تعزیر کردن و آن
در بیان تعزیر کردن
در لغت عرب بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی یا اهانتی متعلق بجماعتی که گناهانی
که موجب حد نباشد از ایشان بوقوع آمده باشد و شارع مقدار آنها را معین
نکرده مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را مقرر ساخته اند
بدانکه گناهانیکه سبب تعزیر کننده آنها میشود بر سی و پنج قسم است اول کسیکه
در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر بر او لازم است اول قضای
روزه دوم کفاره سیم بیست و پنج تازیانه دوم کسیکه زن آزادی داشته باشد
و کنیزی را بی رخصت او بعقد در آورد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف
تازیانه که هشت یک حد زناست باید زد و نصف تازیانه را بدین شکل بزند و بنصف دیگر

مصف

کشتن است و دران چند فصل است **فصل اول** در اقسام کشتن و دران پنج
قسم است **قسم اول** واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و جهود
و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطیکه در بحث جهاد مذکور شد
نکنند و مسلمان نیز نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور
شد و کشتن مسلمانانیکه کافران در جنگ ایشانرا اسیر خود کرده باشند و فتح
ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان **قسم دوم** حرام چون کشتن مؤمنی بغیر حق و
کشتن جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرطیکه در بحث جهاد مذکور
شد کنند و کشتن کافرانیکه امام جهت مصلحتی بمدت معینی با ایشان عهد کرده
باشد و کشتن کافریکه او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال
ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیرانیکه بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافر
در ماههای حرام هرگاه حرمت آنها را دانند **قسم سوم** مکروه چون کشتن کسیکه
جهاد میکند پدر خود را بدست خود **قسم چهارم** سنت چون کشتن کسیکه
بجهت قصاص بود هرگاه ترسد که اگر قصاص نکند او را ایذا کند چه در اینصورت
نمیکشتند که مستحب باشد **قسم پنجم** مباح چون کشتن کسیکه بسبب حد یا
بسبب قصاص دهم جراحت و کشتن آدمی باعتبار سببها منقسم میشود بشش
قسم اول آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره و گناه نباشد چون کشتن واجب
سوای کشتن مسلمانانیکه کافران ایشانرا در جنگ اسیر کرده باشند چه در آن
کفاره لازم است و کشتن مباح دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما
گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده
کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشانرا دعوت باسلام کند سیم آنکه موجب
قصاص و کفاره باشد چون کشتن مؤمنی مثل خود را از روی عمد بغیر حق چهارم
آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مؤمن مثل خود
را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد پنجم آنکه موجب دیت باشد
و موجب کفاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست ششم آنکه موجب کفاره
باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود را هرگاه مسلمان باشد و کشتن
آدمی باز منقسم بسه قسم است اول خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند
مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورد و او را کشت

دوم شبیه بعمد که کشنده آن کار را کرده باشد اما بقصد کشتن نکرده باشد چون
زدن طفل بجهت تادیب بچیزیکه غالبا نکشد سیم عمد محض که کشنده کسی را بقصد
بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت
فصل دویم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی بر کسی زند و دران چند
فصل است **فصل اول** در بیان مواضعیکه قصاص در آنها لازم است بدانکه
در پانزده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مؤمنی بغیر حق از روی عمد دوم جراحت
کردن هرگاه داند که آن جراحت سرایت میکند بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی را بکشد یا
موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین درین خلاف است اقرب آنست که درین صورت
دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشتم سیم بسیار زدن که
احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن اندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم تیزی طلسد
سر تیزی زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد هفتم خود
را از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن هشتم کسی را
در آتش یا در آب انداختن بشرطیکه داند که بشنا کردن بیرون نتوان آمد نهم آنکه
طعام زهر دار دانسته بخورد کسی دادن که خورنده نداند که زهر دارد اما اگر کسی
خود دانسته بخورد یا بی رخصت بخانه او آید و بخورد قصاص نیست دهم کسی را در دریا
انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگر چه قصد نکرده باشد بقول
بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و
سگ درنده را بر گرفتن کسی حریص کردن تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آنکس را ممکن نباشد
خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را بشرطیکه مذکور شد سیزدهم پیش
مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در
آن چاه بمیرد پانزدهم گواهی دادن بدروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن آنکس
بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص
ولی است **فصل دویم** در بیان شروط قصاص کردن بدانکه در قصاص هفت امر
شرط است اول مساوی بودن هر دو در آزادی و بندگی پس مرد آزاد را بعوض بنده
نمیکشند مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد که درین صورت او را میکشند و مرد آزاد
را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد میکشند بعد از آنکه رد کنند یعنی نصف دیت
مرد را بورثه او دهند و زن آزاد را بعوض زن آزاد و مرد آزاد میکشند اما رد نمیکنند

بر قول اقوی و بعضی قصاص میکنند جهت آزاد و بنده از بنده و دوم مساوی بودن
در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکنند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش
میکنند و دیت میدهند چنانچه خواهد امد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص
لازم است چنانچه مذکور شد بعد از انکه زیادتی دیت مسلمان را رد کنند و ذمی را
جهت ذمی میکشند و ذمی را جهت ذمیه میکشند با رد و ذمیه را جهت ذمی و
ذمیه میکشند و رد نیست و ذمی را جهت مسلمان میکشند و مال و فرزندان
کوچک او تعلق بولی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافری را بکشد و
مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد و
اگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص میکنند سیم انکه کشنده پدر و جد نباشد چه پدر
و جد را جهت پسر و پسر زاده نمیکشند بلکه ایشان را تعزیر میکنند و کفاره و دیت بر ایشان
لازم است و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر
نصف دیت بیگانه را بورثه او میدهد چهارم انکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را
قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشان است چه عمد ایشان خطاست و در این مقام شیخ
قدس سره اشکال کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست با وجود انکه
تصریح کرده اند بانکه حیوانی را اگر طفل ممیز بکشد و شکار کند او بر ند حلال است
و حال انکه در این هر دو امر قصد شرط است پس چون قصد انها را در کشتن اعتبار
نکرده اند و در ذبح کردن و شکار نمودن اعتبار کرده اند پنجم انکه کشنده عاقل
باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد انگاه دیوانه شود
قصاصش میکنند ششم انکه کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشتن او
بحسب شرع مباح باشد یا واجب شود قصاص نیست هفتم انکه کشنده بنفس خود
یا بشراکت دیگری بکشد چه اگر امر بکشتن کند قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید
کرد **فصل سیم** در بیان انچه قصاص بسبب ان لازم میشود بدانکه بیکی از سه
چیز ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد و خلاف است میانه مجتهدین که
بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا بدو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر انکه
اقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس در انچه موجب قصاص باشد صحیح است
اما در انچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد
کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک

از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته انگاه شخصی دیگر گوید که
من کشته ام این مسئله ایست که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه امام حسن علیه السلام
را بجواب ان مامور ساخته اند و انحضرت فرموده که قصاص از هر دو ساقط است و خون
بهای مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت کثیر مجتهدین عمل کرده اند و بعضی
گفته اند که ولی مقتول در اینصورت مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد
دوم گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته
قصاص ثابت میشود و بگواهی زنان یا دو زن و یک مرد ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بگواهی یک مرد و دو زن خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و میباید
که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و الت و خالی باشد از احتمال
چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و الت یا انکه محتمل باشد مثل انکه گویند ما دیدیم
که او را جراحت کرده قصاص ثابت نمیشود سیم قسامه و انچنانستکه هرگاه بر کسی دعوی
کنند که تو کس ما را کشته و گواه نداشته باشند میباید که خویشان او پنجاه قسم بخورند
اگر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبهه خلافست اقوی
انستکه در ان نیز پنجاه قسم است و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم
خوردن در وقتی است که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل انکه شخصی دعوی نماید
بر سلاح داری که سلاحش بخون الوده باشد که کس ما را تو کشته یا کشته در
خانه او افتاده باشد یا در کوچه که غیر مردم ان کوچه از انجا تردد نکنند یا در دهی که
دیگران در ان تردد نکنند یا در میانه دو ده که غیر مردم این دو ده از انجا تردد نکنند
و کشته در میانه حقیقی ان دو ده افتاده باشد چه اگر بیکی از ان دو ده نزدیک
باشد بان نزدیک گمان بردن اولیست و یا انکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل
یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط انکه ظن او شود که مدعی راست میگوید و اما اگر
کشته در مسجد جامع یا در راهیکه جماعتی در ان تردد کنند یا در صحرا یا در مکانیکه ازدحام
خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده باشد قصاص نیست بلکه خونبهای او
را از بیت المال میدهند و ایا بمظنه صدق مدعی در تفصیل دعوی چون تعیین قاتل
و نوع قتل شرط است یا نه مجتهدین را در این خلاف است و هرگاه مدعی در اینصورت
پنجاه کس خویش داشته باشد هر یک قسمی میخورند که فلانی خویش ما را کشته است
تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس باشند به پنجاه کس اقتصار

میکند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در اینصورت مخیر است میانه تعیین
قسم خورندگان و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند قسم
مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویش
نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید
مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی ساقط میشود و بعضی از مجتهد
برآنند که اگر مدعی علیه قسم نخورد در اینصورت قصاص ثابت میشود و بعضی از
مجتهدین در اینصورت گفته اند که اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود و سنت است
که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ گوید و آیا در این قسم خوردن پی در پی
پنجاه قسم شرط است یا نه مجتهدین را در این خلاف است و حاضر بودن مدعی علیه در
وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و در قسم خوردن شرط است ذکر کردن
کشنده و کشته شده و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از
عمد و خطا و شبه بعمد **فصل چهارم** در احکام قصاص و استیفای آن بدانکه هرگاه
در کسی شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم میشود و اگرچه کسی او
را باکراه بر آن داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه کسی بر کشتن دارد
یا مأمور کرده اند در اینصورت قصاص بر امر کننده است نه بر ایشان و اگر جماعتی در
کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول میتواند که همه را بکشد و زیادتی خونبهای ایشان را
را بورثه ایشان دهد و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند چه دو
زن بعوض یک مرد حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد میکشند
و آیا نصف خونبهای مرد را میگیرند خلاف است اقوی آنستکه چیزی از او نمیگیرند و اگر دو
خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای مرد را بورثه ایشان میدهند و
اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای آن
مرد را بورثه او باید داد و اگر در اینصورت همین مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را
بورثه او میدهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد و اگر مردی
زنی را بکشد مرد را بعوض زن میکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند
و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود قصاص لازم است و در اینصورت دیه نیست
و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیر است که همه را بکشد و زیادتی
قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده با آقاهای ایشان دهد و بنده را در عوض بنده قصاص

در احکام قصاص و استیفای آن

لازم است و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرط است مجتهدین را در اینجا [illegible]
و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای آزاد
را [illegible] و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها [illegible]
[illegible] دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت قصاص که زهرآلوده
[illegible] خصوصا در قصاص عضو پس اگر در اینحالت آلت قصاص زهرآلوده باشد
[illegible] قصاص میتوان [illegible] مگر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص [illegible]
[illegible] جانی دیگر را و اگر جانی کشنده سر او را ببرید [illegible] جدا کرده [illegible]
[illegible] میتواند کرد اقرب آنست که میتواند کرد اما اگر قاتل [illegible] جدا نکرده باشد
میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنستکه نمیتواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن [illegible]
غرق کردن یا باتش سوزانیدن و اگرچه جانی باینطریق [illegible] کشته باشد بلکه بشمشیر
[illegible] کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند بطریقیکه کشته او را میتوان کشت [illegible] است
[illegible] جهت دشواری اما اگر جانی بکشد [illegible]
[illegible] لازم نیست و قصاص کردن زن حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را
شیر دهد [illegible] اگر کسی نباشد که او را شیر دهد [illegible] کسیکه قصاص میکند از بیت المال
[illegible] داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف [illegible] دیگر شود [illegible]
[illegible] ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر
زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین برآنند که قصاص کردن مخصوص
مرد و خویشان پدری است و مادر و خویشان او را حقی نیست و بعضی گفته اند
که آنها را مطلقا دخل نیست و ولی بی اذن امام قصاص میتواند کرد لکن با اذن امام
سنت است [illegible] و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص
کردن واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع ایشان نیست [illegible]
بعضی از مجتهدین گفته اند که حاضر را قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و
آن طفل پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص او را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند
تا آن طفل بالغ شود و بعضی برآنند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد
چه ممکنست که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و
بعضی بخونبها آن بعضی را بشرطی قصاص میرسد که حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده اند
بدهند و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در دار اسلام قصاص [illegible] اگر [illegible]

سُلطان [illegible] قصاص لازم است وجایز است [illegible]
استیفای قصاص کردن شرکاء بالغ وعاقل باشند وقرض خواهان [illegible]
از قصاص کردن مانع نشوند ووکیل کردن در قصاص جایز است پس اکر وکیل را عزل
کند واو پیش از آنکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی بر او نیست **فصل پنجم**
در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی تلف کردن آن عضو است
یا آنچه در حکم تلف کردن باشد بچیزیکه غالبا تلف کند واکرچه قصد تلف نداشته باشد
یا بغیر آنچه غالبا تلف کند با قصد تلف کردن وثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص
نفس مذکور شد امّا در سوکند خوردن جهت قصاص اعضا میانهٔ مجتهدین خلافست
بعضی کفته اند که در جائیکه خونبها در آن ثابت شود شش قسم باید خورد واکر کمتر از
خونبها باشد قیاس کرده قسم کنند یعنی اکر نصف خونبها باشد چون یکدست سه قسم
باید خورد [illegible] اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انکشت یک قسم باید
خورد وبعضی از مجتهدین برآنند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد [illegible]
[illegible] خونبها ثابت شود واکر کمتر از دیت باشد بنسبت و پنج قسم باید خورد و شروط
قصاص اعضا همان شروط نفس است با زیادتی یک شرط دیکر وآن مساوی بودن
اعضاست در صحت وعدم آن پس دست صحیح را بعوض دست شل نمیتوان برید امّا اکر
صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است
بشرطیکه از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست پس اکر قصاص کنند وسرایت
کند ضامن است وبعوض دست راست چپ را نمیتوان برید مکر آنکه دست راست نداشته
باشد چه در آن حالت دست چپ او را بعوض دست راست ببرند واکر هیچ یک از دست
راست وچپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند واکر کسی یک چشم
داشته باشد یکچشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یکچشم او را بعوض چشم او
کور میتوان کرد ودر صورت عکس یک چشم صحیح را بعوض یکچشم او کور باید کرد وبعضی
کفته اند که نصف خونبها نیز بدهد زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس در کور
کردن آن کل خونبها لازم است واکر کسی چنان کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته
باشد وحدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقیکه در حدیث وارد شده
آنستکه قدری پنبه را تر کنند وبر پشت چشم او بکذارند واو را در برابر آئینهٔ کرمیکه
از آن رو با آفتاب کرده باشند بدارند تا آنکه بینائی چشم او برود وحدقه بماند واثری

دیکری

در کیفیت قصاص در روایت وارد است [illegible] باشد [illegible] چشم او [illegible] آکو کشته چنانکه
حدقه بجای خود بماند جایز است وکوش صحیح را بعوض کوش کر وبینی صحیح را بعوض بینی کسیکه بوی
نشنود وذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر وختنه کرده را بعوض ختنه ناکرده میتوان برید و
کسیکه دندان دیکری را کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند بشرطیکه دندان آن
کس را که کنده است بیرون نیاید امّا اکر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد ورجوع در این باهل
خبرت باید کرد پس اکر اهل خبرت کویند که دندان کنده شده او دیکر بیرون نمیآید وبعد
از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست واکر دندان کسی را که اهل خبرت
کویند که بیرون میاید واو قصاص کرده باشد ارش بر او لازم است واکر دندان طفل را کنده
باشد انتظار بیرون آمدن آن باید کشید پس اکر بیرون نیاید قصاص لازم است واکر
بیرون آید ارش باید کرفت جهت زمانیکه دندان نداشته واکر متغیر شده بیرون آید
نیز ارش میکیرد واکر پیش از بیرون آمدن دندان یا پس از مأیوس شدن از برآمدن دندان
طفل بمیرد در این هر دو صورت ارش لازم است ودندان اصلی را جهت دندان زیادتی
نمیتوان کند وهمچنین دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در محل آن نباشد نمیتوان
کند واکر کسی انکشت شخصی را بریده باشد ودست دیکری را پس انکشت او را باید برید
آنکاه دستش را اکر بریدن انکشت سابق باشد واکر بریدن دست سابق باشد دستش را
ببرند وخونبهای انکشت را بصاحب انکشت دهند وهر عضوی که قصاص در آن واجب
باشد هرکاه یافت نشود خونبهای آنرا باید داد وقصاص ثابت میشود در هر خارصه یعنی
زخمیکه پوست سر را بشکافد ودر باضعه یعنی زخمیکه در کوشت سر فرو رفته باشد ودر
سمحاق یعنی زخمیکه از کوشت سر کذشته باشد وبپوست نازکی که بر استخوان سر پیچیده
رسیده باشد نیز قصاص میرسد ودر استیفای قصاص در این زخمها طول وعرض را رعایت
باید کرد امّا قدر نزول اعتبار ندارد چه اعضا در فربهی ولاغری متفاوتست وقصاص
ثابت نمیشود در زخمیکه استخوان را شکسته باشد یا از جائی نقل کرده باشد برای
آنکه استیفای آن بی زیاده ونقصان ممکن نیست زیرا که البته در قصاص زیادتی و
نقصان واقع میشود ودر حال قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد واز نشان
اوّل تا نشان دوّم باید برید در هوای معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ باشد وقصاص
بغیر آن جایز نیست واکر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست وجایز است قصاص
کردن پیش از نیک شدن جراحت واکرچه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است وبعضی

از بعضی

از مجتهدین بر آنند که پیش از بهبود شدن جراحت قصاص جایز نیست جهت آنکه احتمال سرایت بمردن دارد چه در اینصورت در قصاص نفس داخل میشود و هرگاه شخصی را زخمی زند بعوض شخصی و او از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشتبه شود که مردن او بسبب زخم بوده یا بواسطهٔ مرض در آن قصاص نیست بلکه عوض ثابت است **مطلب دویم** در بیان خونبهای آدمی و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد اول کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد ناگاه بر آدمی خورد و او را بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبهه بعمد مثل آنکه شخصی را بواسطهٔ ادب کردن بچیزی بزند که غالبا کشنده نباشد و اتفاقا او را بکشد سیم کشتن آدمی از روی عمد هرگاه هر دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میانه قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی بر آنند که هرگاه ولی مقتول بخونبها راضی شود بر قاتل واجب است که خونبها بدهد چهارم کسیکه چاهی بکند و دیگری بیفتد در چاه است و او را در آن اندازد آنکس که چاه کنده خونبها میدهد پنجم هرگاه دو کس سبب شوند و یکی سابق باشد آن سابق ضامن خونبهاست مثل آنکه سنگی بر جائی بگذارد و دیگری چاهی بکند تا پای کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامن است و اگر یکی از ایشان بعدوان ملک خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست ششم طبیب ضامن خونبها از مال خود آنچه را از نفس یا عضو بمعالجه تلف کند و گرچه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار پیش از معالجه ابرای ذمهٔ طبیب کند یا خونبها ساقط میشود هفتم دایه در این قول است مثل کسیکه خواب رفته باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقلهٔ او ضامن خونبهاست و بعضی از مجتهدین بر آنند که از مال خود ضامن خونبهاست هشتم حمل بردارندهٔ متاع هرگاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود نهم کسی که زن خود را بنوعی در بغل گیرد یا جماع کند که بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود دهم کسیکه عاقل فریاد کند و بسبب آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن خونبهای ایشان است از مال خود و بعضی از مجتهدین بر آنند که عاقلهٔ او ضامن است یازدهم کسیکه بر کسی افتد که او را بکشد ضامن خونبهای او است از مال خود و اگر خود بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقلهٔ آن

و اگر باد او را بیندازد خون هر دو هدر است دوازدهم هرگاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالبا آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقا بکشد خونبهای او را از مال خود ضامن است سیزدهم هرگاه کسی در راه تنگ در جائی که مکان ایستادن نباشد بایستد و کسی بر او خورد و کشته شود ضامن خونبهای اوست چهاردهم هرگاه کسی شخصی را شب از خانه بیرون آورد و صاحب او را کشته بیابند ضامن خونبهای اوست هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه او رسانیده یا دیگری او را کشته و اگر او را مرده بیابند یا خونبهای او بر او لازم است مجتهدین را در این خلاف است و اگر بیرون آورنده باثبات مقتول باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که در اینصورت نیز ضامن است اما اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست پانزدهم هرگاه زن شیر دهنده در خواب بر طفل بیفتد و او را بکشد عاقلهٔ او ضامن خونبهای آن طفل است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شیر دادن را بجهت افتخار قبول کرده خونبهای او را از مال خود بدهد و اگر بجهت احتیاج قبول کرده عاقلهٔ او میدهد و اکثر بر آنند که در هر دو صورت عاقله میدهد شانزدهم آنکه اگر شیر دهنده طفل شخصی را بدیگری بدهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی آن طفل و آن زن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید فرزند تست تا آنگاه ظاهر شود که دروغ گفته در اینصورت هرگاه زن طفل را که او بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای آن طفل است هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود و شخص دیگر یکی از ایشان را بگزد و او از آن نفرت کند و سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در این سه قول است اول آنکه خونبها بر آنکس است که گزیده و این از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است دوم آنکه هر یک از گزنده و کسیکه بر او سوار بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود بلعب سوار شده سیم آنکه اگر گزنده الجاء کرده آنکس را در انداختن بحیثیتی که بی اختیار نفرت کرده خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسی است که انداخته و این قول سیم اقوی است هجدهم زن شخصی دیگر را در خانه پنهان کرده باشد و بعد از آنکه بر شوهر ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آن زن میدهد بقول بعضی از مجتهدین و آنکه کشته خون آن شخص هدر است نوزدهم هرگاه شخصی طفلی را باذن ولی خواهد که شنا یاد دهد پس او را غرق کند ضامن خونبهای آن طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان بنا

احداث کند یا سنگی بگذارد چنانکه راه تنگ شود و شخصی بسبب آن کشته گردد ضامن خونبهای
آن شخص است هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه گشاده باشد یا امام اذن داده باشد
ضامن نیست بیست و یکم هرگاه دیوار کج شده بر سر کسی افتد و او را بکشد بشرطیکه صاحب دیوار
عالم بافتادن آن باشد و ممکن بوده که آن را اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست بیست و
دوم هرگاه ناودان یا پنجرهٔ خانهٔ کسی که بر راه مسلمانان باشد با علم صاحبان بیفتد و کسی را
تلف کند ضامن خونبها است و اگر بفعل صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در آن
خلاف است اقرب آنست که ضامن نیست بیست و سیم هرگاه کسی زیاده از قدر احتیاج آتش در ملک
خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد و سرایت بتلف دیگری کند ضامن خونبهای کسی است که
بسوزد و همچنین اگر در روز باد یا در شب آتش در ملک خود روشن سازد و همچنین اگر در غیر
ملک خود آتش روشن کند چنانکه سرایت بدیگری کند بیست و چهارم هرگاه در حفظ جانوران
خود تقصیر کند و آن جانور کسی را بکشد ضامن خونبهای آنکس باشد چه واجب است بر صاحبان
جانوران مست شده و درنده محافظت آنها کردن بیست و پنجم هرگاه کسی شخصی را بضیافت طلبد
و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگرچه نداند که سگ او درنده است
بیست و ششم هرگاه کسی بر جانوری سوار باشد یا او را بدست میکشیده باشد و صاحبش
همراه نباشد و آن جانور ... رود سینه کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اما اگر صاحبها
تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم هرگاه کسی بر جانوری سوار باشد یا او را بدست گرفته
ایستاده باشد و آن جانور بدست یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو
کس سوار باشند هر دو در ضامنیت خونبها مساویند هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد
بیست و هشتم هرگاه صاحب جانور را کاری کند که کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست
بیست و نهم هرگاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد
از گرفتن خونبها عقل او بحال خود باز آید خونبها را از او باز نمیتوان گرفت سی ام هرگاه
کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود بشرطیکه مأیوس شوند از شنیدن او
خونبهای او را باید داد و اگر از شنیدن او مأیوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود
انتظار باید کشید سی و یکم هرگاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی نبیند خواه حدقه
بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم هرگاه کسی کاری کند که
هیچ بوئی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار بحال او ببویهای خوش و بد میتوان کرد و
اگر با اینها معلوم نشود بقسامه عمل کنند و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام فرموده که آتش را بسوزانند پیش دماغ او ببرند اگر چشم او پر آب شود دروغ میگوید
والا راست است سی و سیم آنکه کسی کاری کند که ذائقهٔ کسی برطرف شود ضامن خونبهای اوست
بقول بعضی از مجتهدین سی و چهارم آنکه کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او [illegible]
بیرون آید سی و پنجم آنکه کسی کاری کند که زن او حامله نشود سی و ششم آنکه کسی کاری کند که
همیشه بول از شخصی آید و منقطع نشود بر قول بعضی از مجتهدین سی و هفتم آنکه کسی کاری کند
که حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگرچه بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند
گفت ضامن بیست و هشت حرف [illegible] سی و هشتم آنکه کسی هر دو استخوان که دندانهای
آدمی بر آن است [illegible] هرگاه دندانها با آن نباشد سی و نهم آنکه کسی
گردن شخصی را بشکند و همچنان کج بماند چهلم آنکه کسی کاری کند که چیزی بگلوی شخصی فرو رود
[illegible] آنکه کسی هر دو دست کسی را از بند دست که آن را زند گویند ببرد چهل و دوم آنکه کسی دو
استخوان دست کسی را که ذراع گویند تمام [illegible] چهل و سیم آنکه کسی هر دو بازوی کسی را تا
دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را کوژ
پشت کند یا بحیثیتی که [illegible] در نشستن باشد چهل و پنجم آنکه کسی [illegible] زنده [illegible] مغز یکه
در مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان مرد یا زن را ببرد و همین
حکم دارد بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی چهل و هفتم کسی ذکر کسی را از بیخ یا از
حشفه ببرد و اگرچه عنین باشد چهل و هشتم آنکه شخصی خصیهٔ کسی را ببرد چهل و نهم آنکه کسی
هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیح باشد آن زن و خواه علت دار چون رتقا و خواه بکر
باشد و خواه غیر بکر و خواه کوچک و خواه بزرگ پنجاهم آنکه کسی زنی را دخول کند چنانکه
موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هر دو راه را یکی کند خواه شوهرش
باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ اما در بالغه هرگاه شوهرش باشد
خونبها ساقط است پنجاه و یکم آنکه کسی هر دو نشستگاه کسی را ببرد که باستخوان رسد پنجاه و
دوم آنکه کسی هر دو پای شخصی را ببرد تا مفصل ساق پنجاه و سیم آنکه کسی انگشتان هر دو دست
شخصی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه کسی انگشتان هر دو پای کسی را ببرد و باقی را
بگذارد پنجاه و پنجم آنکه کسی هر دو پا یا پاهای کسی را تمام از تن جدا کند پنجاه و ششم آنکه کسی هر دو زانوی
کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد دو خونبها دادن لازم است پنجاه و هفتم آنکه کسی
استخوان کون دمی را بشکند و سبب شود که همیشه غایط از او آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت
بکری را با انگشت ببرد چنانکه مثانهٔ او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی

بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود ششم آنکه کسی کاری بکند که موی سر کسی بیرون
نیاید شصت و یکم آنکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و دوم آنکه کسی کاری کند
که موی ریش کسی را برنیاید شصت و سیم آنکه کسی موهای مژه هر دو چشم کسی را برکند که
دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم آنکه کسی هر دو لب کسی را ببرد شصت و پنجم آنکه کسی زبان
کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند شصت و هفتم آنکه
کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که هنوز [illegible] شده باشد از شکم زنی بیفتد شصت و هشتم
آنکه کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در اینصورت جهت کشتن خونبها باید داد و ثلث
کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد در حرم مکه بر قول بعضی از مجتهدین
فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سه و چهار قسم است قسم اول آنچه
[illegible] خونبها میشود و آن بیست امر است اول آنکه کاری کند که موهای ابروی
شخصی [illegible] دوم آنکه یک چشم کسی را کور کند سیم آنکه [illegible] کسی را از [illegible]
زراع کسی را تمام ببرد پنجم آنکه یک بازوی کسی را از کتف ببرد [illegible]
یک دفعه ابرها را از کف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست بر قول بعضی از مجتهدین ششم آنکه
یکپای کسی را از زانو ببرد و اگر بیکدفعه یکپای را از زانو ببرد آن نیز موجب نصف خونبهاست
هفتم آنکه یکساق پای کسی را از زانو ببرد هشتم آنکه زانوی کسی را ببرد [illegible]
پا از زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست نهم آنکه یک [illegible] ان روی [illegible]
بشکند یا ببرد دهم آنکه یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین [illegible]
پستان زنی را ببرد دوازدهم آنکه یک خصیه شخصی را ببرد بر قول بعضی [illegible]
آنکه یک طرف فرج زنی را ببرد چهاردهم آنکه یکطرف نشستگاه کسی را ببرد [illegible]
کند که یک گوش کسی نشنود شانزدهم آنکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم آنکه کاری [illegible]
چشم کسی چیزی نبیند هیجدهم آنکه کاری کند که مژه یک چشم کسی برود نوزدهم [illegible]
که کسی از یک سوراخ بینی بوی نشنود بیستم آنکه دو سوار از [illegible] زیاده [illegible]
بیکدیگر خورند و هر دو کشته شوند ورثه هر یک نصف خونبها از یکدیگر [illegible]
قسم دوم آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبها میشود و آن دو صورت است [illegible]
کسی را بشکند و سبب شود که هر دو پای او شل شود **قسم سیم** آنچه در [illegible]
داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوان [illegible] که دندانها [illegible]
پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد سیم هرگاه چیزی بر شخصی بزند که [illegible]

چهارم هرگاه چیزی بر گوش کسی بزند که کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند و بعد از آن کر شود
پنجم هرگاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود **قسم چهارم** آنچه موجب خونبها و
زیادتی ارش استخوان وقتی است که پستان زنی را ببرند که شیر آن منقطع شود **قسم
پنجم** آنچه سبب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن لب پایین شخصی
بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری بکند که [illegible] لبهای شخصی [illegible] شود و از [illegible]
طبیعی دراز گردد سیم هرگاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعضی از مجتهدین چهارم
بریدن خصیه چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین **قسم ششم** آنچه موجب ثلث خونبهاست
و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالایین بر قول بعضی از مجتهدین دوم زایل ساختن پلکهای
پایین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سیم برطرف کردن [illegible] که میانه دو سوراخ بینی است
چهارم [illegible] زبان گنگ را بریدن پنجم میانه دو سوراخ بینی شخصی [illegible] سوراخ [illegible]
[illegible] ششم [illegible] بشکند آنگاه [illegible] شود هفتم آنکه کاری کند [illegible] کسی منقطع
شود آنگاه [illegible] شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیه [illegible] کسی بر قول بعضی از مجتهدین
دهم هرگاه بکسی [illegible] را با انگشت [illegible] چنانکه بول [illegible] یازدهم هرگاه چیزی
بر شکم کسی بزند که بول و غایط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت نر خواه
از دست باشد و خواه از پا بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی بزند
[illegible] شکم او برسد چهاردهم آنکه زخمی بر کسی بزند که [illegible] دماغ او برسد بر قول
بعضی از مجتهدین **قسم هفتم** آنکه موجب ربع خونبها میشود و آن [illegible] امر است اول
تراشیدن بینی [illegible] دوم بریدن هر دو پستان [illegible] سیم برطرف ساختن [illegible] یکی از
دو چشم **قسم هشتم** آنکه موجب خمس خونبها میشود و آن دو امر است اول هرگاه تیری
از دو سوراخ بینی کسی بگذراند و بعد از آن جراحت [illegible] آید دوم هرگاه شش کس در آب
شنا کنند و یکی از ایشان غرق شود بر [illegible] از آن پنج کس خمس خونبهای غرق شده را بدهند
بر قول بعضی از مجتهدین **قسم نهم** آنکه [illegible] خمس خونبها در آن لازم است چون شکستن
دوازده دندان [illegible] از پایین که ابتدای آن از دندان پیشتر باشد و انتهای آن از دندان
پستر [illegible] مذکور **قسم دهم** آنچه در آن [illegible] خمس خونبها در آن لازم نیست
و آن دو امر است اول شکستن [illegible] دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه
کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی [illegible] شود **قسم یازدهم** آنچه در آن چهار [illegible]
خونبها لازم است و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی [illegible]

شود چنانکه قادر بران نباشد که در وقت رفتن پایها را از زمین بردارد قسم دوازدهم
انکه موجب سدس خونبهاست وان در صورتیستکه چیزی از یك سوراخ بینی شخصی بکنند
انکاه ان جراحت نیك شود قسم سیزدهم انکه موجب عشر خونبهاست وان پنج امراست
اول بریدن پنج انکشت خواه از دست باشد وخواه از پا دوم چیزی از سوراخ بینی کسی
کذرانیدن وبعد از ان جراحت نیك شود سیم انکه کسی کاری کند که طفلی که خلقتش تمام شده
باشد اما هنوز بحرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه ان طفل مرد باشد وخواه زن
جهود باشد وخواه نصاری خواه ازاد باشد وخواه بنده چه در اینها عشر خونبها لازم است
چهارم بریدن سر مسلمان مرده پنجم انکه زخمی برکسی زنند که باستخوان رسیده انرا شکسته
باشد قسم چهاردهم انچه دران نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد
چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا وشش از پایین که ابتدای انها از
پیشتر باشد وانتها از دندان پستر قسم پانزدهم انچه در نصف عشر خونبهاست که
پنج مثقال طلا باشد وان دو امراست اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای
پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیك دل باشد قسم شانزدهم
ان ثلث خونبهای ان عضو لازم است وان ده امراست اول انکه کاری کند که چشم کور کسی
فرو رود چه دران ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن نرمهٔ هردو کوش چه در
حدیث امده که خونبهای انها خونبهای کوشهاست سیم مثله ساختن بینی شخصی چهارم
کندن دندان زیادتی شخصی چه دران ثلث خونبهای اصلی است هرکاه تنها کنده باشد
اما اکر با دندان اصلی کنده باشد چیزی دران لازم نیست پنجم بریدن انکشت زبر
قول بعضی از مجتهدین ششم بریدن انکشت زیادتی چه دران ثلث خونبهای انکشت
اصلی است هفتم مثله کردن انکشت کسی چه دران ثلث خونبهای انکشت صحیح ان عضو
لازم است هشتم کوفتن استخوان هر عضوی چه دران ثلث خونبهای ان عضو لازمست
نهم شکافتن هر دو لب ادمی بطریقیکه دندانها نمایان شود چه دران ثلث خونبهای هر دو
لب لازم است خواه تمام لبها شکافته شده باشد وخواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها و در
ان ثلث خونبهای لب لازم است قسم هفدهم انچه دران دو ثلث خونبهای ان عضو
لازم است وان چهار امراست اول شل کردانیدن انکشتان صحیح خواه از دست باشد و
خواه از پای دوم کندن ناخن انکشتان وبیرون امدن ان سیاه سیم شکستن استخوان
عضوی چنانکه ان عضو باطل شود چهارم هرکاه کاری کند که شخصی را تا نصف روز بول

منقطع

منقطع شود قسم هجدهم انچه دران خمس خونبهای هرعضوی لازم است وان چهار
امراست اول شکستن هرعضوی دوم هرکاه زخمی بر عضو شخصی بزنند که استخوان را
ظاهر سازد چه دران خمس خونبهای شکستن ان عضو لازم است سیم انکه کاری کند که
لبهای کسی شکافته شود وبعد از ان نیك شود چه دران خمس خونبهای لبهاست چهارم
شکافتن یك لب که بعد از ان نیك شود چه دران خمس خونبهای یك لب است قسم
نوزدهم انچه دران خونبهای خمس هر عضوی لازم است وان دو امراست اول هرکاه
استخوان عضوی را بشکنند انکاه نیك شود دوم هرکاه استخوان عضوی را بکوبند
وبعد از ان نیك شود انکاه خمس خونبهای کوفتن لازم است قسم بیستم انچه هشت
یك خونبها دران لازم است چون بریدن یك سرپستان مرد قسم بیست ویکم
انچه دران یکنفر شتر لازم است چون خارصه وان زخمی استکه در سر که پوست را بشکافد
قسم بیست ودوم انچه دران دو نفر شتر لازم است چون دامیه وان زخمی است در
سر که از پوست کذشته بکوشت رسیده باشد وبسیار فرو نرفته باشد قسم بیست
سیم انچه دران سه نفر شتر لازم است چون باضعه وان زخمی است در سر که در کوشت فرو
رفته باشد وانرا متلاحمه نیز کویند قسم بیست وچهارم انچه چهار نفر شتر
دران لازم است چون سمحاق بکسر سین وسکون میم وان زخمیست در سر که از کوشت
کذشته بپوست نازکی که استخوان را پوشیده است رسیده باشد قسم بیست و
پنجم انچه دران پنج نفر شتر لازم است چون موضحه وان زخمیست در سر که باستخوان
رسیده باشد وانرا ظاهر کرده باشد قسم بیست وششم انچه دران ده نفر
شتر لازم است چون هاشمه وان زخمیست در سر که باستخوان رسیده انرا شکسته
باشد واز جائی بجائی نقل کرده باشد قسم بیست وهفتم انکه دران سی وسه
نفر شتر لازم است چون مامومه وان جراحتی است در سر که بخریطه دماغ که انرا ام
الراس میکویند رسیده باشد وبعضی از مجتهدین خونبهای انرا سی وسه شتر وثلث
شتر کفته اند قسم بیست وهشتم انچه دران سی نفر شتر وزیادتی ارش لازمست
چون دامغه وان زخمی است در سر که خریطه دماغ را بشکافد ودور است که ادمی با این
زخم زنده بماند قسم بیست ونهم انکه در خونبهای ان قیاس بهمان عضو باید کرد
چون خارصهٔ دست مثلا چه دران نصف شتر باید داد قسم سی ام انچه دران ده
مثقال طلا لازم است وان سه امراست اول شکستن ضلعی که نزدیك بازو باشد دوم

منی را بی رخصت زن آزاد دایمی بیرون فرج او بریزد چه در اینصورت براو لازم است
که ده مثقال طلا بان زن دهد سیم آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج
فرج زن بریزد قسم سی و یکم آنچه در آن بیست مثقال طلا لازم است و آن آنستکه
کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد بیفتد قسم سی و
دوم آنچه در آن چهل مثقال طلا لازم است و آنجا آنستکه کسی کاری کند که بعد از
آنکه نطفه در رحم زن علقه شده یعنی خون بسته باشد بیفتد قسم سی و سیم
آنچه در آن شصت مثقال طلا لازم است و آن آنستکه کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه
در رحم زن مضغه یعنی مانند گوشت خاییده شده باشد بیفتد قسم سی و چهارم
آنچه در آن هشتاد مثقال طلا لازم است و آنجا آنستکه کسی کاری کند که از شکم زن طفلی
که استخوان داشته باشد و خلقتش تمام و صورتش ساخته باشد بیفتد و اگر مادر آن طفل جان
انداخته باشد براو لازم است که خونبهای او را چنانکه مذکور شد بدهد طفل بدهد مطلب
سیم در بیان آنکه در چند موضع تمام خونبها گرفتن ساقط است و در چند موضع نصف
خونبها بدانکه در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط میشود و در دو موضع نصف خونبها
اما آن بیست و دو موضعی که تمام خونبها ساقط است اول آنکه ولی مقتول خونبها را بقاتل
عفو کند و اگر ولی نداشته باشد امام ولی اوست و آیا امام را میرسد که عفو کند یا نه
میانه مجتهدین خلاف است دوم آنکه هرگاه شخصی که تیر میاندازد بشخصی گوید که بر حذر
باش و آن شخص حذر نکند و تیر براو خورده بکشد سیم آنکه دو بنده پیاده یا سواره که در
اثنای دویدن بریکدیگر خورند و هر دو بمیرند چهارم آنکه باد کسی را از بلندی بیندازد
و در زیر کسی را بکشد پنجم آنکه کسی خود را برسر کسی انداز دو خود کشته شود ششم آنکه
کسیکه بدزدی کردن بخانه کسی آید و کشته شود هفتم آنکه دزدان برسر مسلمانان آیند
و کشته شوند هشتم آنکه کسی را که جهت قصاص بکشند نهم آنکه هرگاه مقتول کافر حربی
یا ذمی باشد که شرایط جزیه عمل نکند دهم آنکه مسلمانی را که کفار اسیر کرده باشند و فتح ممکن
نباشد مگر بکشتن او یازدهم آنکه هرگاه زن شخصی را در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او
واقف شده او را بکشد دوازدهم آنکه شخصی در راه راسعی باذن امام بنائی احداث نماید
یا سنگی نصب کند که بسبب آن کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان یا پنجره خانه شخصی که
بر سر راه نصب کرده باشد بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم آنکه دو زنی که با دنباله
در منزل خود بقصد احتیاج آتش روشن کند و سرایت بسوختن کسی کند پانزدهم آنکه باد تعالی

در بیان آنکه در چند موضع خونبها ساقط است و در چند موضع نصف خونبها

شخصیکه براو سوار شده باشد یا او را میکشیده باشد یا اکبر را بکشد شانزدهم آنکه
شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد آنگاه آنکس او را از روی عمد بکشد پس هرگاه در
اینصورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست شخصی
را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت بکشتن کند پس هرگاه ولی مقتول
عفو کند خونبها ساقط میشود هیجدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه
سرایت بمردن کند چه ولی مقتول او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود
نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت
باو کند و سرایت نکند چه در اینصورت ولی او را میتواند کشت اما اگر پیش از کشتن
بمیرد ولی خونبها از مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامی
را که خونبهای او هزار مثقال باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد و رثه غلام
قصاص میتوانند کرد اما اگر عفو کند خونبها نمیتوانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای
مال آقای اوست بیست و یکم هرگاه کسی خود را بکشد بیست و دوم هرگاه کسی از روی
عمد بظلم کسی را بکشد آنگاه بمیرد و مالی نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین خونبهای
او ساقط است و اما آن دو موضعیکه نصف خونبها ساقط است اول آنکه دو مرد از سوار
یا پیاده که در دویدن بریکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه هریک از ورثه نصف
خونبها بورثه دیگر میدهند دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد بعوض آن هر دو دست زن
را ببرند آنکه سرایت کند و آن مرد بمیرد بعد از آن ولی مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها
ساقط میشود مطلب چهارم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد
و آن بر هفت قسم است قسم اول خونبهای مرد مسلمان و اگر چه طفل باشد بدانکه هرگاه
مرد مسلمان در صورتیکه کسی او را بغیر حق عمداً کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی
شوند یکی از شش چیز است اول صد شتر شتری که پنجسال یا بیشتر داشته باشند و علف
دار و لاغر نباشند و قیمت هر شتری ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد دوم دویست
راس گاو که در عرف نهار گاو گویند سیم دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمانیست و
معتبر آنستکه اسم جامه بران صادق آید چهارم هزار فرد گوسفند بطریقیکه در گاو مذکور
شد و میباید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد پنجم
هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم ده هزار درهم شرعی نقره و در این شش چیز فرقی
میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا نیست مگر شبیه چیز اول صد شتر چه در صورتیکه خطا

در احکام مقدار خونبها

کشنه باشد صد نفر شتر بانطریق باید داد که در حدیث صحیح بتصریح بان وارد شده که بیست
شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر نر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه
بعمد انچه در صحیح وارد شده چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله دوم انکه
در صورتیکه بعمد یا شبیه بعمد کشنه باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتیکه
بخطا کشنه باشد عاقله میدهند و زود باشد که معنی عاقله مذکور شود سیم انکه در قتل
عمد خونبها را در مدت یکسال میکرند و ابتدای سال از وقت کشتن است تا اخر سال و در
زیاده از یکسال دادن جائز نیست مکر برضای ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه
سال هر سال ثلث خونبها را تا اخر سال از عاقله باید کرفت و در شبیه بعمد در دو سال
از مال قاتل باید کرفت تا اخر سال و در خونبهای ولد الزنا هرکاه اظهار اسلام کند خلافست
بعضی از مجتهدین کفته اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی برانند که مثل خونبهای
جهودانست وان هشتصد درهم است **قسم دوم** خونبهای زن مسلمان وان نصف
خونبهای مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صد راس کاو یا پانصد فرد کوسفند یا صد حله
یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم نقره و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی
میانه مرد و زن نیست تا انکه خونبهای انعضو بثلث خونبهای مرد برسد انکاه خونبهای
عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود **قسم سیم** خونبهای خنثی وان سه ربع خونبهای
مرد است **قسم چهارم** خونبهای زنی که حامله باشد چه خونبهای او و نیز سه ربع خونبهای
مرد است **قسم پنجم** خونبهای مردان جهود وان هشتصد درهم شرعیست **قسم ششم**
خونبهای زنان جهود وان چهارصد درهم شرعیست **قسم هفتم** خونبهای غلام وان
قیمت اوست بشرط انکه از خونبهای ازاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام بطریقیست که
در خونبهای اعضای ازاد مذکور شد پس هرچه سبب نصف خونبهای ازاد باشد در غلام
نصف قیمت او میشود و همچنین در هر عضوی که در ازاد بحسب شرع خونبها مقرر باشد
از قیاس بقیمت غلام باید کرد پس انچه در غلام قیمت کنند در ازادان را باید داد و اکر غلام
شخصی از روی خطا زخمی بر کسی زند که خونبهای ان مساوی قیمت او باشد اقای غلام
اختیار دارد در انکه غلام را بدهد یا خونبهای او را و اکر کسی غلام شخصی را زخم زند که
خونبهای او مساوی قیمت او باشد اقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت انرا
بکیرد یا غلام را نکاه دارد و چیزی نطلبد **مطلب پنجم** در بیان انچه سبب ارش میشود
یعنی تفاوتیکه میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو ادمی است تا انکه در شانزده موضع ارش

در بیان انچه سبب ارش میشود

لازم است اول انکه کسی کاری کند که بسبب انچیزی بحلق شخصی فرو رود دوم انکه کسی پشت
دیکری را بشکند انکاه نیک شود سیم انکه کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی از
مجتهدین و بعضی در اینصورت خونبها را لازم میدانند چهارم انکه کسی بعد از بریدن انکشتان
شخصی کف او را نیز ببرد پنجم انکه شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی
ببرد ششم انکه کسی دست زیادتی کسی را ببرد هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از
مجتهدین هشتم بریدن رکب وانچیزیست در زن که مثل پشت زهار است در مرد نهم انکه
چیزی بر شکم کسی زنند که بول یا غایط از او بیرون اید دهم انکه کسی کاری کند که کوش کسی
چیزی نشنود انکاه نیک شود یازدهم انکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود انکاه باز
شود دوازدهم انکه پستانهای زنی را ببرند که شیر از او منقطع شود یا دیر بیرون اید در
اینصورت خونبها یا زیادتی ارش باید داد سیزدهم هرکاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه
دماغ او را بشکافد چه در اینصورت ثلث خونبها یا زیادتی ارش باید داد چهاردهم هرکاه
سیلی بر روی کسی زنند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین و
بعضی برانند که اکر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اکر سیاه شود شش مثقال و اکر
زرد شود سه مثقال و بعضی کفته اند که اکر اینها در بدن واقع شود نصف انچه مذکور شد
باید داد و اطلاق روایت شامل هر دو دست پانزدهم انکه حیوان کسی را شخصی عیبناک کند
چه در اینصورت تفاوت عیبناکی او را باید بدهد شانزدهم هرکاه شخصی حیوان کسی را بکشد
وان بر دو قسم است **قسم اول** انکه قابل کشتن باشد وان بر دو قسم است اول انکه کوشت
او را خورند چه در اینصورت تفاوت قیمت میانه کشته و زنده او باید داد و اما مالک را در
اینصورت میرسد که بکشنده بکوید که کشته را تو بردار و قیمتی که انرا خریده ام بمن ده و مجتهدین
را در این دو قول است و اکر تفاوت نداشته باشد مثل انکه کوسفندی را در صحرائی بکشند
که کسی از کوشت او منتفع نشود قیمت انرا باید داد دوم انکه کوشت او حرام باشد چه قیمت موی و
پشم و کرک او را بطریق قیمت روزی که کشته است میدهد پس اکر در روزی که قیمت میدهد
موی و پشم و کرک او قیمت دار باشد زیادتی از اکر کند اکر غاصب نباشد و اکر غاصب باشد بقول
بعضی از مجتهدین قیمت اعلای انرا از روز غصب تا روز تلف میدهد **قسم دوم** انکه قابل
کشتن نباشد وان بر پنج قسم است اول سک شکاری و در ان چهل درهم لازم است بر قول بعضی
از مجتهدین و بعضی برانند که قیمت انرا باید داد دوم سکی که محافظت کله میکند و در ان یک
درهم را و لازم است و بعضی از مجتهدین بیست درهم کفته اند و بعضی بر قیمت ان رفته اند سیم

کشته باشد صد نفر شتر باینطریق باید داد که در حدیث صحیح بتصریح بان وارد شده که بیست
شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر نر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه
بعمد انچه در صحیح وارد شده چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله دوم انکه
در صورتیکه بعمد یا شبیه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتیکه
بخطا کشته باشد عاقله میدهند و زود باشد که معنی عاقله مذکور شود سیم انکه در قتل
عمد خونبها را در مدت یکسال میگیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است تا اخر سال و در
زیاده از یکسال دادن جائز نیست مگر برضای ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه
سال هر سال ثلث خونبها را تا اخر سال از عاقله باید گرفت و در شبیه بعمد در دو سال
از مال قاتل باید گرفت تا اخر سال و در خونبهای ولد الزنا هر گاه اظهار اسلام کند خلاف است
بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی برانند که مثل خونبهای
جهودانست و ان هشتصد درهم است **قسم دوم** خونبهای زن مسلمان است نصف
خونبهای مرد است یعنی پنجاه نفر شتر یا صد راس گاو یا پانصد فرد گوسفند یا صد حله
یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم نقره و در خونبهای اعضا چنانکه مذکور شد تفاوتی
میانه مرد و زن نیست تا انکه خونبهای انعضو بثلث خونبهای مرد برسد انگاه خونبهای
عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود **قسم سیم** خونبهای خنثی و ان سه ربع خونبهای
مرد است **قسم چهارم** خونبهای زنی که حامله باشد چه خونبهای او نیز سه ربع خونبهای
مرد است **قسم پنجم** خونبهای مردان جهود و ان هشتصد درهم شرعیست **قسم ششم**
خونبهای زنان جهود و ان چهارصد درهم شرعیست **قسم هفتم** خونبهای غلام و ان
قیمت اوست بشرط انکه از خونبهای ازاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام بطریقیستکه
در خونبهای اعضای ازاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای ازاد باشد در غلام
نصف قیمت او میشود و همچنین در هر عضوی که در ازاد بحسب شرع خونبها مقرر باشد
از اقیاس بقیمت غلام باید کرد پس انچه در غلام قیمت کنند در ازادان را باید داد و اگر غلام
شخصی از روی خطا زخمی بر کسی زند که خونبهای ان مساوی قیمت او باشد اقای غلام
اختیار دارد در انکه غلام را بدهد یا خونبهای او را و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که
خونبهای او مساوی قیمت او باشد اقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت او را
بگیرد یا غلام را نگاه دارد و چیزی نطلبد **مطلب پنجم** در بیان انچه سبب ارش میشود
یعنی تفاوتیکه میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو ادمی است تا انکه در شانزده موضع ارش

لازم است اول انکه کسی کاری کند که بسبب انچیزی ملتوی شود و زرد شود دوم انکه کسی بیت
دیگری را بشکند انگاه نیک شود سیم انکه کسی کاری کند که موی سر کسی بریزد بر قول بعضی از
مجتهدین و بعضی در اینصورت خونبها را لازم میدانند چهارم انکه کسی بعد از بریدن انگشتان
شخصی کف او را نیز ببرد پنجم انکه شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی
ببرد ششم انکه کسی دست زیادتی کسی را ببرد هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از
مجتهدین هشتم بریدن رگ و انچیز نیست در زن که مثل پشت زهار است در مرد نهم انکه
چیزی بر شکم کسی زند که بول یا غایط از او بیرون اید دهم انکه کسی کاری کند که گوش کسی
چیزی نشنود انگاه نیک شود یازدهم انکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود انگاه باز
شود دوازدهم انکه پستانهای زنی را بیرون کند که شیر از او منقطع شود یا دیر بیرون اید چه در
اینصورت خونبها باز یادتی ارش باید داد سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر شخصی زند که خریطه
دماغ او را بشکافد چه در اینصورت ثلث خونبها با زیادتی ارش باید داد چهاردهم هر گاه
سیلی بر روی کسی زنند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین و
بعضی برانند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر
زرد شود سه مثقال و بعضی گفته اند که اگر اینها در بدن واقع شود نصف انچه مذکور شد
باید داد و اطلاق روایت شامل هر دو نیست پانزدهم انکه حیوان کسی را شخصی عیبناک کند
چه در اینصورت تفاوت عیبناکی او را باید داد شانزدهم هر گاه شخصی حیوان کسی را بکشد
و ان بر دو قسم است **قسم اول** انکه قابل کشتن باشد و ان بر دو قسم است اول انکه گوشت
او را خورند چه در اینصورت تفاوت قیمت میانه کشته و زنده او باید داد و ایا مالک را
اینصورت میرسد که بکشنده بگوید که کشته را تو بردار و قیمتی که از او خریده ام بمن ده مجتهدین
را در این دو قول است و اگر تفاوت نداشته باشد مثل انکه گوسفندی را در صحرائی بکشند
که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت انرا باید داد دوم انکه گوشت او حرام باشد چه قیمت موی و
پشم و کرک او را بطریق قیمت روزی که کشته است میدهد پس اگر در روزی که قیمت میدهد
موی و پشم و کرک او قیمت دار باشد زیادتی انرا کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بقول
بعضی از مجتهدین قیمت اعلای انرا از روز غصب تا روز تلف میدهد **قسم دوم** انکه قابل
کشتن نباشد و ان بر پنج قسم است اول سگ شکاری و در ان چهل درهم لازم است بر قول بعضی
از مجتهدین و بعضی برانند که قیمت انرا باید داد دوم سگی که محافظت گله میکند و در ان یک
درهم برای او لازم است و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند و بعضی بر قیمت ان رفته اند سیم

سکی که محافظت باغ میکند و دران بیست درهم لازم است بر قول مشهور و بعضی از مجتهدان
راند که قیمت او را باید داد چهارم سکی که محافظت زراعت میکند و دران و فریعی جو واد
ارکنند باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوک کسیکه خوردن او
را حلال داند چه قیمت او را باید داد و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف شد باید داد خاتمه
در بیان کفارهٔ قتل و تعیین عاقله و دران دو بحث است **بحث اول** در کفارهٔ قتل
بدانکه در کشتن مسلمان بناحق و انکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و زنان و
باشند و دیوانگان و غلامان ایشان او روی عمد یا خطا یا شبیه بعمد واجب است که کفار
بدهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبها راضی شود و او را عوض
مقتول بکشد یا کفاره واجبست یا نه دران خلاف است و بهتر انست که واجب است و از
مال او بیرون باید کرد و همچنین هرگاه کسی کاری کند که بسبب ان شخصی کشته شود مثل
انکه سنگی در جائیکه ملک او نباشد انداخته باشد یا کاردی انجا گذاشته موجب کفاره
و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفاره علیحده واجبست و
همچنین در کشتن مسلمانی که در میان کفار باشد و ندانسته کشته شود نیز کفاره واجبست
و در کشتن جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه کردن
نهاده باشند خواه نباشند کفاره واجب نیست و همچنین بر کسی که خود را بکشد یا اراده
کند که بچه از شکم زن حامله بیندازد و شرط انکه بچه در وقت بیرون امدن باشد و خلقتش تمام
نباشد کفاره واجب نیست **بحث دوم** در تعیین عاقله بدانکه عاقله جمعی اند
خونبهای کسی را که خویش ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند چون پدر و فرزندان
و خویشان پدری و شروط عاقله ده است اول انکه پدر یا خویشان پدری باشند پس
برادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست دوم انکه مرد باشند پس بر زنان
واجب نیست سیم انکه بالغ باشند پس بر طفل واجب نیست چهارم انکه عاقل باشند
پس بر دیوانه واجب نیست پنجم انکه در وقت دادن خونبها مالدار باشند پس اگر مفلس
باشند در ان وقت بر ایشان واجب نیست و اگر چه در وقت کشتن مالدار باشند ششم
انکه کشتن را بگواهان عادل بثبوت رسانیده باشند پس اگر کشنده اقرار کند یا با اولیای
مقتول صلح نماید خونبها واجب نیست هفتم انکه بخطا باشد پس اگر عمدا کشته باشد خونبها
بر عاقله نیست هشتم انکه کشنده ازاد باشد چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهد نهم
انکه کشته شده خود نباشد چه خود را عاقله نیست دهم انکه کشنده ازاد باشد

را عاقله نیست و اقای او مخیر است در انکه خونبها دهد یا غلام را بولی مقتول بسپارد و هرگاه
این شروط متحقق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند و اگر چه ایشان
در انحال از قاتل میراث نمیبرند و اگر خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را ازاد
کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع کشته باشد که
هر جنایتی که از او سر زند او ضامن باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است و در
کشتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها بر عاقله لازم نیست مگر انکه کشنده مرده یا گریخته
باشد چه در اینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خونبها را خویشان نزدیک او میدهند
هرگاه مالی نداشته و همچنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هرگاه چهارپای کسی کسی را بکشد
بلکه در اینصورت خونبها از مال قاتل باید داد و جمعی ان عاقله نمیدانند بلکه قاتل خود متعهد خونبها
کشته شده است خواه بعمد واقع شده باشد و خواه بخطا و اگر چیزی از جنایت نداشته باشند
تمام عاقله ایشانند زیرا که او جزو ایشان است بلکه چنین خونبها را تنها بحسب رای خود بر عاقله
قسمت میکند و بعضی گفته اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا و متوسط ایشان
چهار یک مثقال و قول اقرب انست که امام ان را بحسب رای خود بطریق مراتب میراث بر
عاقله ایشان قسمت میکند پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانستند امد و
چیزی نداشته باشند برادران یا فرزندان ایشان بران زیاد باشند ایشان میدهند
و همچنین اگر ایشان عاجز ایند اعمام قاتل و اولاد ایشان و اگر ایشان نیز عاجز بشوند اعمام پدر
او و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند ازاد
کننده و اگر او نباشد ضامن جریره و اگر او نیز نباشد امام میدهد و خویشان حاضر و غایب
هر دو در خونبها شریکند پس در اینصورت حاکم شرع اگر در شهر دیگر عاکم شهر غایب بنویسد
که خونبها را بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را از بیت
المال میدهند و در غیر حاکم از روی خطا عاقله او میدهد **فکتب** داعی دولت قاهره
نظام ساوجی گوید که از استاد خود داعی افضل المتاخرین بهاء الملة والحقیقة والدین محمد
عطر الله مرقده شنیده شد که روزی نواب اعلی اکرم زاده جان گرامی فدای نامش باد
در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند و بحث عاقله در میان بوده نواب اعلی پرسیده اند
که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته اند که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را
بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی فرموده اند که چه معنی دارد
باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها دهند ایشان در جواب گفته اند که ظاهرا

حکمت در این است که چون ایشان دانند که هرگاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد ایشان
خونبها میدهند ایشان را نگذارند که هرزه کردی نمایند و همیشه در محافظت ایشان باشند
تا کسی را نکشند حضرت علی فرموده اند که حکمت در این خواهد بود که چون خویشان
جرمانه گناه او را میکشند آن شخص همیشه شرمنده ایشان باشد و دیگر اینچنین کاری
نکند امید که ایزد تعالی فواتح و خواتیم این پادشاه جوان بخت سرافراز تخت را بمیامن
برکات بی انتهای خویش و بانواع ظفر و نصرت و خرمی و کامرانی مقرون داراد و ربع
معمور از بسیط زمین این پادشاه را مسلم کرده اعدای دین و دولت او را همیشه مقهور
و منکوب کرداناد بحق النبی و آله الامجاد ع یارب دعای خسته دلان مستجاب کن
و ختم این کتاب بر دعای دولت ابد قرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب
همایون ارفع اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصد این داعی گشته در
باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که در دولت مخلد و بر اعدا مظفر باد بهره مند شده
در یکی از مشاهد مشرفه بطاعت و عبادت الهی و وظیفه دعاگوئی دوام دولت
ابد قرین شاهی ظل اللهی قیام و اقدام تواند نمود و لله الحمد
علی فواضل نعمائه و نوائل مبراته و حسناته
و جزائل آلائه و هباته التی من
علی بالتوفیق فی اتمام
هذا الکتاب
المستطاب
بعون الله الملک الوهاب تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
فی بیست و پنجم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۱

از آنجا که جناب جلالتمآب فخامت
نصاب مفخر الاعزة و الانجاب مرجع الاعاظم و الاعیان منبع الجود

و الاحسان زبدة الاخیار و عمدة الابرار آقا میرزا سلیمان خان
الملقب برکن الملک دام اقباله العالی بمقتضای پاکی ذات
و محاسن اخلاق و صفات پسندیده مکمل سنن اسلام و مروج
شریعت حضرت خیر الانام مند در این سال فرخنده فال
نیز مجدداً این کتاب مستطاب جامع عباسی شیخ بهائی
قدس الله تعالی سره را تمام که مجموعه
کل فرائض و سنن و مذاق
عارف و عامی
پسندیده
و
مستحسن است محض ترویج سنن اسلامیه
و تکمیل مراسم و سیر امامیه قربة الی الله
بحیز طبع آورده بمسلمین و مومنین
مبذول میدارند اللهم وفقه بتوفیق
الامثله
هرچه در فطرت بود باید ظهور ابر باران پاشد و خورشید نور
میهمانی میکند هر کس ز کس سفره عام از سلیمانست و بس
سنه ۱۳۲۱

[illegible]

هو الله تعالی شانه

و تمام شد این کتاب مستطاب جامع عباسی که از تألیفات عالم ربانی و عارف معارف سبحانی شیخ بهائی قدس الله تعالی سره و هادی طریقه صدق و صواب و مجموع کل سنن و آداب و مبین شرح قواعد و رسوم شرع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین
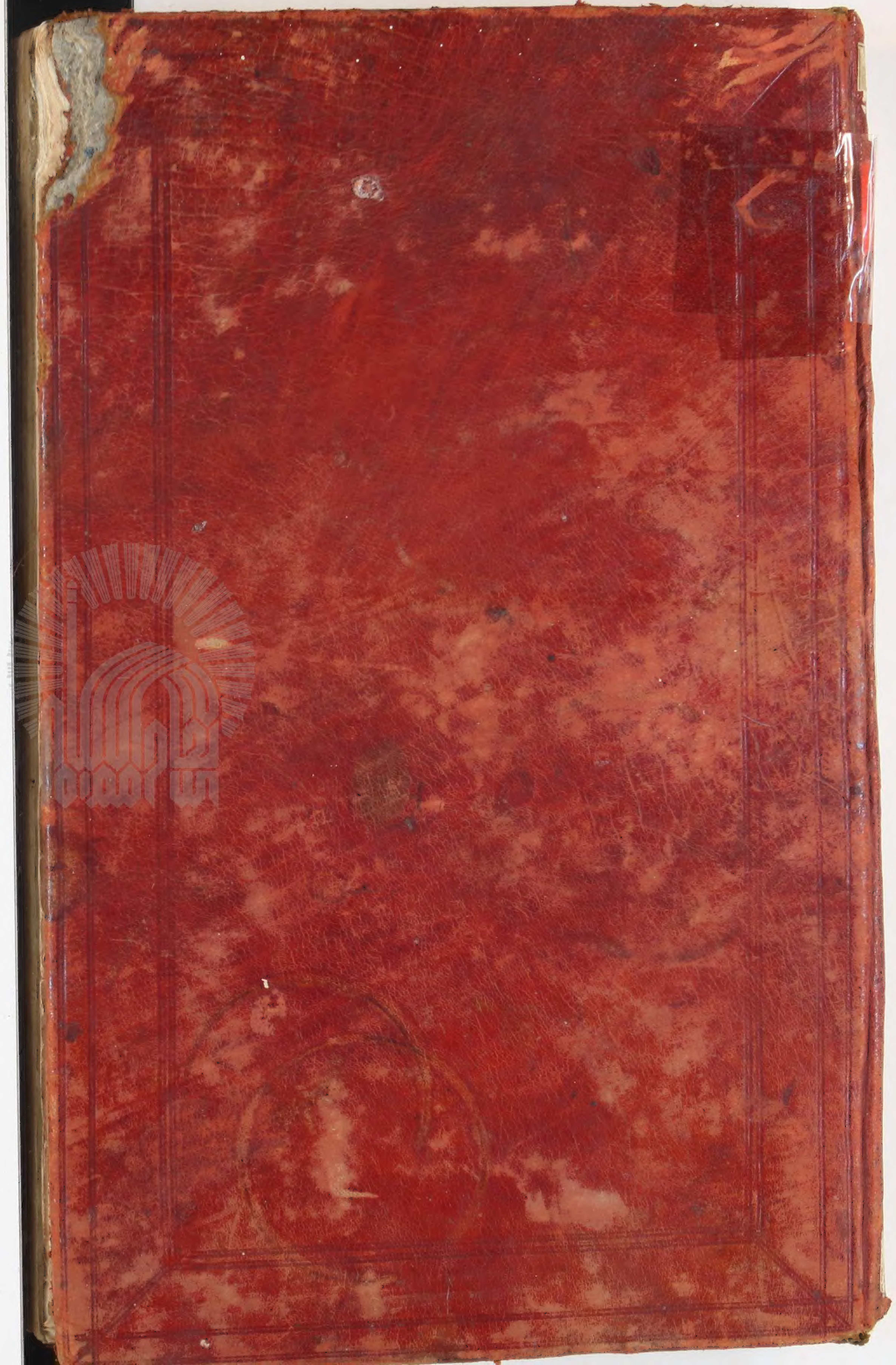
کتابخانه آستان [illegible] مشهد